mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

UCLA

START

UCLA Reprographic Service

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

REEL 125

UCLA Reprographic Service

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

6 inches

Reduction Ratio 11:1

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

AIIM

Association for Information and Image Management
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Los Angeles, University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 127

Author: Jakob Eduard Polak

Title:
1. ʻAlāj al-Asqām
2. Risāla-yi Kḥḥālī
3. Makhzan al-Fawā'id dar Aʻmāl-i Yad va Qaṭṭāʻī

196 fols., 8.75 x 5.75 in.
(223 x 146 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

R.O. 38
Coll. 1117
1 MS 127

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M

477 pages

200.— 700.—

فهرست جلد اول

مقدمه — در حمیات اورام ۱
مقاله اول — در حمیات و اقسام او ۲
باب اول — در حمی وری ۲
فصل اول — در حمی وری ۲
فصل ثانی — در حمی اصطرابی ۳
فصل ثالث — در حمی دقی ۵
فصل رابع — در حمی خلطی ۶
باب ثانی — در اورام والتهابات ۸
فصل اول — در بیان التهاب عیون ۸
فصل ثانی — در تقسیم اورام ۱۶
فصل ثالث — در علاج اورام ۱۹
علاج غانغرینا — محتلفه
باب ثالث — در اورام مختلفه اعضا ۲۷
فصل اول — در حسره فلغمونیا ۲۷
فصل ثانی — در احتراق ۳۰
فصل ثالث — در متاثر شدن از برودت ۳۲
فصل رابع — در دمل بسیط ۳۵
فصل خامس — در خراج و کفکیرک ۳۶
فصل سادس — در ورم لوزتین ۳۷
فصل سابع — در ورم ثدیین ۳۹
فصل ثامن — در سوزنک ۴۱
مبحث — در نوزنک اناث ۴۴
فصل تاسع — در ورم بیضتین ۴۸
فصل عاشر — در ضیق مجرای بول ۴۹
فصل حادی عشر — در نواصیر مجرای بول ۵۲
فصل ثانی عشر — در ورم غده وذی ۵۳
فصل ثالث عشر — در ورم مشانه ۵۴
فصل رابع عشر — در سوزنک چشم ۵۵
فصل خامس عشر — در ورم عضله صلب ۵۶
فصل سادس عشر — در ورم دماغ ۵۸
فصل سابع عشر — در اورام مفاصل ۶۰
فصل ثامن عشر — در ورم حفره اکور ۶۳
فصل تاسع عشر — در ورم مفصل عضد ۶۶
فصل عشرین — در ورم رکبه ۶۶
فصل واحد و عشرین — در ورم فقرات ۶۷
مقاله دویم در جراحات ۶۸
باب اول — در اقسام جراحات ۶۸
فصل اول — در تعریف و تقسیم اورام ۶۸
فصل ثانی — در علاج جراحات ۷۱
فصل ثالث — در طریق تخییه نمودن ۷۹
فصل رابع — در جراحات مقطوعه ۸۱
فصل خامس — در جراحات ناخسه ۸۲
فصل سادس — در جراحات منفذه ۸۴
فصل سابع — در جراحات از آلت کلوله ۸۵
فصل ثامن — در جراحات سبعی ۸۸
فصل تاسع — در مرض کزاز ۹۳
باب ثانی — در جراحات وارده بر اعضا ۹۵
فصل اول — در جراحات وارده بر راس ۹۵
فصل ثانی — در سر سام ۹۸
فصل ثالث — در انضغاط دماغ ۹۹
فصل رابع — در ازعاج دماغ ۱۰۰
فصل خامس — در اره نمودن کاسه سر ۱۰۱
فصل سادس — در جراحات وارده بر عنکبین ۱۰۳
فصل سابع — در جراحات وارده بر عنق ۱۰۳
فصل ثامن — در جراحات صدر ۱۰۴
فصل تاسع — در جراحات وارده بر بطن و آلات او ۱۰۷
فصل عاشر — در جراحات وارده بر مفاصل ۱۰۱
فصل حادی عشر — در انصداع و ترعرعت ۱۱۲
باب ثالث — در جراحات وارده بر جرم عظام ۱۱۲
فصل اول — در تقسیم انکسار عظم و علاج آنها ۱۱۲
فصل ثانی — در کسر عظام کتفین و اوسط بدن ۱۱۷
فصل ثالث — در کسر عظام کتف و ترقوه و عضد ۱۲۱
فصل رابع — در کسر رجلین و طریق جبر آنها ۱۲۵
فصل خامس — در کسر عظام ساق ۱۲۸
مقاله ثالث — در تفرق اتصال مزمن ۱۳۰
و تقرح و ناسور و خلع مفاصل و فتق و
خروج و فتج و ابوریزم و غیره
باب اول — در تفرق اتصال مزمن ۱۳۰
فصل اول — در بیان مفاصل غیر طبیعی ۱۳۰
فصل ثانی — در لب شکری ۱۳۱
فصل ثالث — در شق حنک ۱۳۲
فصل رابع — در شق عجان ۱۳۳
باب ثانی — در ذکر قروح و اسباب و علامات ۱۳۴
فصل اول — در تعریف ناصور و اسباب و علاج ۱۳۴
فصل ثانی — در قروحی که بپا عارض شود ۱۳۷
فصل ثالث — در قرحه خنازیری ۱۳۷
فصل رابع — در قروح خبیثه که منشأ آن بخصه ۱۴۰
فصل خامس — در قرحه سالک ۱۴۲
فصل سادس — در قروح واقعه در جرم عظام ۱۴۹
فصل سابع — در خروج قطعه از عظام ۱۵۰
فصل ثامن — در ریم شدن قطعه از عظام ۱۵۲
فصل تاسع — در ریم شدن امر اس ۱۵۳
باب ثالث — در نواصیر و اقسام و علامات ۱۵۵
فصل اول — در تعریف ناصور و اسباب و علاج ۱۵۵
فصل ثانی — در ناسور غده بزاق ۱۵۶
فصل ثالث — در ناسور صفراء ۱۵۷
فصل رابع — در ناسور معاء مستقیم ۱۵۷
فصل خامس — در نواصیر مقعده ۱۵۹
فصل سادس — در نواصیر مجرای بول و رحم ۱۶۰
باب رابع — در خلع عظام و مفاصل ۱۶۱

3

فصل اول در تعریف خلع و اسباب و علامات و علاج ۱۶۱
فصل ثانی در خلع مفاصل اعضا فرداً فرداً ۱۶۲
باب خامس در فتق با اقسام و علامات و علاج ۱۶۴
مقدمه در تعریف و تقسیم فتق کلیه ۱۶۹
فصل اول در فتق بطن ۱۷۰
فصل ثانی در اقسام فتق و علامات و مهائی ۱۷۶
جملهٔ اولی در فتق برنجین ۱۷۶
جملهٔ ثانی در فتق فخذ ۱۷۹
جملهٔ ثالث در فتق تراق ۱۸۰
فصل ثالث در فتق صدر ۱۸۰
فصل رابع در فتق دماغ ۱۸۱
باب سادس در خروجات اجسام ۱۸۲
فصل اول در خروج رحم ۱۸۲
فصل ثانی در خروج مهبل ۱۸۳
فصل ثالث در خروج مقعده ۱۸۴
باب سابع در اعوجاج عضوی از اعضا ۱۸۵
فصل اول در اعوجاج باسباب و علامات و علاج ۱۸۵
فصل ثانی در اعوجاج عنق ۱۸۶
فصل ثالث در اعوجاج ظهار ۱۸۷
فصل رابع در اعوجاج ظهر ۱۹۰
فصل خامس در اعوجاج ید و اصابع ۱۹۲
باب ثامن در انوریزم و دوالی و خیلان و نواسیر ۱۹۲
فصل اول در انوریزم عسموماً ۱۹۲
فصل ثانی در انوریزم اعضا فرداً فرداً ۱۹۵
فصل ثالث در انوریزم شریان ابط ۱۹۶
فصل رابع در انوریزم شریان عضد ۱۹۷
فصل خامس در انوریزم شریان فخذ و ضبان ۱۹۸
فصل سادس در انوریزم دوالی ۲۰۰
فصل سابع در خیلان ۲۰۰
فصل ثامن در دوالی ۲۰۱
فصل تاسع در دوالی که در حبل سفلین بهم رسد ۲۰۲
فصل عاشر در دمامیل نواسیر ۲۰۲

BLANK PAGE

کتاب علاج الاسقام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد المصطفی واوصیائه وآله اجمعین اما بعد
چون حکیم حذاقت سیر ومعلم فضیلت گستر وکتر پولاک نمساوی معلم مدرسهٔ دار الفنون
وطبیب خاصهٔ دربار معدلت مدار اعلیحضرت شاهنشاه اسلام ومعین ملت تازی
سلطان السلاطین ناصر الدین شاه غازی کتابی در علوم جراحی وامراضیکه علاج وازالهٔ آنها
منوط است باعمال صادرهٔ از ید تصنیف نموده است میرزا محمد حسین نشار که از شاگردان
مرتبهٔ اول حکیم مذکور است این علوم را مبوب ومنظم ساخته وبه علاج الاسقام موسوم
کرده واین کتاب مشتملست بر یکمقدمه وسه مقاله اما مقدمه در تعریف عمومی این علمست
بدان علم جراحی را که بیونانی خیرورژیا نامیده اند یعنی اعمال یدی عبارتست از علمی که
از او شناخته میشود علیکه اغلب بسطح ظاهر بدن انسان عارض ووارد وباعانت
حواس خمس ظاهری تشخیص داده میشوند وهم اغلب اوقات باعانت اعمال صادرهٔ از ید
واسباب علاج پذیرفته وزایل میگردند وواضح است که حکما حدی صحیح وکامل مابین
علم طب وجراحی بیان ننموده اند بجهة اینکه دیده شده بعضی امراض باطنه را که بامراض
ظاهره بجوان نموده ورفع گردیده وبالعکس ولهذا حدی کامل مابین علم جراحی وطب نمیتوان

بیان نمود

بیان نمود وهم لازم است که صاحبان این فن در علم طب حاذق وماهر باشند وعمل جراحی
چون اصعب اعمال است باید مباشرین بدو معرفت کامل بعلم تشریح داشته باشند
وهم بجهة تکمیل این عمل باید چندی در نعش میت مشق نموده تا در ابدان حیه مشق نمایند
ونیز از شرایط اوست موفقی تام باحوال آلاتیکه بجهة هر یک عمل ترتیب داده
وقوت انها از مربعه وبارخیز وطریق بکار بردن آنها در مواضع لازمه واما برای
این زحمت عظیم نعمت کثیر موجود است زیرا اغلب اعمال جراحی در مواضعی بکار میرود
که بقسم دیگر علاج ممکن نباشد وبمحض این اعمال بتوان نجات داد ذی روحیرا از هلاکت
اما مقاله اولی در بیان مجملی از حمیات واورام وارده بر اعضاء وآن مشتمل
بر سه بابست باب اول در حمیات واقسام واسباب وعلامات وعلاج انها ومشتمل
بر چهار فصلست واگرچه حمیات متعلقند بامراض باطنه وذکر آنها در این موضع بموقع
میسزاید لیکن از آنجائیکه اغلب جراحات را بالذات ویا بالعرض ویا اتفاقا ویا بواسطهٔ
عمل ید حمی لازم افتاده است بناء علی ذلک مجملی از او در اینجا ذکر نموده وبسایر اجزای
این علم مقدم داشته ایم ودر امراض باطنه بتفصیل هر یک بیان خواهد شد انشاء الله
اما حمی عبارتست از حالتی غیر طبیعی که بواسطهٔ او اضطرابی در اعمال وافعال
آلات بدنیه بهم رسیده مورث غلیان دم واشتعال اعضا گردد واین حمی اغلب
با امراض عادهٔ همراه وعلامات لازمهٔ آنست که صداع عارض شود وباوجع
قطن ونخاع وسستی ودهن اعضا باضعف قوا وعضلات واختلال حواس وسکر
مفرط وسرعت نبض وتشنگی وعطش مفرط وبارهٔ زبان باخشونت ویبوست
ستیه در حمیات عفونی وقلت بول وعرق وسایر تشنجات طبیعی وهزال بدن
بسایر اعراض مخصوصه هر یک از اقسام حمی وعلاج رفع سبب اوست بحالتیکه
عنقریب در فصل هر یک بیان مینمائیم انشاء الله فصل اول از باب اول
در حمی ورمی واو عبارتست از حمی حادیست که سبب تورم یکی از اعضای ظاهر
یا باطن بوده باشد وچون سبب این حمی ورمی است از کثرت هیجان وغلیان دم

بناء علی هذا او را حمی سونوخس یا فلغمونا نامیده اند و اما علامات او اینست که اولاً
لرزی شدید عارض شود و بعد حرارتی در بدن مشتعل گردد با حمرت و خشونت
جلد و وجه و حرارت او با صلابت و سرعت نبض و عظم او و خشونت لسان و عطش
مفرط و تشنه اشتها و قلت و حمرت بول و کمی سایر ترشحات بدن و صداع و کسالت
و خستگی اعضا با غلق و اضطراب و هذیان در حالت تزاید مرض و وجع قطن
و امثال آنها و عوارضات مذکوره شبها شدید گردند و هرگاه از صاحب این
قسم حمی فصد نمایند دم او ذو رغوه و رسوب خواهد بود و بعد از انجا و سطح فوقی
او مقعر گردد و چون ورم روبتسنا قص نهد بول کثیر و نبض بطئ و لین گردیده
اشتها بگشاید و عطش تسکین یابد و طبیعت ماده را بعرق بحران نموده عوارضات
مذکوره زایل و حمی تمام شود و سبب این حمی بنحویکه قبل مجملاً ذکر رفت ورمی است
که عارض شود در اعضاء باطنه مانند آنکه در کبد و ریه وغیره و باشد که از
ضربه و سقطه وارده بر عضوی این حمی بهم رسد و چون اغلب بعد از قطع عضوی
این حمی عارض میشود و از لوازم جراحاتست لهذا او را نیز حمی جراحتی نیز نامیده اند
اما علاج باید فصد نمود و اگر کفایت ننماید مکرر فرمایند سیما در حالت
تزاید ورم و شدت حمی و مجرب است آنکه محل نیش و سمع باشد و آنجائیکه سبب
حمی ورمی باشد در ظاهر اعضا و هم در بعضی اورام باطنی مانند ذات الجنب
و ذات الریه و امثال آنها وضع علق بموضع متورم نافع است و هرگاه سبب
حمی ورم نخاع یا حجب دماغ باشد حجامت با شرط انفع استفراغات است
و از ادویه نافعه شرب شوره و نیمون قی است مقدار منتقمه بدین قسم
که بگیرند شیره بادام متخذ از روغن بادام شیرین و صمغ عربی سه سیر شوره
قلی از چهل تا شصت گندم شربت ریواس یاقوت سیاه چهار مثقال اضافه نموده
ساعتی یک قاشق میل فرمایند صفت دوای نافع بگیرند آب کشنیز سه سیر نمک
طرطیر یکمثقال شربت توت سیاه یا آلوی بخارا سه مثقال مخلوط نموده میل

فرمایند و شرب دوای موسوم به استنات اما بناك یعنی سرکه و جوهر نوشادر در
این حمی نافع و معین بر عرق است و هم استعمال کلمل نافع و در غیر او رام جنب و ریه شرب
ماء بارد مفید و مسکن حمیست و هرگاه با این حمی قلق و اضطراب عظیم و سهر مفرط
باشد باید قدری افیون بکار داشته و از اغذیه مبردات اختیار فرموده از
لحوم و دسوم اجتناب ورزند فصل ثانی از باب اول در حمی اضطرابی و او نیز
از حمیات دموی است الا اینکه در این قسم حمی اعراض عصبانی بر دموی غالب
و لهذا اعمال و افعال بدن بیحد مضطرب میباشند اما علامات او این است که
صداع شدیدی در جمیع اجزای رأس عارض شود با قلق و اضطراب و کسالت و عدم
راحت و وهن اعضا و سهر مفرط با خوف و هم و ثقلی عظیم در نواحی قلب و معده
و نالیدن و گریستن و خشونت و تواتر نفس و سرعت نبض با صغر او و لین آلت
و هذیان و ارتعاش اعضا و اما سبب این حمی اسبابی است که سابقاً در حمی ورمی
بیان شد الا اینکه در اینجا بواسطه ذکاوت حس اعضا چنانچه در اطفال لطیف
و ضعیف الابدان و زنان صاحب اختناق رحم و اشخاصیکه در بدن آنها خون
قلیل است و صاحبان کرم و حبس حیض را چون جراحتی وارد آید یا یکی از اسباب
حمی ورمی ایشان را موجود شود حمی اضطرابی بهم رسانیده و اعمال بدن بدینواسطه
مختل گردند و اما علاج باید از آلهٔ سبب این حمی نمود چنانچه اگر سبب وجود
دیدان معوی باشد باید ادویه بکار داشت که اسقاط انها شده معده و امعا
قوت گیرند تا در انها تولید کرم نشود و آنجائیکه سبب این حمی امتلاء معده و امعا
از غذا و فضولی باشد باید با عانت ملینات و مسهلات رفع امتلا نمایند
و اگر سبب اسهال باشد معالجه اسهال باید نمود و هرگاه سبب ضعف
قوای بدن باشد باید مقویات بکار داشت با بجمله اولاً باید سبب او را
تمیز داده بر وفق او معالجه فرمایند و استفراغ دم در این قسم حمی جایز
نیست زیرا که ضرری عظیم خواهد گردید بلکه بجهة تسکین قوای عصبانی

باید محذورات از قبیل افیون و مارفیون و شراب و امثال آنها میل فرمایند
مثال اگر کسیرا جراحتی کوچک با نملهٔ یا عضو دیگر او وارد آید اغلب اوقات
بدون حمی نیست و اگر هم باشد حمی ورمی خفیفی و اما فرض مینمائیم که طفل لطیف
و نازنین یا زن صاحب خناق رحم را همین جراحت جزئی وارد آید حمی
عارض شود و با اضطراب و هذیان و سایر اعراض عصبانی لازمهٔ او و این
حمی را حمی اضطرابی نامیده اند فصل ثالث از باب اول در بیان حمی دقی که بواسطه
لزوم او حمی لازم و بجهة تصرف و اذابه نمودن بدن حمی ذوبی نامند و سبب اصلی
این حمی نیست مگر اینکه ما یتحلل بدن اکثر از بدل و تغذیه اش باشد چنانکه
در مرض سل بدینواسطه حمی دقی از لوازم اوست دیگر آنکه اسهال الدم
مزمن سیما ذو سنطاریا مورث اینحمی میگردد چون در اسهال الدم غشاء
مخاطی امعا مجروح و عروق دقاق او منصدع و عصیر غذا را علی ما ینبغی نمیتواند
جذب نموده بدل ما یتحلل سازد لهذا در تغذیه عضو نقصانی روی داده
و حمی دقی عارض شود دیگر از جملهٔ اسباب مورثهٔ اینحمی ضعف بدن و قلت
دست چنانچه اگر جراحتی بر عضوی وارد آمده از کثرت سیلان دم و مدهٔ
بدن ضعیف و مایهٔ او قلیل گردد و هم بواسطهٔ نقصان در تغذیهٔ اعضا حمی دقی
عارض شود و یا سبب اینحمی اختلاط و امتزاج بول با میده ایست با خون چنانچه اگر
مادهٔ در آلات رئیسهٔ از بدن مانند کبد و دماغ و صفاق و جوف وریدی
محبوس باشد اخر الامر ماده مذکوره را طبیعت در دوار ان دم داخل گردانیده
و با عضا میرسد و بدن تصرف تام در او ننموده حمی دقی از او بوجود آید و یا سبب
اینحمی تغذی قلیل و حرکات کثیره و عنیفه است علی ای تقدیر هر چیزیکه مورث
نقصان مایهٔ بدن گردد حمی دقی از او عارض خواهد شد اما علامات
او سست هزال بدن و فرو رفتن صدغین و غور عینین و سهر مفرط در ابتدای
شب و بخواب رفتن علیل طرف آخر شب و لاغری سینه و تهیج اطراف

واشتعال حرارت بعد از اکل غذا و قشعریره مستلزم تحلیل او و سرعت و ضعف نبض
و لین آلت با حمرت کنار زبان و عطش مفرط و عرق کثیر و لزج سیما در خواب
و در قرب موت اسهال عارض و علیل را هلاک گرداند اما علاج او کلیه اینست که
تعدیل مزاج نموده و علیل را به ییلاق فرستاده و از اغذیه و ادویه مقویات اختیار
فرمایند زیرا که از تقویت طبیعت و قوا باشد که بدون همه معالجات رفع
مرض گردد و بهترین ادویه در اینحمی کنه کنه است بدینقسم که بگیرند پوست کنه کنه
چهار مثقال و در آب بقدر دو ساعت طبخ داده و صاف نموده با اضافه ده مثقال
شربت نارنج در یکروز هر ساعتی یک قاشق میل فرمایند و اگر بدین نسخه قدری
جوهر کوکرد بیفزایند انفع و اقوی است صفت حبی نافع بگیرند افیون یک
کندم و ژرتیال مسحوق نیم کندم رب سوس دو کندم مخلوط نموده و یک حب ساخته
قبل از خواب فرو برند و چون عرق نمودن در اینحمی مورث ضعف عظیم میشود لهذا باید
ادویه بکار داشت که سد عرق نماید و بهترین ادویه اینست که بگیرند جوهر کوکرد
یکمثقال آب شصت مثقال رب شاه توت دو مثقال قند بقدر کفایت اضافه
نموده ساعتی یکقاشق بنوشند و آنجا که سبب اینحمی اسهال باشد بجهة سد او ضعف
میل فرمایند صفت او بگیرند کرد داروپنج کندم ثعلب مصری مسحوق پنج کندم
قند بقدر حاجت اجزاء را کوفته مخلوط نموده قبل از خواب میل فرمایند طریق
صنعت کرد دارو اینستکه بگیرند اسپوکاکوانا یک کندم افیون یک کندم قند
هشت کندم اجزا را مسحوق و مخلوط نموده در حین حاجت بکار دارند صفت
حقنهٔ نافع در جمیع اقسام اسهال شدید از این دوا روزی دو نوبت حقنه فرمایند
و هم در اینقسم اسهال شرب جوهر متخذ از مازو موسوم به تانین نافع و حابس
اسهال است و از اغذیه سریع الهضم و صالح الکیموس اکل سکاوا را و روزولی
و شوربای سلطانی و طوپی یکاه و نخود آب و کباب بره است فصل رابع از باب
اول در حمی خلطی با اسباب و علامات و معالجات او و سبب اینحمی تعفن

مطروح فی سته یکیرونم
تقطیر افیون صفت قطره
در اسهال ٤ رسیده
(قمر)

هوا مانند آنکه در حمیات وافده دیا بواسطهٔ اکل اغذیه غلیظه سریع التعفن مانند
لحوم متعفن و قدید و مالح اینحمی عارض شود بالجمله سبب اینحمی مرض محرقه و مطبقه و ضربه
و سقطه هست که اعضاء رئیسه را مشوش سازد و اعمال انها را مغشوش گرداند سیما
از امتزاج بول و صفرا با دم و مرض شقاقلوس و غانقرایا مورث تعفن دم و ظهور
حمی خلطی گردند و هرگاه زیاد از مجرد حمیین را باهم در یکمنزل بخوابانند حمی درمی
بحمی خلطی مبدل خواهد شد و اما علامات اینحمی هست سرعت و صغر نبض و بی
نظامی او و بشره بلون مس گردد با خشونت و حرارت جلد و یبوست لسان
و اسمرار لون او و سواد دندان و کبودی لب و هذیان با دهن اعضا و ضعف
حواس خمس ظاهر و اختلال انها و حرکت او تا رمج دست و هم در بعضی اوقات
صاحبان اینحمیرا رعاف عارض شود و هرگاه در انتهای اینمرض فواق عارض شود
دلیل هلاکتست و حبس البول از علامات ردی و دالست بر استرخاء نخاع
و اعصاب قطن و اسهال الدم در اینحمی اردء علامتست و بالعکس نرمی جلد
و نبض دلیلست بر بحران بعرق و سلامت حال علیل و کثرت بول از علامات
جیده و دالست بر میل ماده از اعالی با سافل و میل باشیاء و مواضعت علیل
دالست بر نجات و نیکوئی حال او و اما علاج باید دفع فساد و سخونت دم
نمود بشرب ماء بارد مرة بعد مرة صف دوای نافع بگیرند جوهر کوکرد یکمثقال
آب سه سیر شربت توت سیاه چهار مثقال ممزوج نموده بهر ساعت یکفنجان
کوچک میل فرمایند که از شرب او حرارت بدن تسکین یافته مورث تعدیل
مزاج گردیده تعفن را زایل سازد و همچنین نوشیدن جوهر شوره و نمک و لیمو
صاحبان اینحمیرا نافع و انجائیکه با اینحمی نزلهٔ ریه و سرفه همراه باشد این دوا میل فرمایند
صفت او بگیرند ابهو کاکو اتاده کندم در سه سیر آب دم نموده صاف نمایند
و با ضافه چهار مثقال شربت کوکنار در هر ساعت قاشقی از او بنوشند
که مسکن سرفه و معوق قوییست و هرگاه در حالت نقاهت ضعفی عارض

شده باشد نوشیدن شراب کهنه جایز هست که هر ساعت فنجان کوچکی از او بنوشند
و همچنین تغسیل اعضا با آب ممزوج با سرکه در اینحمی معوق نافع هست و چون علیل را حبس البول
عارض شود باید مدرات متخذه از شوره و ژیتال و سورنجان و امثال انها بکار دارند و اگر
کفایت در تشیح ننمودند باید با عانت کشه تر بول را بکشاید و اگر از زیاد خوابیدن در پشت
علیل یا دیگر مواضع او قرحه بهم رسد این مرهم استعمال فرمایند صفت او بگیرند کافور
قیصوری یکمثقال با دو عدد زردهٔ تخم مرغ بطریقیکه رسم هست مرهم نموده دلته بدواوه
بر موضع متقرح نهند و علاوه بر معالجات و تدابیر مذکوره تعدیل هوای منزل و اکل اغذیه
و شرب اشربه لطیفه حامضه نافع و تعدیل مزاج مینماید و اما حمی نوبتیه چون از امراض
باطنی هست لهذا در اینجا ذکرش ننموده ایم ولی باید دانست که اگر مجرد حیرا حمی نوبه عارض
شود اتفاقی هست و بهیچوجه نسبت با جراحت ندارد و باشد که صاحبان دق را
حمی بطور نوبه بیاید و مشتبه گرداند حمی دقیرا بنوبیه در اینصورت از سایر علامات باید
مابین این دو حمی تمیز داد لیکن علی ای قسم کان استعمال جوهر کنه کنه نافع هست

باب ثانی

از مقاله اولی در بیان اورام و التهابات بدن ای عضو کان با اقسام و اسباب
و علامات و معالجات آنها کلیه و مشتملست بر سه فصل

فصل اول

در تعریف ورم و ما یلحق به اما ورم را که التهاب نیز نامیده اند عبارت هست از تفرق اتصال و انقلاب
آلتی از آلات بدن بواسطهٔ تحریک و هیجان و انصباب دم و ترشح او در اجزای
عضو که بدین واسطه وجع و حمرت و التهاب و تسخن در آن عضو یافت شود و جمیع آلات
بدن قابل تورم اند سوای ناخن و موی و بشرهٔ فوق جلد ظاهر و باطن اعضا و چون
مبدء ورم در عروق دقاقیست موسوم بشرایین شعریه بناء علی ذلک در هر عضوی که
عروق مذکوره بیشتر هست استعداد او بورم بیشتر خواهد بود و از لوازم ورم هست
وجع شدید یا خفیفی بازگاوت حس و حمرت عضو متورم بنحویکه دم متمکن در عروق دقاق
غیر مرئی او مرئی و ظاهر شوند مانند آنکه در ورم طبقه ملتحمهٔ چشم که رمد نامیده
شده با اشتداد حرارت و اختلال عمل و ترشح آن عضو با بطلان آنها در صورتیکه

کشه تر مهیج نقره مجرب است
که برای دفع بول در حبس البول
در شانه داخل آنست

حالات وعوارضات مذکوره شدید کردند حمی نیز علیرا عارض شود وبباید دانست
که وجع نتیجهٔ تمدد اعصاب حساسهٔ مفروشهٔ در عضو متورم است بدینتقسیم که بواسطهٔ
هیجان دم واصطباب او بر عضوی او عینه آنعضو ممتلی گردیده و باعصاب مجاور
خود ضغطه زده و مورث وجع میگردد باحکه و دغدغه و ادراک بر الم در ابدان و اعضا
مختلف است در بعضی وجع خلنده و در بعضی وجعی است با انصداع واما حمرت
و حرارت عضو متورم مساوی حس آلت و کثرت عروق شعریهٔ او است و چون
دم پیش از قسط لایق تغذیه بعروق شعریهٔ عضوی انصباب یابد ترشح مائیت
او نیز پیش از حالت صحت خواهد بود ولهذا این رطوبت مترشحه مورث تهیج عضو
متورم میگردد و باوجود اینکه در ابتداء ورم موضعی مینماید لیکن بعد از اشتداد
حمی علت مزاجی میگردد بنحویکه اگر در این هنگام صاحب ورم را فصد نمایند در او
زبد والیاف کثیر بینند و هر علتیکه بر عضوی اذیت نماید مورث تورم
او میتواند شد ولی استعداد مختلفست بواسطهٔ استعداد اسنان و امزجه
و آلات مانند اینکه در سن شباب و در امزجهٔ دموی و صفراوی و اعضائیکه
عروق شعریه در انها کثیر است استعدادشان بورم زیاده است ولی اسباب
غریبه سیاسوء مزاج مانند آبله فرنگ و خنازیر و نقرس و سد ترشحی که طبیعت
بدفع او عادی بوده مانند دم بواسیر و خشکانیدن موضع داع و سمیت مسریه
مانند ماده جدری و ضربه و سقطه و ضغطه و چائیدن هنگامیکه بدن بواسطهٔ حرکتی
گرم بوده و سوختن عضوی از آتش و ادویه اکاله و محرقه مانند جوهر کوکرد و قلیات
اکال و غیره مورث ورم میشوند و کل اورام ای قسم کان منتهی گردند بیکی از
چند حالت اول بتحلیل شدن مادهٔ مورمه ثانی مترشح گردیدن مائیتی
از او با جزاء آنعضو که بدینواسطه تهیج از او بوجود آید ثالث بتقرح عضو
متورم رابع بصلابت و تحجر مادهٔ در اجزاء عضو مؤلف خامس بلینت
در خاصیت عضو متورم سادس بغانقرا یا بهم رسیدن در آنعضو است و در

صورتیکه

صورتیکه عوارضات ورم خفیف و وجع او بدون ضربان باشد یا در حین ورم بحرانی
بعرق یا با دراری صاحب رسوب دست دهد باید معالج منتظر تحلیل باشد و بعد
از تحلیل ورم اعراض لازمهٔ او معدوم و وجع و حرارت و حمرت و تهیج از آنعضو بالمره
زایل گردند واما تهیج در اورام بدین نحو است که در انتهای ورم مائیتی از دم
مترشح و بلحم واقع در تحت جلد عضو متورم منصب گردیده مورث تهیج
و تربل آنعضو میگردد و این قسم از اشها اغلب در اورام نسج لحمی و غشاء صفاق
موجود میشود و بنا بر چنان تصور نموده بخطا میفتند که سبب هر اماسی ورم است
بلکه از شد عضوی بواسطهٔ عسر رجوع دم تهیج و تربل در آنعضو بهم رسد بدون ورمی
و هر گاه ورمی بمنتهی رسد و مادهٔ او تحلیل نرود قاعدهٔ آنستکه منفجر گردیده و مادهٔ
از او دفع شود واما دم رطوبتی است مترشح از عروق شعریهٔ مفروشه در عضو متورم
که بعضی از او بسان بیاض البیض منجمد گردد که بپارسی پیله نامند و در ابتدا
این رشتهٔ ریم منجمد باطراف خود ملتصقست و بمرور نضج یافته و حل شده بصورت
ریم دفع شود و در صورتیکه ماده در لحم مجتمع گردیده و او را ذائبه نماید دمل ریمی نامند
و بدانکه اگر ورم شدیدی بسرعت بنهایت رسد تمدد و اماس او بیفزاید و وجع
ضربانی داشته باشد و علیل را قشعریره عارض شود و موضع متورم لینت یابد و درد
او فزونی پدید آید و از لمس حس تموج از او بظهور رسد و جلد رقیق گردد و لست
بر اینکه این ورم منفجر خواهد شد و در صورتیکه در عمق عضوی ریم بهم رسیده باشد میشود
طول کشد تا انفجار و هم باشد که منفجر نگردد و ریم از آنموضع بکیسه نزول باعضاء
مادون خود نماید و یا باطراف مفروش شود و انجائیکه در یکی از اعضاء باطنی مانند
کبد و طحال و غیرهم بعد از ورم ریمی بهم رسد چون دفع و خروج او صعوبت دارد لهذا
علیل ادراک نماید ثقلی عظیم در عضو متورم و بعلاوه علامات حمی دقی مانند قشعریره
مکرر و حرارت کفین سیما بعد از اکل غذا با حمرت وجنه و هزال بدن و فرورفتن
صدغین و عرق مفرط و اسهال بظهور رسد و باشد که از ظاهر در جلدی محاذی

عضو متورم و ملی عارض و منفجر گردد و ریم از باطن بظاهر میل نموده مندفع شود زیرا
که ریم هر یک عضو مایل بسوی خارج است ولیکن میشود که با معا انصباب یابد
چنانچه دیده شد که گاهی ریم بیکی از اعضاء باطنه منصب گردیده و باز از دفع شده
در بنا اقسام ورم بدانکه ریم یا جید است یا ردی اما ریم جید رطوبتی است
که در اصفر مایل به بیاض با غلظت قوام و نتن مخصوصی با حلاوت طعم که در نزد
بلیش از آب و مرکبست از کلوله و مائیت و مائیت او نشان آنست که دم جمیع
اجزا و املاح او در این نیز موجود است بتفصیلی که در کتب تشریح تعریف او را نموده
و کلوله های او صغیر و محدبست که بجز با ذره بین مرئی نشوند و اما ریم ردی
آنست که قوام او رقیق و لون او اشقر رمادی بود با کراهت نتن و آمیخته باشد
با اجزای جیفی و هرگاه در ریمی علاوه بر این صفات کیفیت اکاله باشد او را صدید
نامند و بباید دانست که اگر در بطن یا مفابن یا قریب بمقعد ریمی بهم رسد نتن بر
از از او مشموم شود سوای آنکه امعاء متقرح یا آنکه جراحتی بر آنها وارد آمده باشد
و این نیست مگر متکیف گردیدن ریم به کیفیت و نتن بخار متصاعده از براز
و بدانکه در امزجه رویه و اشخاص ضعیف البنیه و قلیل الدم و در نقاهت بعضی از
امراض شدید و در صاحبان مرض خنازیر و داء افرنجیه بعضی اوقات دمامیلی
عارض شوند بدون آنکه علیل ادراک ورمی کند یا آنکه جلد از ظاهر حمرت و تهیج
بهم رسانیده باشد و بعد از انفجار او ریمی با رقت زیاد مانند آب دوغ دفع
شود و چون در این قسم ورم حمرت و تهیجی با سایر اعراض لازمه ورم ظاهر نیست
بناء علی هذا او را دمل ریمی بارد نامیده اند و مقدمه این قسم از دمامیل ردائت
مزاج است با عدم اشتها و کسالت و وهن جمیع اعضا و سهر مفرط و اغلب موضع
عروض او مابین کتفین و صدر و صلب و فخذ است و چون این نوع دمامیل عظیم شوند
بحدیکه قریب بیک یا دو چاریک ماده در آنها جمع گردد باشد که بدینواسطه
علیل را حمی دقی عارض شود بنحویکه قبل بیان آن را نموده ایم و باشد که یکی از عظام

سیما عظام قطن یا عضلات نواحی او متورم و منفجر گردیده ریم مجتمعه در تحت آنها
بواسطه کمیت و وزن تحت مفابن منصب گردیده و در این موضع ادراک او غایند
این قسم از دمل را بفرانسه ابس پرکوفوسیتان نامند یعنی ریم حاصل شده در
موضعی و مجتمع گردیده در موضع دیگر و بسا باشد که طبیعت ماده دملیرا بتوسط آورده
و عروق جذابه منجذب و بیکی از اعضاء باطنی مانند کبد و طحال و ریه و قلب و غیرهم
منتقل سازد و در آن عضو دملی بوجود آید و بنقسم را دمل انتقالی نامند و اما تشخیص
دمامیل ظاهری ریمی را بواسطه اعراضیکه سابق در اوراق ذکر نموده ایم مانند صلابت
اطراف و لینت موضع دمل و تموج ریم و امثال آنها باید نمود ولیکن در صورتیکه
ریمی در عمق اعضا در تحت عضلات گردآمده باشد جمیع اعراض مذکوره خفی باشند
و چون در جلد فوق او تغییری بهم نرسد و تموج مده از بعد مسافت ادراک نشود
البته تشخیص او صعوبت دارد ولیکن جراح را هدایت مینماید تهیج جلد آن موضع و قشعریره
مکرر و وجع صعب زیرا که این حالات دالند که در عمق ماده بوجود آمده است و هم
بعضی اوقات از فرو بردن آلتی موهوم به تروکار استنباط بر وجود ریم میتوان نمود
و اما نشانهای دیگر ورم متقرح گردیدن عضو متورم و این قرحه یا سالم و یا اکال است
و تاکل ریم دالست بر تبدل ورم بتقرح اکال بدین قسم که ریم این قرحه بهر موضع که
برخورد نسج او را ادابه نماید و در قوام رقیق و در طعم عفص و کریه النتن باشد و این
قرحه عارض شود در عضو متورم سنگامی که صدمه براو وارد آمده باشد یا آنکه
ضمده و مراهم حادی در او استعمال نموده باشند و یا از سوء مزاجی مانند مرض
خنازیر و آبله فرنگ و اسکربوت و امثال آنها قرحه اکالی در عضوی بهم رسد
و اما نشانهای دیگر ورم است صلابت و تحجر موضع متورم و او بدین نحو است که چون
لازمه هر یک ورم افتاده است ترشح رطوبتی از عروق شعریه بفضای عضو متورم
لهذا باشد که از رطوبت مترشحه منعقد و متحجر گردیده و بدینواسطه صلابتی در آن عضو
بهم رسد بدون تغیر لون جلد فوق او و این صلابت مختلف است در بعضی کثیر و در بعضی

قلیل است و هرگاه بعد از ورم صلابتی در عضو متورم پیدا باشد که آن رطوبت مترشحه
منعقد و متحجر گردیده و بدین واسطه صلابتی در آن عضو بهم رسد بدون تغیر لون جلد فوق او
این صلابت مختلف است در بعضی کثیر و در بعضی قلیل است و هرگاه بعد از ورم
صلابتی در عضو متورم باقی ماند حرارت و حس او نیز نقصان یابد و بعلاوه آن عضو را
استعداد تامی است بتورم بلکه باندک سببی باشد سرطان در او عارض شود
و اگرچه جمیع آلات و اعضا را ممکن است که ورمشان بصلابت منتهی گردد لیکن
در اقلب اورام غدهٔ جذابه و مواضع کثیر اللحم و لحوم غددی مانند کبد و طحال
و بیضتین و ثدیین و شحم الاذن و امثال آنها منتهی شوند بصلابت و انتهای دیگر
ورمست لینت عضو و این حالت نادر است مگر در صاحبان سوء المزاج و نیز این قسم
انتهاء در ورم جمیع اعضا ممکن الوقوع است ولی اکثر در عضام و کبد و نخاع و معده بعد از
تورم این حالت موجود میتواند شد و انتهای دیگر ورم است بغانقریا و موت
عضو بدانکه حکما مابین غانقریا و شقاقلوس امتیاز کلی ننموده و این هر دو را از اغلاط
یونانند اما غانقریا نیست مگر بطلان و فنای اعمال و افعال عروق و اعصاب عضوی
که بدین واسطه آن عضو میت شود و بیم عروض غانقریا هنگامی است که ورم و تمدد
و وجع بنهایت شدت رسند سیما در افرجهٔ عصبانی و دموی و صفراوی و هم
صدمهٔ که بواسطه او عروق و اعصاب عضوی متالم و جسم آنها را بالمره فاسد
سازد و یا آنکه بسمی بجراحتی داود آید و یا از تاثیر حر و برد مفرط نسج عضوی فاسد
شود مورث غانقریا خواهد گردید و در صورتیکه بعد از تقدم یکی از اسباب
مذکوره حمرت عضوی بتبدیل و وجع شدید او دفعة تسکین یافته و حمی عفونی
عارض شود و تمددی قوی با یبوست و حرارت شدیدی در عضو متورم
بهم رسد با اشمرار لون جلد او و با وجود این اعراض علامات انفجار بظهور
نرسد دلیلست که غانقریا عارض خواهد شد بدین قسم که چون وجع عضو متورم
و حرارت او بغتة تخفیف یابد حمرت آن عضو اثری و اماس اولین و خمیری

شود و بواسطهٔ حاولها بشره از جلد ساقط و قوهٔ حساسهٔ او بالمره زایل گردد بنحویکه از
فرو بردن سوزن متالم نگردد و نبض صغر و تواتر بهم رساند و علیل مهموم گشته مضطرب
شود با کدورت چشم و یبوست و خشونت زبان با بارهٔ اسود مایل بصفرت و عرق
بارد عارض شود دال است بر عروض غانقریا و بعد از ظهور این علت وجع بالمره
تسکین یافته و عضو مؤف و آلات او بنفش و رمادی لون شده تعفن بهم رسد
و اما غانقریا را اقسام است قسمی از موضع خود بما فوق تجاوز نماید و یا آنکه مابین
عضو حی و میت در می سالم عارض شده و عضو مؤف را از صحیح محدود سازد و اینجا را
خط حصاری نامیده اند و قسم دیگر آنستکه عضو میت خشک شده عفونت
بهم رساند او را غانقریای یابس نامند و آنجائیکه آن عضو متهبج و از صدیدی
متعفن متملی شود او را غانقریای رطب نامند و هرگاه عضو میت کشکی گشته و ملون
برمادی شود غانقریای دار الشفائی نامند من تسمیة شیء باسم محل که وجه تسمیه
عنقریب معلوم خواهد شد و اما اسباب غانقریا ایذای موذی است بواسطه ورم
یا سد عرقی از دم یا ضعف بدن و قوا یا تاثیر حر و برد مفرط یا شد عضو یا عفونت
دم مانند آنکه در مرض محرقه و مطبقه و حصبه و امثال آنها و یا بواسطهٔ سرایت یا
حرکت عنیفه یا شدیکی از شرایین و تجرد او یا انصباب بول و براز در رحم یا هوای
متعفن که وجود هر یک از اعراض مذکوره مورث وجود این علت میگردد و قسم دیگر
غانقریائی است که اغلب شیوخ را عارض شود سیما در اصابع رجل آنها موسوم
بغانقریای شیوخ یعنی اشخاصی که بمرض نقرس مبتلا بوده اند باشد که بعد از حرکت
عنیفی از فی الجمله ایذائی مانند بریدن ناخن و قطع که در کف پا بهم رسد و امثال آنها
ورمی شبیه بورم حمره بظهور رسد با وجعی صعب و بسرعت بغانقریا مبدل گردیده
و سلامیات را مانند آلوی سیاه خشک و سیاه سازد و این قسم از غانقریا
اخطر سایر اقسام و اغلب مهلکست و سبب عروض و بروز او در اطراف نیست
سوای بعد آنها از قلب که بواسطهٔ بعد مسافت حرارت غریزیه قلبیه علی ما ینبغی

بدانها نتواند رسید و بدین جهة غذای انها ناقص مانده و به فی الجمله سببی غانقرایا بهم رساند
و بسا دیده شده که شرائین عضو منوف در این اشخاص منسدد شده که بهم رسانده اند
چنانچه در تشریح آنها مشاهده میشود که غشاء جوف شرائین حقیقه عظمیت بهم رسانده
بحدیکه کسر انها ممکن است و بنحویکه قبل بیان نموده ایم این مرض غالب شیوخ را عارض
شود ولی باشد که جوانان مستعده از حرکت عنیفی مبتلا بدین قسم غانقرایا شوند
و در بلادیکه مرض برص زیاد است یکقسم غانقرایا دیده میشود که شبان را عارض
میشود بدین قسم که اولا در یکی از اطراف بدن وجعی شدید در مفاصل بهم رساند
بحدیکه از شدت او بخواب نروند و بعد از چندی بعضی از انامل او حذر شده
و نشان کبود و ضربان شرائین مفروشه در آنها مفقود گردد و بمرور حذریت
و برودت ملمسشان بیفزاید و بالاخره در سلامیات اخیر غانقرایا عارض شود
و این قسم از غانقرایا را که در ایران شقاقلوس نامند اغلب بمرور و بتدریج
نمو مینماید بحدیکه ماهها و سالها طول کشد اما در بعضی باشد که بسرعت زیاد
شود و انامل را فاسد سازد و شبیه است بغانقرایائیکه در فرنگستان
غانقرایای شیوخ نامند و هم در این قسم اکثر اوقات شرائین عضو منوف
منسدد و بنحویکه در حین قطع خون از انها سیلان نمینماید و اما قسم دیگر
غانقرایائیست که عارض شود بموضعیکه زیاد بدو تکیه داده و خوابیده باشند
یعنی در اشخاص ضعیف بخصوص در صاحبان مرض محرقه و مطبقه و حصبه و فلج
از خوابیدن بیک جهة سیما در موضعیکه بستر او ناهموار و چین داشته
باشد از انضغاط او عضو را غانقرایا عارض شود و موضع بروز این قسم غانقرایا
اغلب در صلب و کتفین و مرفق و زائدتین فخذ است که اولا در یکی از این مواضع
حمرتی شبیه بورم حمر عارض شود و بسرعت بغانقرایا مبدل گردد و اگرچه
انضغاط مورث ظهور این علت میشود لیکن دسبب او تعفن دم و فساد او
یا نقصان قوای عصبانی است و گاهی در دباغان از سلخ و دباغت جلد

حیوانیکه از وبا یا اثر سمی مرده اند و بعضوی از اعضای انها مادهٔ از آن حیوان برخورد
در آن موضع لکهٔ سرخی ظاهر و بسرعت بنوری شود ممتلی از ماده غانقرایائی و باطراف
خود منفرش گردد و با وجود براینکه اماس و وجع او قلیل است ولی بعد چند یوم
حمی عفونی عارض شود و نبض صغیر و غیر منتظم گردد و هذیان گوید با وجع فواد و غشان
و قی دست دهد و اگر در علاج اهمالی ورزند بزودی علیل را هلاک سازد و این مرض را
بثرهٔ روحی نامیده اند و بسوای دمل روحی است که عنقریب ذکر خواهیم کرد انشاء الله
و اما غانقرایای موسوم بدار الشفائی اغلب در غزوات عارض میشود سیما در صورتیکه
مجروحین را با صاحبان مرض محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونی همنشین سازند
از مجاورت باشد که جراحت جزئی و سالم را وجعی صعب عارض شود و کنار جراحت
حمرت شدیدی بهم رساند بسان انکه در ورم حمره و غشاء کاذبی رمادی لون او را پیدا شد
و وسعت بهم رساند و در اطرافش قرمزی عارض و پژمرده شود و مدهٔ سیالهٔ از او
مسدود گردد و بالاخره صدیدی متعفن از او پالوده و بتدریج اطراف را فاسد سازد
و هم باشد که عضلات و عروق و عضام نواحی او فاسد شوند بنحویکه از فساد و ورم
عروق عضو مذکور دم کثیری سیلان یابد و هم میشود که بسیاری اشخاص این مرض سرایت
نموده و بعد از چند یوم علامات ردائت مزاج مانند قلت اشتها و وجع فواد و قی
و صغر نبض با قلق و اضطراب و غیره بظهور رسد و هم باشد که حمی و قی علیل را عارض و
هلاک سازد و اما قسم دیگر غانقرایائیست که از ردائت مزاج و انحراف او از
حالت طبیعی در صاحبان مرض محرقه و مطبقه و حصبه و جدری بهم رسد و اغلب در
فضای دهان و حنک و قلصه واقع و بتدریج آلات را فاسد سازد تا عضام
و اگرچه اغلب صاحب خود را هلاک سازد لیکن باشد که با این عضو سالم و میت
خلی حصاری بهم رسیده و علیل برهد فصل ثانی از باب ثانی در تقسیم اورام بدانکه
کل اورام را منقسم نموده اند بسه جنس که در تحت هر یک اقسام است اول
انقسام یافته بنا بر علامات و اعراض در فقرات ثانی بنوجه اسباب مورثه او

ثالث موافق نسج عضو متورم اما بواسطهٔ علامات و عوارضات نیز منقسم گردیده بورم
حاد و مزمن اما ورم حاد آنرا نامند که جمیع عوارضات او بسرعت بظهور رسیده
و زایل شوند و ورم مزمن آنرا نامند که بعکس عوارضات او بتدریج عارض و بطول
انجامند و هم منقسم میشود بورم مفرد و ورم سیجانی بلغمی و عفونی و خفی اما ورم مفرد
آنرا نامند که عوارضات ورمی صاحب او را بهم رسد و رفتار او سریع باشد
بدون رداءت و اغلب عارض شود امزجهٔ ساله را و منتهی گردد بتحلیل یا انفجار
اما ورم هیجانی آنرا نامند که با مزاجهٔ دموی زکی الحس عارض شود و در بدن انها
دم بغلیان آید و با وجعی شدید باشد و هم اعراض عصبانی صاحب آن را بظهور رسد
و اما ورم بلغمی آنرا نامند که عارض شود بلغمی مزاجان را هنگامیکه در قوای
آنها وهنی روی داده باشد و قوت اعصاب آنها قلیل گردیده باشد با خفت عوارضات
ورمی و مزمنیت او اما ورم عفونی آنرا نامند که واقع شود اشخاصیرا که خون در بدن
آنها فساد بهم رسانیده باشد مانند آنکه در مرض محرقه و مطبقه و امثال آنها و بسرعت
مبدل و منتقل شود بغانقریا و اما ورم خفی آنرا نامند که اعراض لازمه او خفیف
بل خفی باشند و بدانکه اورامرا بنا بر اسباب مورمه منقسم نموده اند بورم بالذات
و ورم بالعرض و ورم خاص و ورم انتقالی و ورم بالمجاورة اما ورم بالذات آن را نامند
که از ضربه و سقطه و امثال آنها بعضوی واقع شود و اما ورم بالعرض آن را نامند که
عرض باشد از مرض دیگر و بعد از رفع مرض اصلی آن ورم که عرض اوست زایل شود
بکلی مانند ورم بیضه که سبب حرقة البول باشد و اما ورم خاص آنرا گویند که
عارض شود از ماده سمی مخصوصی مانند ورمیکه حاصل شود از گزیدن عقرب و رتیلا
و غیرهما و اما ورم انتقالی آن را نامند که اولا در عضوی از اعضا ورمی واقع شود
و بعد منتقل گردد بدیگر عضو مانند ورم حمره بسرسام و ذات الریه و ذات الجنب
و امثال آنها و موافق نسج عضو مشوف و مرا منقسم نموده اند باورام جلد و اورام
غشاء مخاطی و اورام غشاء صفاقی و غشاء لیفی و عروق و اعصاب و عظام و اما ورم

جلدرا

جلد را قاعده آنستکه تحلیل رفته و بشره حاوی او مانند سپوس ساقط شود و در صورتیکه ورم
او شدید باشد وجعی ملتهب با حرقت در او بهم رسد و بشرهٔ او مانند طاولی برآید
مملی از رطوبت و اما ورم لحم اماس عظیم و تمدد قوی و وجع او ضربانی و منتهی گردد
بانفجار یا غانقریا و اما ورم غدهٔ وجع و حرارت خفیف و رفتار او زیاد و مزمن و
منتهی گردد بصلابت و سیلان مده و اما ورم غشاء مخاطی چنان است که در
ابتدا ترشح او فانی گردد با وجعی ملتهب منضغط با حمرت شدیدی بعد ها رطوبتی عفص
از او مترشح گردد و بعد از چند یوم بلغم ریمی از او ترشح نماید و این قسم از اورام ملتهب
بمزمنیت دنکث و عود و چون ورم چندی طول کشد غشاء مذکوره مسترخی شود
بحدیکه مانند دانهای بواسیر شبرهٔ از او آویخته باشند و اما ورم غشاء صفاقی
مانند صفاق بطن و جنب و دماغ و غیرهما وجع شدید و بسرعت در جمیع اجزای غشاء مذکور
منتشر گردد و مانند جان است که تیری بر او میزنند و منتهی گردد بتحلیل
یا بالتصاق جزء متورم از غشاء بما یجاور خود مانند آنکه در ذات الجنب باشد که بواسطهٔ
ورم غشاء مجلل ریه بصدر ملصق گردد و هم باشد که باستسقا منتهی شود و اما ورم
غشاء لیفی مانند ام الغلیظ و سحاق و غیرهما وجع شدید است و در شبها زیاد گردد
و مانند بدانستکه گویا با مشقبی او را سوراخ میکنند و حمرت او قلیل و منتهی گردد
بتحلیل یا انتقال یا صلابت یا تقرح و اما ورم جرم عروق از انجمله ورم جرم
شریان نادر الوقوع است و در ورم آورده حمی اضطرابی با قلق علیل را عارض شده و بدیدان
گوید و در ورید متورم تمدد و صلابتی بهم رسد و این ورم اغلب نسوان را بعد از وضع حمل
عارض شود و هم باشد که از فصد نمودن با مبضع ناپاک وریدی متورم گردد اما
ورم عروق جذابه اکثر بواسطه قروح خبیثه که در انامل یا سایر مواضع بدن بهم رسیده
باشد حادث و از موضع تورم عروق جذابه خطی سرخ برآید تا غده جذابه قریب
چنانچه اگر کسی از افعی اصبع بنصر او ملدوغ گردیده باشد خطی سرخی از جانب
انسی زند اسفل برآید تا تحت ابط و متورم گردند شبکهای جذابه ابطی و از ورم

عصب خدر و حس حرکت نمی در عضو بهم میرسد با وجعی محرک مانند تحریک چرخ المآس
که چرخ صاعقه نیز گویند و هم بسرعت تشنجی در عضو متورم العصب بظهور رسد **واما**
ورم عضام این ورم در ضریع و یا در جرم آنها بهم میرسد و نسبتی کرد بصلابت
و یا آنکه عظم متورم را رمیم سازد **واما** انذار اورام مختلف است و بسته بهست باسباب
و حدت ورم و مزاج علیل و عضو متورم **فصل ثالث از باب ثانی** در طریق علاج اورام
عموما بباید دانست که قصد معالج در ورم تحلیل اوست الا در بعضی اورام و دمامیلیکه
بحران باشند مرضی را و هم باید آنکه اولا رفع سبب و ازالهٔ او نموده آنگاه ادویه
و تدابیر ضد ورم بکار دارند از فصد و ارسال علق و حجامت و شرب شوره و خطمیر
و امثال آنها و هم باید دست از تدابیر لایقه ندارند و از اغذیه مبردات میل فرمایند
و عضو متورم را بالمره آرام دارند و در صورتیکه وجع شدیدی در عضو متورم بهم رسد
و حمی اضطرابی عارض شود باید مخدرات مانند افیون و بزر البنج و آب بادام تلخ
استعمال فرمایند شرباً و طلاءً و هرگاه علامات امتلائی در علیل بیابند موافق
میل طبیعت مقیء و مسهل بکار دارند و در اورام عفونی شرب حموضات معدنیه از
قبیل جوهر گوگرد و نمغرم نافع و در اورام خاص یعنی در میکه سبب داء افرانچه
و خنازیر و تفرس باشد علاج آنها علاج مرض اصلی و ازاله اوست و از معالجات
موضعی که در اورام بکار میرود فصد و حجامت و استعمال اطلیهٔ رادعه و اضمده
محلله و اکمدهٔ حاره بالفعل و بالقوة و مراهم و مشمعات و قابضات و مخدرات است
و استفراغ دم را بچند نحو میتوان نمود یکی بواسطهٔ فصد دیگر بارسال علق و اسلم
آنستکه زلو را دور از موضع متورم بنشانند بسان آنکه در ورم اذن باید بفوق و
خلف او زلو نشانند دیگر هست حجامت که چون عضو متورم را بتمدد قوی یا ماده
در عمق باشد مانند آنکه در عرق النساء و ورم لسان و ورم فقار حجامت انفع است از
سایر استفراغات و از روادع مبرد ماء مشوج و شکر سرب محلول در ماء و خل
ممزوج بماء باید اختیار فرمود و هرگاه ضربه یا سقطه بر عضوی وارد آمده موجب

فتح عروق او گردیده باشد و در سنگامیکه دم تحت جلد انصباب یافته باشد بهترین اطلیه
را دعه عرق دولتشه ممزوج بماء است و چون در بعضی اورام عادة ملتهبه حکما بستن بخ
بعضو متورم را ماذون نموده اند لهذا باید پارچه ازیخ بمابین دولته نهاده و بموضع ورم
به بندند و از اضمدهٔ بذرک و نان خشک و سبوس گندم و آرد جو مغلو بالبن استعمال
فرمایند و اکمل آنستکه ادویهٔ مذکوره را بعد از طبخ بمابین دولته نهاده و بر عضو متورم
به بندند و بباید دانست که در بعضی امراض حکما حرارت یابس کمادرا از حرارت
رطب ضماد انفع دانسته اند مانند آنکه در ورم مائی و ورم حمره و تفرس و ریاح
افرسه لهذا در این امراض باید کماد بکار داشت و این کماد یا از ادویهٔ یابسه و یا
صوف و پنبه دود آلوده باید بکار داشت و هرگاه عضو متورم را وجعی صعب باشد
باید اضمدهٔ مخدره متخذه از برگ شوکران و بزر البنج و کوکنار اختیار نمود و چون
در اورام بلغمی و مزمن هیجان و میل دم بعضو متورم قلیل است لهذا باید اضمدهٔ
محلله متخذه از ادویه عطره مغلو باعرق استعمال نمود و هم طلای شکر سرب و آنتیمنی
که صفت آن انشاء الله در تتمه کتاب نوشته خواهد شد و تمریخ با ادهان عطره
و جوهر نوشادر و استعمال مشمع اشق و امثال آنها این قسم اورا منافع و از اغذیه
مقویات و هیچ دم از قبیل کباب خروس بچه و کبک و شرب قلیلی از خمر
اختیار نماید و هرگاه ماده مورمه مایل باشد انتقال بعضوی شریف را بجهة ردع او لازمست
ادویه بکار داشت که ماده را از آن عضو منصرف بظاهر جلد منجذب سازد زیراکه
در بعضی مشاهده شده است که امراض آلات شریفه بدن بدمامیل جلد بحران نموده
صلاح پذیرفته اند و از جذابات مستعمله مشمع مرتب از زراریح و خوش نهادن
و تمریخ ادهانیست که بواسطهٔ آنها جلد آبله نماید از قبیل دهن ماخوذ از خردل
و مازریون و غیرهما و آنجائیکه ماده مورمه مستعد انتقال بموضع دیگر باشد معالجه است
که از استعمال ضماد خردل و مشمع زراریح ماده منتقله را بموضع خود عود داده
و از مشروبات ادویه بکار دارد که ماده بظاهر جلد مایل و باعرق مندفع شود

وچون ورمی منتهی شود به تربل باید از مشروبات مدرات از قبیل شوره و طرطیر و
سورنجان و امثال انها اختیار فرموده و بموضع علت کمادبکار دارند و هرگاه با انحالت
استرخاء و وهنی در اعضا یابند و ثقیل و عضل و کلل استعمال نمودن مفید است
و اگر از اجتماع و کثرت رطوبت خوف هلاک باشد مانند آنکه در اماس صفاق
لابد باید باعانت آلتی موسوم به تروکار رطوبت مجتمعه را خارج سازند و در
صورتیکه اماسی در لحم واقع در تحت جلد بهم رسیده باشد علاوه بر تدابیر مذکوره
استعمال اضمده معطره مانند نعنع و پودنه و گل بومادران و امثال انها نافع است و اگر
بدین تدابیر اماس تحلیل نرود بهتر انستکه قطعه سرب بر آنعضو به بندند یا آنکه
نوار پیچش نمایند و هرگاه از علامات استنباط نمایند که ورم بریم منتهی خواهد شد
لازمست که طبیعت را در نضج ماده باستعمال اضمده حاره اعانت نمایند و اگر
وجع شدید باشد وضع علق باطراف آنعضو نافع و آنجائیکه از ضعف بدن و قوی
طبیعت عاصی و عاجز باشد در نضج ماده باید انکه باعانت اضمده قویه ماده را نضج
دهند و بجهت این مطلب باید خمیر ترش ممزوج با دهن بید انجیر و پیاز بریان
ضماد نموده و موضع متورم و اطراف او را با مشمع اشق و بابزرد و داخلیون هریک
که حاضر باشد بپوشند ولیکن اغلب اضمده در نضج ماده کفایت مینماید و چون بدین
تدابیر ورمی نضج یافت یعنی صلابت اطراف او به لینت مبدل گردید اگر طبیعت
خود منفجر ساخت فبها و الا باید باعانت مبضع منفجرش ساخت و آنجائیکه دمل
صغیر یا در لحوم غددی مانند پستان وغیره واقع شود و یا قریب بجلد بهم رسیده باشد
اسلم انستکه واگذارده و منفجرش نسازند اما بعضی اوقات لازم میشود که بدون تامل
منفجر نمودانه آن جمله چون تمدد عضو متورم عظیم و وجع او شدید باشد از خوف عروض
غانقرایا باید قبل از انفجار طبیعت موضع دمل را منفجر ساخت مانند آنکه در ورم خصی
و همچنین هنگامیکه مده در تحت عضله مجتمع گردیده و بیم آن باشد که از کمیت
نزول باعضا و مادون خود نموده و مورث فساد آنها گردد باید بدون تامل بکشایند

دیگر انکه

دیگر انکه در دمامیل واقعه قریب باعضای رئیسه و دمامیلی که در نواحی لحوم رخوی عارض شده
باشند مانند آنکه در اطراف شرج و عنق باید بسرعت کشود و هم دمامیل واقعه قریب
بمفصل را بدون مهلت بکشایند مبادا ماده بجوف مفصل منصب و فاسدش سازد و ایضا
دمامیلی که قریب بعروق دم واقع شده باشند اسلم انستکه واگذارند تا ماده بتمامه
در موضع وقوع دمل منصب و مجتمع گردیده برآید تا در حین انفجار صدمه و جراحتی بر عرق
مذکوره وارد نیاید و یا انکه در هنگام وجوب باحتیاط کامل منفجرش سازد و بیاید
دانستکه منفجر ساختن دمامیل یا باعانت آلة قطاعه مانند مشرط و مبضع است
و یا بواسطه ادویه اکاله و محرقه و در بعضی اوقات دمامیل عمیقه را جایز است که با نوش
نهادن منفجر سازند و موضع کشودن باید ادق سایر مواضع دمل باشد و اولی انستکه
موضعیرا بکشایند که مده از کمیت خود بسهولت بتواند خارج گردیده و چیزی از او
باقی نماند مبادا مورث فسادی عظیم شود و هم باید ثقبه مدفع مده وسیع باشد
و انفجار دمامیل بواسطه سبب اغلب بمبضع است که باعانت اصبع ابهام و سبابه
عمودا فرو برند تا جوف دمل آنگاه متوخا بفوق بشکافند لیکن در دمامیل اعماق بدن
از خوف ورود جراحتی در حین عمل بعرق عظیم عامل بدو قسم میتواند بمنفجر ساخت
یکی انکه نصف عمق آنموضع را شکافته انگاه باستعمال فتیله طبیعت را اعانت نمایند
در انفجار ما بقی دیگر انکه اول موضعیرا که میخواهند منفجر سازند با اصبع لمس نموده و بعد
از تشخیص انکه در این نواحی عرقی عظیم استقرار ندارد لمحة بعد لمحة با مشرطی محدب
از ظاهر بباطن بشکافند تا مقصود حاصل آید آنوقت قدری پنبه ملوث فتیله ساخته
در او نهاده و اضمده حاره بالفعل بکار دارند و آنجائیکه بعد از انفجار صلابتی در
اطراف دمل باقی ماند باید فتیله استعمال نمود تا ماده صلبه نضج یافته دفع شود
و اما ادویه اکاله و محرقه را اکثر در دمامیل بارده و خیاریکه بسبب آبله فرنگ
باشد باید بکار داشت و از ان قبیل است قلیاب اکال که لوله کوچکی از آن بموضع
دمل فرو برده و منفجرش میسازند دیگر انکه اطراف دمل را حلقه از مشمع داخلیون

دمامیلی که بحران بشنه مرضی را کشودن اولی است
از واگذاشتن بطبیعت لکن علی ای تقدیر صح

انداخته و بوسط او دوای موسوم به خمیر وین ریخته و مدت پنج دقیقه رها داده
بر دارند صفت دوای مذکور بگیرند آهک با دانچه قلیاب اکال مساوی
و باعرق و دو تشه خمیر نموده بنحو ماذکر هنگام ضرورت استعمال فرمایند واما
خوش نهادن زابنا در دنامیل بکار میدارند الا آنکه بعضی حکما در بعضی دنامیل بارد
دفعه در اعماق بدن را جایز دانسته که خوش کشیده منفجر شان سازند واما در دنامیل
بارده بجهت رداءت مزاج باید ادویه و تدابیری بکار دارند که مورث اصلاح او گردد
و مسلم نقل به بیلاقات نافع و از اغذیه مقویات میل فرمایند و از ادویه نافعه استعمال
جوهر فولاد و نوشیدن شراب کهنه بهت و مسلم استحمام بمیاه حاره معدنیه جاهان
این علت را مدبیر نیکو است و اکثر مشاهده شده که از مبادرت باعمال و تدابیر مذکوره
دنامیل بارده تحلیل رفته اند اما در صورتی که تحلیل نرود ورم کثیری در او مجتمع گردد و بیم
انفجار بشد احوط آنستکه باعانت آلتی موسوم به قرو کار رنگ مجتمعه را بنوعی خارج سازند
که هوا بجوف او داخل نشود آنگاه قدری مشمع داخلیون بآن موضع رفاد نماید تا مانع
آید دخول هوا را و یا آنکه بموضع ورم چوبی کشیده و باستعمال فتیله بمرور مدة حاصله
در او مندفع سازند و حتی الامکان این قسم دنامیل را بموضع آلت قطعی نباید منجر ساخت
زیرا که اغلب مشاهده شده اشخاصیرا که با موضع کشوده اند ورمی حاد و ملتهب در موضع
او موجود و مورث هلاکت آنها گردیده است و از آنجائیکه بعد از انفجار دنامیل
جراحی الانست سعی نمود بجهت خروج مدة و نبت لحم لهذا باید از مبادرت باستعمال
اضمده حاره اهمال نمودند تا التیام یابد و هم بعد از انفجار استعمال ادویه کثیر
الوارده جایز نیست از خوف آنکه مبادا موضع منفجر متقرح گردد و در امزجه بارده
و دنامیل مسترخیه و هنگامیکه اطراف دملی رخو و قلیل الحس و اغبر اللون یا مدة
رقیق از او پالاید استعمال ادویه حاره مانند دهن سقز و امثال او و دلک
با مرتکی محلول در عرق نافع و ممتلی ساختن جوف دمل را با پنبه و کتان و مالیدن
مسلک جهنم نیکو و نوشیدن مطبوخ انجبار و دوج و ادویه مقویه فولادیه آزموده است

وچون در دملی لحم زاید بروید بجهت ازاله او یکدو نوبت باید سنگ جهنم مالید و بالبه اوده
بمشمع داخلیون آنموضع را سخت بپیچید تا تحلیل رود و بباید دانست که اگر مده را مانعی باشد
از اندفاع لابد آنکیت خود با سائل میل نموده و مجرائی متساوی بگشاید و اگر حیانا
این حالت بطول انجامد که ناسور شود و در جوف او غشاء کافی متکون گردد عسر العلاج است
لکن با وجود براین میتوان از معالجات جیده مانع آیند عروض ناسور را یعنی چون ببینند
که ریم بقسمه از دمل خارج نمیشود ثقبه معبره او را وسیع سازند یا آنکه در تحت او ثانیا
موضعی بگشایند و عضو علیل را بوضعی بدارند تا ماده بکمیت خود مندفع گردیده مجتمع نماند
در این صورت البته ناسوری عارض نخواهد شد واما اگر ناسور بهم رسیده و مزمن گردد از
معالجه عاجی خواهد بود بواسطه آنکه غشاء موجود در جوف او مانع التیام است لهذا
بجهت علاج او باید معالج با عانت ادویه حاده اکاله مانند قطور تقطیر زراریح و سنگ جهنم
و امثال آنها غشاء مذکور را ازاله و ازاله نماید و اگر استعمال آنها کفایت ننمود باید ناسور را
بشکافند یا با آهن تابیده او را بسوزانند و هنگامی که در موضعی از مواضع بدن ریمی حاصل
میشود جراحی لازمست مراعات قوه هاضمه و آلات غذا و چون باره زبان دالست بر فساد
معده و هضم و جراحت لهذا بعد از بهم رسیدن بارود زبان مسهلی مرتب از ریوند چینی
یا سنا مکی و نمک فرنگی میل فرمایند و هرگاه بعد از ورم صلابتی در عضو متورم باقی ماند
با عانت ادویه محلله تحلیل برند و انفع جمیع محللات استعمال مشمع اشق و بارزد و بیق
و حنا و برگ شوکران و کلیل الملک است و هم بعضی اوقات ارسال علق نافع و تمریخ زاج
از مجربات است و هم شرب ادویه قلیا بیه و ید یه و سیما بیه طبیعترا در تحلیل صلابات
بهترین معین اند و از آنجائیکه این ادویه را قوت قوی است باید در استعمال آنها احتیاط
کامل مرعی داشت و هرگاه عضوی بعد از تورم صلب گردد و فائده از او مترتب نباشد
اسلم شقوق قطع او است با آلات قطاعه و اما بجهت علاج مرض خارجا معالجه
چهار شارت است اول منع از بروز او دوم آنکه مواظب باشند که با عضای مجاور
و مجاور خود سرایت ننماید سیم آنکه طبیعترا در عضویت اعانت نمایند

آنکه بدن و قوی را تقویت نمایند تا از صدمهٔ این علت ضعیف نگردد واما در صورتی که
سبب عروض غانقرایا حدت ورم باشد باید صورت او را با استعمال اضمده مبرده لیّنه
و ارسال علق تره منکسر نمود زیرا که بعد از تخفیف و تسکین ورم غانقرایا یا از موضع خود
تجاوز نخواهد نمود و هرگاه ضغطهٔ عظیم یا تمددی قوی در عضوی باشد باید بدون تأمل آن موضع را
شرط نمود از خوف آنکه مبادا از انضغاط و تمدد غانقرایا آن عضو را عارض شود
و از آنجائیکه اغلب اوقات با این مرض حمی عفونی همراه او است لهذا لازم است که از
شرب مطبوخ پوست کنه کنه و حموضات معدنی مانند جوهر کوکرد و سنفرم و امثال آنها
و جای سبیل الطیب و شراب و لفظ سفید و جوهر ماخوذ از شاخ کوزن رفع عفونت
خلط نمایند و اگر با این علت امتلائی در معده بیابند و یا آنکه علیل ذکی الحس باشد
و بدین واسطه امراض عصبانی مانند تشنج وغیره مر او را عارض شود باید افیون و مشک
و جند بیدستر و جوهر حسن لبه و امثال آنها میل فرمایند و بباید دانست که منظور از
استعمال ادویه موضعی در این مرض اعانت طبیعت است در اسقاط عضو میت و منع
از سرایت مادهٔ فاسده و در دیه باعضاء مجاور یعنی مستنکامی که غانقرایا با عرض
ورم شدید همراه باشد بنحویکه سابق ذکر رفت استعمال اضمده انفع است از جمیع
معالجات در صورتیکه عضو مشرف مسترخی و بدن مجمع باشد باید اضمده متخذه از
خشخاش عطره بکار دارند و بجهت رفع تعفن عضو علیل زرور مازو و بابونه و دخال
مسحوق و شستن با سرکه و کافور و نشادر و سقز و جوهر ماخوذ از هیزم نافع و
انفع از اینها طلای بابونه ارمنی در روی محلول در جوهر نمک است و بجهت اینکه مادهٔ
غانقرایا در یکموضع مجتمع نگردد لازم است که آن عضو را شرط نمود و لیکن احتیاط
نمایند که بموضع لحم سالم و عضو حی بر نخورد و مجروحش نسازد و هم باید که معالج
با اعانت مقراض و ابزری لحم فاسد و از عضو علیل زایل سازد با دقت تمامیکه اصابع
یا عضو دیگر خود را بمدهٔ مذکوره نیالاید و هنگامیکه مابین عضو سالم و میت خطی عمیق
واقع شود و متمیز سازد عضو حی را از میت جراحی اسهل است بر آنکه غانقرایا دیگر

بعوق و ما بجاور سرایت نخواهد نمود و همیشه لازم نیست که عضو میت و فاسد از غانقرایا را قطع
نمایند بجهت آنکه از دو حال خارج نخواهد بود یا آنکه مرض بواسطهٔ خط مذکور محدود گردد در این
صورت قطع نمودن آن عضو چه لازم است چون طبیعت خود قطع و اسقاط او مینماید و هرگاه محدود
نشود و این علت از ردائت مزاج بهم رسیده باشد محتمل است که بعد از عمل موضع مقطوع نیز
بدین علت مبتلا گردد و لیکن علی ای تقدیر اگر غانقرایا بنفسه محدود نشود قطع عضو از ما فوق
موضع علت نیکوتر از زیاد دادن او است و اما علاج غانقرایای شیوع یابد آنکه چند
نوبت ما فوق عضو علیل را از لوشنیده و اضمده متخذه از بزرک و بابونه و گل خطمی و آرد جو
و سفرزه بکار دارند و هم صاحبان این قسم از غانقرایا را که در ایران بشقاقلوس مشهور است
از ارسال علق دور از موضع علت و طلای سفید آب قلع و شرب منضجات سیما ادویه
یدیه که از مداومت بشرب او شقاقلوس بروز نماید و بعد از بروز محدود خواهد شد استعمال
و اما بجهت غانقرایائیکه از خوابیدن زیاد عضوی را بهم میرسد لازم است علیل را از کثافات
مبرا داشته و بستر او را از لفافه بسیار نرمی پوشیده و بر موضعی که از تکیه بدو ضغطه وارد
آمده چند مرتب از صفوف نهاده تا مانع آید انضغاط او را و هرگاه قطعهٔ از جلد موضع
منضغطه حمرت و نفشی بهم رسانیده باشد باید از شکر سرب و اسفیداج رصاص محلول این در
ماء و کافور محلول در عرق روزی چند نوبت آن موضع را شست و شو نمود و چون متقرح و متقیح
گردیده باشد لیه را بمرهم اسفیداج و بیاض البیض مخلوط با کافور آلوده بدان موضع نهند
و علاج بثورات ردیه بدین نحو است که اولا موضع علت را چهار شکاف نموده و قدری
جوهر شوره بدان موضع بریزند و از مشروبات دوای قی جهت او نموده و بجهت حفظ قوای
بدن جوهر کوکرد و کنه کنه و مطبوخ سنبل الطیب و دوج و امثال آنها میل فرمایند و اما
در غانقرائیکه در داء الشقاقلوس عارض شود علاج بدین نحو باید نمود که اولا مجروحین را
با صاحبان مرض محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونی مجاور نسازند و بعد از این که مجروحی را
غانقرایا عارض شد علیل را از سایرین دور نمایند مبادا آنها نیز بدین علت مبتلا
شوند و انفع معالجات آنستکه موضع علت را بسرعت با آهن تافته بسوزانند تا

مداومت بافیون بسیار مطلوب است
و بدین دستور باید علاج نمود
قسمی از غانقرایا را (متن صحیح)

باعضای فوق و ما یجاور خود سرایت نتواند نمود با سایر معالجات و تدابیری که قبل
مذکور داشته ایم باب ثالث مقالهٔ اول در ذکر اورام مختلف الوقوع است که بعضی
از آنها مخصوص بعضوی دون عضوی نباشد و بعضی مخصوص باشند عضوی یا بسیاری از اعضا
و این باب مشتمل است بر بیست و یک فصل فصل اول در ورم حمره و فلغمونیا با اسباب
و علامات و علاج آنها اما حمره که بپارسی باد سرخ نامند عبارت از ورم ملتهبی است
که واقع شود در جلد و عروق شعریه مغروشه در او و غالب از تغیر هوا مانند سایر
امراض واقعه بهم رسد و این علت را بدو قسم منقسم نموده یکی را حمره اصلی و مفرد و دیگری را
حمره عرضی و غلط نامند و اما حمرهٔ مفرد قبل از وقوع و بروز این ورم بعضی حالات و عوارض
بر او سبقت گیرند و مقدمهٔ باشند او را از آن جمله است کسالت و وهن اعضا
و احساس ثقلی عظیم در عضو مستعد التورم با هم مفرط و صداع و هذیان و غلبه نوم و حمی
با ادراک ثقل در معده و وجع فواد و بارهٔ لسان و غثیان و بعد از این اعراض حمرتی
مایل بصفرت در عضو متوف بروز و بسرعت باطراف خود مفروش گردد و چون
موضع متورم را بفشارند حمرت زایل و به بیاض مبدل گردد لون او و از برداشتن
اصبع حمرت زایله معاودت نماید و بعد از ظهور ورم اعراض مذکوره تخفیف یافته
و ورم از موضع خود بما یجاور تجاوز نماید و باشد که از حدت ورم بشرهٔ جلد متورم
ساقط و در موضع او آبله بهم رسد و بنا بصورت و حدت مادهٔ رفتار و ورم مختلفت
لیکن قاعده چنان است که ورم تحلیل و ماده متورمه را طبیعت بعرق و ادرار
نماید و بعد از تحلیل بشرهٔ جلد موضع علت ساقط گردیده و علیل شفا یابد و
نباید و نیست که این ورم منفجر نگردد خصوصا سوای آنکه صاحبان سوء المزاج را هرگاه
ورم حمره عارض گردد باشد که بغانقرا یا دمّل منتهی شود و در صورتی که
بواسطهٔ قصور در علاج و رداءت تدابیر یا از چاشیدن اضطرابی در مرض بهم رسد
باشد که طبیعت مادهٔ ورم را بعضوی دیگر مانند دماغ و ریه و صدر و غیره منتقل
ساخته و مورث مرضی صعب مانند سکته و سرسام و ذات الریه گردد و اما سبب

و ماده این ورم صفرائی است محترق و فاسد اگرچه از اضطراب عمل کبد و سده باب و
امتلای معده و اکل اغذیه ردیه بطئ الهضم باشد که این علت حادث شود و لیکن غالب
در تابستان و پائیز بطوریکه سایر امراض واقعه میشود که این مرض در بلدی بهم رسد و جهت او
مجهول باشد و بباید دانست که در بعضی اوقات در جلد حمرتی که در لون و هیات
شباهت تامی بدین ورم دارد از اسباب مختلفه عارض شود و مانند آنکه از تاثیر
شعاع آفتاب یا حرارت نار و برودت هوا و یا از نهایت ادهان حاره و مشعات حاده
محرقه چون زرایح و خردل و سماق سم و لفعاط و هیل عمیقه که در تحت او تار واقع باشند
یا از تمدد قوی در جلد حمرت و تهیجی بسان ورم حمره حادث میشود و بسا باشد که طبیعت
ماده مرضی دیگر بجلد منتقل ساخته و مورث این ورم شود چنانکه صاحبان مرض لعس و زنان
بعد از وضع حمل که حالت نفساء نامند و غیره بدین ورم مبتلا شوند و این قسم را حمره عرضی
و غلطی نامند و اما این ورم یا در ظاهر جلد بهم میرسد او را بلغة لاتین اریتم و یا در غائر است
که او را فلغمونیا نامیده اند و سبب فلغمونیا یا تمدد عضو است مانند آنکه در دخس و یا
از انتقال ماده است از موضع دیگر که از حدت ماده مورمه در اندک زمانی کم واقع
در تحت جلد عضو متورم متقرح و متقیح گردد و ما بعد این لحم بقطعات خارج طویل شود و بدین
واسطه غالب قطعه کبیری از جلد عضو فاسد شده و با صدیدی قیح و منتن ساقط شود
و در صورتی که ورم فلغمونیا بجزء عظیمی از جلد عارض شده باشد و باطراف و ما یجاور خود مفروش
گردد باشد که علیل را حمی قوی عارض و هلاک شود ولی با وجود این قسم ورم هرگاه قوت
کافی و بنیه قوی باشد ورم حمرهٔ مفرد و حقیقی بدین نحو است که باید اولا اصلاح صفرا و رفع
فساد او نموده و ادویه بکار دارند که طبیعت ماده ورم را بجلد بجوان نماید و لذا مستفرغات
مقیئی اختیار فرموده و از مسهلات اجتناب ورزند و هرگاه بعد از شرب مقیئی اعراض
ورم تخفیف نیابد استعمال مسهلات مبرده مانند تمر هندی و نمک طبرزد و فلوس
خیار شنبر و امثال آنها نافع است و در انتهای ورم ادویه که طبیعت را بدفع ماده اعانت
نماید استعمال فرمایند و در این هنگام فصل ادویه مدرات تند سیما مدرات ماخوذه از

ورم محمود و گردیده و تا لیل جیه در او
روئیده و علیل نجات یابد و اما علاج در صحه

وخل
نوشادر و هلاج او چنان چه در کتاب جداگانه تفصیل آنها ذکر یافته و آنجائیکه اعراض ورم شدید
باشد و از معالجات مذکوره تخفیف نیابد و امیل ماده بدماغ علیل بیان کفتن آغاز کند
وصداع و سایر علامات دماغی عارض شود لازم است که فصد نموده و بر بن کوش زلو نشانیده
و بواسطهٔ حجامت ساقین و فخذ و خردل و پاشویه از خشایش حاده حذابه ماده را از دماغ
منصرف و به اسافل میل دهند و هم باید دانست که از یک وافور فصد نافع و در دیگری
ضار اتفاق افتاده است و از ادویه موضعی کمادات محلله متخذه از گل بوباران و بابونه
و عنب الثعلب و اکلیل الملک و آرد باقلا کرم نموده بکار دارند و از استعمال ضماد و
تمزیج ادهان از خوف دفع و انصراف ماده از ظاهر بباطن اجتناب و احتراز لازم است
و در صورتی که بعد از ازالهٔ مرض تهیجی در عضو متورم باقی ماند باید آنکه بر کمادات مذکوره
کافور بیفزایند و هرگاه این ورم بقرحه یا خانقریا منتهی شود علاج آنها بنحوی است که در باب
خود ذکر شده و خواهد شد و چون مشاهده نمایند که ورم حیز یلیست که بما یجاور معرض
شود بهترین تدابیر آنستکه از سنگ جهنم خطی بدور او بکشند تا مانع آید تجاوز او را
و چون در موضع متورم بثرهٔ عارض شود باید که با آلتی مثقوبش نموده و رطوبت جوف
او را خارج ساخته و بر روی او سنگ جهنم مالند و بعضی اطبا تمام سطح عضو متورم را
سنگ جهنم مالیده و نافع دیده اند و هم از تدابیر لازمه است آنکه عضو متورم را فراکرم
پوشیده و از سرما محافظت نمایند تا صلابت و تهیجی از او باقی نماند و اما حزه
که در ظاهر جلد بهم رسیده باشد چون بالذات تحلیل میرود معالجهٔ لازم ندارد الا اینکه
استعمال طلای آب ممزوج با شکر مربی و آب تدهین در روغ و تحلیل او کافی است
و اما طریق علاج ورم فلغمونیا این است که باید ازاله سبب نمود مانند آنکه اگر
سبب تمدد باشد بدون تأمل موضع متمدده را شرط و منفجر سازند اگرچه سن نضج
نیافته باشد و در فلغمونیائیکه سبب دخن باشد بجهت کسر صورت ورم عمیق مکرر
زلو دهند و در صورتی که این ورم از انتقال ماده دیگر بهم رسیده باشد بدون
تأمل موضع علت را شرط قوی نموده تا ماده فاسد دفع گردد و باطراف خود مفروش

مرض

نگردد

نگردد و جلد را فاسد نسازد و از مشروبات کلمل و حلب میل باید نمود تا طبیعت ماده ورم را معا
منصب و بسهل مندفع سازد و اما بعد از شرط موضع ورم استعمال ضماد متخذه از حشایش
عطره مانند نعناع و بابونه و گل بوباران و گل سرخ و حاشا و مسکطا مشیع و کافور نافع است و اگر
بنیه ضعیف و قوای بدنی کافی نباشند مقویات مانند شراب و مطبوخ پوست کنه کنه
و امثال آنها میل باید فرمود و هم بباید دانست که چون ورم حمره در بلدی وبائی یعنی
عام باشد هرگاه کسی را جراحتی صغیر وارد آید البته عضو مجروح بدین ورم مبتلا گردد سیما
در صورتی که ادویه حاده نیز بکار برده باشند و این قسم حمره را که موسوم است به حمره جراحتی
در نهایت ردائت علیا باشد و بسرعت باطراف خود منفروش و هم غلب مورث هلاکت
گردد چنانکه مشاهده شده است که این مرض در بلدی بطور وبائی بهم رسیده و بعضی اشخاص از
عمل بدخوئی مانند بیرون آوردن سلعهٔ صغیری بین ورم مبتلا و بهلاکت رسیده اند
بناء علی ذلک در صورت عمومیت این علت اگر عمل یدی واجب نباشد تاخیر اندازند و اما
علاج او چنان است که قبل ذکر نموده ایم از استعمال مقی و کمادات با سایر تدابیر سابق
و علاوه بر آنها مالیدن سنگ جهنم بسطح عضو متورم بسیار نافع و آزموده است و بعضی از اطبا
عضو متورم را با آهن تافته سوخته و نفعی کلی دیده اند فصل ثانی از باب ثالث در بیان ورم
و قرحه که بواسطهٔ احتراق نار در عضوی بهم رسیده باشد با علامات و درجات و علاج آنها
بدانکه چون حرارت نار بعضوی برخورد در جلد او فی الجمله اثری نموده و حمرتی جزئی یا وجعی
خفیف در او بهم رسیده و بعد از چند یوم بشرت آن موضع زایل گردیده و بصلاح آید این
درجه را درجه اولای از احتراق نامیده اند و لیکن چون از تاثیر حرارت نار محترق گردد جلد
و در موضع او آبلهٔ ممتلی از رطوبت بهم رسد خالی از دو قسم نخواهد بود یا چنانست که آن
رطوبت بتحلیل رود بعد از چند یوم و از او اثری باقی نماند و یا آنکه طبیعت از شدت
اثر حرق رطوبت مذکور را بریم مبدل سازد علی ای قسم ان وجعی شدید ملتهب بلا و حمره
دار بر خوردن هوا و تاثیر او وجع عضو محترقه اشتداد یابد سیما در صورتی که بشرت
جلد فاسد و زایل گردیده باشد و یا آنکه عمداً او را برداشته باشند و این قسم را درجهٔ

ثانی از احتراق نامند و هم باشد که از شدت احتراق غائرا یا عارض شود و حیات
عضو متوقف فانی شود و این قسم را درجهٔ ثالث از احتراق نامیده اند و هرگاه احتراق
عظیم عضوی را وارد آید بعضی اعراض مانند حمی اضطرابی با سرعت و صغر نبض و در بعضی قشعریره
قبل از بروز حمی با برد اطراف و تغیر لون بدن و امثال آنها عارض شود و اگر احیانا نصف بدن
کسی بسوزد عسر النفس شدیدی صاحب خود را با سرفه و اضطراب آب و سهر مفرط عارض شود
و هذیان گوید و در اغما افتاده هلاک گردد بدین واسطه که از سوختن عمل جلد فانی شده
و لهذا رطوباتی که باید از منافذ جلد دفع شود بریه منصب و مورث سعال و عسر النفس
گردیده و صاحب خود را هلاک سازد و اما انذار این مرض در درجه اولا نیک و بدون معالجه
بصلاح آید و در درجه ثانی مختلف و بسته است بمقدار عظم احتراق و عضو محترقه مانند آنکه
حرق آلات شریفه و اوسط بدن را خطر و ردائت بیش از آنست که اطراف دیگر آنکه
هرگاه بعد از سوختن عضوی اضطرابی اعظیم و سهری مفرط علیل را عارض شود یا آنکه قبل
از سوختن مبتلا بمرضی مزاجی بوده یا علتی در اجزای صدر داشته است انذار او بسیار خطیر
خواهد بود و هم باید دانستکه جلد عضو سوخته مستعد تمدد و قرحه او را دوام
بیش از جمیع جروح و قروح است و این تمدد و تقلص که نتیجهٔ سوختن است باشد که
تا یکسال طول کشد و اما علاج در درجه اولی انفع از جمیع معالجات و تدابیر بجهت
تسکین وجع استعمال آب سرد است بر عضو محترقه مرة بعد مرة و در درجهٔ ثانی
بعد از آبله نمودن باید آن بثر را مثقوب ساخته بقدریکه رطوبت جوف او خارج
شود بدون آنکه صدمه بر بشرت وارد آمده یا آنکه زایل سازندش و بجهت تسکین
وجع قدری پنبه را بدهن مرتب از روغن بزرک و آب آهک آلوده بطوریکه صابون
شود و بدون موضع نهند و مادامیکه نیفتاده برندارندش و اگر بخواهند قرحهٔ حادثه
از احتراق را ممانعت نمایند از بیم که تا اثر او در عضو محترقه باقی نماند لازمست
قبل از آمدن غده قدری محلول سنگ جهنم بدو بمالند و یا آنکه عضو مذکور را با شمع در خلیون
خوب بپیچند و لیکن چون شروع نمایند بمادهٔ آمدن در استعمال ضمادهٔ حاره با بغل

اهمال نورزند و چون لازمهٔ احتراق افتاده تمدد انحنای عضو محترقه لهذا باید مواظب بوده و آن
عضو را بمحور طبیعی نگه داشته و ادویه که جزء اعظم آنها سرب و قلع باشد بکار دارند
و یا آنکه خود ورقهای سربی بدان موضع به بندند و از آنجائیکه بعد از سوختن عضوی اضطراب
شدید در بدن بهم میرسد بناء علی ذلک بعد از سوختن دو فنجان چای با شیر آب کهنه و بندی
علیل را باید نوشانید که مقوی طبیعت و بدن و رافع اضطراب بند و اگر بدینها تسکین
نیافت قدری افیون یا مرفین که جوهر او است باید میل فرمود که بهترین مسکنات
وجع و اضطراب است سیما بعد از سوختن و هرگاه علاوه بر اضطراب علتی در ریه بهم رسیده
و بواسطهٔ او سعال عارض گردیده باشد این مطبوخ میل فرمایند صفت او بگیرند ای پاک
ده گندم و در شصت و چهار درم آب دم و صاف نموده با اضافه دو گندم کافور و دو گندم
صمغ عربی و چهار مثقال شربت کوکنار بنوشند و اگر عضوی از باروط سوخته شده باشد
قرحهٔ او اخطر از آنچه موجود است مینماید بواسطهٔ سواد لون آن موضع باید در این صورت
علاوه بر معالجات مذکوره حین داده آمدن با نوک سوزنی جزای صغار از باروط که در مسامات
جلد متمکنند بیرون آورد و الا سواد او باقی خواهد ماند سیما در جلد وجه که این عمل بسیار
مطلوبست فصل سیم از باب ثالث در تاثیر برودت در بدن و مشتمل است بر دو جمله
جملهٔ اول در متاثر گردیدن جمیع بدن از برودت مفرط و طریق علاج او بدن انسان را قاعده
آنستکه در حالت طبیعی سی و دو درجه حرارت داشته باشد که اگر بسببی از اسباب درجهٔ
حرارت مذکور منحرف گردد بدن را منقلب سازد چون این مطلب مفهوم گردید بباید
دانست که باشد بعضی اشخاص را در هوای بارد در خلای معده یا بعد شرب عرق زیاد یا از کمی
لباس برودت در بدن آنها اثر نموده و این عوارضات در آنها بروز هلاک شوند من جمله
این است که اولا حس حرکت عملی در اعضا و جوارح بیابند با حمرت جلد و بنفشی او و اگر تاثیر
قوی باشد جلد بعد از حمرت و بنفشی بیاض بهم رساند با استرخاء و جمود اعضا و کسالت
مفرط بحدیکه از کار و حرکت بالمره باز ماند و نوم بر او غلبه نموده و بخواب رود او را ابدا
و هرگاه این شخص را تشریح نمایند ظاهر شود امتلائی شدید از دم در دماغ و تجاویف او

که بواسطه هرب از برودت خون بباطن اعضاء و دماغ میل نموده و از امتلای عروق دماغی و
انضغاط انها سکته عارض و هلاک گردیده و بسا باشد که از تاثیر برودت استرخاء و
جمودی عارض شود بحدیکه انسان را با لمره از حرکت ببیند از دلیکن با وجود براین حالت
حیات او باقی باشد و از تدابیر جیده صحت یافته و حیات از سر گیرد و اما علاج باید
اولا بدن را از سرما محافظت نمود بدین نحو که در هوای بارد لباس زیاد بپوشند سیما
لباسهای پشمین و قبل از حرکت و خروج از منزل غذای مقوی میل فرموده و در یکموضع
ساکن نمانند و اما چون برودت بر کسی تاثیر کاملی نمود بحدیکه میل بخواب بهم رسانید البته
از خوابیدن او را ممانعت باید نمود و یکدفعه بهوای گرمش داخل نسازند بلکه در مکانی سرد
او را گذارده و ماء برف و یخ جمیع بدن را بقسمی دلک فرمایند که حرارت غریزی او بانتعاش
آمده از باطن بظاهر میل نماید و چون از دلک با برف و یخ و لته آلوده با آب سرد
حرارت نعوظ و بظاهر اعضا میل نموده جلد لینت و حرارت کمی بهم رسانید علیل را در
بستری سرد گذارده و لته را که بماء مثلوج و ممزوج با بزندی و عرق و سرکه آلوده باشند
بر اعضای او پیچیده و بقوت دلکش فرموده و بتدریج بهوای گرم نقلش نمایند جمله
ثانی از فصل ثالث در ذکر متاثر گردیدن یکعضو از برودت بدانکه در بعضی اوقات
از وزیدن بادی سرد و برخوردن او بر عضوی و متاثر ساختن او را حس حرکت نمل در آن عضو
بهم رسد با حمرت و بنفشی لون او و هم غصون کثیری در جلد بهم رساند و این قسم از سرما
برد نزاسه درجه است درجه اولی هنکامی است که از تاثیر برودت حمرت و بنفشی در
عضو بهم رسد درجه ثانی هنکامی را نامند که علاوه بر اعراض درجه اولی از تاثیر برودت
بثره ممتلی از رطوبت در آن عضو بوجود آید درجه ثالث هنکامی است که از شدت برودت
حیات عضوی فانی و شقاقلوس بهم رساند و این قسم اخیر غالب اشخاصی را واقع شود
که قاعده علاج ندانند و عضو سرما برده را نزدیک آتش بدارند و اما علاج بنحوی باید
نمود که در جمله اولی ذکر یافت مگر در صورتی که در عضو بثره بهم رسد باید از ابتدای ظهور
او اشیاء بارده مرة بعد مرة بلکه در هشت طبیعت از استعمال آنها متنفر گردد

انگاه تمریخ ادهان مانند دهن ماخوذ از سقز و رفت ممزوج با موم و امثال آنها جایز و دلک با عرق
و کافور و شکر سرب محلول در آب نافع و همچنین دلک با بوره ارمنی محلول در آب و
دوای موسوم به آب تدینی و تمریخ با دهان ماخوذه از پنبه روی و روغن کنجد و دلک
با تقطیر افیون از مجربات است و در درجه ثالث که غانغرایا بهم رسیده باشد علاج
بنحوی باید نمود که سابق در باب خود بتفصیل ذکر نموده ایم و هم از این قبیل است
تاثیر جزئیکه برودت بعضوی نماید که او را بلاتین پرینا نامیده اند و این علت در
اجزا و اعضای بعیده از قلب مانند اطراف و جبهه و شحم الاذن و انف بهم میرسد و
بباید دانست که بعضی اشخاص و امزجه را بدین قسم از سرما بردن استعداد است
حالکه بلغمی مزاجان و زنانی که سوزن کارند باشد که از برودت جزئی بسان نسیمی که در
ابتدا و انتهای زمستان میوزد یکی از اعضای مذکوره آنها متاثر گردیده و بدین واسطه
غلظی در اجزای آن عضو بهم رسد با ورمی بنفسجی لون و حکه شدیدی بحدیکه بخارند تا
تا خون جاری شود و هم باشد که قرحه او بعمق رفته تا استخوان رسد یا انکه قرحه او
بغانغرایا مبدل شود و اگرچه این علت از علل مزمنه و همه ساله عود مینماید چنانچه
در بعضی اشخاص مشهود است لیکن مهلک نیست و دوائی ندارد و اما علاج در صورتیکه
کسی باین مرض مبتلا بود هنکام تغییر هوا و هبوب ریاح باید همه روز عضو مستعد را
با آب برف و یخ دلکی قوی نمود تا از عود و متاثر گردیدن مانع آیند و باید قبل از
ورود بهوای بارد آن عضو را با برندی بشویند و بعد از ظهور علت نیز باید هفته روزه
از شستن عضو با آب سرد تغافل نورزیده و از دهن متخذ از سقز و لغط سیاه
و رفت تمریخ فرمایند و همچنین دلک با بوره ارمنی و زاج سفید و جوهر کوکرد ممزوج
با آب و آب تدینی و جوهر شوره و نمک جهم محلول در آب بسیار نافع است
صفت دهنی نافع بگیرند عطر سقز یکجزء روغن کمون کمان چهار جزء عسل مصفی دو جزء بطریقی
که رسم است دهنی ترتیب نموده و روزی دو نوبت بر عضو متوف بمالند
صفت دهنی دیگر بگیرند بلسان مکی یکمثقال و در عرق دو آتشه حل نموده بر عضو بمالند

جسم باشد که شقاق در آن عضو
واقع و موضع مشق متقرح گردد
صح

صفت قیروطی نافع بگیرند روغن زیتون سه درم موم کافوری یکدرم و نیم با آتش ملایم مخلوط
نموده و ملاطفه نمایند براو خردل مسحوق یکدرم بلسان مکی دوازده درم نخود تقطیر افیون
نیمدرم کافور دو نخود گلاب یکسیر روغن گل سرخ پنج مثقال چنانکه رسم است ترتیب نموده
و روزی دو نوبت بر عضو متاثر البرودة بمالند که بهترین مسکنست حکه عضو مؤوف را و
همچنین بستن آن عضو مالیده آلوده بمشمع داخلیون و تمریخ دهن مستقر بجهة تسکین حکه از
مجربات است و چون شقاق بهم رسیده باشد بجهة التیام او بهترین ادویه تمریخ بدین
دهن است صفت او بگیرند کره گاو یکمثقال زیبق احمر دو کندم خوب مخلوط نموده بر
موضع ملتئق بمالند و هرگاه در این علت نیز غائرا یا عارض شود علاجش بنحوی باید نمود
که قبل ذکر شد فصل رابع از باب ثالث در بیان دمل بسیط با اسباب و علامات و علاج
او و آن ورم صلب محدودی است با حمرت و بنفشی لون و وجع که حادث شود
از تعصب و اجتماع مده در غدد از غدد های دسومت و قعر در فرج و مسامات جلد که اغلب
نضج یافته منفجر گردد و علامات او این است که اولا در یکموضع جلد تهبج و اماسی
صلب با وجع ظاهر در اطفال و محرورین حمی نیز باد مواظب و بمرور مده مختصه در جوف
او نضج یافته وارد و سط منفجر گردیده و ریمی خون آلود از او مندفع شود و بعد از نضج کامل
ریمی و تخلی لسان پیله از او خارج و صلابت او تحلیل رفته علیل شفا یابد و اگرچه اغلب
سبب او اکل اغذیه ردیه و فساد معده است لیکن باشد که بعد از مرضی حاد و نقاهت
او دمامیلی در بدن عارض شود بحرانا برای دفع بقیه ماده مرض مذکور و هم باشد
که در وقتی از اوقات این علت مد بلدی وافد باشد و صاحب مرض خنازیر و ابدان ضعیف
و اطفال اغذیه غلیظه و مفرطین در آنها و اشخاصی که سیماب و ادویه سیمابیه زیاد
استعمال نموده اند اکثر بدمامیل مزمنه مبتلا شوند و اما علاج باید تدارک نمود
طبیعت را بنضج ماده اعانت نمایند باستعمال اضمده مخدره مرتبه از برگ تمان و
پوست خشخاش و کاکنج مغلو با شیر گاو و امثال آنها و هرگاه وجع او شدید باشد
اضمده حاره با بلغل از هنبیل پیاز بریان و خمیر مایه مخلوط با دهن بید انجیر و عسل

و مشمع داخلیون نافع و از استعمال روادع احتراز واجب است بجهة آنکه باشد طبیعت ماده را
از ظاهر جلد منصرف و بعضوی شریف منتقل سازد و مورث فسادی عظیم گردد و آنجایی که
بعد از خروج مده صلابتی در موضع او باقی مانده باشد چون غالب باعث عود او خواهد شد
لهذا باید که مشمعی از اشق مغلو با سرکه ترتیب داده بر آن عضو به بندند تا صلابت او را
تحلیل دهد هرگاه طبیعت از انفجار او عاصی ممتد و وجع او شدید باشد بحدیکه علیل را
اضطرابی عارض شود باید بدون تامل دمل را منفجر ساخته آنگاه اضمده مذکوره را بکار دارند
که بعد از انفجار وجع بدان شدت البته تسکین خواهد یافت و چون دملی مزمن شود یا بموضع
دیگر منتقل گردد باید استعمال منضجات و مسهلات ماده را از بدن استفراغ نمود فصل
خامس از باب ثالث در فواج که بپارسی کفکیرک نامند با اسباب و علامات و علاج او
و اما خواج عبارت از ورم حاد و حاری است که عارض شود یکی از قطعات جلد و لحم
واقع در تحت او با صلابتی شدید که تمام اجزای موضع متورم بغائرا یا منتهی و
مبدل گردد و اما اسباب این علت مجهول لیکن اغلب صاحبان مرض تعرض را عارض شود و هم
در بعضی اوقات اکل اغذیه ردیه و فساد اخلاط و ضعف مزاج مورث حدوث این مرض
میگردند و علامت او این است که در موضعی از بدن وجعی صعب با التهابی عظیم عارض
شود و مابعد با موضع او بثره صلب محدود موجود گردد آنگاه چند آبله در اطراف او
ظاهر شوند که بعد از انفجارشان جلد منثقب گردد بسان آنکه خانه زنبوره از این ثقب
صدیدی غسالی مندفع و بسرعت تمام جلد موضع علت سیاه گردیده و ساقط شود و بعد
از سقوط قطعات لحم واقع در تحت او مانند پیله های زایل شوند بحدی که اوتار و عضلات
و عظام محاط آنها ظاهر گردند و مقدار این ورم مختلف در بعضی بقدر کف یا بیش یا
کمتر است و اکثر موضع وقوع و بروز او خلف عنق و مابین کتفین یا موضعی از مواضع ظهر است
و این ورم خالی از دو قسم نیست یا جید و یا ردی اما خواج جید عبارت از آنستکه بعد
از قطع و زوال جزء میت از عضو مؤوف لحم نیکو روئیده و بصلاح آید و اما خواج
ردی را که بیونانی انتراکس نامیده اند عبارت از آنستکه غائرا یا باعضای مجاور

وبالات عمیقه خود مفروش که دیده و حمی عفونی با غلیان دمی علیل را عارض و بهلاکت رساند
واما علاج باید بوفق روائت و فساد ماده نمود در بعضی فصد نافع و در بعضی لازم
نخواهد شد بلکه از استعمال مقیی و مسهلات استفراغ خلط نموده و از شرب جوهر
کوکرد حمی عفونی را اصلاح نمایند و در حین بقای غانغرایا از استعمال مقویات اهمال نورزند
و از آنجائیکه در ابتدا جودت و روائت معلوم نیست لهذا اسلم آنست که بعد از
ظهور ورم صلیب دار بموضع متورم را شکافته و مشرط ماخوذ از مشقر مغلو با خل براو
نهند و در صورتی که لحم غانغرینا بسیار پیلیه ها شروع بخروج نماید لازم است که با غانت
انبر بالمره آنها را بیرون آورند و اگر مدفوع از اوجید باشد طبیعت را در دفع او
باستعمال اضمده لعانت نمایند و هرگاه با وجود براین تدابیر غانغرایا بهم رسد بدون
تامل موضع او را مشرط نموده و با مقراضی لحم میت را برداشته و اضمده متخذه
از حشایش عطره مانند بابونه و نعناع و پودنه و حاشا و امثال آنها با قلیلی کافور
بکار دارند و مسهل باید ملاحظه نمود که صدید او در تحت جلد و در عمق باقی نماند بلکه بالمره
دفع شود واما چون خراج ردی باشد بنوعی که ذکرش نموده ایم باید بعمق مشرط
نموده حمی و سایر اعراض او را ملحوظ داشته و بوفق هر یک علاج فرمایند و چون با
وجود معالجات و تدابیر مذکوره غانغرایا از سرایت و انتشارش بجا پکاه محدود
نگردد لازم است که اطراف عضو متوف را با آهن تافته بسوزانند تا از سرایت
و فساد منعش نماید فصل سادس از باب ثالث در ورم نوزتین و این ورم اگر
شدید باشد تنفس و از در او متعسر گردد و علیل از خیشوم تکلم نماید و از اجتماع
و التصاق بلغمی که در حلق او است متادی باشد و چون زبان را فرو دو آرند ورم آنها
مشهود گردد و از آن جائی که با این ورم مجرای مومبوم باستخوانیکه مدخلیت با این
زمان و گوش چنانچه در کتاب تشریح به تفصیل ذکر او نموده ایم غالب متورم میشود
بناء علی ذلک از لوازم او است طنین شدیدی در گوش و همچنین غده واقعه در
تحت اذن نیز بمجاورت متورم شود و باشد که از شدت ورم مجرای حلق بالمره

مسدود

مسدود شود و اغلب با این علت حمی همراه است و سبب او چائیدن و فریاد کردن زیاد است
و ممکن باشد که این ورم عرض باشد از مرض دیگر مانند داء الثعلب و غیره و در غالب منتهی
شود بتحلیل اما در صورتی که ورم مذکور طول کشد میشود که دمی ضربانی در او بهم رسند
منفجر گردد و هرگاه زیاد بطول انجامد سیما در امزجه بلغمی باشد که بصلابت منتهی شود واما
علاج او مختلف است و موافق شدت و خفت حمی و سایر اعراض لازمه او است اما در صورت
خفت ورم باید منضجات و معرقات استعمال نموده مانند اطلاح ماخوذ از نوشادر و چای
و امثال آنها اما چون ورم شدید باشد چند نوبت زلو از ظاهر بموضع علت انداخته و
بدین دوا سبادرت نمایند صفت او بگیرند شیره بادام و اضافه نمایند براو شوربه قلیه
و بنوشند و استعمال غراغر متخذه از لعاب خطمی و بابونه و سایر حشایش محلله و مسکن
التهاب و بخور دادن از آب گرم نافع و آزموده است و هرگاه از شدت ورم و التهاب
خوف خنق باشد باید بدون تامل موضع متورم را چند شرط نمایند تا ایمن از خنق و خاطر
جمع باشند به نکات علیل و طریق شرط بدین قسم است که بردارند مشرط طی که نوک او
دکمه دارد و بالته تمام او را پیچیده و موازی یک عرض ابهام از او رها داده آنگاه
زبان را با آلت عریضی خوابانیده و مشرط مذکور را فرو برده و چند نوبت بر موضع
متورم کشیده و بعد از فراغت از عمل باید از اشیاء حاره بالفعل غرغره نمود تا دم نماید که
صورت لوزتم کودیده دفع شود و هرگاه بعد از کسر صورت ورم و تسکین او استرخائی در
لوزتین باقی ماند بغراغر مرتب از سعتر و قلقند و مازو و پوست انار و پوست سبز گردو
و امثال آنها رفع استرخاء نمایند و باید احتیاط کامل نمود که مبادا ورم لوزتین مزمن شود
و در صورتی که طبیعت مستعد و مایل باشد بانفجار و جمع ضربانی بهترین بادی است معالجه را
سیما اگر نقطه اصغر اللونی در موضع متورم ظاهر باشد و این صورت از غراغر لینه منفجر
شود و اگر چنانچه احیانا در این حالت از عظم ورم نفس متعسر باشد باید با عانت
مشرط مذکور منفجرش نمود و باشد که بیم اختناق از دمان منفجره نشود بلکه تحت زنخ منتقل گردد
و آنجائیکه ورم لوزتین بصلابت منتهی شود لازم است استعمال غراغر محلله از قبیل

مطبوخ شوکران ممزوج بانوشادر و تمریخ دهن بید از ظاهر باطراف زنخ اقوی محلل است
و در صورتی که صلابت او بحد کمال نرسیده باشد بمالیدن عصاره خلیدانیا و بغرغره
ماخوذ از مطبوخ عصاره خلیدانیا اکتفا نماید و هرگاه ورم لوزتین مزمن گردد و صلابتی
شدید در او بهم رسیده باشد جز بریدن مر او را علاجی نیست بدین نحو که نابینا
باعانت آلت عریض الراسی زبان را بخوابانند و عامل در دست چپ قلابی ذو اربعه
اسنان گرفته و باو لوزرا محکم نگاه داشته و در دست راست مشرط دکه داری که
تیغه او را بلته بسته باشند و از او بقدر یک عرض ابهام رها داده بعضلهای دهان
داخل نموده و لوزرا قطع نمایند لیکن از جانب اسفل شروع بعمل نماید بجهة آنکه
اگر از بالا بپایین قطع نمایند خون مانع خواهد شد از دیدن در حین عمل و بعد از فراغت
از غرغره با آب سرد ممزوج با سرکه سد سیلان دم خواهد کرد اما اگر با وجود مراعات
خون زیاد آید لازمست که موضع مقطوع را با سنگ جهنم بیالایند و چند نوبت از
قابضات و ملعبات غرغره فرمایند و بدانکه بعد از این عمل قطعه لحم زائدی در
موضع آن بروید بجهة ازاله و ازابه و تحلیل او باید سنگ جهنم مالید و نباید دانست
که از ورم حلق گاهی لهات بمجاورت متورم و طویل گردد بحدیکه دم زدن و از دراد
را مانع شود و بخصوص از دغدغه او حلق را سرفه شدیدی عارض گردد در صورت
خفت این ورم از مالیدن قات هندی و زاج و سنگ جهنم تسکین خواهد یافت و هرگاه
شدید باشد باید بدستور سابق یا بمقراضی قدری از لهات را بلسان آنکه
لوزتین را قطع نمایند تا قصیر گردد فصل سابع از باب ثالث در ورم ثدی و این
ورم نسوان را عارض شود غالب در حالت رضاعت در جلد و لحم یا غدد ثدی اما چون
ورم در جلد ثدی باشد ترشح شیر ممنوع نخواهد بود و هرگاه غده از غدد ماهی ثدی
متورم گردد ترشح شیر ممنوع شود و در غالب با این ورم حمی همراه است و قاعده
چنان است که ورم ظاهر ثدی تحلیل و ورم غائر او منفجر گردد اما در صورتی که مدة
در عمق حاصل شده باشد و بواسطه ضخامت و سخافت جرم غده انفجارش بطول انجامد

وچون طبیعت ماده ورم را بر یم مبدل و عین انفجار رسد قریب بحلیة التدی دائره زخمی
بالینت بظهور رسیده و منفجر شود و هم باشد که این ورم بصلابت منتهی گردد اما
سبب او غلب جا شدن و ضربه وارده بر ثدی یا حرکتی نفسانیست و هم حبس شیر در
پستان مورث تورم او گردد و بناء علی ذلک زنانی که بعد از وضع حمل مباشرت
بدین عمل نمیفرمایند باید در غذا امساک نمود و پستان را سخت بالا به بندند و بهتر
آنستکه چند نوبت مسهلی از سنا و ملی و نمک فرنگی ترتیب داده میل فرمایند
اما علاج باید چند نوبت موضع علت را از نوشاینده و پستان را بشانه بالا بسته و از
دهن زیبق تمریخ و هم استعمال مشمع اش بجهة تحلیل بسیار نافع است و آنجائی که فی
الجمله صلابتی در موضع متورم باقی ماند معالجات مذکوره را مکرر نمایند و باید آنکه
بواسطه مکیدن شیری که در پستان محتبس است بیرون آورد و از تجارب یافته اند که مکیدن
توله سگ صاحبان این علت را نفعی کلی حاصل است و چون علامات انفجار بظهور رسید
باید ضمادات حاره منضجه مرة بعد مرة بکار داشته و انفجار او را به طبیعت واگذارند
و قاعده آنستکه این ورم از چند موضع منفجر گردد و هم از تجارب یافته اند که انفجار
او را به طبیعت واگذاشتن بهتر از آنستکه با آلتی گشودن و هرگاه بعد از ورم چند دمکه
صلبی باقی ماند باید در علاج و تحلیل آنها سعی بلیغ نمود زیرا که باشد صلابت او
بسرطان مبدل شود و لهذا هنگامی که تحلیل نرود واجب است که باستعمال ادویه
منضجه صلابات را به لینت مبدل و با مضیع منفجر شان ساخت و از محللات دلک قوی
و مکیدن و ضمادات متخذه از تخم کتان و شوکران و تمریخ دهن بید و نوشادر است و باشد
که از استعمال آنها صلابات تحلیل نرود بلکه بنضج یافته منفجر گردند و آنجائیکه
ورم ثدی در غیر زنان مرضعه عارض شود مزمن گردد بحدی که صلابت و عضروفیت
بهم رسانند و این قسم از ورم ثدی در اکثر بسرطان مبدل خواهد شد و سبب او نیز
ضربه مسقطه وارده بر او است و هم از سوء مزاجی مانند آنکه از خنازیر و آبله فرنگ
و یا بواسطه یکی از علل رحم این ورم عارض شود و بجهة اینکه در این قسم ورم صلابت

شدیدی بهم میرسد لهذا امتیاز او از سرطان ثدی دشوار است و باید باعانت این علامات
و دقت کامل امتیاز مابین ورم و سرطان ثدی نمود از آن جمله در سرطان وجع غایر ناخس
میباشد بخلاف در این ورم که وجع دائمست دیگر آنکه در سرطان نوک پستان متقلص
و در ورم ثدی متحد است دیگر آنکه مابین تحدب موضع سرطان و عضو سالم حدی ظاهر
است بخلاف در این ورم که حدی نیست مابین او و نسج سالم بلکه بتدریج تمام میشود
اما علاج در این قسم ورم ثدی باید موافق اسباب او نمایند که بسته بعد از
ازاله سبب رفع این علت خواهد کرد و لیکن علی ای تقدیر ارسال علق و تمریخ دهن
زیبق و دلک قوی و شد ثدی مورث تحلیل او میگردند و از جمله علاجیکه بر حلمه
الثدی وارد می آید شقاق او است که بواسطه شقاق اطراف او مادر از شیر دادن
بطفل و مکیدن او متاذی و متالم باشد بجهة التیام او این دهن بکار باید داشت
صفت او بگیرند صمغ عربی دو درم بسان مکی یکدرم روغن بادام یکدرم و نیم گلاب
هشت درم بطریقی که رسم است ترتیب داده روزی چند نوبت بموضع ملتشق
بمالند و باید بعد از هر نوبت که شیر میدهند پستان را بماء فاطر بشویند
و هرگاه شقاق ثدی باستعمال دهن مذکور التیام نپذیرفت باید سنگ جهنم
یا بوره ارمنی بدو بمالند که التیام خواهد یافت فصل ثامن از باب ثالث در ورم
غشاء مخاطی جوف مجرای بول خواه از موذی امری باشد داخلی مانند نصب ماده حاد
و حاری او بواسطه مرض خنازیر و نقرس و غیرهما بر مجرا و خواه آن موذی امری باشد خارجی
مانند سوزنکی که سبب او سرایت بلد بسوزنک دیگری باشد و هم بواسطه حصاة مثانی
و افراط در اکل خربزه و ماء الشعیر و سکر و سواری زیاد و افراط در جماع این مرض هم
رسد مستعدین باو بنابراین دانست که قدما این مرض را از جنس آبله فرنگ می شمردند
بواسطه اینکه دارو و دوا خلاف است اگر چه بعضی اوقات مشاهده شده است
که بعد از وقوع این علت ورمی در حلق بهم رسیده و در بدن بثوراتی شبیه بآبله
آتشکی ظاهر شده و این نیست مگر آنکه این شخص مصاحب داء افرنجیه بوده بعلاوه

که بپارسی سوزنک نامند و این علتی است
که عارض میشود از ایذای موذی
بر مجرای بول ح

بدین علت مبتلا شده است و این مرض در قدیم الایام بوده و لیکن قریب بچهارصد
سال است که قوه مسریه بهم رسانیده و این علت یا ذکور یا اناث را عارض شود و نسوان را
نادر است و ورم غشاء مخاطی مجرای بول بلکه اغلب بغشاء مخاطی جوف قبل آنها عارض میگردد
علی ای قسم کان یا حاد و یا مزمن است و چون حاد باشد غلب از نوک حشفه تا قوس عانه
واقع و مستقر است و هرگاه صاحب این قسم از حرقت را تشریح نمایند غشاء مخاطی
مجرای بول را حمرتی شدید است با غلظ جرم و در ده عروق و اما چون مزمن شود بقطعه عضلانی
مجرا نیز ورم سرایت نموده و بدین واسطه غلظت و کدورتی در قطعه مذکور بهم رسد و دو عاقبت
او بدو وجه ضیق گردد یکی بواسطه ضخامت و غلظت غشاء مخاطی مستبطن مجرا ثانی
بواسطه نقصان قوه لدنه غشاء لحمانی واقع در فوق غشاء مخاطی و باشد که ورم
از مجرای بول تجاوز و بحزن و مجاری منی سرایت نماید و هم باشد که بمجاورت غدد و
در بعضی غشاء مخاطی مستبطن مثانه نیز متورم و علیل شوند و بدان که این ورم اغلب
بواسطه رسیدن ریم سوزنک غیر بهم میرسد و اگر چه نادر الوقوع است سوزنکی که بدون
سرایت از غیر باشد ولی در بعضی امزجه از افراط در اکل خربزه و آب جو باشد که التهاب
و سوزشی در مجرای بول بهم رسد و در چند روز بصلاح آید و کسانیکه کمینوبت بدین علت
مبتلا گردیده اند استعداد تامی بتکرار او دارند چنانچه بر فی الجمله سببی عود خواهد نمود
سؤال آیا ممکن است که ریم سوزنک را بغشاء مخاطی عضو دیگر نقل نمود و در آن موضع این
مرض بهم رسد بلی اگر چه نادر است و لیکن هرگاه مده سوزنک را بغشاء مخاطی چشم
و بلغی و معاء مستقیم نقل نمایند مورث تورم آنها خواهد گردید چنانچه مشاهده شده است
کسانیرا که دستشان بریم مذکور آلوده بوده و غفلةً بر چشم خود زده اند مورث
التهاب و تورم شدیدی در او گردیده است آیا این مرض همیشه مسری است یا نه و جمیع
امزجه استعداد به سرایت او دارند یا نه بدانکه این مرض بصورتی که مزمن گردیده
باشد نادر است که سرایت بتواند نمود و جمیع اشخاص استعداد بدو دارند لیکن بحسب
امزجه و اشخاص مختلفست و اما علامات سوزنک حاد ذکور این است که مابین سه هشت یوم

بعد از مقاربت با زن ناپاک صاحب این مرض حکه شخص مباشر را در نوک حشفه با غبتی
کامل بکاع بهم رسد و در ابتدای مجرای بول ورم خفیفی با حرارت و حمرت عارض شود و بعد از
یکه و روز نوک حشفه بواسطه رطوبتی خون آلود بچسبد حکه و شعف بیفزاید و بمرور رطوبت
مذکوره غلظ و بیاض بهم رساند و بعد از چند روز اصفره غلظ گردد و در این هنگام در امزجه
دموی و از حرکات عنیفه و اکل اغذیه و شرب اشربه حاره مده کثیری قطره قطره
از حشفه جریان یابد و باشد که نعوظ قوی در قضیب بهم رسد غلب از نصف شب
تا صبح بحدیکه بدین واسطه زیاد متاذی و متالم باشد و هم ملیشود که صاحبان این علت را
هوجاجی در قضیب بهم رسد و اما علامات و اعراض این مرض بحسب امزجه دمویه و عصبیه
و بلغمیه مختلف است چنانچه دموی امزاجان را ورم و التهاب و سوزش اشد قسمین اخیر
و باشد که از شدت ورم بعضی از اوعیه ورم منصدع و مده خون آلود مندفع شود و در صاحبان
این مزاج نعوظی شدید است بسبب آنکه در فرسیموس با اعوجاج ذکر و هم با او تقطیر
البول یا حبس البول همراه باشد و در امزجه عصبیه نوک حشفه را ورمی شبیه بورم
حمره عارض شود و مده مدفوعه از او چنان غلیظ نیست که در دموی مزاج و اما در امزجه بلغمیه
رفتار مرض متانی و اعراضش خفیف است علی ای قسم کان اگر صاحب این علت تدابیر
جیده مرعی داره باشد که پس از سه هفته بدون همه معالجات سوزش تخفیف یافته
و مده منقطع گردید و علیل نجات یابد لیکن در صورتی که معالجات و تدابیر روی
یا تبرید دائمی نمایند اعراض حادی مبدل بمزمنی گردد و اما این مرض منتهی نشود
بالتقاء تام یا بشفاء ناقص که مرض گردد و یا آنکه در قضیب ثالیلی لحمانی مرسوم
بکندیلم بروید و نسیم شد که این مرض منتقل گردد بمرض دیگر مانند آنکه نعوظ دائمی
در قضیب باقی ماند یا آنکه مجرای بول منطبق و ضیق گردد و یا آنکه منتقل شود
بورم بیضه یا ورم غشاء مخاطی مثانه که بواسطه او عسر البول عارض شود و مسلم باشد
که مده سوزنک غفلة بچشم یا بینی یا معاء مستقیم [illegible] و تصورشان بسازد و با
تشخیص باید داد وجود این علت را بعلامات و اعراض [illegible] سوزنک یا حاد یا مزمن است

بالذات عارض شده یا از سرایت و مدفوع از حشفه بواسطه سوزنک است یا از قرحه تناسلی واقع
در مجرای بول اگرچه قرحه مذکوره غلب در نوک حشفه عارض و مشهور میشود و اما اندار این علت
نیکو و مورث هلاکت نگردد سیما در صورتی که علیل نهایت مواظبت نماید معالجه را
و اسم بنا بر امزجه اندار او مختلف خواهد بود چنانچه در صاحبان سوء المزاج و ابدان ضعیف
اصعب العلاج است و آنجائی که از ابتدای بروز شدید بوده مسلم از آن است که از ابتدا
خفیف باشد اما علاج بدانکه معالج را در این مرض چهار اشارت است در صورتی که سوزنک
بسیط باشد اول منع از بروز و عروض ثانی تسکین ورم و التهاب و سایر اعراض لازمه
او ثالث منع از سیلان مده و رابع ازاله نتایج و ترکیبات و اما بجهت منع از بروز لازم است
که بعد از جماع با زنانیکه شبهه دارند که مبتلا بدین مرض اند زود بول نموده و با بول
قضیب را شسته و با آب دزدکی از شکر سرب یا دارا سکنه محلول در آب بمجرای بول حقنه
نمایند اما بعد از بروز بجهت تخفیف ورم باید از مبرد و مسخن قوی و املاح و ادهان اجتناب
ورزیده و در غذا امساک فرمایند و در این حال انفع ادویه آنستکه چند روز آب برگ
شاهدانه بنوشند و بجهت تسکین نعوظ و حدت بول بر مغابن و عجان زالو نشانند
و ظاهر مجرای بول را از دهن زبق سنجابی تمریخ نمایند صفت دوای نافع مسکن نعوظ
بگیرند کافور قیصوری یک کندم افیون نیم کندم صلایه نموده قبل از خواب میل فرمایند و واضح
است که بجهت تخفیف ورم باید چندی علیل آرام ماند و در غذا تقلیل و از لحوم احمر ازنمایند
و چون از معالجات و تدابیر مذکوره ورم تخفیف یافت شربت مسهلی مرتب از سنا و مکی
و نمک فرنگی نافع و هرگاه علیل از سوزش مجرای بول متاذی باشد باید آنکه روزی چند
نوبت قضیب را در ماء فاتر نهند و چون اعراض و حدت ورم تخفیف یافت یا آنکه بالذات
خفیف بوده است در این حال بر معالج است تسکین مده و ملاحظه اینکه مرض مزمن نشود
و اما سد مده را بدو قسم میتوان نمود یکی باعانت ادویه داخلی و دیگری از حقنه بر قضیب
و اسلم آنستکه این دو طریق [illegible] را ترکیب و بر یکدیگر معین سازند و انفع جمیع ادویه
بلسان است [illegible] که به بلسان کوپاهو موسوم نموده اند و کبابه چینی

و در بن حلق العلم و هم بعضی ادویه قابضه مانند انجبار کات هندی و زاج سیاه و راتانیا
و امثال آنها نافع و شرب آهک در این مرض از مجربات است و باید آنکه روزی سه
نوبت از نشستی تا چهل و پنج قطره بلسان کوپاهو را با طباشیر مخلوط و با لعاب بهدانه خمیر
نموده حبها ساخته یا آنکه بقند چکانیده میل فرمایند و هرگاه از استعمال این دوا
در بدن نبات الهیل عارض شود یا در کبد و جعی بهم رسد البته باید دست از او برداشت
و بهتر آنستکه دوای مذکور را با تریاک ترکیب نموده میل نمایند در صورتی که اسهال
از او عارض شده باشد و کبابه چینی را از ابتدا روزی نیم مثقال و نیم مثقال عصر کوبیده
با نبات کف کنند و بروزن او بیفزایند تا روزی چهار مثقال بدو نوبت برسانند
و چون این دوا کفایت نمود در مدت یکماه لابد بند که این حب اختیار نمایند صفت او
بگیرند کبابه چینی یکمثقال بعد از نشستی با نیم مثقال بلسان کوپاهو آمیخته و حبها ساخته
در یک روز سه نوبت میل فرمایند صفت حبی دیگر که در این مرض زیاد آزموده است
بگیرند سقز سفید کبابه چینی زاج سیاه از هر یک چهار درم ریشه انجبار دو مثقال
اجزا را کوفته و با لعاب بزرقطونا خمیر نموده دویست حب ساخته روزی ده حب آنرا
بسه نوبت میل نموده و تکرار نمایند تا مرض رفع شود و هرگاه از مداومت مبادرت
بدین حب تخفیفی در مرض بهم رسید باید علاوه روزی بقدر دو سیر آب آهک مبرد
او سازند و مسهل لازمست بجهة اعانت بر علاج روزی یکدو نوبت قضیب را با شراب
سرخ حقنه نمود صفت حقنه نافع بگیرند کات کبود نیم کندم آب هشت درم مخلوط
نموده روزی سه نوبت از این دوا بر قضیب حقنه نمایند ایضا حقنه دیگر بگیرند
جوهر مازو یکدرم و درشت درم آب ممزوج نموده بدستور سابق حقنه نمایند
ایضا حقنه دیگر بگیرند سکر سرب دو تا هشت کندم و با هشت درم آب مخلوط نمایند
و حقنه کنند و از جمیع آنها اقوی و انفع بهمست که یک کندم سنگ جهنم را در شانزده
یا بیست و چهار درم آب حل و بر قضیب حقنه [illegible] علاج مرض تا ده روز
باید دست از دوا بر نداشت و تا چندی [illegible] و مزنک

حادیکه اناث را عارض میشود عبارت است از ورم غشاء مخاطی مهبل سیما قطعه از او که قرب
بعنق رحم واقع است و هرگاه آفت مخصوصی که بآئینه رحم موسومست بمهبل صاحب این مرض
گذارنده دیده میشود که در غصون و خل او بلغمی ملتصق و در عنق رحم خراشها بهم رسیده و اما
علامات او این است که چند روزی بعد از مباشرت حکه شدیدی در فرج و مهبل بهم رسد
و از او رطوبتی رقیق با حدت و لذع سیلان نماید بنوعی که معبر خود را خراشیده
متقشر سازد و بعد رطوبت مذکور غلیظ گردد با صفرت مایل بخضرت و از این
رطوبت اسافل اعضاء همیشه ملوث باشد با حمرت و تورم و تعفن فرج و نواحی
او و باشد که با این علت حمی همراه باشد و اما رفتار او چنانستکه سوزنک حاد
مذکور بسیار استعداد مزمنیت دارد و میشود که ورم از مهبل بمجرای بول سرایت کند
و بدین واسطه عسر البول و در بعضی حبس البول عارض شود و چون در بعضی زنان که طبث آنها
قلیل و غیر منتظم باشد رطوبتی از مهبل آنها در غلب سیالست لهذا باشد که مشتبه
شود این علت با سوزنک لکن صاحب این مرض را خطی کبود در اطراف چشم ظاهر شود
و بشره او صفرتی مایل بخضرت بهم رساند و چون مهبل او را ملاحظه نمایند خراشی
در او دیده نشود و رطوبت سیال از او بلون و قوام شیر و سرایت ندارد بخلاف آنکه
در سوزنک **اما علاج** بدانکه در سوزنک زنان ادویه داخلی چندان مؤثر نیست و در صورت
شدت ورم باید باطراف فرج زلو نشانیده و روزی چند نوبت کاوفا تر آبزن
نمود و اولی آنستکه روزی سه نوبت از لعاب خطمی و شیر گاو حقنه نمایند مهبل را
و بعد از تسکین حدت ورم این حقنه بکار دارند صفت او بگیرند پوست نارون
چهار مثقال مازو چهار مثقال در شش سیر آب طبخ داده صاف نمایند و بعد کات
کبود یا زاج رومی هر یک که حاضر باشد هشت نخود اضافه نموده و با آب در دیگی
روزی دو نوبت بمهبل حقنه نمایند و انفع آنستکه قدری پنبه مملوج بدین دوا آلوده
با عانت آئینه رحم بمهبل فرو برده و بقدر شش ساعت رها داده بیرون آورند
و این عمل را که روزی سه نوبت باید بکار داشت بفرانسه تن پونات نامیده اند

واز ادویه ناضجه در این مرض مداومت بزاج سیاه بهت روزی از شش تا هشت
نخورد واما در سوزنک مزمن مذکور هرگاه نوک حشفه را ملاحظه نمایند ورمی با حمرت
وبنفشی در او دیده شود وحمرت انتهای قضیب اشد از ان بهت که حالت صحت
وبلغمی که خارج میشود رقیق ومانند آب باشد میباشد واز دفع او سوزشی در مجرای
بول بهم رسد وآنجائیکه صاحب این قسم از سوزنک اغذیه واشربه حاره استعمال
نماید حرقتی در بول وسوزشی در قضیب او بهم رسد وبول چندگی ندارد بلکه بانفصال
خارج میشود وباشد که بعد از تعب یا یکی از حرکات نفسانی وافراط در اکل وشرب
اغذیه واشربه حاره احتباسی در بول بهم رسد بحدی که بالمره قطع شود ودرین هنگام
باشد که حکه شدیدی در شرج عارض شود ودر این هنگام این حکه دالست بر
سرایت ماده سوزاک بغده وذی والتهاب او واما دوام این قسم سوزنک
طویل بهت بنوعی که هرگاه قصوری در علاج او روی دهد با علیل تا دم آخر
همراه باشد ونتیجه این مرض ضیق مجرای بول واز امراضی بهت که با وجود بر
معالجات جیده چندی طول خواهد کشید واما علاج باید احتیاطی کامل بعمل
آورده وتدابیر نافعه را از دست نداده واز ادویه داخلی طباشیر کوپاهو وزاج
سیاه وکبابه چینی وبیخ انجبار وتقطیر زراریح میل فرمایند ونوشیدن آب ترش
معدنی واستحمام در او بسیار نافع بهت وشرب دوای جوش را حکما در این مرض
نافع دیده اند واز تدابیر نافعه انداختن مشمع زراریح پرنده بهت بر مغابن
صاحب علت میباید دانست که علاج این مرض بدون استعمال وامبادرت به
انداختن میل بمجرای بول بسیار متعسر بل محال بهت وبجهة این معنی دو قسم میل میتوان
بکار داشت یکی میلی بهت که از معادن ساخته باشند ودیگری میلی بهت که از جوز
مخصوصی موسوم بجمع الاسنیک مرتب میسازند وباید روزی دو نوبت یکی از
این دو میل بمجرای بول بدهند که بواسطه او عروق ممتلی خالی ودستی در مجرای
مجری بهم رسد وهم قوه حساسه او خفیف گردد وحشه نمودن از جوهر ماخوذ

ازمازو وحمام در آب گرم معدنی صاحبان این علت را نافع وآزموده بهت

فصل تاسع از باب ثالث

در بیان ورم بیضه که بفرنسه اپی دیدیمیت نامند واو عبارت بهت
از ورم غشاء مخاطی جوف اوعیه منی ضمیمه بیضه وقاعده جنان بهت که بالمجاورة غشاء سرزمحیط
بیضه متورم واز ورم او صفن نیز متورم گردد واما سبب او غلب سرایت وانتقال ماده
سوزاک بهت از مجرای بول باوعیه منی بواسطه ورود صدمه جزئی بر بیضه واکثر اوقات بعد
از رفع سوزنک وانتهای او این مرض عارض وهم غلب بیضه الیسر مبتلا گردد وورم بیضتین
نادر بهت واما علامات او این بهت که یکدو روز تمددی در بیضه بهم رسیده وبعد از ان تمددی
در مغابن احساس شود باوجع قطن بسیار جانب بیضه علیل واز جزئی حرکت وبس بیضه
متالم شود وبعد در بیضه وسرزمحیط بدو وصفن ورمی با حمرت بروز نماید ودر کثر حمی نیز با او
همراه بهت واما بعد از ظهور حمی اکثر سوزاک بالمره ساکن وسیلان رطوبت از مجرای بول
فانی ومنقطع میگردد واما رفتار ودوام این مرض منوط بهت بردائت وجودت معالجه
که از معالجات وتدابیر جیده زود علاج پذیرد واز اهمال در معالجه وسوء تدبیر باشد که قیل
الماء یا انکه مزمن وصلابتی در بیضه بهم رسد واما تشخیص او سهل بهت بواسطه علامات
مذکوره وتقدم مرض سوزاک که سبب این علت بهت اگرچه گاهی سبب او میشود
داء آنچه بوده باشد اما علاج قبل از وقوع آنستکه صاحب حرقت باید بیضتین را
در کیسه زهاده وبالا بندند وچون احساس تمددی در او شود باید بالمره آرام واز حرکات باز
مانده وچند زلو بر مغابن نشانیده ومسهلی از سنا وملکی ونمک فرنگی ترتیب داده میل فرمایند
وهرگاه بیک نوبت اکتفا ننمود لازمست که زلو ومسهل را مکرر فرمایند وبعد از این که مرض
ظهور کامل نمود باید بیضتین را در کیسه انداخته وبر کمر استوار سازند تا تکیه گاه باشد او را
ودر غذاء باید اسکی کامل بجای آورده مبردات میل فرمایند واز جماع وملاعبه احتراز
جویند وبعد از انکه حدت ورم تسکین یافته باشد که مرض حرقت تنفس نموده واشتداد
یابد وهرگاه بخواهند که این علت بسرعت وبنکوئی علاج پذیرد باید مرة بعد مرة لذ
که سال علق وشرب مسهل اهمال نفرموده وتا چندی از حرکات آرام باشند وبعد از

کسرت صورت ورم بهتر آنستکه لته را بمشمع افیون آلوده و بیضه را بمسارات اطراف
احاطه نمایند تا ماده مورمه را تحلیل دهند طریق استعمال مشمع آنستکه پنج بیضه علیلرا
با اصبعین ابهام و سبابه گرفته و چند لته طویل آورده بمشمع عرضا بیضه را بپیچند و بعد
چند لته از مشمع گرفته و طولا آنها را بپیچند و مرة اخری لته برداشته و عرضا بر روی
انها احاطه نمایند و باشد که بعد از دفع مرض صلابتی در جرم ضمیمه بیضه بهم رسد
و تا چندین سال طول کشد و مورث ایلام او شود بناء علی هذا بجهة تحلیل او لازمست که
بگیرند اشق سه مثقال پیاز عنصل یکمثقال در سرکه طبخ داده تا حرا شود آنگاه این مشمع را
بروی تیماجی کشیده و بر بیضه علیل بچسبانند و بگذارند تا خود بیفتند و ایضا تریخ
از دهن سیماب و بیضه دمغابن را بهترین معالجات و اقوی محلل است صفت دهنی
نافع بگیرند روغن بادام دو درم شکر سه مثقال نخود مخلوط در بیضه علیل بمالند
و بعد از آنکه مرض بکلی رفع گردید اگر دمکه صلبی در بیضه باقی ماند بجهة تحلیل او چند
نوبت باید کلل میل فرمود فصل عاشر از باب ثالث در بیان ضیق مجرای بول
که یکی از نتایج مرض سوزنک و هم نتیجه او است متقرح گردیدن مجری و نیز نتیجه
تقرح است نواصیر و لهذا باید آنکه چون مرض سوزنک مزمن گردد در موضع قوس عانه
مجرای بول ضیق شود و این مرض بسه نوع میتواند ظاهر گردید قسمی آنستکه همه اجزای
قطعه عضلانی مجرای بول که بطول یک ابهام است بواسطه ورم استرخائی یابد و بدین
واسطه مجری منطبق و ضیق گردد با امتلاء عروق او و در این قسم هرگاه کشه تری بر مجری بدوا شد
خون جاری شود و یا آنکه نسیج لحمانی محیط باطراف مجرای بول ضیق گردد و باقی سالما
باشد و قسم ثالث آنستکه تشنجی در مجری بهم رسد و مورث انطباق او شود و سبب این
مزمن در غالب نوداک است که در صورت مزمنیت باشد این مرض دست دهد و گاهی
از فرو رفتن چوب تیز یا آلت دیگر از خارج بر مجرای بول مورث این مرض شوند و محل
عروض این مرض قاعده چنین است که مابین قطعه نعوذی قضیب و قطعه عضلانی باشد
و نادر است که در نفس قطعه نعوظی یافته و ذوی بهم رسد و علامات او آنست که بول بسختی

تمدد ذوی باید و مورث غلظ بول و ضیق او گردد
قسم ثانی آنستکه عقده از غشاء مخاطی مجرای بول

دفع گردد و در حین خروج کمانه نماید و گاهی بطور انفصال بول نماید و اسم باشد که بالمره
حبس شود سیما در صورتی که صاحب این مرض شراب یا یکی از مسکرات نوشیده باشد
و باشد که شبانه روزی قریب بیست نوبت ادرار نماید چنانچه در مرض ذیابیطس
و هرگاه میلی بمجرای بول بدوانند از موضع منطبق تجاوز نخواهد نمود بلکه مورث الم
شدید خواهد شد و باشد که از انداختن میل غشاء مخاطی ابتدای موضع ضیق
بیشده از مجرای پاره شده و نوک میل بر تحت در رفته و مورث مرض مهلک شود
و قاعده چنین است که در خلف موضع ضیق از مجری بواسطه عسر و منع از خروج بول
و سعی بهم رسد که بول در آنجا جمع و مکث تواند نمود و در این صورت از اجتماع و
حدت بول قرحه در این موضع بهم رسد و بدین واسطه نواصیر عارض شود و بول
از این ثقب نواصیری دفع گردد لبته و گاهی از ورم مزمن بواسطه حدت بول تغلظ
ذکر عارض میشود اما مقدمة المعرفة بدانکه این مرض از امراض صعب و مزمن و عسیر
العلاج است و هرگز بنفسه بلکه از معالجات داخلی هم رفع او ممکن نیست و اما تشخیص
او بواسطه علامات مذکوره میباید نمود و چون اشتباه طبیعت بعضات شانه بناء
علی هذا لازمست که باید آهستن کشه تر تمیز مابین آنها نمود و بجهة تعیین و پیمودن
طول و شکل موضع ضیق مجری حکما میل مجوفی اختراع نموده و در جوف او میلی دیگر که
در سر او موی نصب نموده اند قرار گذاشته و این میل را بمجری فرو برند و چون
بمبدء موضع ضیق رسید تدمیل ثانی را پیش دوانیده که شکل و طول آن موضع
در موی که در سر میل منصوب است نقش بسته و بدین واسطه هیئت موضع معلول را
معلوم می نمایند و هم میل مذکور را در جانبیت در طول که از آنها مفهوم
میگردد مسافت از ابتدای مجری تا موضع ضیق او علاج او بدانکه معالج را در
این مرض مقصود وسیع نمودن موضع ضیق مجری است و بجهة این مطلب سه
طریق میتواند نمود یکی آنکه از خارج موضع علت را بشکافند ثانی آنکه
باستعمال ادویه اکاله و محرقه وسیعش سازند ثالث آنکه باعانت کشه تر بمرور

وسیعش سازند و در قسم اول بدین نحو باید نمود که اولاً بواسطه اندختن میل مذکور طول و شکل و
موضع ضیق از مجری را معلوم نموده آنگاه میل دیگر که مجوف و در جوف او چاقوئی پنهان است
بمجری دوانیده چون بموضع علت رسند میل پنهان را حرکتی داده که چاقو از جوف او
بیرون جسته و بجانب آن موضع را بشکافد و بعد از این عمل و عروج او کشته تر مجوفی باید بمجری
اندخت از دو جهة یکی آنکه بول از جوف کشته تر بیاید و بموضع مجروح بر نخورد که مورث
فسادی گردد ثانی آنکه مجری را وسیع نگاه داشته و مانع باشد از انطباق او و در قسم
ثانی بجهة استعمال ادویه اکاله بدین نحو باید نمود که در اول با عانت میل مجوف سابق الذکر
اندازه گرفته و موضع ضیق شده مجری را معین نمایند آنگاه میلی که در جوف او سنگ جهنم
مغروب است بمجری دوانیده چون بموضع علت رسند میل جوف او را پیش دوانیده و
باسنگ جهنم موضع معلول را آلوده و بیرون آرند و اما قسم ثالث که اسلم و انفع است
اگر چه بیش از قسم اولی طول میکشد لکن آنستکه با عانت کشته تر مجری را وسیع سازند و بجهة
این مطلب حکما دو قسم کشته تر اختراع نموده اند یکی آنکه از فلزات بخصوص از نقره ساخته
اول باریک او را بلینداز زند و بمرور بر حجم و غلظ او بیفزایند تا بدرجه کمال رسد و باید ربع
مساحت کشته تر در مجری بماند از این قسم میل اگر چه زودتر رفع علت میشود لیکن باشد
که علیل تا مل الم و تمایل در این صورت باید قسم دیگر از کشته تر که از صمغ درخت الخبر که
بلغت هندی کاچوک نامند ساخته و مفتولی بجوف او دوانیده و بسپندازد زیرا که بدون
مفتول نمیتوان اندخت و هرگاه از ابتدا علیل از اندختن کشته تر متالم گردد مخوف
نباشد بجهة آنکه بعد از چند نوبت عادی خواهد شد و زیاده متالم نخواهد گردید و در
صورتی که علیل زکی الحس باشد و نتواند تحمل صدمه او گردید باید قدری عصاره
بزر النسج بر تحت مجری قبل بسه روزه بمالند و بهر ده روز کشته تر را تغییر داده و عدد (نمره دوم)
حجیمتر از او را بکار برند تا بعدد دوازدهم رسد و چون بدین حد رسید از خوف عود مرض
لابد باید تا چند ماه هر چند روز یک نوبت کشته تری بمجری بیندازند و هرگاه مجری
بحدی ضیق باشد که نتوان این قسم کشته تر اندخت قسم دیگر از کشته تر را که از زه

شقوق

لاستخ اند

ساخته اند باید بکار داشت که دقیق است و لیکن چون در مجری رطوبتی بدور سیمجش زیاد شده
و وسیع میسازد مجری را و باشد که بواسطه ضیق مجری حبس البول بهم رسد در این صورت
لازم است که با عانت کشته تر مجوفی بول را خارج سازند و اگر کشته تر نرود باید با سائل بخور
داده و چند نوبت از ماء فاطرا آبزن نموده و قدری ادویه محدره مانند تریاک و جوهر او و عصاره
بزر البنج و غیره میل فرمایند و اگر بواسطه تدابیر مذکوره بول نگشاید لابد باید که عنقا کشته تر
بمجری بدوانند یا آنکه آلتی که موسوم است به تروکار بمثانه زده و با عانت او بول را دفع و
مثانه را خالی سازند و باید میل تروکار را بر نداشته و تدارک نمایند که مجری وسیع
گردد **فصل حادی عشر از باب ثالث** در بیان مرض ناصیری که باطراف ممر بول عارض شود
چون قبل بیان نموده ایم که اگر مجرای بول منطبق و ضیق گردد در عنف مرض ضیق و سعی بهم رسد
و بول در آنجا محتبس و متقرح ساخته و مورث ناصیر گردیده و بول از ثقب آنها بیالاید و همیشه
در جوف این مجاری متساوی عشائی میروید که مانع است التیام او را و تشخیص این مرض را
باندختن کشته تر و از پالودن بول از این ثقب مینماید و این قسم از ناصیر میتواند مشتبه شود
بناصیری که در اطراف مقعد عارض میشود عاقبت این مرض خطیر عسر العلاج و ممکن نیست که بمقصد
ازاله او شود **اما علاج** باید اولاً مجرای بول را وسیع ساخته آنگاه علاج ناصیر نمایند بدین
نحو که بواسطه میل سرخی که در آتش سرخ شده باشد غشاء جوف ناصیر را بسوزانیده و ازاله
سازند یا آنکه چاقوی نازکی به ثقب متساوی برده و غشاء مذکور را تراشیده و بردارند
لیکن در حین این عمل باید کشته تری هم در مجرای بول بدوانند که مبادا آسیبی بر اجزای مجری
وارد آید و بعد چند شرط جوف آن را نموده و تقطیر زراریح با سنگ جهنم محلول در آب مدتها
قطور نمایند و بدیهی است که جراح باید بواسطه تدابیر قبل از عمل مجرای منطبق را وسیع سازد
که بدون ازاله سبب رفع مرض ممکن نخواهد بود و هرگاه ناصیر باین مثابه و مستقیم بهم رسیده
باشد باید آلتی که بایلینه مستقیم موسوم است بمقعد اندخته و بهدایت او مجرای مذکور را یافته
و با آهن سرخ غشاء جوف آنها را بسوزانند و لیکن باشد که بول محتبس مجری را متقرح و
مثقوب سازد و ظاهر نگردد بلکه تحت جلد منحدر و مورث غانقرا یا شود و این مرض را بغرا

انفیل ترشیون دورین نامند یعنی انتشار بول علامات او آنستکه چند روز بعد از حبس بول
و امتلای مثانه بواسطه انطباق مجری دیده شود که مثانه خالی و در اطراف ممر بول ورمی
شبیه بفلغمونیا ظاهر و از لمس او چنان احساس شود که در او هوا میباشد و هرگاه
اتفاقا موضع مذکور را بکشایند رطوبتی به تاتن و لون و قوام بول مندفع شود و نبض صاحب او
سرعت و تواتر بهم رساند و بعد از یک دو روز همین موضع خانفرایا گرفته و علیل را
هلاک سازد و هم دیده شده که طبیعت باعانت عروق جذابه بول را منجذب
و در دوران خون داخل و بجمیع بدن منتشر ساخته و هلاک نموده و این شخص را
تعفن بثمن بول است و سبب این مرض سوزاک جراحتی است که بمثانه وارد آید
و بواسطه او بول حبس شده و مورث این مرض گردد اما علاج چون سبب او ضیق
مجری بول است لهذا هنگامی که بول حبس شود بجهة ضیق مجری لازمست بدون تغافل
و تامل مجرای بول را بکشایند که بول مندفع و مورث این مرض نگردد و هرگاه مجری مثقوب
و بول بتحت جلد منصب و منحدر گردیده و جلد را منتفخ ساخته باشد نباید گمان نمود
که این ورم فلغمونیا است بلکه موضع مذکور را شرط و روزی چند نوبت از ماء فاتر
آبزن نموده و بول را باعانت کشه تر خارج سازند و اگر بواسطه انحدار بول بتحت جلد
و حدت او خانفرایا عارض شود باید معالجه او نمود بدستوری که سابق در باب خود
ذکر گردیده است علی ای تقدیر مثانه را از بول خالی سازند که حبس البول مورث
قیاء عظیم میتواند شد فصل ثانی عشر از باب ثالث در ذکر ورم غده و ذی
که یکی از نتایج مرض سوزاک است و علامت او است وجع موضع متورم با عسر بول
شدید در دفع بول و منی بحدی که تا بمثانه فشاری ندهند بول خارج نگردد با امتلای
مثانه و حکه شدید در شرج و اطراف او و از فرو بردن اصبعی بمقعد تشخیص این ورم
باید داد و اغلب کهول و شیوخ و مبادرت نمایندگان بخمر را این مرض عارض شود
و سبب او نیست سوای مرض سوزاک و اما علاج او چون این ورم استعداد تامی
دارد و بصلابت لهذا بعد از بروز ورم باید مالیده آرام مانده و چند زالو بر بیضتین

و تحت عقب عانه داده و از داخل کلل میل فرمایند و چون غده مذکوره بواسطه ورم صلب گردد
باید انکه بید و ادویه بدیه میل فرمود تا چندی از دهن بید موضع معلول را تریخ نمود
فصل ثالث عشر از باب ثالث در بیان ورم غشاء مخاطی مستبطن مثانه که یکی از نتایج مرض سوزاک
و هم نزله مثانه نامند و سبب او یا ریختن دوای حاد است بر مثانه صاحب سوزاک و یا
از چاییدن صاحب سوزاک این مرض بهر سه قسم باشد که از ایذای مؤذنی که در خود
مثانه بهم رسیده باشد مانند حصات و غیره مورث او گردد کهول و صاحبان مرض نقرس را
استعداد تامی است بتکوین مرض و اما سلوک یا حاد و یا مزمن است حاد او نیز مستعد
مزمنیت میباشد اما علامت او در حالت حادی عسر البول با وجعی پیچنده و درد
آمدن بمثانه حین خروج بول و بول مندفع رطوبتی است خون آلوده با غلظت شدیدی و
احساس ثقلی عظیم در موضع مثانه که از فشردن مولم گردد با حکه مقعد و حمی و وجع سنگام
اجابت طبع از ضغطه معاء مستقیم مثانه را اشد و اقوی گردد و اعراض مذکوره نیز از ورود
بردی بر مثانه و بطن و قطن شدید شوند و اما تقدمة المعرفة در صورت جودت معالجات
و تدابیر نیکو است اما علاج باید بعد از بروز ورم چند نوبت باطراف مثانه زالو انداخته
و طلیات مبرده مانند شیره بادام و روغن او و ضمع عربی و لعاب خطمی و بزرک و امثال
آنها میل فرموده و از اطلاح جهت بانمودن لازم و هم نوشیدن آب برک شاهدانه از
مجربات است و بجای آب باید بلعاب بزرک اکتفا نمود و هرگاه وجع شدید باشد
استعمال بعضی از مخدرات مانند افیون و جوهر او و عصاره بزر البنج و عصاره خس کحا
و امثال آنها شربا و طلاءً نافع و هم استعمال ادویات حاره متخذه از بزرک مسحوق و بزر
سبز و حاشا و پونه و کرفس و بابونه و بقیع و امثال آنها بر پشت زنان نافع و آزموده است
و باید صاحبان این مرض بالمره از حرکات باز مانده و آرام مانند و اطراف طعمیه گرم نگاه
دارند بپوشیدن بالته صوفی اگرچه در فصل تابستان باشد و هرگاه صاحبان این مرض از
معالجات و تدابیر نیکو بجای نیارند ورم مذکور مزمن گردیده و طول کشد وجع و پیچش
مثانه اگرچه خفیف قسم حاد او باشد لیکن دائم بدون اراده بول مندفع گردد و بواسطه

نقصان قوه باسکه مثانه و بول او را رسوبیست از خراطهای بلغمی لوزج بن بیاض البیض

اما علاج او باید علیل را به بلدان حاره نقل نمود در صورت امکان والا باید لباسهای او را از پارچه صوفی ترتیب دهند تا بدن همیشه گرم باشد و انفع جمیع ادویه مداومت به لبان مکیست مرکب با ریشه انجبار و کات هندی و زاج سیاه و کبابه چینی و امثال اینها است و هم از مداومت ترپان تین ممزوج با ریشه انجبار و زاج سیاه نفعی کلی در این مرض دیده شده و حکما بر ادویه مذکوره دو دوای قابض مخدر بهمانه یافته اند یکی را بفرانسه اوداوکسی و دیگری را پارر ابراوا نامند که هر یک از آنها را روزی دو مثقال مانند چای طبخ نموده با نبات میل فرمایند و هم نوشیدن آب اهک نافع در این مرض و از مجربات است

فصل رابع عشر از باب ثالث در بیان ورم طبقهٔ ملتحمهٔ چشم از اثر ریم سوزاک بدانکه باشد ماده سوزاک بر چشم بر خورده و مورث تورم او گردد و مانند آنکه اگر کسی را دست بمده سوزاک آلوده باشد و غفلة بر چشم زند یا آنکه طفلی مجاور باشد طفلی را که صاحب این قسم ورمست از رسیدن مده مذکوره ورم شدیدی ملتحمه را عارض شود با اعراض نزله و علامات او آنستکه اولا حمرتی مانند خجل ملتحمه را عارض شود با بغشی او و شفخ ملتحمه جفن و ارغوانی گردیدن لون او و ورم ملتحمه بحدی است که چنان ظاهر شود که قرنیه غائر و فرو نشسته با ورم جفنین و تقرح او بواسطه حدت دمعه و در روز اول این ورم سیلان دمعه قلیل از روز دویم بما بعد سیلان دمعه کثیر گردد با حس تمدد و سوزش طبقات چشم با سایر علامات نزله و موافق مزاج علیل بسیر این مرض مختلف و بدیگر گونه هست مانند آنکه در امزجه دمویه زمستان او موامی آنستکه در امزجه عصبانی و بلغمی در امزجه دمویه ورم شدید با حمرت و وجع کثیر است بحدیکه از حدت ورم باشد که در سه روز بالمره چشم کور گردد و در این اشخاص حمی نیز همراه است و در صاحبان امزجه عصبانیه نیز ورم و وجع شدید و حمرت او بسان ورق گل سرخ و علاوه بر آنها بعضی اعراض عصبانی مانند قلق و اضطراب و حمی اضطرابی با او همراه باشد و در بلغمی مزاجان ورم و حمرت و وجع

و حمی خفیف لیکن بلغم کثیری از چشم سیال است با حدت و سرایت او که اگر قدری از این بلغم در چشم دیگری نقل شود مورث تورم او گردد و بواسطه حدت این رطوبت بهر موضع که برخورد متقرح و بخراشد او را لهذا چون بطبقه قرنیه رسد بخراشد و مانند الکالی او را بخورد و متقرحش سازد بطوریکه رطوبات چشم از این ثقبه خارج و بالمره کور شود و در صورت کثرت حدت و تناقص ورم رطوبت سیاله قلیل و بسان خونابه شود و اما عاقبت او اگرچه از امراض شدید و خطیر است لیکن هرگاه معالجات و تدابیر جیده بعمل آرند نیکو گردیده و شفا یابد و هم باشد که از معالجات صحیح تورم شکسته و مرض زود مرتفع شود که بعد از ازاله او انقلابی شدید در جفن بهم رسد و قبل از ترم و پاره شدن قرنیه امیدوار باید بود و هرگاه در جبهه وجع صعب عصب را عارض شود دلیل است بر تورم طبقات واقع در چشم و در دوائت مرض و سبب او علت سوای رسیدن ماده سوزاک از خارج بر چشم

اما علاج باید اولا بواسطه زلو و حجامت دفعة ماده را از چشم منصرف سازند و بهتر آنستکه با چاقو چند خراش بجرم ملتحمه دهند که خون از او جاری شود آنگاه بهترین معالجات آنستکه هر ساعتی یکنوبت چشم را با عانت اسفنجه با آب و زدک خوب بشویند و روزی سه نوبت از این دوا قطور فرمایند صفت او بگیرند سنگ جهنم یک الی شش کندم و در ابجده درم گلاب داخل قطور سازند و هر سه ساعت بفاصله چشم را باین قطور بشویند و بعد از قطور او ملاحظه نمایند که اگر غشاء کاذبی در چشم بوجود آید بدون تامل او را ازاله سازند که مبادا تحت او متقرح شود و چون وجع شدید باشد خوردن قدری افیون و مالیدن او باطراف چشم بهترین مسکنست

فصل خامس عشر از باب ثالث در بیان ورم عضلات واقعه در صلب و نواحی او از عضلهٔ داخلی خاصره و عضله قابض فخذ که بیونانی پی سوآس نامیده شده با علامات و اسباب و معالجات آنها بدانکه اغلب ماده این عضلات عضام قطن نیز متورم میگردند و علامات و اعراض این ورم یا فوراً بروز نماید بدینکه وجعی شدید و صعب علیل با در صلب عارض و از حرکت متادی و متمادی شود سیما از خمیدن فخذ با سایر اعراض الازمه ورم از تهیج و حرارت و حمرت و غیره اما قاعده چنان است که اولا در صلب و نواحی او ثقل و زحمتی بهم رسد و علاوه بر اعراض

ورمی وجعی شدید از آن موضع مذکور عارض و تا رکبه تجاوز نماید و از بعضی سیر و رفتار این
ورم بجدی مکون دارد که بهیچوجه علیل ادراک ورمی ننماید تا آنکه منفجر و ریم از او مندفع
شود و چون این ورم را قاعده آنستکه بریم منتهی شود بناء علی هذا باشد که ریم بکمیت
و ثقل خود از تحت عضلات بمغابن منتقل و منصب گردیده و در این موضع منفجر شده
در این صورت هرگاه علیل بپشت بخوابد و پاها را بلند نگاهدارد محسوس شود که مده
از مغابن ببالا میرود و میشود که بعد از انفجار از زیادتی ریم علیل را حمی و قی عارض
شده و هلاک گردد و سبب او اغلب ضربه و سقطه وارده بر صلبست و هم باشد که
از ثقب مفرط و پیچائیدن و از وجع ورک و قطن و تعرس و خنازیری که از عضلات
قطن بهم رسیده باشد مورث این ورم گردند و اما علاج او این است که اولا
بعد از رفع سبب استفراغ دم نمایند بارسال علق و محجمه بر صلب آنگاه بر موضع ورم لته
از مشمع و زراریح پرنده ببندازند و چون حدت ورم تسکین یافت باید موضع متورم را
داغ نموده یا بنحو دیگر ماده مورمه را از باطن بظاهر میل داده و هم استعمال معرقات
متخذه از املاح نوشادر و افیون ممزوج با ادمی پوشاک در این مرض نفعی عظیم دارد
بجهة آنکه طبیعت باعانت آنها ماده ورم را از باطن بظاهر میل داده و با عرق
مندفع میسازد و چون از ورم مذکور ریمی حاصل شده و بکمیت خود بمغابن منصب
و در آنجا مجتمع شده باشد لازم است معالج را که بدقت ملاحظه فرماید که این مده
نه بواسطه ورم مغابن حاصل بلکه مده ایست که از دیگر موضع بدانجا منصب و منتقل
شده است و هم نباید که او را بسرعت منفجر ساخت زیرا که از تجارب دیده شده
که هرگاه معالج بکشاید آنرا علیل را حمی و قی عارض و هلاک گردد لهذا اولی آنستکه تامل
فرمایند تا طبیعت خود منفجر سازد بجهة آنکه انفجار طبیعی بنحوی خواهد بود که مده مجتمعه
بمرور دفع گردد تا از او حمی و قی عارض نشود و هم باید از معالجات و تدابیر مذکوره
اهمال نفرمایند چون گاهی باشد که طبیعت دیگر انحلیل نبرد و هرگاه تمدد و وجع
شدیدی در موضع تراکم ریم بیابند باید باعانت آلتی موسوم به تزوکار که عبارت

از لوله

از لوله ایست مجوف و در او میلی بارنگ تند قرار گذاشته اند بر موضع مذکور فرو برده و
میل او را عقب کشیده تا از لوله او قدری از آن ریم خارج شود آنگاه میل را برداشته و از
مشمع داخلیون رفادش نمایند و چون سبب این ورم فسادی از عظام قطن یا عجز
باشد بهترین ادویه استعمال روغن ماهی است موسوم بمورو و هم ادویه پدیه و فولاد
و در این حالت بسیار مفید است و بعد از تخفیف مرض نوشیدن و استحمام با آب
معدن کبریتیه کوم بالبره قلع ماده نماید

فصل سادس عشر در بیان ورم

در خمس و اقسام و اسباب و علامات و معالجات او و او عبارت از ورمی است
که بهم رسد در سلامیات اخیره اصابع بخصوص در بیخ او و این ورم را بچهار قسم یافته اند
یکی آنکه ورم خفیفی در اصل یکی از اظفار یا بجانبی از او بهم رسد و در ابتدا وجع او خفیف
و محدود است و هرگاه موضع علت را شرط نمایند قدری ریم خارج گردد و باشد که
بواسطه این ورم ناخن ساقط شود و قسم ثانی ورم غائریست که عارض شود
بلحم تحت جلد منتهی سلامیات اخیره و این ورم را وجع شدیدی است بواسطه
غلظت و سخافت جلد و تمدد او بدین واسطه ریم حاصل از او بدشواری خارج میشود
و قسم ثالث از و خمس ورمی است غائر که عارض شود او تار ملصقه بموضع
مذکور با وجعی اصعب از سایر اقسام بحدی که تا کتف مفروش و ورم او تا بمفصل
مرفق سرایت نماید و قاعده آنستکه از شدت وجع حمی عارض شود و باشد که
ورم سرایت بعظم نموده و مورث فساد او گردد و قسم رابع از و خمس عبارت
از ورمی است که در غشاء ضریع و جرم عظم بهم رسد و اعراض او مانند قسم ثالث
است الا اینکه در این قسم عظم سلامیات مالبره فاسد گردد و سبب این ورم
در اغلب معلوم نباشد لیکن از ضربه و سقطه و کوفته شدن و فرو رفتن سوزن یا خاری
باشد این مرض بهم رسد و اما علاج در قسم اولی از طلاء بآب سرد و شکر سرب
تحلیل رود و هرگاه تحلیل نرود و ریم از او حاصل شود باید بدون تامل منفجر
ساخت که مبادا ناخن را قدر نور ——— و اگر قدری ناخن از محل خود خارج شده

باشد با قیچی او را بمقراضش نمایند و چون ریم در تحت ناخن جمع شده باشد و بواسطهٔ
غلظت و ضخامت او منفجر نتواند شد باید با سوهان قدری از ناخن را سب بنید که نازک
شود و بعد بمنفجرش سازند و اگر ناخن ساقط شود و از نو نروید باید که او را با موم
بشکل و وضع نیکو پوشید که بهمان قسم نمو نماید و در قسم ثانی باید که از ابتدا
چند زلو بموضع متورم نشانیده و از آب سرد و شکر سرب و اسفیداج رصاص دم
طلا نموده و با روغن چیره بموضع علت را تمریخ نموده و اگر سبب این ورم فرو رفتن
شی خارجی باشد مانند سوزن و خاشاک و غیره باید او را بیرون آورد و تا سه روز
صبر نمود اگر اصلاح پذیرفت فبها و الا بدون تامل بکشایند که ریم هم اگر نباشد رفع
تمدد شده و وجع تسکین خواهد یافت و بعد از انفجار استعمال ادویه متخذه از
بزر البنج و برگ شوکران و بزرک نافع و مسکن وجع است و در قسم ثالث این ورم
علاج چنان است که در قسم ثانی الا آنکه در این وجه چون خوفست از انفراش ورم
بجمیع اصبع و فاسد گردانیدن او لازمست که در شکافتن تاخیر نورزیده و عمیق شکافته
انگاه اضمدهٔ مذکوره را مکرراً استعمال فرمایند و هرگاه با وجود براین ورم ریمی از
موضع دیگر از دست یا از غشاء ضریع عضلم حاصل و مجتمع شده باشد باید آن
موضع را نیز کشود و در قسم رابع از دخس علاج چنان است که در قسم ثالث الا آنکه
چون اغلب در این وجه ملاصیات متورم و فاسد میشوند باید که او را قطع نمایند
این فصل در بیان فرو نشستن ناخن در لحم بدانکه باشد که از چه نشیمن کفش تنگ
و فشارش او یکی از ناخنها در لحم موضع خود فرو نشیند و مورث تقرح او گردد
بجهة علاج لازمست که در قعر سربی در تحت ناخن فرو نشسته گذارده و قدری
مسک جهم بموضع متقرح بمالند و هرگاه ناخن زیاد فرو رفته باشد باید او را برد
و این عمل را بد و نحو میتوانند نمود یکی آنکه مقراضی برداشته و یک تیغهٔ از او بزیر
ناخن بطول فرو برده و تیغهٔ دیگر را به پشت ناخن گذارده و مقراض نمایند و آن
وقت با چاقوئی ناخن را بر دارند و یا آنکه با چاقو اطراف ناخن را سلخ نموده

بمنفع

و با انبر بر دارندش

فصل سابع عشر از باب ثالث در بیان ورم مفاصل و آلات

واقعه در جوف او و او مشتمل است بر چهار جمله جمله اول در تعریف مفصل چون
بجهة امراض مفاصل لازم است معرفت تامی باحوال او لهذا بباید دانست که هر یک مفصل را
شروطی چند باید موجود باشد تا تعریف مفصلیت بر او صادق آید اول آنکه دو عظم
مفصل یکی صاحب حفره و دیگری را مغاک باشد ثانی آنکه موضع ملاقات حفره با مغاک
غضروفی پوشیده و واسطه باشد ثالث آنکه جمیع اجزای مفصل را از حفره و مغاک
کیسه لیفه از رباط احاطه نموده باشد رابع آنکه در جوف این کیسه غشاء رقیق
صفاقی واقع باشد خامس آنکه رطوبت غلیظ و لزجی مانند بیاض البیض در جوف غشاء مذکور
متمکن باشد و هم باید دانست که اورام مفاصل یا بالذات عارض یا عرض باشند از برخی دیگر و
هر یک از آنها یا حاد است و یا مزمن و یا متوسط بینهما و هر یک را اسباب مختلف است از ضربه
و سقطهٔ وارده بر مفصل و چائیدن او و با سوء مزاج مادی تنهد مادهٔ خنازیر و آتشک و نقرس
و ریاح افرسه مورث این مرض شوند و هم باشد که از انتقال مادهٔ از دیگر موضع بدو این
ورم حاصل شود جمله ثانی در بیان ورم اربطه مفاصل هرگاه این ورم خفیف و طول نکشیده
باشد در او تا زباقی میماند و بعکس چون حدت داشته باشد و مزمن گردد بسته ورم بالات
عمیقه مفصل سرایت خواهد نمود و در ورم حار اربطه مفصل وجعی صعب عارض شود که از حرکت
و فی الجمله لمس اشتداد یابد با حرارت ملمس موضع متورم و بسرعت تسجی در نواحی مفصل ظاهر
شود و با تمدد و رخاوت و لدنیه او بحدی که مفصل متورم منتهی گردد بتسجی و وجع زود
باطراف نواحی خود منفرش و حمی عارض شود و اگر این ورم تحلیل نرود باشد که صفاق
مفصل با هم متورم ساخته و ریم از او حاصل شود و یا آنکه وجع خفت بهم رسانیده تسجی
بیفزاید و دوم مزمن گردد و در ورم مزمن اربطه مفاصل وجع خفیف و تسجی اولین و بقوام
خمیر باشد و لون جلد فوق مفصل متورم و متغیر گردد و چون ورم بیفزاید بواسطهٔ تمدد جلد
و شفافت و درخشندگی ملاحظه شود و در آورده منفرشه در او در وری بهم رسد
و باشد که آن عضو بواسطه باز ماندن از حرکت بمثل بهم رساند و هم باشد که ورم مزمن

بجادی مبدل شود و در این صورت وجع و سایر اعراض ورم حاد مفصلی بهم رسد و بظهور رسد
وتقدمة المعرفة از ورم مفصل این است که میتوان بمعالجات و تدابیر لایقه تحلیل نمود
لیکن اگر ورم حدت و بآلات عمیقه مفصل سرایت نموده باشد بقاعده آنستکه منفجر و استخوان
مفصل رمیم و حمی دقی عارض شود و در ورم مزمن نادر است که بآلات عمیقه سرایت نماید
الا آنکه ارتباط آن بمفصل سخت و ضخیم شود بحدی که جمع شدن آنها دشوار و حرکت مفصل
عسرت بهم رساند واما اسباب او رام مفاصل آنستکه قبل بیان نموده ایم و در اغلب
این ورم در مفصل مرفق و رکبه عارض شود واما علاج چون ورم بیکی از اعضا و آلات
چنان مخوف نیست که مفاصل لهذا باید بسرعت تدابیر ضد ورم بکار داشت از فصد
و زلو دادن و هم باید باعانت منضجات و مسهلات ماده را نضج داده و از عضو متورم
منصرف و با مفاصل دهند و چون بحران این قسم ورم بادرار و عرق است لهذا باید طبیعت را
بیکی از این دو بحران اعانت نمود و آرام داشتن عضو اولین تدابیر معالجه است هرگاه
سبب ورم مفصل ضربه و سقطه و ارده براو باشد باید از ماء مثلوج و شکر سرب و سفیداج
رصاص مکرر طلا نمایند و چون سبب ورم مفصلی چاشیدن یا فشرس باشد باید قطعه صوفی را
بدخان مصطکی داشته و بر مفصل متورم به بندند و از مشروبات نوشادر و انتیمون قی بمقدار
متقسمه و سورنجان میل فرمایند و در صورتی که ورم مزمن گردیده باشد انفع جمیع معالجات
اندخستن مشمع زراریح است باطراف مفصل و ملاحظه نمودن است که چندی علی الاتصال
مده از او بیاید و بجهة این مطلب لازم است شره که از مشمع بهم رسیده مقراض نمود و
بموضع او دهن ابهل یا فرفیون یا مازریون بمالند که جاذب مده است و هم تمریخ بدهن
سیماب اطراف مفصل را نافع و هرگاه بعد از کسر سورت ورم خشکی در مفصل متورم
باقی باشد باید مشمع مرتب از اشق و سرکه عنصل بکار داشته و از دهن سیماب زیاد
تمریخ فرمایند و چون ورم مفصل بانفجار منتهی گردد معالجه لازم است که باعانت
انضمده قسمی نمایند که ماده حبس نشود و هم باید عملی نمود که دو استخوان مفصل متورم بیکدیگر
ملتصق و متحد نگردند و این حالت را بیونانی آن کیلوس نامند و در صورتی که طبیعت مایل

باشد

باشد باتحاد دو مفصل لازم است که عضو را بر هیئتی دارند که مابعد ما از کار نیفتد چنانچه
باید در ورم مفصل اطراف ساقچه پا را راست گذارد تا راه رفتن ممنوع نباشد و دست را
کج تا غذا بتواند خورد و چون قوای بدن تحلیل و حمی دقی عارض شود جز قطع عضو از فوق مفصل
چاره دیگر ممکن نیست جمله ثالث در بیان ورم صفاق محیط مفصلی متورم شود از ابتدا وجع
او بسیار خفیف بلکه خفیفی که هیچ متالم نشود مگر هنگام که از طرفین مفصل بفشارند
قدری متالم گردد ولیکن که این ورم با حمی عارض شود در این صورت او را وجعی صعب همراه خواهد
بود بحدی که حرکت متعسر بل ممتنع باشد و بعد از چند یوم تشنج و تموجی در مفصل متورم بظهور رسد
و وجع اشتداد یابد بهر مفرط و حمی دقی بعد چند مفصل متورم و منفجر گردد و بهترین
منتهای این ورم خشک شدن مفصل است ولی باشد در صورت مزمنیت که رطوبتی در جوف
مفصل مجتمع و از او آماس رطبی عارض شود و سبب این ورم اسبابی است که عموماً در ورم مفاصل
سابق ذکر رفته واما تقدمة المعرفة این علت در صورتی که از ضربه و سقطه بهم رسیده باشد
اسلم است از آنکه از علت مزاجی و از ابتدا بمعالجات و تدابیر نیکو میتوان در تحلیل
نمود واما علاج او لا ازاله سبب است چنانچه اگر سبب ورم مذکور مرض نقرس یا ریح مفاصل
یا ریاح افرسه باشد مورد نجان و سایر ادویه مخصوصه بدانها میل فرمایند و هرگاه
سبب مرض خنازیر باشد روغن ماهی موسوم بدهن ماهی مورد و ادویه بدیه بکار دارند باری
در صورت حدت ورم زلو اندختن و آب سرد ممزوج بسفیداج رصاص مکرراً طلا نمایند
و بعد از کسر سورت ورم باید مشمع و ادهان محلله از قبیل اشق و سرکه عنصل و روغن
سیماب استعمال نمود و اندخستن مشمع زراریح بجهة جذب ماده بظاهر بسیار نافع است
بنوعی که قبل بیان او رفته و هرگاه از معالجات مذکوره ثمری مترتب نگردید اسلم آنستکه
طرفین مفصل متورم را با آهن داغ نمایند و لازم است که همیشه مراعات بلیه علیل نموده
و با غذیه مقویه قوای بدن او را حفظ فرمایند جمله رابع در بیان ورم غضاریف و عظم
مفصلی بدانکه در ورم این آلات عمیقه از ابتدا وجع خفیف و بعد از چندی ورمی از جمیع
اجزای مفصل بهم رسد که بعد از چند روز مده از او حاصل و منفجر گردیده و غضروف

وچون صفاق مفصلی

جوف مفصل فاسد و عظم را ریم سازد و اما سبب و علاج او نیز چنان است که عموماً در ورم
مفصل قبل ذکر یافته و اگر چه بیان نموده ایم بتفصیل ورم هر یک از آلات مفصل را ولی مع هذا
تمیز دادن که این ورم در چه آلت از مفصل عارض شده بسیار متعسر بل محال لیکن بجهة معالجه
تشخیص نمودن بدین که این ورم در جلد فوق مفصل یا در نفس اوست و در صورت ورم مفصل
استنباط بدین که ورم مستحیل بریم شده یا بأیت کفایت مینماید و تمیز آنها بدین تفصیل است

در ورم جلد ظاهر فوق مفصل	در ورم مفصل که با ریم باشد	در ورم مفصل که با آماس رطوبی باشد
آماس در یکجانب مفصل و در ابتدا اصلا تبی دارد با حرارت	آماسی که در جمیع اجزای مفصل ظاهر و لون او از بعضی متغیر و در بعضی بدون تغیر است و در بعضی حمرتی تساوی با جلد دارد	آماس متموجی در اطراف مفصل ظاهر است
وجع محدود و از حرکت زیاد نگردد و حرکت مفصل ممنوع نباشد	وجع شدید و غائر و حرکت مفصل ممنوع است و در حین حرکت وجع نهایت اشتداد یابد	اگر چه از حرکت متالم میشود لیکن وجع او شدید نیست و حرکت شعر و نگاهی در حین حرکت صدائی از مفصل شنیده نمیشود بلسان صدائی یا رچه دارد
غلب حاد و مخوف نیست	غلب حاد است	همیشه مزمن است
در بعضی با حمی و در بعضی بدون حمی	همیشه حمی دارد	همیشه بدون حمی است

فصل ثامن عشر از باب ثالث در بیان ورم حفره و رک که بیونانی کلک سال نامند یعنی وجع
حفره و رک و این ورم که غلب اطفال را عارض شود یا حاد و یا مزمن است حاد او یا بواسطه
صدمه و یا بالذات بهم رسیده اما علامات او آنستکه وجع صعب حاد مفرط که تا رکبه منفرد میشود بنوعی که علیل از وجع رکبه متالم و شاکی باشد و هرگاه رکبه را حرکت وجع نخواهد
بود ولی چون ما فوق او را متحرک سازد وجعی در مفصل و رک عارض میشود و چون عضلات سرین
قدری متورم میگردند لهذا عضلی که در تحت آنها بجانب مقعد واقع است قدری فرو تر
نشیند و فخذ فی الجمله بقدام منحنی و محور پا بجانب وحشی میل فرماید و در صورت شدت مرض
حمی همراه است و از نشستن بپا و راه رفتن علیل اذیت بلیغ و هرگاه ورم او
بتحلیل نرود منفجر و مده از او مندفع گردد و باشد که مده او مثقب نواصیری ساخته

و با سافل منصب شود و سم باشد که ریم او مفصل را فاسد سازد در این صورت رأس فخذ از حفره
خارج و در خلف عظم ورک قرار گیرد بنا بر این پا کوتاه و قدم بجانب انسی میل نماید و در رکبه
خمیده کی یافت شود و از شدت وجع و کثرت ماده باشد که حمی دقی عارض و صورت هلاک
علیل گردد و یا آنکه چند قطعه از عظم فاسد ریم خارج شده و نجات یابد و بدانکه این ورم را
سه زمان است در اول زمان علیل را وجعی خفیف در ورک عارض و از جزئی حرکت خسته
و متاذی شود و با مداد ان بعد از برخاستن از خواب در پا تمدد و خشکی باشد و بعد از چند
ساعت خوب شود و در این حالت شباهت دارد بریاح افرسه و وجع ورک و باشد
چند ماه طول کشد و هم باشد که بسال بینجامد و از راه رفتن پای علیل را بکشد و در دویم زمان
پای علیل طویل نماید و سرین جانب علت صاف و غضن تحت او فرو نشیند و فخذ مسترخی
و هزال بهم رسد و از حرکت متالم شده بلنگد و قدم بجانب وحشی میل نماید و اگر چه علت
از ما فوق رکبه است لیکن وجع و انحنائی از رکبه یافت شود و بعد از ظهور این اعراض تدریجاً
رأس فخذ ریم و از موضع خود بیرون آید این حالت در زمان سیم است و بعد از فساد رأس
فخذ منفجر شده و ریم بجوی مندفع شود که علیل را حمی دقی عارض و هلاک شود و سبب این
مرض نیز اسبابی است که در اورام مفاصل قبل بیان نموده ایم و بخصوص صاحبان مرض
خنازیر در حین طفولیت اغلب بدین علت مبتلا باشند و اما عاقبت او مختلف و در درجه
اولی هرگاه معالجات و تدابیر جیده بعمل آرند نیکو است بخلاف آنکه در درجه ثانی و ثالث
ردائت دارد چون اغلب هلاک سازد و یا آنکه پای علیل لنگ شود و اما علاج باید
بنا بر حدت و درجات مرض نمود چنانچه از هنگام اول باید پا را با لمره آرام و تخته بند
نمایند بنحوی که هیچ حرکت نکند و از او گذشته جمیع مواضع فخذ را لمس نمایند هر موضعی
از او که متالم و موجع باشد زنو نشانیده یا حجامت بدان موضع نمایند و با عانت
مسهلات ماده را از عضو منصرف و با معاجیل دهند و از اضماد اجاص و نوشادر مکرر
اطلاء نمایند و بعد از کسر سورت ورم تمریخ بدهن سیماب و ید نفعی کلی دارد و در صورتی
که سبب این ورم ماده خنازیری باشد معالجه بر وفق او نمایند باستعمال روغن ماهی

چند موضع

موسوم بمورد و ادویه یدیه و فولادیه و پوست مسبز کرده و دوج و امثال آنها و هرگاه این درجه
از مرض بطول انجامیده و بتحلیل نرود لازم است که بموضع علت مشمع پرنده اندازند و اگر
کفایت ننماید باید باعانت داغ نخورد از باطن ماده و مرا بظاهر جذب نمود و در انتهای
مرض استحمام بماء حار معدنی و کوکردی بحل رافع علت خواهد بود و اما در هنگام دویم
که از بطء مفاصل غلیظ و علت بعظم سرایت نموده باید با آهن سرخ مفصل متورم را سه
چهار خط داغ نموده و بعد لته را بکرد آلوده و بموضع او نهند و اگر بعد از این عمل مده بقدر
کفایت خارج نشود لازم است که همه روزه موضع داغ را از دهن با سلیقون و ابهل
تدهین نموده و باید داغ را در زائدتین عظیم و صغیر راس فخذ بکارند اند و در صورتیکه
علیل از داغ مخوف باشد باید از خوشکشیدن بهیوجه تغافل نورزند و جودت این
معالجه را دلیل است تخفیف وجع و ایستادن پا بجر طبیعی خود و در این وقت بر معالج
است تدهین دهن زنبق و بید اطراف مفصل متورم را بجهة اعانت بر تحلیل ماده مورمه
و بواسطه آنکه این ورم بنکس مایلیت بناء علی ذلک در نقاهت و علیل را از حرکات
عنیفه و یا تعب اجتناب لازم است و استحمام بمیاه معادن کوکردیه بسیار نافع است
و در هنگام سیم از آرام ماندن مطلقا و تخته بند نمودن پا باید طبیعت را اعانت
نمود که مفصل جدید بنا نماید و لهذا باید علیل در حین حرکت عصا بزیر بغل
گذارده و با هویه معتدله نقل نمایند تا نجات یابد و در صورتی معالج استنباط
نماید که در موضعی مده جمع آمده باید او را منفجر ساخت و هرگاه از کثرت سیلان
ریم خوف آن باشد که مایه بدن ناقص و قوی تحلیل روند باید ادویه دشمنه به مقویه مانند
شراب و جوهر کنه کنه و مطبوخ پوست او و روغن ماهی بکار دارند و از اغذیه کباب
و آب گوشت با قلیل نان میل فرمایند و در اغلب باشد که در این هنگام چندین
سال بعضی مثقب ناسوری در موضع علت باقی و قطعات عظام از آنها خارج شوند
و بعد از خروج از آنها از معالجات و ادویه داخلی استسلام پذیرند و بعضی از
استادان این فن در این مرض راس فخذ را مکشوف و با آره قطع نموده اند ولی چون از

اعمال

اعمال عظیم و خطیر است ترک او را اولی دانسته اند

فصل تاسع عشر از باب ثالث در بیان ورم مفصل عضد و اسباب و علامات و علاج او

و این ورم از نوادر است و مانند آنستکه ورم مفصل فخذ و از ابتدا او را وجعی است
که از مرفق ادراک شود و از فشردن و حرکت اشد و اقوی گردد سیما در لیالی
با خستگی و هزال او و در هنگام دویم دست از مرفق منحنی و از بدن دور ایستد و کتف
فرو نشیند و ساعد طویل نماید و اغلب در این وقت حمی نیز عارض شود و در هنگام
سیم رأس عضد از مفاکش خارج و بجانب اعلی و وحشی میل نماید و تحدب روی
کتف صاف و مساوی و رمان الکتف بر آید و لهذا دست کوتاه نماید در این وقت مفصل
مذکور منفجر و ریم از چند موضع مندفع گردد و اسباب و علاج این علت بعینه مانند آنستکه
در ورم مفصل فخذ ذکر رفته

فصل عشرین از باب ثالث در بیان ورم رکبه

و چون در این علت از حدت ورم جلد رکبه تمدد عظیمی یافته جلا و شفافت و بیاض بهم رسانند
بناء علی ذلک او را ورم البیض رکبه نیز نامیده اند و این ورم از اورام مزمنه و در ابتدای روز
او را وجع خفیف و رکبه قدری خشک شود و این وجع یا در جمیع اجزای رکبه ملیا شد و
یا آنکه از ضغطه بجانب وحشی و انسی وجع عارض شود و این حالت که گاهی خفیف و گاهی
شدید است ماهها و سالها طول کشد تا آخر الامر وجع بیفزاید و رکبه بر آمده متورم شود
و ورم او در بعضی اوقات لین و متموج و در بعضی بحدی متمدد است که از صلابت گویا استخوان شده
و بر اندازه که ورم زیاد میشود حرکت منحنی گردد و ماه رفتن ممنوع شود و جلد محل رکبه تهیج و بیاض
و شفافت بهم رساند و اورده اند بواسطه بکردی خوب ظاهر باشند و بعد از چندی موضعی از
جلد حمرت بهم رساند و منفجر شده و صدیدی آمیخته با جبن از او پالاید و اگر میل نقره بدو فرو
برند سیاه شود و بالاخره عظم رضفه ریم و بارح مندفع خواهد گردید و اسباب این ورم
نیز اسبابی است که قبل در ورم عظام بمفاصل ذکر شده و بخصوص صاحبان خنازیر و مفاصل
و بارح اکثر اغلب بدین علت مبتلا باشند و علاج بنحوی است که در ورم مفصل فخذ
ذکر شده و واضح است که معالج باید فرامرش نماید ممانعت صاحب این علت را

از حرکت و هم اهمال نورزد داغ نمودن موضع علت را

فصل واحد

وعشرین از باب ثالث در ذکر ورم فقار و این علت بنا بر هر یک فقره علامات و اعراض مخصوصه و مختلفه دارد لیکن از علامات عامه او این است که بعد از ضربه وارده بر فقره یا سرما خوردگی او و از افراط در جماع وجعی در یک موضع از فقار رهبر سد و اگر چه این وجع در بعضی خفیف و در بعضی شدید است لیکن متردد و عابر بالمره تسکین نیابد و بعد از چند یکی از زوائد شوکیه فقره بر آمده و حرکت بدن را وهنی روی داده و از راه رسن خشته شود و بمرور وجع بیفزاید و در موضع علت قرار گیرد و پاها سست و در انتهای مرض مثانه و امعا مستبرخی و مفلوج و در عمل آنها نقصانی یافت شود و در صورتی که ورم در یکی از فقار ظهر باشد علیل را علاوه بر اعراض مذکوره نفخ شکم و وجع فؤاد و اضطراع و ضیق النفس عارض و ریم حاصل شده از ورم نزول بمغابن یا قریب بمغابن مستقیم یا خلف نموده و علیل را حمی دقی عارض و بهلاکت رسد و در بعضی رفتار و سیر این علت مزمن و حمی او خفیف و یکی از فقار بر آید بدون آنکه علیل محس و مدرک او باشد و تشخیص او را با لحاظ اعراض مذکوره از ثقل پا و غیره باید نمود و همیشه این ورم بریم مبتلی شود و بعد از تشریح صاحب این مرض مشاهده شود که یک یا دو فقره یا بیشتر و از بطنه آنها غلیظ و در اطراف آنها مده مجتمع و غشیه محیطه تجاع واقع در جوف این فقار مستورم اند و سبب این علت در اغلب مرض خنازیر و افراط در جماع و عنین و تفرس بضربه و سقطه وارده بر فقار است و چون مسیر و دخار این مرض نهایت مکون دارد و در ابتدا ممکن العلاج است لهذا بر معالج لازم است نهایت مواظبت باشد تا تشخیص نموده و در علاج تصوری راه نیابد و بنا بر علی ذلک مستدامیکه علیل را یکی از اعراض مذکوره عارض شود معالج باید بدقت تمام فقار را ملاحظه فرموده از طرفین آنها تجاع را بفشارند هر موضعی که از فشردن متولم شود دلیل است بر علت فقره آن موضع یا آنکه لته را در آب جوش انداخته و از فقار عنق تا عصعص بکشند در موضعی که حرارت باقی ماند معلوم است که فقره آن موضع مریض میباشد و اما علاجی که باید بقاعده و سنت

از کار کشیده بموضع علت زلوت نهیده و حجامت نموده آنگاه مشمع زراریح بدان موضع اندخته و اطراف او را از دهن زیبق کشتری تمریخ فرمایند و از مشروبات ادویه ضد ورم باید بکار داشت و هم از استعمال روغن گل و ادویه یه در این مرض نفع کلی حاصل است و هرگاه بطول انجامد و یا تحدبی در موضع علت بظهور رسد بر معالج است که آن موضع را با آهن سرخ یا فتیله بسوزانند و بجای او روغن فرفیون یا زراریح بمالد تا چند ماه مده از او سیال باشد و استرخائی اطراف تمام شود که بهترین دلیلی است بر رفع مرض و باید علیل را بالمره از حرکات باز داشته و قوای او را با ادویه و اغذیه مقویه حفظ فرمایند و هرگاه با وجود براین ورم دملی در یکی از مواضع مغابن بظهور رسد گشودن او جایز نیست الا آنکه استعداد تامی با نفجار یابد آنگاه قدری بگشایند و هم آنستکه با آلت موسوم بتردکار منفجر ساخته و ماده مجتمع در جوف او را مندفع سازند

مقاله ثانی از کتاب دل جراحی در بیان

جراحات وارده بر بدن انسان با اقسام و اسباب و علامات و علاج آنها و مشتملست بر سه باب

باب اول در ذکر اقسام جراحات و علامات و طریق تقسیم و علاج آنها بطور کلی و مشتمل است بر نه فصل

فصل اول در تعریف و تقسیم جراحات و علامات لازمه هر یک با عاقبت آنها

و اما جراحت عبارتست از تفرق اتصالی که حاصل گردیده باشد از ضربه شدیده یا آلتی قطاع که در اول ورود دم از او سیال باشد لامحاله و اما کل جراحات منقسم نموده اند بنا بر آلات ضاربه و عضو مضروبه و طریق وقوع و هیئت و جانب محل ورود و اما موافق آلات ضاربه منقسم گردیده در جراحات مقطوعه و مضروبه و ناخس و جراحت منضغطه و منفصد عبر او را نامند که آلتی از آلات بدن بعد از ورود جراحت بواسطه ممدد و منفدع گردیده باشد و اما موافق کمیت و کیفیت آلات جارحه انقسام یافته در جراحات مفرده و مرکبه جراحات مفرده او را نامند که جز تفرق اتصال تغییر دیگری در عضو علیل بهم رسیده نباشد و جراحات مرکبه آنهائی باشند که علاوه بر جراحت علتی مزاجی مانند داء افرنجیه و خنازیر و غیره با علیل همراه یا آنکه از جراحت بواسطه انصداع عروق عظیم دم کثیری سیال و یا شیئی خارجی یا قطعه استخوانی

که بواسطه ضربه مکسور گردیده در او باقی مانده باشد با سایر اتفاقات واما بنا بر هیئت و جانب
و جهت و عمق منقسم نموده اند در جراحات طویل و عریض و مورب ظاهر و باطنی عمیق یا غائر
و در جراحاتی که از شدت ضربه لحمه از آن عضو زایل شده باشد و اما موافق نسج عضو مجروح
منقسم گردانیده اند در جراحات جلد و لحم و عضل و اوتار و اعصاب و احشاء و عظام
و غیرهم و اما بنا بر عضو مجروح منقسم نموده اند در جراحات رأس و عنق و اطراف
و امثال آنها و اما علامات لازمه هر یک جراحت و امارات جمله است وجع و تفرق اتصال
و جریان دم و ورم و حمی و بعضی اعراض عصبانی و اما وجع در ابتدا با شعب اعصاب مفروشه
در عضو مجروح مستراح و بعد از عروض ورم و حمی در جمیع اجزای آن عضو بهم رسد که
بشدت و ضعف وابسته است بقوه صاحبه آن عضو و اما سیلان دم موافق
عروق عضو مجروح است و در جراحات مقطوعه اشد از آنست که در جراحات
منضغطه و منصدعه و اما تفرق اتصال در اندازه تمدد جلد آن عضو است و بعد از ورود
ضربه بواسطه دخول هوا بجوف جراحت احساس در آن عضو بهم رسد و متورم شود که در آنجا
و بدین واسطه متسع گردد با حرارت و حرارت لمس آن عضو و وجع شدید و یا بدون اما
موافق جراحات و مزاج علیل و قوه باسنه اعضا و عضو مجروح حمی مختلف
است و این حمی را که حمی جراحی نامند نه تنها باندازه جراحتی است بلکه از ورود
جراحت صغیری حمی صعب لاحق عارض شود و بالعکس و آنجائیکه کنار های جراحت
قریب بیکدیگر متحد نباشند یا آنکه عضو خارجی مانده باشد یا ماده سمی نفوذ کرده باشد
و یم و در بعضی بحالت فرا یا تشنج خواهد گردید و بنا بر مزاج علیل حمی عارضه یا در حمی
یا عصبانی که بعبارت اخری اضطرابی باشد و یا تشنجی و یا غشوی است و هم در بعضی
حمی بطور دیر بروز نماید و از اعراض عصبانی وجع شدید بهم است با قلق و اضطراب
و سبات و هذیان و تشنج و اختلاج و تکرار بی اندازه ورم و سبب عروض این اعراض
زیادت قوه حاسه بدن یا در و در جراحت است با عصاب و اورام بهم بعضی
تشنج خارجی در او و بر خوردن هوائی متعفن از طریق بد و قلت دم و نقصان

دلیل بالتصاق باشند التهاب او قلیل خواهد شد اما چون کنارهای جراحت بیکدیگر صح

و امتلاء

و امتلاء معده و وجود دیدان معوی مورث حدوث اعراض عصبانی میشود و اما طریق التیام جراحات
بدو گونه است یکی بطریق قریب و دیگری بطریق بعید و یا ماده اما در صورتی که جراحتی مفرد و کنارهایش
قریب بیکدیگر و التهابش بمنتهی نرسیده باشد بطریق قریب التیام پذیرد بدینکه اولا بعد
از ورود جراحت و سد سیلان دم مائیتی اصفر از او سرشح گردیده و ملتصق سازد کنارهای
او را بیکدیگر آنگاه طبیعت عروق شعریه را نموده بدو فمها تشان را بیکدیگر متصل ساخته و التیام
یابد و از آنجائیکه این حالت در دو سه روز بعمل میاید التیام بطریق قریب نامیده شد
و اما چون کنارهای جراحتی متحد نباشند رطوبتی آمیخته با خون از او سرشح شده و در جوف
جراحت ثالیل لحمانی که از او ریم حاصل میشود بروئیده و این ثالیل در ابتدا صغیر و ممتلی
باشند از دم و بمرور صلب و با یکدیگر متحد شوند و بالاخره سطح جراحت از جلدی رقیق
پوشیده التیام یابد و این جلد را جلد اثری نامیده اند و چون این حالت بطول می انجامد
التیام بطریق بعید و مدة نامیده نشده است و اما عاقبت جراحات موافق کمیت
و کیفیت او مختلف است مانند آنکه جراحات مفردی که اجزای عضو کمتر منضغط
گردیده باشند اقرب التیاماً یا ملتئم و جراحات ناخسه در قاعده صعب التیاماً باشند
و در صورتی که شیء خارجی در جراحت باشد اگر اخراج او ممکن است عاقبت او نیکو
و الا رداءت دارد دیگر آنکه بنا بسن و مزاج علیل عاقبت او مختلف است چنانکه در
سن شباب و مزاجهای سالم جراحت بهتر از آن التیام پذیرند که در کهول و
اشخاصی که مزاجشان بواسطه خنازیر و آبله فرنگی فاسد گردیده باشد چون در این
اشخاص محتمل است که جراحت مبدل گردد بقرحه خبیثی دیگر آنکه بنا بر
شرافت و خساست عضو مجروح عاقبت جراحات مختلف است مانند آنکه در جراحات
وارده بر اعضای شریفه رداءت و خطر دارند و لهذا جراحات بدین واسطه منقسم نموده اند
بجراحات مهلکه مانند جراحات وارده بر قلب و دماغ و بجراحات صعبه که شاید
التیام یابند و شاید بهلاکت رسانند و بجراحات خفیفه و هم موافق عضو مجروح
عاقبت جراحات مختلف است مانند آنکه اعضاء کثیر العروق و الدم را صعب است

از ضد آنها در صورتی که جراحتی بر شریان وارد آید مورث مرض انوریزم خواهد شد و از آنجائیکه
عصبی مجروح گردد اعراض عصبانی از او بظهور رسد دیگر آنکه موافق حالت صاحب
جراحت و معالج عاقبت فحص نیست مانند آنکه اگر اسباب علاج جمع و وقت باقی و معالج
حاذق باشد بهتر از آنستکه اسباب علاج موجود نباشند

فصل ثانی از باب اول در طریق علاج جراحات بهت کلیه بجهة این معنی لازم است
که خوب تشخیص و ملاحظه فرموده و سیلان دم را سد نمایند و شئی خارجی باقی در جوف
او را اخراج و بنا بحالت جراحت تدارک نمایند التیام او را بطریق قریب در صورت
امکان یا بعید در عدم امکان و اعراضی که هنگام التیام حاصل میشوند زائل سازند
و از امتحان نمودن تشخیص داده میشود آلات مجروحه و مقدار جراحت و عمق و وجود شئی خارجی را
در او و اکثر از قوه باصره این حالات مشهود گردیده اند و در بعضی از لمس باصبع یا باعانت میل
باید امتحان نمود و بهترین هنگام امتحان حین ورود جراحت است زیرا که بعد از ظهور
ورم این عمل صعب خواهد شد و هم باید آنکه ممتحن تشریح آلات واقعه در عضو را بداند
یا آنکه از کتاب بخواند و هم باید مستفسر گردید که بچه هیئت این جراحت وارد شده
است ایستاده یا نشسته و آلت جارحه چه بوده است و در بعضی اوقات از رطوبت
سیاله از جراحت میتوان استنباط کرد آلات مجروحه را بدین آنکه اگر بول دفع شود
دالست بر ورود جراحت بمثانه و اگر صفرا مندفع گردد جراحت کبد را دلیل باشد
و اگر بواسطه ابصار تشخیص نتوان داد لازم است که در صورت امکان از لمس اصبعی
یا باعانت میل نقره که در سر او دکمه باشد معلوم نمایند آلات مجروحه را و بعد از
امتحان و تشخیص معالجی است که بدقت کامل مواظب باشد و سد سیلان دم نماید و هم
باید دانستکه میشود بواسطه ضربه عرقی بالمره قطع گردد یا به تنها مشقوب شود اما دلایل
جراحت شریان آنستکه دم احمر صافی منفصلا دفع گردد با جهندگی و از انضغاط
بما فوق او سد سیلان خواهد شد و از ورید مجروح دم اسود غلیظی بطور اتصال سیال
باشد و از ضغطه بما فوق آن عضو سد او نگردد و از عروق شعریه مجروح قطره قطره

مانند آنکه از ابر خون دفع شود و اما سیلان دم یا بنفسه خود سد گردد و یا از اعمال ید
و صنایع و اگر شریان اوسط الوعائی که نه عظیم و نه صغیر باشد بالمره قطع گردد بواسطه
تقلص فم او جمع گردیده و سیلان تسکین یابد یا آنکه قدری خون بغلاف شریان منصب
و منجمد گردیده و منضغط سازد او را و بدین واسطه سد سیلان شود و بمرور از موضع مجروح
تا محل انشعاب این شریان مسدود گردد و یا آنکه جدران شریان مجروح بهم متصل
گردیده و مانع آید عبور دم را و اما در صورتی که جراحتی بر یکجانب شریانی وارد آید
از آنجائیکه طبیعت قوه انسداد ندارد خون بغلاف او منصب گردیده و حجم او را
وسیع سازد و فخرنی بجهة خود بنا نماید و چون در حین عبور خون در این کیسه داخل
میشود ضربان او محسوس خواهد بود و این حالت را انوریزم مجازی یا ضربه نامند زیرا که
انوریزم حقیقی آن است که شریان بنفسه کیسه شده و خزانه ساخته باشد
و جراحات شرائین را نادر است التیام بطریق قریب و اما از عمل ید و بطور
صنعتی سد سیلان میگردد از انضغاط شریان یا بستن او و یا بپیچانیدن دهن او را
و یا باستعمال ادویه قابضه و آهن داغ و امثال آنها و انضغاط شریان یا بواسطه است
و یا بدون واسطه اما انضغاط بدون واسطه بدین قسم است که پنبه یا قدری کاه را با بعضی
ادویه قابضه آلوده و بدهان شریان مجروح نهاده و می بندند اما بدین عمل اعتمادی چندان
نشاید چون باز میدارد طبیعت را از التیام بطریق قریب لهذا استعمال نباید نمود
الا هنگامی که خون از عروق شعریه بیاید یا بهیچ جهة سد او ممکن نگردد و در اکثر استعمال
آب یخ متواتر در انسداد کافی است اما سد بواسطه آنرا نامند که مابین شریان
مجروح و شریان واقع در فوق او را با انگشت یا اسباب معصره که باصطلاح طوریکه
نامند یعنی معصره بهم محکم بفشارند بحدیکه جدران شریان بهم متصل گردیده و مانع
از عبور دم گردد و این عمل را غالب هنگام عمل ید بکار میبرند تا خون زیاد دفع
نگردد و عایه بدن ناقص نماند یا آنکه مهلتی باشد تا بطریق دیگر سد او نمایند و
اما باعانت اصبع بدین گونه شریان را منضغط می سازند که با یک ابهام یا ابهامین

بروی اسم نهاده شریان ظاهر در مافوق عضو مجروح بامکانی زائده از عظم چنان
بفشارند که ضربانش ساقط شود مانند آنکه شریان فخذ را از فوق محاذی زائده
عظم حانه و شریان عضد را بمحاذی عظم عضد و شریان ساق را محاذی زوائد فقار
عنق باید فشرد ولیکن از آنجائیکه اصابع زود خسته میشوند و نایب خوب ماهر همیشه
حاضر نیست اسبابی اختراع نموده که از ضغطه او دوران دم ممنوع گردد و این
آلت را طورنیکه بمند ماخوذ از لغت طورنه یعنی چرخانیدن و دو قسم از این آلت را
میتوان بکار داشت یکی را که در همه اوقات ترتیب او ممکن و سهل است بدین
طریق میسازند که پول یا سنگی بمقدار کف دست برداشته و در لته نهاده و
عضو به بندند بقسمی که سنگ بروی شریان واقع باشد آنگاه چوبی از دستمال
گذرانیده و به پیچانند تا محکم گردیده و شریان را بحدی منضغط سازد که ضربانش
ساقط گردد و قسم ثانی را که موسوم است به تورنیکت پتیی بنام حکیمی که مخترع
او است عبارت از دو ورق فلز و میل است بدین منکنه که این دو ورق را
بیکدیگر نزدیک و دور نمایند با قطعه چوبی که در جوف چرمی نهاده اند و به پلات
موسوم گردیده با نواری و طریق بکار بردن او چنان است که پلات مذکور که عبارت
از کوبی چوبین باشد بروی شریان نهاده و نوار را بدور عضو پیچیده آنگاه میل را
که بدو قطعه فلز منصوب است به پیچانند تا آنکه نوار متمدد گردد و بدین واسطه
کوبی مذکور شریان را بفشارد و سیلان مسدود گردد و هنگام استعمال این آلت
جراحراه جهت معرفتی کامل بمعبر شریان دو واضح است که این آلت را مدتی مدید
بعضو نباید گذارد از خوف آنکه مبادا غانقرایا عارض شود و آنجائیکه شریان مرفق
مجروح گردیده باشد از خوف مرض انوریزم لازمست که همه دست را بمساوات
منضغط سازند بدین طریق که اولا باعانت طورنیکه یا اصبع سد سیلان نموده
و جراحترا بالته آلوده بمشمع داخلیون پوشیده و بعد لته دیگر را که چند نوبت
تا نموده اند بر روی او نهاده آنگاه با نواری دستر از مچ به پیچند و چون

بمرفق رسند رکاب مانند از او گذرانیده و به بندند و در صورتی که شریانی از فوق مرفق
مجروح گردیده باشد بجهة سد سیلان او بگیرند لته را و لوله نمایند و آنگاه بطول
موضع مجروح از شریان نهاده و با نواری محکم به بندند از این عمل سیلان مسدود
گردد و شریان مجروح در چند روز التیام پذیرد و بهمین قسم شریان کف دزدین را
در صورت جراحت باید بست و تفصیل این مطلب در جلد دویم در فصل مفصلا نوشته
شده است و اما سد شریان بهترین اعمال و اسلم شقوق و در غلب مواضع میتوان
بکار داشت از روی خاطر جمعی و شریان را از دو موضع میتوان بستن یکی از مافوق موضع مجروح
شریان اصل را که بعد از مکشوف نمودن می بندند بنحویکه در مرض انوریزم ذکر خواهد شد
و یا از نفس جراحت که شریان مجروح را با انبر پیش کشیده و با ریسمان می بندند
چون این ریسمان از اشیاء خارجه است مورث ایذا و ایلام شریان میشود و تورم حرم
شریان و طبقات او مانع سیلان خواهد گردید لهذا و اگر شریان جوانیز اگرفته و با ریسمانی
بسته و قدری بکشند مشاهده میگردد که طبقه داخلی او منصدع و بجانب داخلی شریان منطبق
شده و معبر او را مسدود سازند بنحویکه اگر آب یا خون در او بریزند نگاهش دارد
لهذا همین عمل را در انسان فی روح مشاهده میشود و میتوان عمل نمود باین قسم که با ریسمانی
شریان مقطوعه را بسته و بحدی بکشند تا طبقه داخلی او منصدع شود و اما طریق عمل
این است که امتیاز دهند مابین شریان مجروح و ورید و عصب مجاور او را آنگاه با انبر بیکه
جفت دارد دهن شریان را گرفته و پیش کشیده و نهایت سپرده و بعد عامل ریسمانی محکم
مرهم کشیده برداشته و خفت نموده و بروی انبر گذارده و باعانت دو اصبع صبیه
پیش دوانند تا بروی شریان رسیده و بکشند و ثانیا گره نموده و بجانب از ریسمان را
مقراض و جانب دیگر را ادکنا بجراحت بیرون و باقی گذارند از این عمل بنا بقاعده
از هشت تا چهارده روز شریان از جائیکه بسته شده قطع گردیده و مافوقش مسدود گشته
التیام یابد و اما در بعضی باشد که شریان مقطوع متقلص گردیده و بهیچوجه او را
نیابند و از شدت سیلان علیل قریب بهلاکت رسد در این صورت باید عمل

لیکاتور انماس یعنی سد شریان من حیث المجموع آلات مجاوره نموده شریان که با پچاوره را
از عصاب و عضلات و اوتار و غیرهم را به بندند معا و طریق عمل این است که ریسمان
موم کشیده محکمی را از سوزن منحنی تندی گذرانیده و سوزن مذکور را بیک جانب عضو
فرد برده و از جانب مقابل خارج ساخته و ایضا از محل خروج فرد برده و از جانب
دیگر بیرون آرند تا برسند بموضعی که اول فرد برده اند در این صورت شکل
مربعی بوجود خواهد آمد که در وسط او شریان است آنگاه دو جانب از ریسمان را
کشیده و گره نمایند از این عمل جمیع آلات واقعه در دائره شریان بسته شده
و شریان مقطوع منصدع را منضغط ساخته و بدین واسطه سد سیلان خواهد شد
ولیکن این از اعمال بسیار خطیر است بواسطه آنکه از بسته شدن عصب مجاور بشریان
باشد که مرض کزاز یا غانقرا یا عارض و علیل را بهلاکت رساند و لهذا در صورتیکه
بهیچوجه بستن شریان ممکن نگردد اسلم آنستکه مافوق موضع مجروح را مکشوف و از آنجا
شریان را به بندند بنحویکه عنقریب در باب مرض انوریزم و اعمال او بتفصیل ذکر خواهد
شد انشاء الله و چون ریسمانی را که شریان با او بسته شده از اشیاء خارجی
است و ممانعت مینماید التیام را علی هذا در وقتی که شریان صغیری مجروح یا مقطوع
گردیده باشد اسلم شقوق آنستکه با انبری دهن شریان را گرفته و چند نوبت پیچانیده
رها دهند از این عمل طبقات شریان منصدع گردیده و مانند قلاوزن حلقه زده
و مجرا او را بسته و ساخته و سیلان تسکین یابد و از استعمال قوابض و اعاء شریان
جمع و دم سیال منجمد میگردد و مستعمل در آنها ماء شلوج عرق و آب بدینی و کات
کبود و کات کلابی و صمغ عربی و دم الاخوین و راتینج و مازو و امثال آنها است
و از قوابض است کره آرت که عبارت از جوهر ماخوذ از دوده میباشد و اگر چه استعمال
ادویه قابضه در سد عروق صغار کفایت مینماید لیکن شریان عظیم از آنها سد نگردد
بل التیام را نیز مانع آید و اما کیرا با آهن تافته بکار دارند در صورتی که چند شریان
مجروح گردیده و دم از آنها سیال باشد و بقسم دیگر سد او ممکن نگردد و لهذا بعد

دیگر خارج ساخته و از همین سوراخ خروجی فرد برده و از جانب دیگر

از عمل

از عمل بدی که بجوف انف و دهان و معا مستقیم بکار برده باشند گاهی لابد شود که کی
نمایند از برای سد خون و از آنجائیکه بعد از سد سیلان ممکن است ثانیا عرق گشوده
و خون جاری شود لهذا بر جراح لازم است که مواظب باشد علیل را همیشه در نظر داشته
باشد و از حرکات منغش نماید و سبب سیلان بعد از شد خروج ریسمانی است
که با او شریان را بسته اند و یا بواسطه آنستکه قدری دم دهان عرقیرا گرفته و منجمد
گردیده بود و از ازاله او دعاء عرق مفتوح و سیلان دم عارض شده بجهة علاج
باید آنکه باعانت آلت موسوم به تورنیکه و یا باستعمال قوابض مذکوره سیلان را
تسکین دهند و هرگاه با این حالت حمی در بدن مشتعل گردیده باشد از فصد نمودن
محتملست که سیلان دم مسدود گردد و بباید دانست که در بعضی اوقات باشد که جراحتی
بریم نشیند آنگاه سیلان دم عارض شود او را سیلان ثانی یا نتیجه نامند و سبب او تقرح
جرم شریان یا عروض حمی عفونی است علیل را و سیما در صورتی که چند اشخاص مجروح
مجاور هم خوابانیده باشند میشود که در حالت ماده آمدن سیلان ثانی عارض شود
در این وقت بستن شریان موضع مجروح مثمر ثمری نخواهد بود زیرا که از لیفت جرم منصدع
خواهد گردید بلکه اسلم آنستکه ادویه قابضه بکار دارند اگر سیلان تسکین یافت فبها
و الا لابد در آنکه شریان عظیم واقع در فوق عضو مجروح را منکشف ساخته و به بندند
چنانکه عنقریب طریق عمل او را در باب مرض انوریزم ذکر خواهیم نمود انشاء الله و اما سیلان
دم وریدی را بعلاماتی که سابق ذکر نموده ایم تمیز باید داد اگر چه در بعضی باشد که دم وریدی
هم مانند دم شریانی بجهد و این در وقتی است که در تحت ورید مجروح شریانی واقع
باشد و بمتابعت او حرکت نماید و از انضغاط بماندن موضع مجروح سیلان
گردد و هرگاه ورید صغیری مجروح گردیده باشد سیلان او بالذات تسکین یابد
سیما در صورتی که علیل بآرامی استنشاق هوا نماید و اما در وقتی که ورید
عظیمی را جراحتی وارد آید بجهة سد سیلان او اعمال حکمی و عقلی باید بکار برد و جراحات
وارده بر بعضی اوردها مانند وداجین و ورید تحت ترقوه دفعتا مهلکند و قاعده

چنانست که انضغاط بجهة سد سیلان دم وریدی کفایت نمایند و بنا در بستن او
لازم شود و بسم ضغطه نه بحدی باید باشد که بالمره وعاء ورید را مسدود سازد بلکه از
ضغطه جزئی جدران ورید جسیم گردیده و مانع آید عبور دم را و استنشاق هوای بارد
معین است در تسکین سیلان و هرگاه با وجود این عمل سیلان مسدود نگردد
و خوف هلاک باشد لازمست که موضع مجروح از ورید را مکشوف ساخته و از ماتوق
و مادون او را به بندند و از آنجائیکه محتملست از بستن ورید متورم گردد و ورم او را
خوف عظیم است علی هذا این عمل بکار ندارند الا هنگامیکه بهیچ وجه سد سیلان ممکن
نباشد و سایر اعمال سودی نبخشد و قریب بهلاکت رسد و در صورتی که جراحتی بر تجاویف
ورید وارد آمده باشد سیلان او کاهی تسکین نیابد مگر آنکه بالمره ورید مجروح را مقطوع
سازند حین قطع عضوی سیلان دم وریدی خود بالذات مسدود گردد هنگامی
که علیل از آلام و بملایمت استنشاق هوا نموده و نفس عمیق کشد و اگر تسکین نیافت
لابد اند از اینکه ورید را به بندند مانند آنکه شریان را و بباید دانستکه بعد از سد
سیلان بجهة علاج و التیام جراحات اهم امور ازاله شئ خارجی است که در
جراحات باقی مانده باشد چون از وجود و بقای آنها التهابی عظیم عارض و بحدی بیم از
جراحت سیلان نماید که علیل را بهلاکت رساند یا آنکه موجب غائرایا و ظهور
اعراض عصبانی گردد و از اشیاء خارجه یا رمل و یا قطعه از نهاس است که با کلوله
در جراحت نشسته یا نوک موزن و کاره است که در جوف آن شکسته شده و یا تراشه
از عظمت که بواسطه ضربه مکسور گردیده و باقی مانده است و از امتحان جراحت تشخیص
داده شود وجود شئ خارجی اگر چه در بعضی اوقات و جراحات مانند آنکه در جراحات
ناخس حساس انها بسیار صعب و متعسر است و الا آنکه بجهة خروج آنها میتوان بکار برند
قلاب ابزر مخصوصی است که سر او بسان تاشعشعت از فرقاریست حکمی موسوم به پرسی و باید
آنکه شئ خارجی را از اقرب طرق بیرون آرند مانند آنکه اگر سوزنی بکف نشسته و
بقریب به پشت دست باشد از پشت دست خارج و بیرون نمود نه از کف و آنجائی که دهن

جراحت ضیق و مطاوع نباشد خروج شئ خارج را باید آنکه باعانت مبضعی دهان جراحت را
وسیع سازند تا بسهولت بتوانند خارجیرا بیرون آورد و چون شئ خارجی در موضعی
از عظم مرکوز گردیده باشد البته خروج او صعب خواهد بود در این حالت اگر شئ خارجی
ظاهر است آلتی موسوم بمرهم کش بجوف جراحت فرو برده و بتحت او استوار ساخته
مرتفعش سازند بقاعده جر و اثقال و اگر غائر یا مابین دو عظم مرکوز و ازاله او دشوار
باشد لابد اند که صبر نمایند تا آنکه بدنشسته و اطراف او سست شده و باریم خود بیرون
آید که ازاله او سهولت بهم رساند و صبر نمودن در این حالت اهم از آنستکه با ناب
و کلش شئ خارجی مرکوز در عظم را بیرون آورد الا در صورتی که شئ خارجی یکی از
عظام جمجمه فرو رفته باشد ازاله او بنحو ما یمکن اولی از رها دادن است چون بقای
او منضغط سازد دماغ را بدین واسطه علیل بهلاکت رسد و هرگاه تراشه از عظم مکسور
گردیده باشد بالمره باید او را بیرون آورد و اگر قدری از او منفصل و قدری متصل باشد
بعظم لازم است که او را به بندند تا بتیام یابد و اما بعد از ازاله جمیع اعراض
از هیئت جراحت میتوان استنباط نمود که بچه طریق التیام خواهد یافت و واضح
است که در صورت میل و استعداد طبیعت التیام جراحتی را بطریق قریب اعانت
او لازمست الا در جراحات سمیه و آنجائیکه تفرق اتصال سفرد و کنارهای جراحت
متمدد نباشد دلیل است بر آنکه بطریق قریب التیام خواهد یافت اما چون تمدد
عضو مجروح قوی یا زیاد منضغط گردیده قطعه از جلد آن موضع ساقط شده باشد ممکن نیست
که بطریق قریب التیام پذیرد و در صورتی که جراح یقین نداند که جراحت بچه نحو خواهد
التیام پذیرفت اولی آنستکه اعانت نماید طبیعت را بطریق قریب زیرا که اگر التیام
نیابد و بمده نشیند جراحت کوچک خواهد شد مگر در جراحاتی که زیاد منضغط یا اوتار
او منضدع گردیده باشد از این عمل دست باید کشید و چون قطعه عظمی از ضربه مکسور گردیده و جلد
فوق او مجروح نشده باشد باید آنکه بعد از جبر قطعه عظم مکسور کنارهای جراحت را با یکدیگر متصل
ساخته و به بندند تا بطریق قریب التیام یابد و لیکن در بعضی اوقات باید ممانعت نمود

طبیعتراً التیام جراحت بطریق قریب از آنجهة اگر شیء خارجی در جراحت باقی باشد
باید دهان او را گشوده داشت تا آنکه باریم بسهولت خارجش توان نمود و همچنین
در صورتی که خوف آن باشد که بعد از التیام بطریق قریب سیما در صورتی که جراحتی
قریب بالتی شریف یا عرق عظیم واقع باشد مانند آنکه در عنق و غیره و بجهة التیام یافتن
جراحات با قرب طرق بر جراح لازم است مراعات بعضی شروط از آنجمله باید آنکه جراحت را
از کثافات سیر و خون بمجردیکه در اطراف او دست بشوینید دیگر آنکه عضو مجروح را
بوضعی دارند که کنارهای جراحات مسترخی باشد نه متمدد و متقلص و لهذا قاعده آن است
که در جراحات عرضی که عضو را در سطح قابضه وارد آید او را منحنی و در سطح باسطه منعطف
باید نمود دیگر آنکه قسمی نمایند که نسجهای مجروح با یکدیگر مساوی و مماس باشند بجهة این
معنی باید عضو مجروح را با نوار یا لته آلوده بمشمع و اغلیون پیچید و یا آنکه بخیه نمود و اما
نوار مختلف است قسمی آنستکه سه لته بروی هم نهاده وسطشان را دوخته و نهایتهای
هر یکرا با مقراض سه زبانه نموده و وسط این دستمالها را محاذی جراحت نهند بنحویکه
زبانهایشان در روی جراحت تقاطع نموده و از قوت او کنارهای جراحت متصل شوند
و یا آنکه خود با نوار عضو مجروح را احاطه نماید و اگر چه این عمل کفایت در التیام نخواهد
نمود لیکن اقوی معینست او را و بهتر آنستکه لته را بمشمع و اغلیون آلوده و با او
عضو مجروح را رفاد نمایند و در جراحات ظاهره جایز است استعمال مشمع مرتب از سیر شامی

فصل ثالث از باب اول در طریق بخیه نمودن جراحات و اقسام

او باید دانست که در جراحات ظاهره چنانکه ذکر رفت مشمع و اغلیون کفایت مینماید
و لیکن در بعضی از جراحات و مواضع باید بخیه نمود از آن جمله در جراحات غایر یکه منظور
التیام بطریق قریب باشد و در جراحات وارده بر وجه لابد باید بخیه نمود تا آنکه
باحسن وجه التیام پذیرد دیگر در جراحات عرضی لب و در صورتی که قطعه کبیری از جلد
مفقود و در جراحات عظیمه که بمراق وارد شده باشد و در انصداع لحم عجان حین
تولد یا جماع لازم است آنکه بخیه نمود و اما بخیه بچهار قسم است یکی بخیه دیگر ثانی

مثلا بالتر از آلات بدن منتقل و حدث فلا عظیمی کرده باید آنچه جراحت از التیام

کمندی ثالث تکمیه رابع بخیه است که در جراحات امعاء و احشاء بکار میدارند اما دو قسم
اخیر را که اقل از دو قسم اولی استعمال میشود در مبحث جداگانه ذکر خواهیم نمود انشاء الله اما بخیه
دیگر را بدین قسم باید نمود که بردارند سوزنی منحنی که نوک او مانند سنان دو دم باشد و ابریشمی
یا کتان موم زده بدو کشیده ابهام را در جانب مقعر و سبابه را بتحدب او گذارده و بیکجانب
از جراحت عموداً فرو برند تا عمق آنگاه دور زده از جانب دیگر خارج سازند و ریسمان را گره
نمایند نه بر استحکامی که در حین ورم از تمدد بگسلد و بهمین نحو بخیه نمایند بقدری که کفایت
نماید و مکان جراحت را باید آنکه فاصله ما بین بخیه ها بطول یک ابهام باشد و اول از وسط
جراحت شروع بعمل نمایند آنگاه جانب اعلی و اسفل را و اما بخیه تکمیه را در جراحات وارده
بمراق باید بکار برد بدین قسم که بردارند سوزنی با صفات مذکوره و بکعب او دو ریسمان
سفید و یکی سرخ کشیده و بیک جانب جراحت فرو برده و از جانب دیگر خارج ساخته آنگاه
دو ریسمان سفید را از طرفین بدو چوب کوچک بسته و ریسمان سرخ را در فوق جراحت
گره نمایند و حسن این قسم بخیه در این است که دو چوب مانعند از تباعد کنارهای جراحت از
یکدیگر و بعد از بخیه نمودن باید لته را بمشمع و اغلیون آلوده و بموضع مجروح نهاده و با قدری پنبه
یا کتان او را پوشیده و بعد لته دیگر بروی آنها کشیده و با نواری تمام موضع مجروح را
بپیچند و هم لازم است که بعد از بخیه نمودن ملاحظه نمایند که ورم از حد تجاوز ننماید و بجهة
این مطلب باید آنکه مبردات استعمال نموده و عضو مؤوف را آرام دارند و اگر با وجود بر این
التهاب مشدید گردد مکرراً از اسفیداج رصاص طلایه نمایند اگر تسکین نیافت فبها و الا
بر آنچه طبیعت مایل نیست بر آنچه جراحتی را بطریق قریب التیام دهد در این صورت بخیه ها را
بردارند و در جراحت اطفال بعد از چهل و هشت ساعت باید بخیه ها را برداشت چون کافی
است در التیام و اما در سایر سنان بعد از شصت یا هفتاد و دو ساعت طبیبا بردارند و اگر
در برداشتن بخیه تغافل ورزند جراحت بمده نشسته و آنچه را که طبیعت تدارک دیده
بجهة التیام فاسد شده و باریم دفع شود و اما در صورتی که از وجود یکی از اسباب
مذکوره ما قبل جراحت را استعداد التیام قریب نباشد لابد از طریق بعید و مدد بواسطه

تا لیل لحمانی التیام خواهد پذیرفت در این وقت باید جراحت را با پنبه آلوده بدهنی پوشیده
اگر علیل قوی و التهاب شدید در آن عضو بهم رسیده باشد طلای ماء بارد و میتوان بکار داشت
والا فلا و بعد از سه چهار روز که ماده خون آلودی از جراحت سیلان باشد لازم است آنکه همه
روزه از ماء فاتر او را شسته و پنبه را بروغن آلوده و بموضع مجروح نهاده و بالته به بندند
و چون بخواهند که با این حالت جراحت بسرعت التیام یابد باید اضمده حاره بالفعل استعمال
نمایند تا تا لیل لحمانی که مدد سالم از آنها مترشح شود و در جوف جراحت بروید و بعد از آنکه
جوف جراحت بروید از لحم ممتلی گردید با عانت مشمع داخلیون جلد را از طرفین جراحت
متشبث و بیکدیگر متصل سازند تا التیام یابد و تا هنگامی که مدهٔ حاصله از جراحت
سائلست روزی یکنوبت شستن کافی است و هرگاه مدهٔ سیالهٔ فاسد و متعفن باشد
روزی دو نوبت او را بشویند و آنجائیکه لون جراحت باخته و کنارهایش مسترخی
باشد یا از جزئی لمس خون از او جاری شود باید مقویات از قبیل مطبوخ پوست کنه کند
و بید و وج میل فرموده و جراحت را از دهن با سلیقون و کاج بیالایند و اگر کنارهای
جراحت متورم باشد لته را بروغن بادام آلوده و بموضع مجروح نهاده و اضمدهٔ حاره
مرتبه از بزرک و گل خطمی و امثال آنها استعمال فرمایند و چون لحم زائدی در جراحت
بروید باید آنکه قدری سنگ جهنم بدو مالید و ورقه سربی بروی او بست تا ادابه نموده
تحلیلش دهد و در صورتی که از کثرت مدهٔ سیالهٔ از جراحت علامت حمی دقی و
ذبول علیل را عارض شود باید مقویات مانند کنه کنه و مطبوخ پوست او و بید و وج
و شراب کهنه میل فرموده و از اغذیه لحوم و اشیاء سریع التحلیل اختیار نموده و در صورت
امکان علیل را به ییلاق نقل کنند و الا هوای منزل را به روایح طیبه تعدیل نمایند

فصل رابع از باب اولی در بیان جراحات مقطوعه و مفروده به شمشیر و امثال او

و این قسم از جراحات را صلاحیت و استعداد تامیست در التیام بطریق قریب و علاج
آنها علاجی است که عموماً در باب جراحات ذکر رفته مگر چند ملاحظه در باب آنها بیان
نمودن لازم است از آنجمله چون وتری طولاً قطع شده باشد قاعده چنانست که بدون آسیبی

التیام یابد سوای آنکه در بعضی باشد که غلاف وتر مجروح متورم گردیده التیام او را تعویق اندازد
و هم در صاحبان سوء المزاج میشود که ورمی شبیه بحجره مر او را عارض و بغائر یا ملتهی گردیده و بهلاکت
رساند علیل را و در صورتی که وتری عرضاً قطع شده باشد دو منتهای او متقلص و از یکدیگر متفرق
گردند در اینحالت اگر جراح بتواند تدبیری نمود که دو منتهای اطراف مقطوعهٔ از وتر بیکدیگر
وصل شده و التیام یابد فبها و الا خونابه بما بین آنها نشر نموده و بعد از چندی استحکام
یافته و بدین واسطه التیام پذیرد و اگر دو ملتهای او محاذی یکدیگر نباشد ممکن نیست التیام
یابد در این صورت لبسته حرکت عضو مقطوع الوتر متعسر باشد و هم لازم است که عضو را بوضعی
دارند که دو منتهای وتر قریب بیکدیگر باشند مانند آنکه اگر جراحتی بر فوق ید وارد آید
باید دست را منعطف نگاه داشت که دو منتهای وتر بهم وصل گردند و چون قطعه کبیری از
عصب عضوی مقطوع شده باشد بواسطه تقلص اعضاء ما دون او مفلوج گردند و بعد از چندی که عصب
مقطوع بواسطه یا با واسطه لحم التیام پذیرد حرکت عضو معاودت نماید دیگر آنکه هرگاه
قطعهٔ از جلد عضوی منفصل و آویخته باشد باید آنکه جراح قطعه جلد مذکور را بموضع خود قرار
دهد بنحوی که کنارهای او مماس باشند با جلد مقابل آنگاه بخیه نموده و لته را بر داشته بروی او
محکم به بندند و تا مده در تحت او جمع نگردد و التیام پذیرد و اگر با وجود براین یمی در تحت او
گرد آید باید آنکه قسمی نمایند که خارج شود در این حال اسلم آنستکه ما دون آن موضع را منفجر ساخت
تا ماده بکیت خود دفع شده و محتبس نگردد که مورث فسادی عظیم شود و آنجائیکه قطعهٔ از
عضو بواسطه ضربه بالمره ساقط گردیده باشد مانند انف و اذن و غیرهما چون دیده شده که
قطعه ساقطه در بعضی اوقات التیام پذیرفته بناء علی ذلک لازمست که قطعه مذکوره را برداشته
و بموضع خود نهاده و بخیه نموده و بالته آلودهٔ بمشمع داخلیون بسته و قسمی نمایند که حرارت غریزیه
فائیه از او معاودت نماید بجهة این مطلب اضمده حاره باید بکار داشت اگر التیام نیافت
فبها و الا چون شروع بغائر یا نماید بخیه ها را گسیخته و بردارند بش

فصل خامس از باب اولی در جراحات ناخس و او عبارتست از جراحاتی که با آلتی
نوک دار و تیز مانند نیزه و خنجر و امثال آنها عضوی را وارد آید و این قسم از جراحات خطرناک است

چون عمیقند و اکثر ممکن نیست مشاهده نمودن آلات مجروحه عمیقرا و قاعده چنان است که با این جراحات
حمای شدیدی با اعراض عصبانی صاحب خود را عارض و ریم در او حاصل شده منفجر کردند و اگر جراحی
ناخسن با استقامت بعضوی فرود آید و با علتی دیگر ترکیب نباشد محتمل است که بطریق قریب التیام
پذیرد و اما علاج آنها بدینقسم است که اطراف جراحترا بملایمت منضغط ساخته تا خون منجمد که
در جوف او باقی است دفع شود و اسلم شقوق آنستکه لفته را مرتبه بمرتبه ته نموده و بموضع
مجروح بسته و از ماء بارد بمراة کثیره طلایه نمایند از این اعمال باشد که جراحت مذکوره
بطریق قریب التیام یابد ولیکن چون ورم و التهابی شدید در موضع مجروح بهم رسد با اطراف او
زلو نشانیده و فصد نمایند باستعمال ضمده حاره طبیعترا اعانت نمایند بآمدن زیرا
که بطریق دیگر ممکن نیست التیام او و در حین آمدن ماده لازم است که موهب بوده و
از انضغاط ریم حاصله در او را بالمره دفع سازند بلکه بهتر آنستکه دهان جراحترا گشوده و وسیع
ساخته یا در جانب اسفل موضع مجروح معبری بگشایند تا بهیچوجه ماده حبس و مجتمع نگردد که
مورث فسادی شود سیما در صورتی که بواسطه این قسم جراحت و تو عریضی یا تسلخ محکمی
منصدع گردیده و از حدت ورم و قوت تمدد و خوف عروض غانقرا یا باشد یا از شدت
وجع اعراض عصبانی بظهور رسد لازمست که بدون تامل جراحت مذکوره را شکافته و وسیع
سازند و هرگاه جراحتی ناخسن بر عصبی وارد آید قاعده آنست که اختلاج و هذیان آنعضو
بهم رسد با شدت سایر اعراض عصبانی و هم باشد که بدین واسطه عقیل را گزاز عارض شود
و علاج او این است که اولا ادویه ضد ورم بکار داشته و علاوه بر آنها بعضی از مخدرات
مانند افیون و مرفین و امثال آنها میل فرمایند تا زلاوت قوه حاسه اعصاب قلیل و اعراض
مذکوره خفیف شوند و چون جراحتی ناخسن بر شریانی وارد آید و سیلان دم دست دهد باید آنکه
جراحترا شکافته و وسیع نموده آنگاه شریان مجروح را به بندند بقواعدیکه قبل ذکر شده و در
قدیم جراحان را قاعده چنان بود که جمیع جراحات ناخسن را شکافته و وسیع میساختند لیکن
از آنجائیکه در بعضی اوقات و اشخاص مشاهده شد که بدینقسم جراحات بطریق قریب التیام
یافته دست از این عمل کشیده و جراحترا نمی شکافتند الا هنگامی که از وجود اعراض مذکوره

کشودن وجوب بهم رسانیده باشد و چون سوزن یا سنجاقی فرو رود در هنگامیکه ممکن است وجهه
او را نفهمند اولی آنکه شکافته با انبر خارجش سازند اما چون در گوشت ضخیم فرو رفته باشد
کار جراح مشکل است ولی اتفاقا میشود که پیدا شود و اما اولی آنستکه واگذارند چون از دو حال
خارج نیست یا مدة خارج خواهد شد بالمره بجای دیگر منتقل شده و بعد از مدت چند سال خارج
میشود بطوریکه دیده شده است سوزنی به پشت فرو رفته و از کف پا خارج گردیده بی اذیت
و همچنین مشاهده شده که سوزن با غذا خورده شده بعد از چندین سال از کف پا خارج شده
است و هرگاه حکیم خیال نماید که با چرخ الماس در آورد بالمره باطل است

فصل سادس از باب اولی در جراحات منعدده و منضغطه

این قسم از جراحات که بواسطه ضغطه
و تمدد تغییر عظیمی در نسجهای عضو مجروح بهم میرسد غیر منتظم الشکل و کنارهای ایشان ناهموار و در بعضی
قطعه کبیری از جلد زایل شود و قاعده چنانست که از شدت ضغطه جرم اعصاب متغیر گردیده و
بدین واسطه از ابتدای ورود جراحت حس عضو مجروح قلیل و با وجود برآنکه عرقی عظیم مقطوع
یا مجروح شده باشد سیلان دم نیز قلیل است اما بسرعت ورمی شدید با وجع مبرح عضو
مؤلم را عارض گردد با حمی در صورتی که نسج عضو زیاد فاسد شده باشد خوف آنستکه
غانقرا یا عارض شود و اما علاج چون این جراحات بطریق قریب التیام نخواهند پذیرفت
ابدا لهذا باید آنکه قدری پنبه پاکیزه بجوف او نهاده و از ماء بارد بمراة کثیره طلا نموده
و اطراف موضع مجروح زلو نشانیده و بعد از حصول ریم و سیلان او باید ضمده متخذه
از بزرک مغلو بالبن و حشایش معطره و امثال او بکار داشت و در بعضی باشد که از شدت
ضغطه اطراف جلد عضوی سالم ماند چنانچه هرگاه چوبی را بپارچه بپیچند و بعد بجائی
بزنند چوب شکسته و پارچه سالم ماند لیکن آلات واقعه در تحت او فاسد و مجروح
و عروق دقاق او منصدع و دم تحت جلد منتشر نماید در این صورت باید طلای از آب
و عروق و کافور بکار داشت اگر تحلیل رفت فبها و اگر تحلیل نرود و مقدار دم متزشحه زیاد
باشد لازم است که آنموضع را شکافته و دم منجمد را دفع نمایند و هرگاه با این جراحت
شریانی منصدع گردیده باشد بجهة سد سیلان او باید مافوق انفصور انکشوف و شریان واقع

در آن موضع را به بندند بحوبکه عنقریب تفصیل آن ذکر خواهد شد انشاء الله

فصل سابع از باب اولی در جراحت کلوله و آنچه که از قوت باردت عضو را مجروح سازد

و اگر چه جراحت کلوله نیز مانند سایر جراحات منضغطه است ولیکن از آنجائیکه معرفت کامل باحوال او واجب بود ذکر کردیم و این قسم از جراحت را از ابتدای ورود سیلان دم قلیل و وجع خفیف است کلوله که تند و بقوت بعضوی رسد و بشیرانی برخورد و منصدعش سازد سیلان دم شدیدی دست دهد بهمین نحو که کلوله تند شیشه را سوراخ نموده و میگذرد بخلاف کلوله کند که شیشه را می شکند اما چون کلوله کند باشد در حرکت و صدمهٔ کلی بسر شان دارد نیاید سیلان او خفیف خواهد بود و هر چه حرکت کلوله بطی باشد نسجهای عضو مأورده را بیش منضغط سازد و قاعده چنانست که کلوله بهر عضوی که وارد آید از شدت ضربه او عضو مرتعش و بمجاورت او در تمام بدن ارتعاش بهم رسد و نتیجه این حالت است غشی و اختلاج اعضا و قی و عرق بارد و دوار و سدر و صغر نبض و حذر بودن عضو مجروح با تمام بدن تا چندی و هست باشد که عضو مجروح از کلوله را غانقرا یا عارض شود دیگر آنکه بعد از ورود کلوله ورمی عظیم در اطراف عضو مجروح بهم رسد و علیل را حمای ورمی یا اضطرابی دست دهد باظهور اعراض عصبانی و سیلان مده و بنا بمسافت کلوله و سرعت حرکت او و هم بنا بر غلظت و سخافت عضو مضروبه اعراض لازمه جراحت مختلف است و در اغلب بواسطه خلطی نفش که از ظاهر مشهود است معبر کلوله و مسافت جراحت او را میتوان معلوم نمود و در صورتی که کلوله بر عضوی وارد آید و از تمام نسج های او گذشته و بعظم رسد بدون آنکه آسیبی بدو رسانیده و منکسرش سازد دور زده و از جانب دیگر او خارج شوند مانند آنکه در اکثر دیده شده که کلوله بر سینه کسی خورده و از خلف خارج گشته و بعظام صدر او آسیبی نرسیده و جراحت کلوله خالی از چند قسم نخواهد بود یکی آنکه اگر کلوله ضعیف القوه باشد و بعضوی رسد فرو نرود اما از ضربه او اجزای لینه آن عضو منضغط گردد بلکه باشد عظم را نیز مکسور سازد دیگر آنکه کلوله بعضوی وارد آمده و در همان موضع بماند دیگر آنکه کلوله بعضوی برخورد و از جانب دیگر او بیرون رود

تفسیر دل

اما ثقبه

اما ثقبه فجرح او اعظم از مدخل او باشد از جهة آنکه قوت و حدت کلوله در حین خروج اقل میباشد و یا آنکه کلوله عضو را بالمره ببرد و در غالب میشود که شیئی بواسطه کلوله بعضوی فرو رود و در او باقی ماند مانند کهنه که کلوله را در او پیچیده اند یا قطعه از لباس و یا برادهٔ از عظم آن موضع که مکسور گردیده باشد و اما انذار جراحت کلوله مختلف است در صورتیکه از صدمهٔ کلوله نسجهای عضو زیاد فاسد و یا آنکه عضو مأورده به زکی الحس و شریف باشد یا التهاب عظیمی بهم رسانیده و مدهٔ کثیری از او سیلان نماید و یا آنکه عضو مجروح را غانقرا یا عارض شود خطر و ردائت دارد و مسلم شد که در حین ورود کلوله از ضربه اعضا متحرک گردیده و صاحب خود را فی الفور بهلاکت رساند و اما علاج در صورتیکه بواسطه کلوله آلات عضو زیاد فاسد گردیده باشد باید قطع نمود و الا با عانت اصبع یا میل مسافت جراحت و وجود شیئی خارجی باقی در او را امتحان نمایند اگر کلوله یا چیز دیگر در جراحت باقی باشد با انبر بیرونش آرند و در بعضی اوقات کشودن جراحت کلوله لازم میشود از آن جمله چون شیئی خارجی در جراحت باقی ماند یا از ضربه قطعه عظمی مکسور گردیده و بهیچوجه خروج آن ممکن نباشد ثانی هنگامی که نسج لیفی او نار عضو مجروح زیاد منضغط یا متمدد گردیده باشد از خوف عروض غانقرا یا باید جراحت را کشود ثالث در صورتیکه عرقی مجروح یا منصدع شده باشد بجهة سد سیلان دم جراحت را بکشایند رابع در حین مده آمدن اگر بواسطه مانعی ریم حبس گردیده باشد از خوف آنکه مبادا مورث فسادی شود جراحت را بکشایند و بعد از ازالهٔ شیئی خارجی و سد سیلان دم تعنیک بهمان جراحت نهاده رفادش نمایند و از ماء بارد و نوشادر محلول در آب و اسفیداج رصاص مکرر عضو مؤلم را طلاء کنند و موافق شدت و خفت التهاب و مزاج علیل عمل نموده و ادویه مناسبه بدو بخورانند و آنجائیکه جراحت مایل بمده نشستن باشد بجهة اعانت او اضمدهٔ حاره بالفعل بکار دارند و بباید دانست که در بعضی اوقات میشود که بواسطه کلوله عرقی منصدع یا مجروح شود و در شدت احتراق باره غلیظی در موضع مجروح متکون و فوهات عروق منصدعه را مسدود ساخته و مانع آید سیلان دم را لیکن در حین ماده آمدن باره مذکوره دلیل و باریم دفع گردیده

و ثانیاً سیلان دم بهم رسد در این حال بجهة علاج باید آنکه آب سرد استعمال نموده و عرق عظیم
مافوق موضع مجروح را منضغط سازند و با سایر تدابیری که قبل بجهة سد سیلان ذکر نموده ایم
عمل نموده تا سد سیلان گردد و بر معالج لازم است که ملاحظه بنیه علیل نموده و باستعمال
مقویات قوای بدنیه او را حفظ و هوای منزل را بروایح طیبه تعدیل نماید و باستعمال ملینات
امعا را از فضول پاک سازد و در بعضی اوقات باشد که از جراحتی جید ماده ردی و متعفنی بالا
یا آنکه بالمره ماده حبس گردد و سبب او چند چیز است یکی فساد حال معده و امعاء و امتلاء آنها
از فضول دیگر رسیدن کثافتی یا بقایای شیء خارجی یا قطعه عظمی در دهان جراحت در این صورت
باید امعا را از فضول خالی و جراحت را از کثافات پاک و شست و موضع مجروح را شکافته و شیء
خارجی باقی در او را بیرون آرند و یا از دهان جراحت بعید شش سازند و هرگاه جراحت
کلوله با کسر عظم موضع مجروح مرکب باشد اگر چه صعب العلاج است لیکن همیشه جراح لابد نیست
در قطع عضو موف سیما در صورتی که سبب علاج جمیع و بکالی را فرصت باشد بجهة علاج باید
آنکه موضع مجروح را گشوده و قطعه مکسوره العظم را بیرون آورده و باستعمالی صاحب مجده زنانه
عضو را بسته و موضع مکسور را تخته بند نمایند بتقسیم میشود که در مدت چند ماه جراحت
و عظم مکسور التیام یافته علیل نجات یابد و اگر حین التیام بجدی مده از جراحت سیال
باشد که قوای بدنیه ضعیف و قریب بهلاکت رسد باید بدون تامل عضو علیل را قطع نمود و باید
که جراحت کلوله طول کشیده و بقیه دم کثیری از او جاری شود و این سیلان غالب از
عروق شعریه و سبب او ضعف بدن و قوی و رداءت مزاج و تمکن در هوای کثیف و مجاورت
مجروح است با مصاحبان مرض غانقرایا و محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونی علاج باید اولا ازاله
سبب نموده و ادویه مقویه مانند جوهر کنه کنه و حموضات معدنیه و امثال آنها استعمال
و از ادویه موضعی قابضات بکار دارند اگر سد سیلان گردید فبها و الا باید با آهن تافته
عضو را کی نمود و در بعضی اوقات قطع عضو مجروح از کلوله و جرب بهم رساند از آن جمله چون
عضو عظمی بالمره ساقط یا آلات لیفه و صلبه زیاد منضغط گردیده باشد از خوف غانقرایا
باید بدون تامل قطع نمود دیگر در صورتی که جرم عرق عظیم از شرایین و آورده و اعصاب

فاسد یا بواسطه کلوله ضعیف القوه عظمی مکسور و خورد گردد اگر چه فسادی در ظاهر حلیه بهم نرسیده
باشد باید عضو را قطع نمود دیگر اگر کلوله بر مفصلی برخورد و مکسورش سازد سیما مفصل رکبه
یا آنکه کلوله در جوف مفصلی مرکوز گردیده باشد باید عضو موف را قطع نمود و بهترین اوقات
بجهة قطع نمودن عضو قبل از آن است که جراحت بمده نشسته باشد یعنی در ۲۴ ساعت از
اول ورود کلوله باید عمل نمود زیرا که اگر در حین وجوب از قطع عضو اهمال ورزند حالی
از چند قسم ضرر نخواهد بود یکی آنکه عضو مجروح غانقرایا گیرد یا آنکه علیل را اعراض عصبانی
مانند کزاز و رعشه و اختلاج و امثال آنها عارض شود یا آنکه از جراحت بجدی مده جاری گردد
که قوای بدنیه را ضعیف ساخته و حمی دقی دست دهد یا سیلان دمی بهم رسد که
سد او محال باشد

فصل ثامن از باب اول در بیان جراحات

سمی با اسباب و علامات و علاج آنها و این قسم از جراحات چنان باشند که بدون تفرق اتصال
عظم سمی بعضو نفوذ نموده و مورث فساد گردد و از این قبیل است جراحتی که از سمیت در
حین تشریح یا زنبور و عقارب و رتیل و مار و سگ دیوانه بحیوانی وارد آید اما سبب
سمیت بدین نحو است که در بعضی اوقات حین تشریح اشخاصی که از و با امراض
محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونی مرده باشد و همچنین نعش را هو میشود که جراحتی بر عضوی از
عامل وارد آید بواسطه آنکه با او اعضای آن شخص را تشریح مینمایند و از سمیت او
عضو مجروح متقرح گردد با وجعی صعب و تنفخ او عیه جدابه تعفنی که خلطی سرخ از موضع مجروح برآید
تا شبکه جدابه قریب بدو و علیل را اعراض عصبانی و حمی اضطرابی یا عفونی عارض شود
اما علاج او این است که جراحت را چند نوبت شسته و در صورت امکان بمکند بدون
خوف چون از مکیدن آسیبی روی نخواهد داد و بعد از ظهور ورم بدون تامل زلو با طراف
آن موضع نشانیده و ادویه ضد ورم بکار دارند و هرگاه در موضع مجروح دملی ممتلی از مده
عارض شود بسرعت او را بگشایند و اما زنبور را سمیت قلیل و از لسع او وجع و التهابی
در عضو بهم رسد سیما در صورتی که نیش او در موضع ملسوع باقی مانده باشد و دیده شده
که طفلی شیرخوار از لسع زنبور تلف شده است علاج او این است که با انبری نیش او را

بیرون آورده و از برگ تنباکوی مغلو در عرق بر بندی ضمادی ترتیب نموده و بموضع ملسوع
نهند و اگر بواسطه سم او ورمی در موضع علت بهم رسد باید بار سال علق و وضع محجمه
صورت او را منکسر ساخته و با دهن زیتون اطراف موضع ملسوع را تمریخ فرموده و هرگاه
ملسوع طفل باشد مطبوخی از سنبل الطیب ترتیب داده بدو بنوشانند و باستعمال
کافور و مشک با صمغ عربی قوای او را حفظ فرمایند و سم شرب جوهر ماخوذ از کهربا
و شاخ گوزن و امونیاک صاحبان این علت را نافع است و سم در ابتدا امونیاک که جوهر
نوشادر است وقتی که حاضر باشد مالیدن موضع ملسوع را با او بهترین علاج خواهد بود
و علاج گزیدن کوم خاکی و سایر حشرات قلیل السمیه را بدین دستور باید نمود و اما
لسع از عقارب و هوش و زنبلا در ابتدا وجع خفیف و بتدریج بیفزاید و از حدت سم آنها
عروق و شبکهای جذابه متورم شده در عضو مؤلم ماسی بهم رسیده و در محل نهش شره
اسود اللون ظاهر و علیل را ضیق النفس عارض گردد و با صغر نبض و برد اعضا و فواق
و هذیان و قی اسهال شدید و بالاخره در حالت اغما افتاده گاهی هلاک شود و اما
علاج باید اولا فوق عضو گزیده شده را محکم بسته و موضع ملدوغ را صلیب وار شکافته
و باد کش نموده و قدری امونیاک در او ریخته یا از قلیاب کمال انموضع را آلوده
و اطرافش را با دهن زیتون تمریخ نمایند و هم شرب امونیاک بهترین تریاقیست و اگر
و اگر ورمی شدید در محل نهش بهم رسیده باشد لازمست که بار سال علق و شرط
صورت او را منکسر ساخت و در صورتی که علیل را ضعف عارض شود و نبض صغر
بهم رساند باید ادویه مقویه و منعشه مانند چای و سنبل الطیب و سنکا و مشک و کافور
و افیون و امثال آنها استعمال نمود و سم شرب مطبوخ نباتی موسوم به سرپلیا یا
صاحبان این علت را نافعست و اما طه از گزیدن او علامات مرض عفونی یا تب نوبه
شکل عارض شود بخصوص در چند بلوک و بلده در شهر میانه شهرت کلی دارد که بواسطه او
عروق و شبکهای جذابه منتفخ گردد با کسالت اعضا و ضعف قوی و علیل را حالت
حمای نوبه بهم رسد و باشد که شبکهای جذابه موضع ملدوغه بریم نشسته منفجر

گردند و اما علاج او بعینه چنانست که در لدغ عقرب بیان نموده ایم باید انکه جوهر نوشادر
همراه داشته باشد و بعد از گزیدن مشدن قدری بموضع ملدوغه بمالند که نقصانی از وی
نخواهد داد و چون مدتی از گزیدن گذشته باشد مالیدن دهن آب دلداک و امونیاک
محلول که عبارت از جوهر نوشادر است نافع و هم شرب آنها نیکو است و چون حمای
منفصلی مانند نوبه عارض شود اگرچه نوبت نیست لیکن از جوهر کنه کنه نفعی کلی حاصل
خواهد شد و اما لدغ مار و جراحت او بباید دانست که مارانرا چند صنف است بعضی از آنها را
سمیت بحدی است که در سه اور و این مارانرا در فک اعلی دو ناب مجوفست که در خلف
هر یک غده ممتلی از رطوبت واقع است و آن رطوبت نیست مگر سم و طبقه دیگر از مارانرا سمیتی
نیست و از لدغشان آسیبی جز جراحت روی ندهد و بعضی از اشخاص را سمیت مار چندان
اثری ننماید بواسطه آنکه بدن آنها استعداد ندارد قبول سمیت او را مانند انکه اگر کسی تکنوت
از مار ملسوع گردد و نجات یابد بار دیگر اگر ماری او را بگزد سمیت او در این شخص هیچ اثر نخواهد
یا بسیار کم و همچنین کسانیکه بخوردن سم الفار عادی باشند از گزیدن مار و سمیت او متاثر نگردند
اصلا و در این دو مرحله اگر حکمت هندیان است و افسون ایشان و هم باید دانست که در معده
رطوبتی متولد میگردد که کیفیت بعضی از سموم را فاسد مینماید بنحویکه هیچ اثر نتوانند نمود
بسان انکه اگر کسی بوزن یکمثقال از غده سم مار اخذ نموده و بخورد و بهیچوجه متاثر نگردد
بخلاف آنکه اگر نیشی را بیالایند بسم مذکور و فرو برند بعضوی اعراض او چنان باشد که از مار
گزیده شده و همچنین است سم دیگر موسوم بکرازه که ادائی است سمی بشرب دو مثقال او در
بدن هیچ اثر ندارد اما اگر عشر کندم از او را نیشی آلوده و با او عضو را مجروح سازند فی الفور
هلاک رساند او را و از همین جهتست که مکیدن زخم مار هیچ تشویش ندارد و اما از گزیدن
مار جمعی ملتهب در عضو بهم رسد و در حوالی موضع ملسوع خون مترشح و منجمد گردد و بعد از یکدو ساعت
خطی سرخ از آنموضع بر آید تا شبکهای جذابه قریب بدو در این حال قلب و سایر اعضا
ضعیف نبض و تنفس متواتر گردیده و لون جلد صفرت بهم رساند با برد اعضا و در بعضی
الدم و اسهال الدم و علیل را غشی دست داده و بالاخره قلب از حرکت باز مانده

در سه مرحله بلدک سازند هند اهی و بعضی در بعضی صح

عارض شود

و اطفاء حرارت غریزی او گردیده بمیرد اما علاج باید اولا موضع ملسوع را از سم پاک و ادویه
استعمال نمایند که باطل سازد کیفیت و اثر او را ثانی آنکه تریاق مخصوصی که بجهة سم
معین نموده اند میل فرمایند ثالث آنکه قسمی نمایند که قوای علیل به تحلیل نرود و
از ضعف بدن هلاک نشود و لهذا باید اول بموضع ملدوغ بول نمود و با او عضو را شسته و
مکیده و ما فوق او را با ریسمانی محکم بسته و با کش قوی نموده و العضو را با دهن و ستون
تریخ فرمایند آنگاه بموضع ملدوغ را از قلیاب یا جوهر نوشادر یا جوهر شوره و نمک کوکرد
بیالایند تا اثر سم باطل شود و آنجائیکه یکی از سلامیات ملسوع گردد اسلم آنستکه فی الفور
العضو را قطع نمایند و بهترین تریاق او این است که بگیرند سم الفار یکدرم و با قند سیاه
شش قسمت نموده بهر چهار ساعت یکی از او را میل فرمایند و بجهة تقویت بدن و قوی
باید ادویه منعشه استعمال نمود مانند مشک و کافور و مطبوخ سنبل الطیب و افیون و خیطا
و امثال آنها و اما کلب کلب و حیواناتی که از جنس او میباشند از گزیدن آنها مرض هاری
علیل را عارض میشود یعنی خوف از آب و اشیاء مایع و سمیت این حیوانات در لعاب دهان
آنها است که بعد از گزیدن و مجروح نمودن از رسیدن لعاب مذکور بجراحت آسیبی بعظم
روی دهد هلاکش سازد و همچنین انسان در حالت غضب مفرط رطوبت دهانش
سمیت بهم رساند بحدیکه اگر کسی را بگزد باشد که هلاک نماید و اگر کسی از سگ دیوانه گزیده
شده باشد و در حالت جنون دیگری را بگزد سمیت از این شخص اولی بثانی سرایت نخواهد نمود
و از گزیدن سگ دیوانه صحیحه جنون و اعراض رومی بهم خواهد رسید بلکه مستعدین را
سمیت سرایت نماید غیر مستعد نیز را نماید دیگر آنکه اگر کسی عارف باشد بدینکه از گزیدن
سگ دیوانه چه اعراض بهم میرسد البته بعد از گزیدن جنون عارض او خواهد شد
بخلاف اگر کسی عارف نباشد محتمل است که سمیت بهیچوجه در او اثر ننموده و نجات یابد
اما اعراض جنون سگ دیوانه بر دو قسم است و چون بر حکیم از جهة حفظ صحت لازم است
که عالم بر علامات جنون سگ دیوانه باشد لهذا بعضی از او را در اینجا بیان می نمائیم
قسمی آنکه زیاد شرارت و سبعیت دارد علامات او اینست که اول چند روز مغموم گردد

در زبان باشیا بارده بمالد و هم اشیائی که قابل تغذیه نیستند چون پشم و پنبه و امثال آنها
بجاید و مزاحمت و هیجان آنکه مکسی از هوا بر باید و در یکموضع قرار نگیرد و باشد که از آب
مخوف باشد و مالک خود را از غیر تشخیص ندهد و بعد از چند روز که بدین منوال گذشت
حمرت شدید از چشمهایش ظاهر و زبان را آویخته دارد و دهانش خشک و موهای
بدن برخیزد و لاغر گردد و ذنب خود را در مابین پای نگاه داشته بهستقامت بدود
تا آنکه خسته شده و اعضایش متشنج گردیده بمیرد و قاعده آنستکه از اول دیوانه گی تا ده
روز و در بعضی تا سه روز بیش زنده نماند و قسم ثانی از سگ دیوانه آنستکه شرارت ندارد
و حرکت زیاد نمی نماید لیکن اگر کسی را بگزد همان حالات بهم رسد که قسم سابق را
و علامات او بعینه مانند قسم اول است الا آنکه در اینجا سگ آرام و بحرکت در مکانی بسفید
و لب فرو دین را آویخته دارد و بیاید دانست که سگ در هوای زیاد گرم یا سرد دیوانه
میشوند بخصوص سگان خانه گی هم اگر سگی را از مجامعت یا شرب آب ممانعت نمایند
از فرط عطش دیوانه خواهد شد و اما چون سگی دیوانه کسی را بگزد از مشاهده جراحت او
حکم بتیقن نمود که این سگ دیوانه بوده یا نبوده و هم باشد که جراحت او مانند سایر
جراحات زود التیام نیابد و از او رطوبتی اکال سیلان یابد و جراحت بقرحه اکالی
مبدل گردد علی ای تقدیر بعد از هفت یا چهارده یا بیست و یک یا بیست و هفت یا چهل روز
بعد از گزیده شدن موضع التیام یافته و جراحت را حکه شدید بهم رسیده و متقرح گردد
و اگر التیام نیافته زیاد شود و در این حال علیل را علامات موضعی و عمومی عارض خواهد
گردید از علامات موضعی این است که موضع مجروح خواه التیام یافته و خواه نه متقرح
گردد با وجع صعب و حرکت عضلات عضو مؤلف و تورم عروق جذابه واقعه در او و اما
علامات عمومی لازمه این علت است هم مفرط و کسالت عضلات و صداع شدید که از ضوء
و صورت اشتداد یابد با کدورت عین و مالیخولیا و در خواب چیزهای غریب و صورت آن
سگ را دیده بی محابا برخیزد و آه سرد کشد و چون چند روزی بدین منوال گذشت
حمرتی شدید در چشمهایش بهم رسد و اعراض تشنجی هم او را عارض شود سیما عضلات

پزیرد اما سمیت باقیه و او مورث
جنون گردد و مثل جراحت بی التیام
صح

حلقوم بحدی متشنج گردند که آب نتواند نوشید و بدین واسطه اضطراب عظیم بهم رساند و بعد
از چند دقیقه تشنج و اضطراب تسکین یابند و چون باز آب بینند یا صدای آب شنوند یا رد شبانی
بچشم او برخورد در دهانش رطوبتی بهم رسد تشنج و اضطراب عود نمایند و در این حال بول قی
و باشد که فرسیموس بهم رساند و از آنجائیکه صاحبان این علت را با غذیه یا بسر میل و از اکل اغذیه
مایعه نفرت دارند لهذا حکما ایدرو فوبی نامیده اند اورا یعنی تنفر از آب و ۲۴ ساعت
تا دو روز بعد از عروض تشنج علیل بهذیان گوید و بحالت غشی افتاده بمیرد و اگر صاحبان این علت را
تشریح نمایند و تجسس نمایند در هیچ یک از اعضا تغییری نیابند اصلا و اما علاج اسلم
شقوق در صورتی که سلامیات ملذوع گردیده باشد قطع عضو است قبل از تجاوز سم
به اعضای ما بچاور و الا لازم است که ما فوق عضو را بریسمانی محکم بسته و موضع ملدوغ را
با دکشی قوی نموده و با آهن تافته محترقش ساخته و با مقراضی لحم آن عضو و اطرافش را بردارند
و از معالجات نیکو آنستکه روزی دو نوبت موضع ملدوغ را از دهن زراریح تمریخ نموده و
بعلاوه روزی نیم کندم زراریح را با قند سائیده میل فرمایند تا چهل روز اما بعد از اینکه
جنون عارض گردد جمیع معالجات بی ثمر و بهلاکت خواهد رسید

فصل تاسع از باب اول در بیان مرض گزاز که از نتایج جراحات عارض میشود با اسباب
و اقسام و علامات و علاج او و این علت خالی از چهار قسم نیست قسمی را که عم اقسام است
یونانی تتانوس نامند یعنی تشنج و جمود جمیع عضلات بدن قسم ثانی را که امپراته تانوس
نامند عبارتست از تشنج عضلات قابضه اعضا بطوری که علیل بقدام مقوس گردد
و قسم ثالث را که اپس تاتانوس نامند نیست سوای تشنج و جمود عضلات باطنه اعضا و قسم
رابع را پلیستوتانوس نامند عبارتست از تشنج یکجانب بدن و قوس نمودن او و اما مضار و
این علت یا سریع و حاد است و یا بطی و مزمن علی ای قسم کان مرا و را سه مسنگام
و درجه معین نموده اند در مسنگام اول اختلاجی در عضلات حلقوم و عنق بهم رسیده
آواز بگیرد و بلعیدن عسر بهم رساند سوای آنکه ورمی در آلات تنفس ظاهر باشد و
عضلات فک بدین متشنج گردند و قاعده چنان است که در این حالت جراحت خشک

شود و در مسنگام ثانی علاوه بر اعراض مذکوره و از دیاد آنها تشنجی در جمیع اعضا بهم رسد و بشره
از حال خود بگردد و علیل مغموم شود با خیره گی نظر و در بعضی مقله بدور افتد و از شدت تشنج عضلات
فکین و جمود آنها گشودن دهان ممکن نباشد با صلابت شکم و کشیده گی او و در این حال ترشحات بدنیه
مانند بول و براز و عرق و لعاب دهان مسدود گردند و بنوبت تشنج و اختلاج و جمعی شدید در معبر
اعصاب بهم رسد و بالاخره وجع دائم و برقرار ماند و علیل مضطرب شود و بخواب نرود و بلعیدن
اشیا عسرت بهم رساند و در بعضی چنان باشد که از اشیا، مایعه متنفر باشند مانند اشخاص گزیده
شده از سگ دیوانه و اما در مسنگام ثالث تشنجی در عضلات صدر و حجاب حاجز بهم رسد و بدین
واسطه تنفس و دوران دم را خلل وی داده و بهلاکت رسد و اگر چه در ابتدای این مرض قوای
نفسانی بمجرای طبیعی برقرارند لیکن از انتهای مسنگام ثانی و ثالث زایل گردند و نبض در جمیع
حالات مختلف است و غالب در دو سه روز این علت صاحبان خود را هلاک سازد و نادر میشود
که بیک هفته طول کشد و چون بعد از مرگ صاحبان مرض گزاز را تشریح نمایند جز التهاب
خفیفی در غشیه محیطه نخاع تغییر دیگری در آلات بدنیه او مشهود نخواهد گردید و اما سبب حدوث
این علت چند چیز است از انجمله جراحات وارده بر اوتار و اعصاب سیما در صورتی که عصبی
بنصف مجروح شده باشد یا آنکه جراحتی به مفصل یا اصابع و حبل البیضه رسیده باشد یا آنکه
شئی خارجی با تراشه عظمی در جراحت باقی باشد گزاز عارض خواهد گردید و غالب در حین
سیلان مده از جراحت این مرض عارض شود و همچنین شد عصب یا شریان و سرما خوردن
در حالتی که بدن گرم بود مورث گزاز گردد و اما علاج باید اولا رفع سبب نمود مانند آنکه اگر
سبب او بقای شئی خارجی باشد در جراحت او را بیرون آرند و هرگاه سبب او تمدد باشد
جراحت را بشکافند علی ای تقدیر ازاله سبب نموده و با آهن تافته موضع مجروح را بسوزانند
و چون بر این مرض علاج و برئی نیست لهذا باید اعراض او را زایل نمود و بجهة این مرض فصد
و وضع محجمه بنخاع و غسل بدن در حمام و شرب کلل و افیون و مرفین و کافور و مشک نافع است
و بعضی حکما دوای موسوم بآسید پروسیک را داده نافع افتاده و از عجایبات است که
صاحبان این علت متحمل زیادی از افیون میگردند بدون آنکه سمیت از او در آنها اثر نموده

و اعضای ایشان را خدر سازد مانند آنکه مشاهده نموده ایم که بصاحبان مرض گزاز در هر دو ساعت
بیست گندم افیون داده اند و علامت سمیتی از او بظهور نرسیده و بعضی از حکما انتیمون را
بمقدار عظیم نیز استعمال نموده اند

باب ثانی از مقالهٔ ثالثه

در ذکر جراحات وارده بر اعضا فرد افرد با اسباب و علامات و معالجات آنها و مشتمل است
بر یازده فصل

فصل اول در جراحات وارده بر راس و آلات او مانند سحاق و حجبه
و ایلین و نفس دماغ **واما** جراحات سحاق یعنی جلد کاسهٔ سر و این جراحت هرگاه با علتی
دیگر ترکیب نباشد مانند سایر جراحات بمعالجات لایقه التیام پذیرد بدین قسم که موی
اطرافش را تراشیده و بکیه نمایند یا آنکه تفتیک او را بپوشند و لفته را با آب سرد آلوده
و مکرر بدان موضع نهند مبادا که دماغ متورم شود و هم باید علیل را چند نوبت سهلی بنوشانند
و حین حصول مده و سیلان او جراحت را بشمع داخلیون بپوشانند و از استعمال اضمده حاره
احتراز جویند از خوف هیجان و میل دم بدماغ و آنجائیکه شریان صدغ یا جبهه یا قحدوده مجروح
شده باشد از بستن و انضغاط سیلان دم خواهد شد و هرگاه اضمدهٔ حاره بموضع مجروح
نهند یا تدابیر غیر لایقه بکار دارند یا با این جراحت امتلائی در معده و امعا باشد در اطراف
جراحت انتفاخ و حمرتی عارض و بمرور تجاوز نماید بجبهه و وجه بنوعی که شباهت داشته باشد
بورم حمره در این صورت جراحت بقرحه مبدل گردیده و حمی عارض شود با صداع و هذیان
و غشیان و لیثرغس و علاج او اینست که فصد نموده و بموضع علت زونشانیده و بواسطهٔ
مسهلات مرتبه از سنا مکی و تنگ فرنگی و امثال آنها معده و امعا را از فضول خالی ساخته
و جراحت را از کثافات و اشیاء حاره پاک دارند و در صورتی که با نیزه و تر عریض راس مجروح
و این ورم عارض و بواسطهٔ تمدد اعراض مذکوره بهم رسیده باشد باید آنکه بدون تامل جراحت را
بگشایند و ماده را باستعمال مستفرغات رفع نمایند با سایر معالجاتی که ذکر نموده ایم
و آنجائی که از ضربه بقطعهٔ از سحاق از موضع خود برداشته شده باشد بجهة علاج اولا زمست
که آنموضع را شسته و با شمع داخلیون بسته و بروی او تفتیک نهاده و بارفادهی لایق
او را به بندند تا ساقط نگردد و اگر این قطعه از سحاق بواسطهٔ ضربه زیاد منضغط نشده باشد

غالب بطریق قریب التیام پذیرد و لیکن چون التیام نیابد و در تحت او مده جمع شود باید بدون تامل
آنموضع را گشوده و ماده محتبسه را دفع نمود مبادا از بقای او آسیبی روی دهد و در بعضی باشد
که یکقطعه از سحاق بالمره ساقط و استخوان آنموضع برهنه مانده و فاسد گردیده زایل شود آنگاه
در محل او لحم بروید و اصلاح پذیرد و باشد که از ضربه و ضغطهٔ او در جلد راس دمامیلی عارض
شوند با تمدد و این دمامیل یا اماسی باشند ممتلی از رطوبت و یا از دم اگر رطوبی باشند
بجهة تحلیل آنها باید ورقها از سرب ترتیب داده و بروی آنها بسته و از ماء بارد طلاء نمایند
و اگر دم باشد باید آنکه شکافته دم متر شح منجمد در جوف آنها را دفع نمود **واما** جراحات
حجبه را منقسم نموده اند بجراحتی که از ضربهٔ وارد آمده باشد
و جراحتی که با او قطعه از حجبه مکسور گردیده باشد این نیز خالی از دو قسم نخواهد بود
یا یا از آلتی قطاع یا بانک حجبه ضع
یا چنان است که قطعه مکسوره در موضع خود برقرار ماند و یا آنکه فرو نشیند و اما در صورتی
که ضربهٔ عظیمی بر حجبه وارد آید بنا بقاعده عروق دمی که از ام الغلیظ بدو پیوسته اند منصدع
و از ترشح و انصباب دم در این موضع از اماین التها بلیت و بدین واسطه بعد از چند روز علیل را
صداع شدیدی عارض گردد با سهر مفرط و ثقل راس و قلق و اضطراب عظیم و غثیان و
سرعت نبض با حمی و هذیان و بعد از این اعراض عرق بارد ظاهر و همها عارض
و هلاک گرداند او را **واما علاج** او این است که ضد التهاب عمل نمایند از فصد مکرر
و ارسال علق بموضع علت و خلف اذن و طلاء آب سرد با استعمال مسهلات ماده را منصرف
و با معا میل دهند و بعد از آنکه از ظهور بعضی علامات استنباط نمودند که در موضع متورم
مده حاصل شده لازمست که باستعمال منضجات و محللات ماده را تحلیل دهند و اگر
تحلیل نرود و بیم هلاک باشد بقول بعضی از استادان این فن جایز است که آنموضع
از کاسه سر را سوراخ نموده و ریم موجود در او را خارج سازند لیکن از اعمال خطیره و اوراتمرنی
نیست و از آنجائیکه حکیم میداند شرارت پنهانی و فساد این علت را که گاه گاهی بمرگ
فجاة یا جنون بغتة مبدل گردد لهذا در صورت عروض یکی از اعراض مذکوره که ظاهر
شود از خوف عروض این ورم و فساد او باید بخلف عنق خونش کشیده یا کی نموده و مدتی
بدید ماده را دفع و منصرف سازند **واما** جراحتی که از آلت قطاعی بحجبه وارد شود

شود از دو حال خارج نخواهد بود اگر چنانچه آلت مذکوره تند و برنده باشد استخوان را قطع نماید
بدون اینکه براده یا جزئی از استخوان زایل گردیده و دماغ را منضغط سازد در اینحالت بجهة
علاج باید ادویهٔ و تدابیر دافعهٔ ورم بکار داشت از طلاء بما، بارد و ارسال علق باطراف
موضع مجروح و جراحت را بالتفتیک بپوشند تا التیام پذیرد و اما اگر آلت قطاعه و ضرابه
کند باشد میشود که چند براده از عظم بجرم دماغ فرو نشیند یا اینکه از ظاهر فسادی عظیم
ظاهر نباشد لیکن طبقهٔ داخلی جمجمه مکسور گردیده و دماغ را منضغط سازد در این حال باید بعد از
معالج از عمل تره پانا سیون که عنقریب ذکر میشود براده عظم مکسور و رم منجر یکه از عروق منصدع
موضع مجروح متر شح گردیده خارج ساخته و بالتفتیک جراحت را پوشیده و تدابیر مذکوره
بکار دارند تا التیام پذیرد و بسا باشد که ضربه بجمجمه وارد آید و قاعدهٔ دماغ مکسور گردد اگر
چه علاج پذیر نیست ولی مع هذا معرفت اولازم است بواسطهٔ آنکه در این حالت با وجود
بر اینکه از ظاهر بواسطهٔ ضربه آسیبی نمایان نیست ولی از کسر قاعدهٔ جمجمه علیل بهلاکت
رسد و هم باشد که موضع از جمجمه مکسور و کناری از آن موضع مرکوب باشد دیگر بار در این
صورت قطعهٔ مرکوب دماغ را منضغط سازد و بدین واسطه عوارضات دماغی
بظهور رسد بجهة علاج باید قطعهٔ مکسور را باعانت اره مدوّر الرأس زایل ساخت و اما
جراحات امین باید دانست که اگر از آلتی قطاع یا قطعه از عظم مکسور ضربه بر اس
وارد آید خالی از چند حالت نخواهد بود یا چنانست که اتیز امقطوع و یا منصدع سازد
و یا از شدت ضربه از جمجمه جدا گردند و یا متورم شوند و یا از انصداع عروق ورم بفضای
آنها انصباب یابد و یا اینکه بریم نشسته و منفجر گردد چون جراحتی وارد آید جرم دماغ را
متورمش سازد زیاد خطرناک است **و اما علاج** باید اولا باعانت انبر شیاء
خارجه را خواه از جرم دماغ بکشند و خواه در این بیرون آورد و اگر ممکن نگردید لازم است
که جراحت را بگشایند یا باره مدوّر الرأس جمجمه را مثقوب نموده و شیء خارجی را زایل ساخته
و رفائد طلایی بکار داشته و موضع مجروح را بالتفتیک کمی پوشیده و ادویهٔ و تدابیر
ضد ورم استعمال نمایند و هرگاه جراحت بریم نشیند باید قسمی نمود که قوای علیل

بتحلیل نرود و ماده محتبس نماند و در اینحالت از استعمال مجففات مانند آب آهک و مطبوخ مازو
و مرکی محلول بعرق جراحت النفعی کلی حاصل گردد و در بعضی دیده شده که کلوله بر اس وارد آمده
و در جرم دماغ سالها توقف نموده بدون آنکه صاحب خود را هلاک سازد یا آسیبی از او روی
دهد لیکن اغلب مورث حمق و نسیان و لیثرغش و صرع و تشنج خواهد گردید

فصل ثانی از باب ثانی

در سرسام و او عبارتست از تورم جرم دماغ یا غشیهٔ او
و سبب این علت صدماتیست که جمجمه را وارد آید از ضربه و سقطه و ضغطه و امثال آنها
مانند آنکه اگر از ضربه قطعهٔ از عظام راس مکسور و فرو نشیند دماغ و غشیهٔ او را متألم و متورم
سازد و همچنین در هنگامی که مادهٔ در بطون دماغ موجود شود یا از شدت ضربه و انصداع
عروق و انصباب دم ضغطهٔ بدماغ و امامین واقع و مورث تورم ایشان گردد علی ای تقدیر
این ورم یا حاد و یا مزمن است ولی منتهی به تحلیل گردد اما غالبا طبیعت ماده مورم را
بریم متبدل کرده و منفجر خواهد نمود **اما ورم حاد** امامین را علامات این است که بعد از ضربه
با وجود یکی از اسباب مذکوره بچهار پنج روز صداعی شدید علیل را عارض شود با حرارت ملمس راس
و هذیان و صغر نبض با صلابت و تمدد او و گاهی بسیار سریع و گاهی بسیار بطی گردد با استرخای
اعضا و تحذر آنها و اگر ورم مذکور منفجر شود صاحب او را اختلاجی در عضلات بهم رسد و نبض
صغیر و غیر منتظم گردد با اتساع حدقه و ضیق النفس عارض شده علیل را هلاک سازد **و اما**
ورم مزمن امامین را قاعده چنانست که دوالی چهار هفته بعد از ضربه عارض شود با صداع و علامات
امتلاء معده و سرعت نبض و بسا باشد که در سحاق محاذی بموضع علت ورمی بهم رسد
و متقرح شود **و اما ورم حاد** جرم دماغ بسرعت بعد از ضربه عارض شود با صداع شدید و قلق
و اضطراب بسیار مفرط و برافروختن بشره و حمرت عینین و حرارت ملمس راس و امتلاء نبض
و صلابت او و اختلاج عضلات و تشنج و حذر بودن اعضا و هذیان و بعد از انفجار علیل را لیثرغش
و اغماء دست داده و هلاک شود **و اما ورم مزمن** دماغ را علامات بحدی خفیف و خفیست
که بصعوبت تشخیص توان داد تا آنکه صداع عارض شود و عضلات بدن مسترخی شوند و بعد از
انفجار اعراض مذکوره بظهور رسیده و صاحب خود را هلاک سازد **و اما اندار** ورم امامین مختلف

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

نیکوست واگر تحلیل صح

وبسته بازاله سبب است اگر بسرعت تحلیل نرود و مده ازاو حاصل شود و خروج او ممکن نباشد
البته علیل را هلاک سازد و همچنین ورم جرم دماغ زیاد ردی و خطرناک است اما
علاج باید انکه بعد از ورود صدمه بر سر از خوف عروض سرسام بسرعت ادویه تدبیر
دافعه ورم بکار دارند از فصد بکرر بورید قیفال یا وداج ظاهر و ارسال علق و سیما از
طلای ماء مشلوج بمرات کثیره نفعی کلی موجود است صفت ثلج مصنوعی بگیرند شوره چهار
جزء نوشادر دو جزء سرکه تند دوازده جزو آب صد و بیست جزو اجزا را مخلوط و لته را
بدو آلوده مکرر بر سر طلاء نمایند و ازاین بابت است که جراحان بعد از ورم آلات ظاهر
رسر بدون تامل فصد میسنمایند از خوف انکه مبادا ورم با بین یا دماغ سرایت نماید
واما در صورتیکه دماغ یا غشیه او متورم کردند معالجات مذکوره را مکرر فرمایند و از مشروبات
محلل میل نمایند شاید ورم تحلیل رود اما اگر با وجود براین تدابیر علت تخفیف نیابد
دالست براینکه طبیعت ماده مورمه را بریم مبدل ساخته یا خواهد ساخت در این حالت
آخرین علاج آنستکه با اره مدور الراس موضعی از جمجمه را مثقوب نموده ریم یا شیء خارجی
که در جوف راس میباشد بیرون آرند و از همه گذشته باید معده را و امعا را از فضول پاک
دارند لیکن با وجود بر همه این ها نادر العلاج و بر فی مراد را نیست و بسا باشد که صدمه جزئی
بر سر وارد آید مانند سیلی و مورث سرسام شود چنانکه در بعضی جراحت از ظاهر جزئی
نماید ولیکن ملتوی که در باطن زیاد فاسد باشد

فصل ثالث

فصل ثالث

در انضغاط دماغ و چون در بعضی اوقات ضربه وارده بر سر مورث
سرسام و انزعاج و انضغاط دماغ میگردد بناء علی انکه در اینجا ذکر آنها نموده ایم و بباید دانست
که در بعضی اوقات میشود که بواسطه ضربه عروق رسر منصدع و دم از آنها بجوف راس
منصب شود یا ریحی در او موجود و محتبس ماند یا شیء خارجی بدو داخل گردیده و دماغ را
منضغط ساخته مورث فسادی عظیم گردد در صورت خفت این مرض اعراض او این است
که علیل را صداع و دوار و سدر عارض شود با طنین گوش و اتساع حدقه و بطوء حرکات
یا استرخاء اعضا و خدر بودن آنها و نسیان و چون قدری علت عظیم باشد علاوه

بر این علامات علیل را اثیر غس بهم رسد با عسر النفس و خراخر و خیره کی چشم و تشنج اعضا و اختلاف
نبض و اندفاع بول و براز بدون اراده و اکثرا با ایخالت از انف و اذن دم سیلان یابد
و سکته صاحب او را عارض گردیده و هلاک شود واما انذار مختلف است در صورت
امکان ازاله سبب نیکو و الا ردائت دارد مانند انکه اگر سبب انضغاط دماغ نضج دمی باشد
که بتوان او را تحلیل برد نجات یابد و الا هلاک شود البته واما علاج بعد از ازاله سبب
طوریست که در سرسام بیان نموده ایم

فصل رابع از باب ثانی

فصل رابع از باب ثانی

در انزعاج دماغ بدانکه در بعضی اوقات از ضربه و سقطه عظیم دماغ منزعج و بدین واسطه
صاحب خود را هلاک سازد بدون اینکه موضعی از مواضع رسر مکسور گردیده باشد علامات
او این است که شخص مضروب بغتة بیفتد و چندی لسان بمیت جمیع اعمال و افعال او باطل گردند
در صورتیکه انزعاج خفیف باشد زود بهوش آید و صداع مر او را عارض شود با استرخاء
اعضاء و خدر بودن آنها و طنین گوش و میل بخواب لیکن در صورت شدت و علیل
مدت یکساعت بی لسان انکه میت بیفتد و بشره بگردد با برد اطراف و صغر نبض و ملایمت
نفس و بعد از بهوش آمدن در زبان لکنتی بهم رساند لیکن اعراض مذکوره زایل شوند
و اگر این حالت اشد باشد در همان اغما بماند و بهوش نیاید ابدا و قاعده چنانست
که بعد از انزعاج عظیم قی صفراوی دست دهد و اما فرق ما بین انزعاج دماغ و انضغاط
او بدین نحو باید نمود که در انزعاج دماغ علیل زود بهوش آید با برد اطراف و ملایمت
نفس بخلاف در انضغاط او که مدتی در حالت سکته باقی ماند با خراخر و عسر النفس اما ملتوی
که این هر چه علت در یکی موجود باشد و اما سبب این علت اغلب ضربه ایست که عرضا به
جمجمه وارد آید مانند انکه از سیلی باشد که این حالت دست دهد و مسلم میشود که بمتابعت
حرکت عنیفه تمام بدن دماغ منزعج شود مانند افتادن از مکانی مرتفع واما
انذار موافق شدت و خفت او هست و تقاهت او طویل و مورث وجود بعضی از امراض
دماغی و معدی مانند جنون و رعونت و نسیان و عمی و سوء الهضم و مراق و امثال آنها
میگردد اما علاج باید در حالت اغما و بیهوشی باستعمال ادویه منعشه و محرکه قوای نفسانی

او را بهیجان و ثوران آورد و بجهة این مطلب استنشاق قطور جوهر نوشادر بانف و مالیدن
او بر صدغین و حقنه از غل نافع و از مشروبات شراب و چای میل نمایند و انجائیکه بعد
از هوش آمدن خوف از تورم دماغ باشد باید از استعمال ادویه و تدابیر دافعه ورم
بطوریکه در سرسام ذکر نموده ایم بهیچوجه تغافل نورزند بلکه بر اس و نواحی او شمع
زراریح بیندازند و بعد از عود صحت باید از تعب و حرکات بدنیه و نفسانیه تا چند
احتراز جویند و انجائیکه بعد از انزعاج دماغ استرخائی و فلجی در بدن بهم رسیده باشد
بجهة علاج او باید بشرب کوچوله و جوهر او مبادرت نموده و اعضای علیل را همه روزه
بچرخ الماس بدارند تا بحالت صحت معاودت نماید و هرگاه بعد از این حالت صداع
دائمی علیل را عارض شده باشد انفع جمیع معالجات خوش نهادن است به پشت گردن
و بر صاحبان این علت و علیت که بعد از رفع مرض همیشه طبیعت را بلیت نگاه دارد
و از شرب چای و قهوه بکلی احتراز جویند

فصل خامس

از باب ثانی در طریق عمل ترپانا سیون و او عبارتست از راه نمودن یکموضع از جمجمه بجهة
ازاله شئ خارجی که اعین یا نفس دماغ را منضغط میسازد و بدانکه متقدمین این عمل را
زیادی نمودند و بسیاری تلف می شدند و لیکن متاخرین بچند اشارت او را محدود ساخته اند
از آنجمله چون یکی از عظام جمجمه مکسور و قطعه از او فرو رفته باشد دیگر چون ترشه از کاسه سر فرو
نشیند و بهیچوجه مرتفع نگردد دیگر هنگام که در فضای رأس شئ خارجی متمکن باشد باید این
عمل نمود و در حین ضرورت در جمیع مواضع جمجمه میتوان اره نهاد لیکن در صورت امکان
احتراز نمایند از عمل نمودن بطون جبهه و قطعه فلسی عظم صدغ و امکنه که محاذی باشند بمواضعی که
دم وریدی دماغ از آنها عبور مینماید و بدانکه عمل ترپانا سیون را بچهار زمان منقسم نموده اند
اول در مکشوف ساختن عظم ثانی در اره نمودن او ثالث برتفع نمودن استخوان و رابع بازاله
و خروج آنچه فرو نشسته است از شئ خارجی و غیره اما بجهة کشف عظم بگیرند کاردی و بدن
شکل یا بطور صلیب شکافته و بعد سمحاق را از هر نقطه الف تا بدو نقطه ب پس کشیده
و با دم چاقو ضربعرا نیز بخراشند آنگاه اره هدوریکه بدور او نیش است و از جهة مشابهت

به اکلیل اره تاجی نامند گذاشته بطوریکه نیش از تاج اره برآمده بایستد و باره شیاری
بهمرسد آنوقت نیشرا پس کشیده و پیچی بموضع نیش گذاشته و به پیچانند تا جای پیچ بماند
و بعد اره را ثانیا نهاده و بریده بردارند و پیچ را بموضع خود استوار ساخته بکشند تا استخوان
برداشته شود آنگاه شئ خارجی که بما بین جمجمه و ما بین یا ما بین ما بین و دماغ قرار دارد باز بیرون
آرند و هرگاه شئ خارجی در ام الغلیظ نشسته باشد بهر آنستکه غشاء مذکور را
بلشق ساخته تا باسانی او را بتوان خارج ساخت و در بعضی لازمست که بچند موضع اره
تاجی نهاده و فاصله ما بین آنها را با کاردی بچینند و بالجمله قدری پنبه یا کتان آلوده بدهنی در
آنموضع نهاده و بارفادی ملایم به بندند و بروی سمحاق لته نهاده و با آب سرد مکرر طلا نمایند
و روزی دو نوبت رفائد او را عوض باید نمود و بجهة آن ضربعرا باقی گذاشته اند که یا استخوان
تازه در آن موضع بروید و یا جلد سخت و در تحت او ماده لیفی بهمرسد که بپوشد آنموضع را و چون
شروع نماید بامدن مده باید مواظب باشند که مسدود نشود و هرگاه با وجود بر این عمل علامات
و اعراض فشار و صدمات دماغی تسکین نیابد دلیلست بر بقای شئ خارجی در دماغ یا متلائی
در امعاء و اگر ریم رقیقی و نیشی از آنموضع مالا یدمقویات باید بکار داشت و باشد که از
غشاء ام الغلیظ لحمی زائده روئیده و در ثقبه که با آلت بهمرسیده مانند قارچ برآید
در این صورت باید قدری سنگ جهنم مالید یا با سرب ادرا بست و یا با چاقو قطع نمود
و چون بعد از رفع جلد او این موضع زکی الحس شود لازمست با قصعه از نقره یا فلزی دیگر
او را بپوشند و بدانکه از اعراض عمومی ضربه وارده بر رأس از نسبت مجهولی این است که
در کبد دماغیلی بهمرسد و باشد که ماده آنها از باطن بیل بظاهر نموده و جلد محاذی بدو
منفجر گردیده دفع شود یا آنکه آن ماده با معاء منصب و با براز خارج گردد و یا آنکه بواسطه
او علیل را حمای دقی عارض و هلاک شود و معالجه لازمست که بعد از ورود ضربه بر اس
هرگاه از جانب کبد وجع و ورمی بیابد بدون تامل زلو داده و کلل استعمال نماید و چون
به بلند که جلد از ظاهر برآمده و مستعد است بانفجار باینش بروی دمل را بگشاید تا ماده
خارج شود بالمره و از جمیع آنچه بیان نموده ایم در جراحات جمجمه نباید جراح نباید تغافل ورزد

چون دیده شده که جراحتی جزئی صاحب خود را هلاک یا مجنون یا مفلوج یا مصروع یا دیوق
ساخته است و این نتایج عسر العلاجند

فصل سادس از

باب ثانی در بیان جراحات وارده بر فکین و تفصیل ادوا چون مقصود در این
عمل آنستکه جراحات را اثر زشتی نماند لهذا باید در صورت امکان از بخیه نمودن اهمال
نورزند و در جراحات طویل وارد بر حاجبین بمشمع داخلیون رفاد نمایند تا التیام
پذیرند اما جراحات عرضی او را حکماً باید بخیه نموده و جراحات وارده بر حاجب و جفن را
خوب مواظب باشند تا کوتاه نگردیده چشم باز نماند و لهذا در بعضی اوقات جراحات
او را عمداً منع نمایند از التیام بطریق قریب که مبادا از کوتاهی آنها جفن باز ماند
یا بعکس که منطبق شود و در جراحات وارده بر اذن بواسطه کثرت تحدب و تقعر آن
جمع نمودن صعب است و باید بعد از بخیه نمودن قدری پنبه بر خلف اذن نهاده و بالتمه
به بندند و جراحات وارده بر انف را با عانت مشمع با بخیه التیام باید داد و قاعده
آنستکه لتمه آلوده بمشمع را بطور هلالی از تحت انف انداخته و طرفین آنرا در تحت
عین بچسبانند تا آنکه او را تکیه باشند و جراحاتی که بخدین وارد شود هرگاه مجرای
بزاق مجروح شده باشد باید حکماً بخیه نمود و اگر کفایت نکرد و باز از جراحت لعاب
جاری باشد از خوف ناسور گردیدن او باید سنگ جهنم مالیده و قدری سرب بدی
غده سماق که واقع در تحت اذنست نهاده لتمه را بزیر زنخ انداخته و بفوق راس
بندند تا ترشح بزاق کمتر شود و تقلیل در غذاء نموده و اشیاء مایعه میل فرمایند و از تکلم زیاد
احتراز باید نمود و چون جراحتی بر ظاهر لسان وارد آید بالذات التیام پذیرد اما جراحت
غائر او را باید بخیه نمود

فصل سابع از باب ثانی

در ذکر جراحات وارده بر عنق و آلات واقعه در او و این جراحت یا بر جلد و عضلات
و یا بر اوعیه دم و اعصاب و یا بر حنجره و مری و نخاع وارد می آید اما جراحت جلد عنق را
با عانت مشمع داخلیون باید التیام داد و مواظب باشند که اندمال و اعتقد متعدد
و منکوس نگردد و اما جراحت اوداج ظاهر را نیز با مشمع باید بسته و از فشار سیلان

نمود و در جراحت غائر عنق هرگاه عرقی مجروح شده باشد که بستن او ممکن نگردد بواسطه سیلان
دم علیل زود هلاک خواهد گردید و چون جراحتی بر عصب ریه و معده وارد آید آواز گرفته
و بسرعت از ضیق النفس هلاک میگردد و همچنین چون عصب محرک حجاب حاجز را جراحتی وارد
آید مهلکست و اما جراحت وارده بر حنجره یا بطول و یا بعرض وارد می آید و بعد از ورود جراحت
هوای متنفس از موضع مجروح خارج و باطراف پراکنده و ضیق النفس شدید عارض و
هلاک گرداند و بجهة علاج او چون جراحت عرضاً وارد آمده باشد باید اولاً سیلان دم
نمود و از بخیه احتراز جویند زیرا که از ابریشمی که با او بخیه باید نمود سرفه عظیم عارض میگردد
لهذا باید رأس را نگون دارند تا التیام پذیرد و چون قاعده آنستکه با این جراحت سرفه
تشنج شدید همراه باشد لازمست که بدون تأمل فصد نموده و کلل ممزوج با بزر البنج
فرمایند و باشد که بعد از التیام این جراحت ثقبه ناموری در آن موضع باقی مانده و تا چند
هوا از این ثقبه خروج و دخول یابد و این را بناصیر قصبة الریه نامند و هرگاه جراحتی
با آلتی خلنده بر حنجره وارد آید قاعده آنستکه هوا از ثقبه او خارج نتواند گردید و به تحت
جلد افتد و اعراضی که بیوانی انفیزم نامند یعنی متنفخ گردیدن عارض شود در این صورت
باید آن موضع را شکافت تا هوا خارج تواند شد و اما جراحات وارده بر مری در قاعده
همراه است با مجروح گردیدن عروق عظیمی از دم و لهذا مهلکست سوای آنکه گاهی جراحت
مذکور میشود منفرد باشد و التیام یابد اما معبر مری صعب خواهد گردید و جراحت غائر که
بر خلف عنق وارد آید غالب مورث فلج و هزال بغیتین و سقوط قوه باه خواهد شد

فصل ثانی از باب ثامن در بیان جراحت

وارده بر صدر و این جراحت یا ظاهر است که بعضائی صدر نمیرسد و یا غائر که بعضائی
مذکور میرسد اما جراحت ظاهر او را بسان آنکه در سایر جراحات ذکر رفته معالجه باید نمود
و مواظب باشند که بمعبر ریح مسدود نگردد مبادا بعضائی صدر منصب گردیده و مورث
عراضی عظیم شود و لیکن در جراحات منضغطه که بر صدر وارد آید مراد را خوف عظیم است
چون در قاعده ورم جنب و ریه و ضیق النفس و نفث الدم از او عارض میگردند و لهذا

باید از استعمال ادویه دافع ورم و فصد و حجامت اهمال نورزند و بدانکه در جراحات
غائر صدری خوف از این بابت است که دم بفضای جنب منصب و ریه را منضغط
و از کار بیندازد یا آنکه جراحت بر جرم ریه وارد آید و بدین واسطه ملتهب گردد و جراحات
غائر صدر را باعانت میل یا اصبع یا از مشاهده هوای متنفس از موضع مجروح و انفیزم
اطراف او و از ضیق النفس و نفث الدم باید استنباط نمود و هرگاه نفث الدم نباشد
دلیل است بر آنکه غشاء جنب بتنهائی مجروح شده نه جرم ریه و این جراحت بر چهار
قسم است قسمی جراحت غائر بسیط ثانی غائر با وجود شئی خارجی در او ثالث جراحت
غائر با سیلان دم رابع جراحت غائر با فتق ریه و اما جراحت قسم اول نادر الوجود است
و باید او را از تورم باز دارند باستعمال ادویه دافعه ورم و اضمده باردهٔ بالفعل و ندنشان
زلو و فصد و نوشیدن گلل یا شوربا آنگاه جراحت را با مشمع داخلیون بسته و بردی قدری
پلنبه نهاده و با نواریکه از کتف ابتدا نموده اند سینه را به پیچند و قسم ثانی از جراحت
صدر را که شئی خارجی از گلوله و امثال او و بهراده از ضلع مکسور فرو نشسته باشد
و بدین واسطه علیل دائم متالم و از موضع مجروح مده کثیر مندفع گردد لازمست که
با میلی منحنی موضع ممکن آنها را فهمیده آنگاه شکافته و با انبری گرفته بیرونش آرند
و قسم ثالث که با سیلان دم همراه است و سیلان او یا از مجروح گردیدن شریان
اوسط اضلاع یا شریان داخل صدر و یا از جرم ریه و یا از عروق عظیم صدر نیست
و از جراحات آنها دم یا بفضای صدر و یا بخارج سیلان نماید و از علامات اینست
که لون بشره با حمره نبض صغیر بهم رساند با سدد و طنین در گوش و عرق بارد و باشد
که بواسطهٔ انضغاط ریه ضیق النفس عارض و باشد که علیل را خفه نماید و غالب
تمیز عرق مجروح سیال و شوار است در صورتی که دم از شریان اوسط ضلعی سیال
باشد مشتبه میشود بدینکه بجهد و هوا در او مخلوط نباشد و زبد بهم نرسانند بجهت
سد او لازمست که بگیرند مرهم کشی و بسر او لته پیچیده و فرو برد بوسط ضلع مجروح
بنحویکه سر مرهم کشش بروی شریانیکه از کنار اسفل ضلع واقع است قرار گیرد

و سر دیگر مرهم کشش را بانواری بگیرند و چون دم از شریان داخلی صدر که در خلف عظم
قص واقع است یا از عرق عظیم مانند اورطی و غیره سیال باشد ظاهر است که علیل زود هلاک
خواهد شد و هنگامی که نفث الدمی بواسطه جراحت وارده بر جرم ریه بهم رسیده باشد لازمست
که معالج با جرئت ادویه دافع ورم بکار دارد از فصد مکرر و غیره و باید آرام مانده و مبردات میل
فرمایند و هرگاه دهان جراحت مورب باشد که هوا نتواند خارج گردید تحت جلد آمده و
منتفخ سازد و این حالت را بیونانی انفیزم نامند و باشد که هوا از ریه خارج و بفضای
جنب رفته و او را منتفخ سازد این را استسقای طبلی جنب نامند و بدانکه بعد از جراحت
وارده بر ریه و آمدن هوا بفضای جنب و ممتلی ساختن او را ریه بواسطهٔ انضغاط هوا از عمل
خود باز مانده و بدین واسطه تنفس عسرت بهم رسانیده نبض صغیر گردد بارد اطراف و چون
این حالت بمنتهی رسد علیل را هلاک سازد و تشخیص استسقای طبلی صدر از برآمده شدن
یکطرف صدر است بغتة و صدای طبل دادن او است در حالت زدن با انگشت که باین
دو سبب استسقای طبلی صدر شناخته شود و هرگاه هوا بفضای لحم ریخته و بمنتهی رسیده باشد
باعانت محللات تحلیل دهند و چون بنهایت رسیده باشد جراحت لازمست که بدان موضع
چند شرط نموده تا هوا خارج شود و در بعضی اوقات لازم میشود که جراحت را بستقامت
بگشایند تا هوا خارج گردد و تحت و فرج لحم برفته و مورث انتفاخ او گردد و پیچیدن آن عضو را
با نوار همیشه نافع است چون همدست تنفس را و ورم ریه و جنب در صورتی که نتیجه صدمات
مذکوره باشد بجهت علاج لازمست که ادویه و تدابیر دافع ورم از فصد و حجامت و زلو بکار
داشته و آرام مانده و مبردات میل فرمایند و تنها در این نوع ذات الریه جایز است
طلای آب سرد بصدر و باشد که از دم مذکور ریحی حاصل و بفضای جنب منصب گردد
و این بمیراطبیعت در کیسه مجتمع دنگاهدارد یا آنکه منفجر ساخته و مندفعش نمایند و بدانکه
جراحات وارده بر قلب بواسطهٔ سیلان دم و تورم او مهلکست لیکن بنادر دیده شده
جراحات ظاهره قلب را که التیام یافته اند و همچنین جراحتی که بر حجاب حاجز وارد
آید با وجعی عظیم و وحشت همراه و بزودی هلاک سازد

فصل تاسع بر باب ثانی در ذکر جراحات وارده بر بطن و آلات واقعه در او و این جراحت یا ظاهر و یا غائر است غائر او نیز بر دو گونه است یا سطح بطن بانتهائی مجروح گردیده و یا آنکه جراحت با معاء رسیده و اما جراحات ظاهره هنگامی که باد تار بطن وارد آمده باشند محتمل است که ورمی عظیم با وجعی شدید و قی مفرط علیل را عارض شود در این حال بجهة علاج باید ادویه و تدابیر دافعه ورم بکار داشت و اگر تمدد عضو مجروح قوی باشد جراحت را بگشایند و جراحات منضغطه که بطن را واقع شود و منزعج سازد کبد و کلیه یا یکی از احشا را رائت و خوف عظیم وارد و موسم باشد که ضربه بطن او را وارد آید و با وجود بر آنکه از ظاهر جراحتی روی ندهد لیکن از شدت ضربه کبد یا کلیه منصدع و ملتشق گردیده و فی الفور صاحب خود را بهلاکت رساند و در جمیع جراحات بطن اگرچه از ظاهر و جزئی باشد باید در استعمال ادویه دافعه ورم اهمال نورزید از خوف آنکه مبادا ورم بصفاق سرایت نموده و مورث فسادی شود و آنجائیکه جراحت ظاهر مایل باشد بعمق و بیم حدوث فجائی متساوی بود بر معالج است که موضع مجروح را گشوده وسیع سازد و از نتایج مجهولی جراحات بطن است عنین شدن مریض و اما جراحات غائریکه بسبب انتهائی موضعی از جدار امعاء را وارد آید قاعده چنانستکه در می تمام صفاق احشاء عارض شود و نبض صغیر بسر رساند با صلابت و کشیدگی صورت و برد اطراف و تمدد و صلابت بطن با فواق بجهة علاج لازم است که در صورت صغر جراحت لبه را بمشمع و اخیلون آلوده و بدان موضع نهاده و بطن را توار پیچ نموده و ادویه دافعه ورم بکار دارند از فصد و ارسال علق و شرب کلل و تبرید دهن مسیاب و اما آنجائیکه جراحت کبیر و معائی از موضع مجروح فتق نموده باشد باید معاء مفتوقه را بموضع خود رجعت داده کنارهای جراحت را بخیه کنند یا بکیه بکیه یکدیگر متصل سازند بنحویکه از سوزن آسیبی بصفاق نرسد آنگاه بالته آلوده بمشمع و اخیلون جراحت را بسته و بروی لوبینه نهاده و با نوار محکم پیچیده و ادویه دافعه ورم بکار دارند هرگاه از موضع مجروح جزئی از عرب

یا طحال یا یکی از امعاء فتق نموده باشد بجهة رجوع آنها به بطن باید علیل را بنحوی خوابانید که جدران بطن مسترخی شوند و هم باید علیل را حکم فرمود که نفس خود را خارج سازد آنگاه معاء یا شرب مفتوق را بموضع خود رجوع دهند و چون معاء مفتوق از ثقل یا ریم بحدی ممتلی باشد که رجعت به بطن نتواند نمود باید جراحت را حتی الامکان وسیع ساخته معاء را پس فرستند زیرا که این جزو از امعاء بسرعت عاقر یا خواهد گرفت و در حین وسیع ساختن جراحت خوب باید دقت نمود که مبادا از مشرط جراحتی بر امعاء وارد آمده و صاحب خود را هلاک سازد و اما جراحتی که واقع شود بجرم یکی از امعاء بجهة التیام باید بخیه نمود ولی نه بطوری که در قبل ذکر آنها رفته چونکه هر یک از امعاء را سه طبقه است طبقه داخلی غشاء مخاطی و اوسط عضلانی و خارج صفاق بنا بر علی هذا بدین طریق بخیه نمایند که بردارند سوزنی ریسمان کشیده و قدری دور از کنار جراحت فرو برده و از جانب دیگر خارج ساخته و طرفین ریسمان را بکشند بقسمی که غشاء مخاطی و عضلانی و صفاق کناری از جراحت محاذی و مماس گردد با غشاء مخاطی و عضلانی و صفاق جانب مقابل آنگاه ریسمان را گره نموده و موضع مجروح را رها نمایند تا التیام پذیرد و ریسمانیکه با او بخیه زده اند بعد از چندی باز از دفع خواهد گردید و بهمین قسم بخیه نمایند هنگامیکه معائی بالمره قطع گردیده باشد و در بعضی اوقات میشود که یکجانب از معاء مقطوع پنهان گردد در این صورت باید که جانب فوقی معاء مقطوع را با کنار جراحت از ظاهر بخیه نمود تا آنکه معاء مقطوع باحراق التیام یابد و مقعد غیر طبیعی بوجود آید جراحت وارده بمعده را تشخیص طبیب باید داد از وقوع او بموضع معده باقی الدم و فواق و خروج کیموس با علامات و اعراض لازمه ورم صفاق و این جراحت را خطری عظیم است سیما در وقتی که جراحت عین استلاء معده از غذا وارد آمده باشد اما با وجود بر این دیده شده که التیام یافته است اما علاج بنحوی باید نمود که در جراحات امعاء بیان نموده ایم از بخیه و ارسال علق و استعمال ادویه دافعه ورم و گذشته از اینها باید علیل از شرب آب و اکل غذا امساک ورزد یکدو نوبت از اشیاء لعابیه حقنه نمایند و اگر اعراض تشنجی مجروح را عارض شود باید

مشود باید قدری افیون در خفته او ضافه نمود و هم در بعضی اوقات مشاهده شده که موضع
مجروح از معده باجدار بطن ملتصق گردیده و در موضع فم معده از ظاهر ثقبهٔ غیر طبیعی بوجود
آمده است واما جراحات واردهٔ بر کبد را تشخیص باید داد از وقوع جراحت بموضع او
و آلایش صفرا یا دم سیال از جراحت و از عروض وجعی صعب در کتف ایمن بواسطه نسبت
مجهولی که مابین آنها است و بسا باشد که کسی بیاسیفتد و از قوت سقطه کبد او منشق گردد
و از آنجائیکه جراحات کبدی دارای دلائل و خطری عظیمست باید معالج بهیچوجه از استعمال ادویه
و تدابیر دافعهٔ ورم تغافل نورزیده و قسمی نماید که ورم یا صفرا بفضای بطن بسبب
نیابد و لهذا باید مجروح را بنحوی خوابانید که ما یدفع از جراحت بسهولت بتواند خارج شد
واما جراحات واردهٔ بر کلیه خالی از آن نیست که سطح خارج کلیه مجروح شده یا سطح داخلی
او اما در صورتی که جراحتی بجرم داخلی کلیه رسیده باشد علاوه بر دم بول نیز از موضع مجروح دفع
خواهد شد با عروض وجعی صعب در قطن که تجاوز نماید تا ظهر و بیضتین و هم بول آمیخته
با خون دفع شود از مجری اما علاج او این است که از استعمال ادویه و تدابیر دافعهٔ ورم
و ارسال علق اهمال نورزیده و علیل را بقسمی بخوابانند که از جراحت بول و دم بسهولت
بتواند جاری شد با سایر معالجاتی که عموماً ذکر آنها رفته و اما از ملاج باید جهت نمود
و بسا باشد که جراحت التیام یابد ولیکن در موضع او ناسوری موجود گردیده و بول از آن
ثقبه دفع شود واما آشانه اغلب مجروح میگردد هنگامی که قمتلی و از فضای حوزه تجاوز
نموده شود و اگر با این جراحت صفاق را آسیبی یا جراحتی وارد نیامده باشد روائتی چندان
ندارد مانند آنکه جراحات سایر احشاء و بجهة علاج و التیام او باید ادویه دافعه ورم بکار
داشته و کثرت ترشی از مجری بمثانه فرو برده و باقی گذارند تا بول حبس نگردد و بلجم واقع
در اطراف مثانه نفوذ ننماید و متعفن نسازد و آنجائی که علاوه بر جراحت شیء
خارجی بمثانه وارد و در او باقی ماند در بیرون آوردن او تغافل ننماید و در زید از خوف
آنکه مبادا اجزای غلیظهٔ بول داخل در اطراف او مجتمع و منجمد گردیده و حصاة مثانی
بوجود آورد واما جراحات قضیب و این جراحت هرگاه یکی از دو جرم لغوظی و رقیق

شده باشد باید قسمی نمایند که یکجانب از جراحت یا جانب مقابل مساوی و متصل باشد لهذا
باید کثرت ترشی بمجرای بول دوانیده و بالته آلوده بشمع داخلیون قضیب را بپیچند تا التیام یابد
و اگر از ضربه و آلت قطاعی بالمره قضیب قطع گردیده باشد باید بواسطه بستن عروق و سیلان
نموده و جراحت را با شمع بپوشند و در بعضی باشد که بهنگام لغوظ قضیب را بقوت منحنی
سازند و بدین واسطه عرقی منصدع گردد و دم سیال از او بکیسه مخزنی برای خود نما نموده
در او متوقف گردد یا آنکه این خون منجمد و صلابت بهم رساند لسان آنکه شیء خارجی علی
ای تقدیر علیل را مابعد لغوظ تام دست نخواهد داد واما علاج باید که بدون تأمل کثرت ترشی
بمجرای بول دوانیده و از ظاهر ورقه سربی بدان موضع نهاده و محکم به بندند تا تحلیل برد
و بباید دانست که در بعضی اوقات میشود که از افتادن از درخت و غیره شیء بعجان و مجرای
بول برخورد و مجروحشان سازد و بدین واسطه بول بلجم عجان نفوذ نموده مورث قرحه یا غنقرینا
گردد و در این صورت بر معالج لازم است که عملی نماید تا بول بلجم منصب نگردد و فسادی حاصل
نشود لهذا باید کثرت ترشی بمجرای بول بدوانند تا از جوف او در از بیرون آید و از استعمال
ادویه و تدابیر دافعهٔ ورم اهمال نورزند تا التیام پذیرد و آنجائیکه بول بلجم منصب شده
باشد نباید آنموضع را شرطی قوی نموده و خوب بشویند و بسا باشد که بعد از التیام این جراحت
ناسوری در موضع مجروح باقی ماند واما جراحات واردهٔ بر بیضه همیشه خطیر و روائت دارد
چون امر من الالتیام میباشند و بیم آنستکه از کثرت سیلان مده جرم بیضه تحلیل رود
و بجهة علاج و التیام باید آنکه ادویه و تدابیر دافعه ورم بکار دارند و بسا باشد که از این جراحت
مده کثیری جاری شود بنحویکه جرم بیضه از آبه و تحلیل رود و در صورتی که جراحتی بر اوعیه
منی یا عصب واقع شده باشد عمل بیضه بالمره فانی خواهد شد

فصل عاشر از باب ثانی

در جراحات واردهٔ بر مفاصل و آلات او و این جراحت یا چنانستکه
بکیسه مفصلی واقع شده و یا بعظام او علی ای حال از جریان رطوبتی بقوام اولون بیاض البیض
تشخیص باید نمود وقوع جراحت را بمفصل بدین نوع که اگر رطوبتی زرد و لزج مانند ماء العسل
از مفصل جاری شود دلیل است بر ورود جراحت بجوف و داخل مفصل و نباید آنکه

اصبع یا میلی بجهة امتحان بجوف این جراحت فرو برد مگر هنگامی که شئ خارجی در او فرو رفته
باشد چون ورمی عظیم از او فاصل خواهد گردید و بجهة ازالهٔ او لابد بند که باعانت آلتی او را
بیرون آرند و اگر شئ خارجی بمفصل فرو رود یا هوا بجوف او داخل شود و متورمش سازد
زیاد خطرناکست و اگرچه وجع از ابتدا خفیف است لیکن بسرعت بشدت بهم رسانند و کهنا
باید زلو داده و آرام مانند و در صورتی که جراحت جزئی و مفرد باشد از بستن بالتهٔ آلوده
بمشمع داخلیون باقرب طرق التیام پذیرد و چون جراحات منضغطهٔ واقعه بمفصل
اردو و علاج اصعبست باید آنکه عضو مفصل مجروح را بالمره آرام داشته و کنارهای
جراحت را بیکدیگر متصل و بالتهٔ آلوده بمشمع داخلیون عضو را رفاد نمایند و بروی
پنبه نهاده و به بندند و باطراف آنموضع زلو بنشانند بدین تدابیر باشد که این جراحت
بسان جراحات سایر اعضا التیام یابد و اما اگر بواسطهٔ ضربه آلتی از آلات مفصلی
منصدع گردیده باشد چون از روز اول ورود جراحت وجع خفیف است و علیل
بهیچوجه ملتفت نگردد و از حرکات باز نماند تا آنکه بعد از چند یوم ورمی عظیم با وجعی
شدید در مفصل مجروح موجود شود با حرارت ملمس و کنار جراحت برآید و رطوبتی لزج
از او جاری و اطرافش متبرج و منتفخ گردیده و علیل را حمی عارض شود و بالاخره
چند موضع مفصل منفجر و صدیدی منتن از او مندفع گردد و قاعده چنانست که باین
علت حمای دقی علیل را عارض شود و بهترین انتهای این جراحت آنستکه دو عظم
مفصل بایکدیگر ملتصق و متحد گردند و در این قسم ورم علاج بدین نحو باید نمود که عضو
مؤفر بالمره آرام داشته و بدون تماس ادویه دافعهٔ ورم استعمال نموده و باطراف
مفصل متورم زلو نشانیده و از دهن زیبق استسقائی لون تمریخ فرموده و بطبقهٔ فین
مفصل مشمع زماریق اندازند تا ماده بخارج منصرف شود و از طلاء ماء بارد بهیچوجه
تغافل نورزند مگر هنگامی که علامات و اعراض انفجار بظهور رسیده اضمدهٔ برشه
از بزرک و نان خشک و گل خطمی و امثال آنها بکار باید داشت و بعد از انفجار
باید عملی نموده که مدهٔ مسدود نشود و از کثرت سیلان او قوای علیل فانی و حمای

دقی عارض نگردد و هم نوار پیچ نمودن تمام عضو علیل را تدبیری نیکوست و هرگاه بواسطهٔ
جراحت مفصل فاسد و آلات او از یکدیگر متفرق گردیده باشند جز قطع عضو علاج دیگری
نیست

فصل حادی عشر از باب ثانی در ضربهٔ وتر

عرقوب یعنی انصداع او و این علت واقع میشود از ورود ضربهٔ عظیم یا حرکتی عنیف یا سقطه
و بپا افتادن چنانیکه باشد از جستن وتر مذکور منصدع گردد و صدائی از او مسموع شود
بسان آنکه از شکستن فندق علامات او این است که علیل نتواند بپا ایستاد و فاصلهٔ
مابین دو قطعهٔ از وتر منصدع بواسطهٔ تقلص عضله خوب مشاهده شود و در بعضی اوقات عمداً این
وتر را قطع مینمایند بجهة رفع ملل پا و هرگاه با همگی این وتر جراحتی بجلد آنموضع وارد نیامده
باشد پا را آرام دارند تا خون ما بین دو قطعهٔ وتر منصدع مترشح و منعقد گردیده و
بدین واسطه التیام پذیرد و اما بجهة علاج باید قسمی نمود که طرفین وتر منصدع متصل گردند
و بجهة این مطلب ملاحظه باید مرعی داشت اول آنکه رکبه را منحنی سازند ثانی آنکه
قدم را خم نمایند ثالث آنکه قدم و ساق را نوار پیچ نموده اند بدین طریق که بردارند
نواری و تمام قدم را بپیچیده و تحت رکبه متکائی نهاده سر نوار را از کف و خلف ساق
گذرانیده و از زیر متکی برفخذ به بندند از این عمل در چندی وتر مذکور التیام خواهد یافت
و بباید دانستکه در بعضی اوقات از حرکت عنیف یا تشنج عضله عضوی منصدع گردد
و بدین واسطه عضله مذکوره از حرکت باز مانده و در موضع او تقعیری موجود شود
با وجعی شدید علاج او این است که عضو را آرام و بوضعی بدارند که عضلهٔ مذکوره مسترخی
شود و علی الاتصال لتهٔ را که در آب سرد تر نموده اند بدآنموضع بیندازند تا بطریق قریب
التیام پذیرد

باب ثالث از مقالهٔ ثانی در جراحات و ادرهٔ

بر جرم عظام که بعبارهٔ اخری کسر عظام نامیده اند با اقسام و اسباب و علامات و علاج آنها
مشتملست بر پنج فصل

فصل اول در تقسیم انکسار عظم و عاقبت و علاج آنها کلیة

بباید دانستکه کسر عظام را منقسم نموده اند بچند قسم اول بدینکه عظمی از یکموضع
یا دو موضع مکسور گردیده ثانی آنکه در اعضائیکه دو دلهٔ استخوان واقعند یکی از آنها شکسته

شده یا هر دو موضع مکسور نگردیده ثالث آنکه این کسر طولاً واقع شده یا عرضاً یا ورباً رابع آنکه
از ضربه بالمره استخوانی خورد شده یا نه علامی قسم کان این علت یا مفرد است و یا مرکب
مفرد آنستکه جز کسر عظم آسیبی دیگر وارد نیامده باشد و مرکب آنستکه علاوه بر کسر عظم جلد یا لحم
یا عرقی مجروح شده و واضح است که هر یک از عظام بدن از ضربه مکسور میتوانند شد
لیکن عظامی که ظاهر برآمده اند استعداد ایشان بکسر بیشتر از غائر و فرورفته آنهاست
مانند ترقوه و چون در این جرم ارضیه عظام بر عضروفیت آنها غالبست لهذا تردی
و شکستگی بهم رسانند بحدیکه به فی الجمله ضربه مکسور توانند شد و همچنین بواسطه
بعضی امراض مانند آنکه از داء افرنجه و تفرس و خنازیر و اسکربوط که مرضی است
در بلدان قریب بحار و ملاحان و مغرطین در اکل ماهی مشور را عارض شود و همیشه از
لثه صاحب او خون جاریست با تعفن دهان اگرچه در ایران نادر است اما در گیلان
و مازندران بسیار دیده میشود و از سرطان عظام نیز این حالت دست دهد که
ارضیه غلبه نماید و بدین واسطه استعداد تامی بهم رسانند بانکسار و لازم نکرده است
که عظم مضروب مکسور گردد بلکه باشد که ضربه بعظمی وارد آید و عظم متصل بدو لشکند
چنانچه اغلب دیده شده که کسی بکف دست افتاده و عظم ترقوه او شکسته است و تشخیص
دادن کسر عظام تب بواسطه چند علامات میشود اول از تغییر هیئت بدین قسم که مابین
اجزای عضو انفصالی بهم رسد یا آنکه طرفین مکسور از عظم چپ و راست بایستد یا آنکه
قطعه تحتانی مرکوب گردد قطعه فوقرا ثانی از اضطراب و نقصان عمل عضو مکسور العظم
ثالث از سماع صوتی از عضو در حین اصطکاک بسبب صوت دو چیز خشنی که بیکدیگر
بسایند و لیکن در بعضی اوقات هنگامی که ورم عارض شده باشد عضو را با وجود این
علامات تشخیص صعب خواهد بود و اما انذار کسر عظام مختلف است باختلاف هیئت
و شکل عظام و سوء کسر و ترکیب او و باختلاف اسنان و مزاج علیل و اسباب علاج
و رفتار مریض و معالج و در صورتی که یکقطعه از عظم مکسور از موضع خود بیرون رفته
باشد التیام صعب و همچنین کسر بوراب را روایت بیشتر است که کسر عرضی و سیما

هنگامیکه بکثرت اشد از عظم مکسور زایل یا عرقی عظیم منصدع گردیده باشد خطیر و انذار او نیکو
نیست و در اطفال و امزجه صحیحه عظم مکسور اسهل از غیر آن التیام یابد که در امزجه ردی
و ابدان ضعیف لینیه و در حوامل دیر التیام خواهد پذیرفت و آنجائیکه دو منتهای عظم
مکسور متقابل و محاذی با یکدیگر باشد مانند جراحات نسجهای لین محتملست که باقرب طرق
التیام یابد بدین طریق که اولا رطوبتی مانند نشاسته پخته در فاصله مابین دو قطعه
عظم مکسور منتشح و منعقد و بمرور عضروفیت و عظمیت بهم رسانند و تا روز دهم و دوازدهم
نفخی در آلات لینه و اطراف موضع مکسور موجود و مابعد این تهیج در همان موضع مکسور
باقی ماند و مابقی تحلیل رود و هم در این هنگام حرکت میتوان داد و قطعه مکسوره
از عظم را لیکن تا بیستم روز التیام یافته و ملتحم گردیده اگرچه در این حالت موضع التیام
یافته منحنی و منعطف تواند شد اما بمرور اجزای ارضیه در او غالب و مستحکمش سازد بطوریکه
در فاصله مابین سی تا شصت روز از غلبه اجزای ارضیه بهیچ جهه منحنی و منعطف نگردد و این
حلقه از عظم را بلغت لاتین کالوس مستحکم نامند و در بعضی اوقات باشد که این کالوس مستحکم
نگردد و این نیست مگر بواسطه آنکه طرفین عظم مکسور با یکدیگر تقابل ندارند و یا آنکه علیل
عضو را آرام نداشته و طبیعت فرصت نیافته بجهة التیام و استحکام و یا آنکه از ضعف بدن
و ردائت مزاج طبیعت عاجز است از التیام موضع مکسور در اینحالت مابین دو قطعه
مکسوره مادهٔ رباطی منتشح گردیده و مفصلی جدید در این موضع موجود شود و همچنین در
صورتیکه دو منتهای عظم بقاعده طبیعی متقابل یکدیگر نگردند بعد از التیام علاوه بر بد
هیئت باشد که در حین حرکت جلد متالم گردیده و بدین واسطه علیل عاجز باشد از حرکت
و راه رفتن و اما علاج بباید دانست که معالج در این علت سه اشارت باید مرعی
داشت اول آنکه عظم مکسور را بوضع خود جبر و رد نماید ثانی آنکه بواسطه رفادهای نیکو و لایق
در محل خود نگاهشان دارند ثالث آنکه نتایج کسر را زایل سازند و اما جبر او را بسه عمل باید
حاصل نمود بدینکه نایبی از مافوق آن موضع را گرفته و بمافوق کشد عضو مکسور العظم را
ثانی آنکه نایبی دیگر ماحول عضو را گرفته بخلاف او بکشد و رد او از لمس و درک بعد از ادراک

نمودن بمانکه دو قطعهٔ عظم محاذی بیکدیگر گردیده است بقوت بفشارد و استخوان را بموضع
خود رد نماید و اما بجهة اشارت ثانی لازمست که بعد از رد قبل از آنکه نایبان دست از
کار خود بکشند بار فائدی تمام عضو را بمساوات به پیچند و آلاتیکه در اینجا بکار آید از آن جمله
است دستمالی ۲۴ زبانه یا نوار و تخته و نی و چرم و مقوی وغیره و طریق استعمال او آنست
که عضو را با دستمال مذکور یا نوار بتمامه محکم بپیچند آنگاه چهار تخته مرتب از مقوی یا جلبی
باطراف عضو نهاده بنوعی که سر تخته ها از مفصل آنعضو تجاوز نماید و عضو مجاور از حرکت
باز ماند و بروی او ایضا نوار به پیچند و این قسم از رفائد در کسر عرضی کفایت مینماید لیکن
در کسر ورابی کفایت نخواهد نمود و لهذا از خوف آنکه مبادا عضو کوتاه بماند باید علاوه
براین تدبیر بواسطهٔ سهمبای علی الاتصال عضو را بخلاف جهة منجذب ساخت و هم باید
عضو مکسور العظم را بوضعی بدارند که عضلاتش مسترخی باشند نه متمدد و علی ذالک در صورتی
که قطعی از وسط شکسته شده باشد باید عضو را مضبوط داشت و چون قریب بمفصل مکسور
گردیده باشد باید قدری منحنی نمایند و آنجائیکه معالج مخوف باشد از اینکه عضو مکسور خشک
بماند باید او را بوضعی نگاه دارند که مابعدا از کار نیفتد و اما بعد از رفاد یا واگذارند
و یا آنکه از ماء بارد و اسفیداج رصاص طلا فرمایند عضو را و هرگاه بعد از چند یوم رفاد
او سست گردد قدری مستحکم سازند او را و دلیل نیکوئی او برین است که اگر عضو را
حرکت دهند متألم نگردد بهیچوجه و باید نگاه ندارند مگر هنگامی که بالمره عظم مکسور
التیام یافته باشد و این حالت در جوانان اقلا از پنج الی شش هفته و در اطفال
تا چهار هفته طول کشد و چون مدت زمانی طول کشد و کالوس حاصل نشود باید
دقت نموده ۲ و بدین بواسطه التیام تعویق افتاده باشد لازمست که از مقویات
و مسخنات طبیعت را اعانت نمایند در تقویت بدن و التیام و از رفاد نمودن نباید
بهیچوجه تغافل ورزید زیرا که اگر بسرعت رفاد بکار ندارند عضو مکسور متورم خواهد گردید
و در صورتیکه در عضو مکسور العظم ورمی شدید عارض شده باشد باید اولا با رسال علق
و طلای ماء بارد و اسفیداج رصاص صورت منکسر نموده و عضو را بالمره آرام داشته

وسبب ادراک فقرات اول سازند
هرگاه طبیعت مرض صحیح میرود
زیاد بستعمال نموده

آنگاه عظم مکسور را جبر و رفاد نمایند و میشود که علاوه بر کسر عظمی از ضربه جراحت و انضغاطی در سجاف
عضو واقع شود و بدین واسطه التهابی عظیم روی دهد در این هنگام باید ادویهٔ دفعهٔ ورم
استعمال نموده و علاوه بر رد عظم تدارک ببینند التیام جراحت و آسیبی را که با کسر
عظم مرکب گردیده و هرگاه وجع شدیدی عضو را باشد باید قدری افیون علیل بهیل فرمایند
و جراحات آلات واقعه در اطراف عظم مکسور یا از نفس ضربه بوجود آید و آنچه و یا از صدمه
که از ترشحهٔ عظم مکسور حاصل شده باشد علی ای تقدیر عظم مکسور را بموضع خود باید رد
نمود و جراحت را بالتهٔ آلوده بمشمع و اخلیون رفاد نموده به بندند و اگر یکقطعه از عظم از سطح
جلد برآمده باشد باید با دکلی ملایم او را پس فرستاد و اگر ممکن نشد لازمست جلد را
منشق نموده و او را بجای خود رد نمایند و اگر با وجود این تدبیر مترتب نگردید باید جلد را
شق نموده و با ازه یا کاری زانده عظم را زایل ساخت و آنجائیکه ترشحهٔ از عظم مکسور جدا
شده باشد اگر بالمره منفصل است باید شکافت و بیرونش آورد اما اگر بعضی از او
منفصل و بعضی متصل باشد لازمست که بموضع خود قرارش دهند و به بندند شاید که
بطریق بعید بواسطهٔ ریم التیام پذیرد و هرگاه از جراحت واقعه بموضع مکسور العظم
مده کثیری سیلان یابد باستعمال مقویات قوای بدنی را حفظ فرموده و ملاحظه نمایند
که مده در عضو محتبس نماند و بسا دیده شده که در حین سیلان مده براده از عظم
مکسور بریم و باریم خارج شده و در اینصورت رویه و ابدان ضعیفه اگر ضربهٔ عظیمی بر عضوی
وارد آید و عظم را مکسور سازد و التهابی عظیم روی دهد باشد که ورم او منتهی گردد
بغانغرا یا جوا اما در اشخاص کمی الحس و شاربان خمر و در سن شیخوخیت بعد از کسر عظمی باشد
که علیل بدهان گفتن آغاز کند یا قلق و اضطراب و سهر مفرط و صغر نبض و سرعت او
در این حالت لازمست که علیل را قدری افیون یا مرفیون بخورانند تا بخواب رود
و اعراض مذکوره تسکین یابند بواسطهٔ آنکه خواب بحران اوست و اما بجهة اشارت
ثالث لازمست که مکرر بعضو علیل ماء بارد صب نموده و با نواری محکم او را به پیچند
و قطع عضو مکسور العظم هنگامی وجوب بهم رساند که کسر مرکب باشد نهایت حدت

وشدت بهم رساند با فانی شدن جلد مجاور و انصداع عصب و شریان و خورد شدن
عظم وغیره و در این صورت یا آنکه غافرا یا بر آنعضو عارض شده باشد یا آنکه بحدی
از عضو بده جاری شود که قوای بدن ضعیف و حمی دقی بهم رسیده باشد و بعد از التیام
اگر علاجی در مفصل بهم رسد قاعده آنستکه از تمریخ با بعضی ادهان و دلک با عرق و مانند
قوت گیرد و بصلاح آید

فصل ثانی از باب ثالث

در کسر عظام قلیل و اوسط بدن اما کسر عظم انف باطولا و یا عرضا و یا ورابا واقع شود
علامی قسم کان تشخیص سهل است و باشد که با این علت رعافی شدید دست دهد
یا از قوت ضربه دماغ منزعج و اعراض لازمه او بظهور رسیده و علیل هلاک شود
و باشد که با این کسر قطعه از عظم مکسور رمیم گردد و التیام او متعوق افتد بحدیکه
سالهای سال ماده از موضع رمیم آنعظم خارج شود و بعد از خروج او بینی فرو رود
واما علاج در صورتی که عظام مکسوره در موضع خود باقی باشند استعمال ادویه
و تدابیر ضد ورم کفایت مینماید اما اگر عظم مکسور فرو رفته باشد باید میل نقره بمنخر
فرو برده و او را مرتفع ساخته و با دو انگشت از لمس و محافی یکدیگر بدارند شان تا التیام
پذیرد و آنجائیکه با این علت رعاف شدیدی عارض شود و بهیچوجه مسدود نگردد و بیم هلاک
باشد باید آنکه با عانت آلتی مخصوص منخرین را مسدود ساخت یعنی تن پوشات نمود
و از نتیجه این کسر است که گاه گاه عظم مصفات رمیم شده و سالهای سال ماده منتن
جاری شود و اما کسر عظم وجنه نادر الوقوع است و تشخیص او سهل است بجهت جبر او لازم است
که دو اصبع بدهان فرو برده و بموضع خود رد شش نموده و تدابیر ضد ورم بکار داشته
آنگاه نواری از تحت زنخ انداخته و در فوق رأس به بندند تا مانع شود کشودن دهان را
و التیام یابد و از اغذیه رقیقه مانند حریره و آب گوشت میل فرمایند و در بعضی
باشد که در حین دندان کشیدن قطعه از عظم فک اعلی مکسور گردد در این صورت اگر
قطعه مکسوره صغیر و ممکن باشد بیرونش آرند و الا بموضع خود قرار داده و به بندند و هم
دیده شده که این قطعه از عظم رمیم گردیده خارج شده است اما کسر عظم فک اسفل

و این عظم یا طولا یا عرضا و یا ورابا بشکند و قاعده چنانستکه اغلب با این علت عضله از عضلات
وجه یا عرقی منصدع گردیده باشد در اینحالت اعراض عصبانی با وجعی شدید و سیلان دم
علیل را عارض خواهد شد و اگر عضله هتک شده باشد لهبته قطعات عظم مکسور را از هم
متفرق سازد و تشخیص باید داد او را از تقدم ضربه وارده بر فک اسفل و وجعی شدید و از
تغییر هیئت رده دندان و سماع صوت کره پلیاسیون هنگام حرکت او و اما جبر این عظم
آسانست بدین طریق که رد او فرو برد ابهامین خود را بجوف دهان و چهار اصبع دیگر به تحت
زنخ استوار ساخته و مرتفع نمایند تا آنکه رده دندان بمقر خود قرار گیرد بهستقامت آنگاه
ورقه مقوائی نعل شکل برداشته و در تحت زنخ انداخته و بر رأس بسته و ستمالی از زیر لب
فرو برده و بخلف رأس بسته علاوه با نواری محکم فک و را سر به بیچند که بحالت خود باقی ماند
و در بعضی اوقات قطعه اوسط این عظم بشکند و فرو نشیند در این حالت باید پارچه خوب
پنبه که در وسط بطول تا دارد بمابین دو قطعه از رده دندان نهاده که یکی دیگر را تکیه باشد
و نواری از تحت زنخ بر رأس محکم بسته تا بقوت او قطعه مکسوره از فک اسفل برتفع گردد
و بموضع خود قرار گیرد و بعد از ده یا دوازده روز رفادا او را تبدیل نمایند و این کسر در مدت
سه هفته التیام خواهد پذیرفت و واضح است که در این مدت علیل از اکل اغذیه غلیظه
و سخت و تکلم باید احتراز جوید و اما کسر قفار یا چنان است که منکسر گردد زوائد فقره یا جرم
او و کسر زوائد را از تغییر هیئت و حرکات آنها و از سماع صوت کره پلیاسیون باید
تشخیص نمود و اما کسر جرم قفار نادر الوقوع است چون غائر و با ارتباط محکم بسته شده اند
و در صورت وقوع منضغط سازد نخاع واقع در جوف خود را و بدین واسطه بعضی اعراض
و نتایج از او حاصل خواهد گردید مانند آنکه بعد از ضربه انتفاخ بطن بهم رسد چنانکه در
استسقای طبلی و عسرت تنفس نیز بهم رسد و چون اعضای مادون موضع مضروب
و منکسر الفقره مفلوج و مسترخی شوند لهذا علیل بهر عضوی که بخواهد غافرا یا گیرد علیل را
هلاک سازد و هرگاه بواسطه ضربه فقره اول ثانی از قفار عنق مکسور شوند عمل تنفس
باطل و فی الفور صاحب خود را هلاک نماید و اگر با کسر فقره التهابی در نخاع و غشیه

او بهم رسد علیل را بدان عارض گردد با قلق و اضطراب و فریسوس مر او را عارض و هلاک
سازد و اما در کسر زوائد فقار باید آنکه معالج از لمس و دلک زائده مکسوره را بموضع خود
رد نموده و بطرفین او لانکت نهاده و با نوار محکم به پیچند و لانکت عبارتست از لفه
که او را لوله مینمایند و در بعضی مواضع بکار میبرند و آنجائیکه جرم فقره مکسور گردیده باشد
بر معالج کاری نیست سوای آنکه اعراض لازمهٔ او را تخفیف دهد و ضد نماید و باطراف
آن موضع زنو نشانیده و از دهن زیق سنجابی اللون تمریخ فرمایند و بواسطهٔ حقن لینه
امعاء را از فضول خالی سازد و اگر استرخائی در مثانه بهم رسیده باشد و بول بجودت
خارج نتواند گردید باید با عانت میل مثانه را از بول خالی نموده و اما کسر عظام عجز
در بعضی اوقات میشود که قطعه مکسوره از عظام مذکوره فرو رود بمعاء مستقیم و از فرو بردن
اصبعی بمعاء مذکوره استنباط گردد و هم بموضع خود ردش توان نمود و اما عظم
خاصره بواسطهٔ تحدبیکه دارد سهل انکسار آخواهد بود از عظم ورک و عانه و تشخیص
کسر او مستعسر است چون از جمله عظام غائرهٔ بدن میباشد مگر آنکه در بعضی اوقات
از حرکت غیر طبیعی او و از سماع صوت کره پیتاسیون میتوان پی برد بر اینکه
این استخوان شکسته شده و اما علاج ورد او بدین قسم باید نمود که فخذ را بوضعی
بجلدند که عضلات مسترخی شوند آنگاه باطراف کمر نواری محکم بپیچیده و بالمره آرام نمایند
تا التیام پذیرد و در بعضی باشد که از فرو بردن اصبعی بمعاء مستقیم و اصبعی دیگر
بمهبل بتوان قطعه مکسوره از این عظم را بموضع خود رد نموده و التیام داد و اما کسر عظم
قص بدانکه این عظم بنادر مکسور میگردد بدو وجه یکی بواسطه رخاوت و سفنجیت جرم آن
دیگر بواسطه رقت لدنه که او را با اضلاعست سوای آنکه در بعضی اوقات از ضربه بلاد واسطه
عظم قص بشکند و قطعه مکسوره از او منضغط سازد ریه و جنبر را یا آنکه از صدمهٔ ضربه
متالم گردیده و بدین واسطه نفث الدم و ذات الجنب و ذات الریه و امثال آنها
علیل را عارض شود و اما علاج ورد او بدین قسم مینماید که اگر قطعات او از یکدیگر
متفرق نباشند محض نوار پیچیدن کافیست التیام او را و چون قطعه از او مرکوب شد

واما کسر عظم حوزه و ورکین
بواسطه ضخامت و غلظت جلد
نادر الوقوع است صح

قطعه دیگر را

قطعه دیگر را لازم است آنکه علیل را به پشت خوابانیده و به بالا قوس نماید تا قطعات او از یکدیگر متفرق
و بمواضع خود قرار گیرند و در صورتی که قطعهٔ از این عظم مکسور و بریه یا غشاء صدری جنب فرو رفته
مورث نفث الدم و سعال شدید و عسر النفس گردیده باشد باید موضع مکسور را مکشوف نموده و آلتی
تحت او استوار و مرتفعش ساخته و با نواری تمام صدر را به پیچند و اگر در خلف عظم قص مده یا خونی
گرد آمده باشد از خوف آنکه مبادا بریه انصباب و انتقال نماید باید با اره مدوّر الرأس
عظم مکسور را مثقوب و یا لوجد به را دفع نمایند و اما کسر اضلاع و طریق جبر آنها و از اضلاع
اکثر اضلاع صدر مکسور گردند چون ضلعین اول و ثانی بواسطهٔ عظم ترقوه محفوظ و ضلع آخر
بواسطهٔ لدنیه و رخاوت جرم مکسور نمیشوند و سبب این علت یا ضربهٔ وارده بر طرفین و یا بر
یکجانب از ضلع است اگر قطعه مکسورهٔ در ریه یا غشاء جنب فرو رود مورث ذات الجنب
و ذات الریه و مدّ انفیزم خواهد گردید و این لفظی است یونانی و عبارت است از آنکه هوا
تحت جلد افتاد و منتفخش سازد و از علامات این علت است ادراک وجعی شدید
در موضع مکسور الضلع سیما هنگامی که تنفس و چون موضع او را لمس نمایند یا گوش فرا دارند
صوت کره پیتاسیون مسموع خواهد شد اما بعد از نفخ جلد از هوا در تشخیص شکی باقی نمی ماند
و اما علاج باید آنکه با نواری موضع مکسور را به بندند تا حرکت اضلاع محدود ماند و اگر که
یکقطعهٔ از او فرو رفته باشد بطرف مقابل لازم است لانکت نهاده و مابعد با نوار
به بندند بجهة اینکه قطعهٔ مذکوره از این عمق فرو نشیند و با قطعهٔ مکسوره التیام یابد و
بمتابعت مرتفعش سازد و هم بر معالج واجب است احتیاط کامل مرعی دارد و عملی نماید تا التهابی
بدین واسطه در غشاء جنب و جرم ریه عارض نشود بجهة این مطلب باید علیل را بالمره آرام بخوابانند
و از فصد و ارسال علق بموضع مکسور و از شرب کلل و شوره و امثال آنها بهیچوجه اهمال نورزند
و آنجائیکه علیل را سرفهٔ شدیدی باشد بحدی که اجزای صدر را متحرک نموده و مانع التیام
شود بجهة تسکین سعال باید شیره بادام و شوره و افیون یا شیره بادام و شوره و عصارهٔ
بزر البنج مهیا فرمود و اگر آنفیزم حاصل شده باشد یعنی هوا تحت جلد نفوذ نموده و
مورث تنفخ او گردیده باشد علاج نوع باید نمود که فهم ذکر رفته است

فصل ثالث از باب ثالث در کسر عظام کتف و ترقوه و عضد اما کسر کتف را منقسم نموده اند در کسر اخرم و عنق الکتف و زائده منقار الغراب و جرم کتف و سبب این انکسار ضربهٔ عظیمه وارده بر او است و غالب اخرم مکسور شود و قطعهٔ اعلی از او بواسطهٔ ثقل بدیگجانب اسفل رود و کتف نیز فرو نشسته بجانب انسی میل نماید و در حین حرکت اگر دست بروی شانه نهند صوت کره پتیاسیون مسموع شود بجهة رد آن باید بالشی ترتیب داده بزیر بغل گذارده و عضد را مرتفع نموده آنگاه با نواری که از شانه گذرانیده اند عضد را بروی ضلاع خوابانیده و به بندند و اما کسر عنق الکتف نادر الوقوع است سوای آنکه در بعضی باشد که از ضربهٔ عظیمی این حالت دست دهد و از علامات او این است که قطعهٔ مکسورهٔ اسفل بحدی نزول نماید که شباهت تامی بهم رساند بخلع این منفصل و بحدی که در کسر اخرم ذکر نموده ایم هم اینجا رعاد بکار دارند و اما کسر زائدهٔ منقار الغراب نیز نادر است و بعد از انکسار زائدهٔ مذکوره نازل میشود و این کسر یا طولا و یا عرضا واقع میشود علی ای حال از لمس در حین حرکت صوت کره پتیاسیون مدرک و مسموع خواهد شد و بجهة التیام او لازم است که بموضع مکسور لته را که چند نوبت ته کرده اند گذارده و بروی او نواری بسته بجهة دست تکیهٔ قرار گذارند و اما کسر ترقوه و این عظم یا در موضع اتصاق و اتصال با عظم قص بشکند و یا دیگر مواضع او اما اغلب قریب بقص مکسور شود و سبب او ضربه است که بکتف یا مرفق باید وارد آید هم از ضربهٔ بدون واسطه که بخود ترقوه برخورد و مکسورش سازد اما تشخیص بهم و از علامات او است ادراک وجعی در موضع مکسور با عدم قدرت برفع ید و میل او بجانب انسی بدن و نزول کتف و تکیه دادن علیل با دست سالم بمرفق جانب علت و چون لمس و امتحان نمایند فاصلهٔ مابین دو قطعه از عظم مکسور مفهوم گردد بنحویکه قطعه انسی بفوق و قدام مایل و قطعهٔ وحشی او نازل است و هم هنگام حرکت بدصدای کره پتیاسیون مسموع خواهد شد و با کسر ترقوه قاعده چنان است که اعراض خطیر و نتایج ردی همراه نباشد مگر هنگامی که یک قطعه از عظم مکسور فرو نشسته و عرقی از دم را مجروح ساخته باشد و اگرچه جبر این عظم است لیکن لیان اول روز التیام نخواهد پذیرفت بلکه فی الجمله انحنائی او باقی ماند و این حالت سهل و ردائتی ندارد مگر در صورتی که زیاد با حالت انحناء التیام پذیرد و لیان توسی شود

و ممانعت نماید حرکت ید را و اما بجهة جبر این عظم باید آنکه با یکدست مرفق و با دیگری عضد را گرفته و بجانب خلف و وحشی بدن یکی حرکتش دهند تا بموضع خود قرار گیرد آنگاه بجهة نگاه داشتن که دوباره از جای خود بیرون نرود باید بستری مخروطی ترتیب دهند قاعدهٔ او را بزیر بغل نهاده و از طرفین او دو بند استوار نموده و بروی شانه به بندند آنگاه دست را بگردن بیاویزند بقسمی که انامل ید مکسور بترقوهٔ سمت جانب سالم قرار داشته باشد بواسطه دو استمال بدین موضع مستقر دارند بنحویکه یکی از عضد و دیگری از مرفق تکیه باشد و مابعد هر دارند نواری و دست را ممانعت بصدر نموده به بدن بپیچند و بدین حال گذارده تا التیام پذیرد و از ابتداء رفاد او نباید محکم باشد و علیل را باید آرام ماند تا آنکه اعراض التهاب تسکین یابد آنوقت مستحکم سازند و این کسر بحدی است رفع شود که در اطفال باشد تا سه هفته بالمره موضع مکسور از ترقوه التیام پذیرفته باشد و اما کسر عظم عضد و این عظم یا قریب بمفصل و یا از وسط مکسور گردد و اما کسر قریب بمفصل کتف را تشخیص صعب است سیما هنگامی که ورم و تشنج در موضع مکسور موجود گردیده باشد و از علامات او این است که علیل هنگام ورود ضربه صدای انکسار بشنود و عضد را مرتفع نتواند نمود و لیکن حرکت بجوانب ممکن است با وجعی شدید و اگر یکدست بکتف نهاده و با دست دیگر عضد را گرفته حرکت دهند صدای کره پتیاسیون مسموع خواهد شد و غالب مشتبه شود کسر این موضع با خلع مفصل و از امتیاز داده میشود باینکه در کسر این عظم با وجودی که حرکت بجوانب مولم است اما ممکن است حرکت اولی بعکس در خلع مفصل بهمه جهات امکان حرکت ندارد و صدای کره پتیاسیون و میل غالب کسر است اما کلی نیست چون در خلع مفاصل هنگام تورم او نیز صدای اشبه باین صوت مسموع شود و اما سبب این کسر ضربهٔ بدون واسطه باشد که بمفصل عضد وارد آمده باشد و از این جهت است که همیشه کسر ناگوفته کی مرکب شد و اما طریق جبر او این است که نایبی بجهة خود را بروی کتف علیل نهاده و محکم نگاه دارد و نایب دیگر عضد را گرفته تردد دهد و عامل عضو را بموضع خودش رد نموده و با نواری از مفصل مرفق عضد را احاطه کند تا فوق و بعد از گذرانیدن از کتف دیگر به تحت ابط آنگاه بردارد چهار تخته چوبین یا علی یا مقوی و با طراف عضد نهد که عضد را خوب احاطه کنند بلکه تخته بیرونی منحنی باشد و کتف را محیط بود و متن کتف بند دچار آنیه

به بندند

ایضاً مرتبهٔ اخری بروی آنها نوار بپیچند و عضد را باید محکم بسته

و بعد جانب اعلی و اسفل و وسط آنها را بالیسانی محکم بسته و در نقر الشانه بیاویزند و بسته بعد از کسر از استعمال ادویه ضد ورم تعافی نباید ورزید از خوف آنکه مبادا از شدت ورم مفصل خشک ماند و بعد از آنکه عظم مکسور شروع نماید بالتیام بهتر آنستکه نوارها را نشاسته پخته یا دکس ترین آلوده و بعضو به بندد زیرا که بعد از خشکیدن نشاسته مانند تختهٔ محکم نگه دارد عضو را طریق صنعت دکس ترین بگیرند نشاسته و او را قدری بوی داده تا بلون شکر سرخ شود آنگاه در آب حل نموده و بنوار یا لته آلوده و بعضو مکسور العظم به بندند صفت نسخهٔ دیگر نشاسته بجهت انزل آب خالص و انزل جوهر شوره سی و قطره مخلوط و در هوا خشک نموده و در کوزهٔ ریخته در تنوری نهند تا لونش متغیر گردد و در حین ضرورت قدری از او را در آب حل نموده و بروی لته یا نواری محکم کشیده و بعضو به پیچند و اما کسر وسط عضد را قاعده چنان است که از حرکت و تمدد عضلات واقعهٔ در این موضع قطعهٔ از عظم مکسور مرکوب گردد دیگر بر او تشخیص او سهل است بدین قسم که چون لمس نمایند تغیری در موضع مکسور بیابند با سماع صوت کرهٔ پیتاسیون اما در صورتی که جبر عظم از قریب بمفصل مرفق مکسور گردیده باشد چون تخلخل مفصل مذکور میتواند مشتبه شود لهذا تشخیص صعب است و از علامات او این آنستکه بواسطهٔ تمدد عضلهٔ ذو ثلاثه رأس مرفق مرتفع و برآید و در خلف او تغیری حاصل شود و چون متحرکش نمایند صوت کرهٔ پیتاسیون مسموع شود و جبر این عظم سهل و بدون آسیبی التیام پذیرد الا آنکه مستعد آنستکه به فی الجمله قصوری در علاج و تدابیر طبیعت مفصلی جدید بنا نماید و آنجائیکه این عظم از قریب بمفصل انکسار یافته باشد بسرعت میتواند خشک نمود مفصل را و اما طریق رد این آنستکه دو نایب عضد و کتف را بگیرند بلسان آنکه قبلاً ذکرش نموده ایم رد داده عضد را با نوار به پیچند و چهار تخته بروی او نهاده و به ریسمان بسته و مرة بعد مرة نوار پیچ نموده و بگردن بیاویزند و هر گاه اسفل عضد قریب بمرفق مکسور گردیده باشد باید بنحو ماذکر جبر و بموضع خود رد نموده آنگاه از مقوی یا جلی دو نیم ناو ترتیب داده یکی از آنها را بسطح انسی عضد و ساعد و دیگری را بسطح وحشی آنها نهاده و با نواری محکم بسته و بگردن بیاویزند تا التیام پذیرد و اگر در عوارض کسر مرفق آنستکه یکی از زائدتین عضد بالمره مکسور و متفرق گردیده

بشد در این حالت باید از حرکت نمودن او و سماع صوت کرهٔ پیتاسیون تشخیص نمود او را و قاعده چنان است که با این حالت ورمی عظیم در مفصل بهم رسد و اما حرکت او را مانع نیاید بنا بر علی ذلک باید همیشه ساعد را خمیده نگاه دارند که اگر خشک شود بالمره از کار نیفتد و اما اگر ساعد را منقسم نموده اند بکسر زند اعلی و زند اسفل و بکسر زندین معاً اما کسر زند اعلی اکثر از قسمین اخیر واقع میشود از ضربهٔ وارده بر او یا از افتادن بکف دست و تشخیص او سهل است بجهت آنکه حین دوران عضد صوت کرهٔ پیتاسیون مسموع شود و از لمس موضع مکسور معلوم گردد و اگر قطعه از عظم مکسور مرکوب گردد و دیگری را دست در حالت انحناء بقدام بماند و در موضع مکسور تغیری بوجود آید و چون با این حالت جبر نمایند بعد از التیام دست از هیئت طبیعی خود بیرون رود و حرکت مخصوصهٔ بدین عظم که حرکت دوری باشد ممنوع گردد و اما زند اسفل اغلب از ضربهٔ بواسطه وارده بر او منکسر شود و از لمس و سماع صوت کرهٔ پیتاسیون هنگام تحریک او تشخیص توان نمود و از اتفاقات کسر ساعد آنستکه قطعه از عظم مکسور بفضاء و فرج ما بین زندین قرار گیرد و اما کسر زندین معاً اغلب از ضربهٔ بواسطهٔ وارده بر آنها و از افتادن بر سر دست و از لمس و حرکت غیر طبیعی و سماع صوت کرهٔ پیتاسیون باید استنباط نمود این علت را و قاعده چنانستکه ساعد از تدابیر لایقه به نیکوئی و سرعت التیام یابد بجهت جبر او باید نایبی از مافوق موضع مکسور و نایبی دیگر از مادون او گرفته و بخلاف یکدیگر کشیده دعامهای از لمس و دلک رد نماید قطعات منکسره را بموضع خود از خوف آنکه مبادا زندین با یکدیگر ملتصق شوند لازم است که بعد از جبر لته طویل بر داشته و تهیه نموده یکی را بقدام و دیگری را بخلف او در ما بین زندین گذارده آنگاه تخته طویل را بلته پیچیده یکی را بخلف و دیگری را بخلف او نهند بطوری که تا مرفق رسد و ما بعد ها سه ریسمان بمافوق و مادون وسط تخته محکم بسته و ساعد را در ناودیکه از مقوی ترتیب نموده اند گذاشته و بواسطهٔ دستمالی بگردن بیاویزند و در صورتیکه از زندین منکسر شده باشد نیز بهمین طریق باید عمل نمود سوای آنکه چون قاعده این است که در کسر زند اعلی ید منحرف باسفل منحرف و در کسر زند اسفل منحرف باعلی شود علی ذلک باید بعد از انکسار بعکس جهت انحراف ساعد را نگاه دارند یعنی در کسر زند اعلی ید را رفع دهند و در کسر زند اسفل نازل سازند و منظور از ید در این مقام از عظام رسغ

بپایان است و اما کسر زائده مرفق اغلب از ضربه یا حرکت عنیفه عضلات واقعه در این موضع
حاصل میشود و از علامات او این است که مرفق مرتفع شده و بپایان زائده منکسر و مرفق تعسر
بوجود آمده و حرکت مقعر و مقعر به ساعد ناقص یا باقی گردیده و درد مفصل در می شدید عارض شود
و از انصداع عروق دم تحت جلد ترف نماید و این حالت را اکیمر یعنی شبرهٔ که خون مرده باشد
نامند و باید دانست که این قطعه مکسوره از عظم هرگز از مالکه عظمی التیام نیابد بلکه طبیعت رطوبتی
لیفی بموضع علت منصب نموده و برباط مبدلش ساخته و بدین واسطه زائده منکسره ملتئم شود
و اگر رباط مذکور طویل نباشد حرکت ساعد قریب باشد با حرکت حالت طبیعی بخلاف از طول
او حرکت ممنوع و متعسر خواهد بود و چون چنان میسنماید که بهتر است راست نگاه داشتن دست تا انجه
منتهای عظم بیکدیگر متصل گردیده و التیام پذیرد اما از انجائیکه همیشه خوف آنست که دست
خشک شود لهذا تکلیف صلاح است که بید را خمیده نگه دارند تا در صورت خشکیدن مفصل بالمره
از عمل خود باز نمانده باشد بناء علی ذلک بدین طریق رفتار باید بکار داشت که بگیرند نوار
دبرسا بپیچند و بکف مرفق لته صحیحی نهاده و نوار را بشکل هشت فرنگی بسته و از مرفق گذرانیده
و بعضه بپیچند تا قوت عضلات ناقص شود آنگاه بید را خمیده و باستمالت بگردن بیاویزند و اما کسر
عظام رسغ از وارد شدن ضربه بدون واسطه بر آنها وارد میشود و از این بابت است که با این
کسر عضلات واقعه در این موضع منضغط گردند بحدی که در بعضی اوقات غانغرا یا بهسرند
و همچنین عظام مشط منکسر گردند از ضربه عظیم بلا واسطه اما بجهت علاج لازم است که اولا عظم مکسور را
جبر نموده و بجانب انسی کف تخته نهاده و با نوار محکم بپیچند و نیز اگر یکی از سلامیات اصابع مکسور
گردید باشد بعد از جبر تخته کوچک بطول اصبع گذارده و با لته آلوده بمشمع و اغلیون اصبع را
بتمامه بپیچند

فصل رابع از باب ثالث در کسر رجلین و طریق

جبر آنها اما کسر فخذ و این عظیم یا از قریب بحفره ورک از عنق بشکند و یا از سایر مواضع و اما
عنق فخذ اغلب عرضاً مکسور شود و ماهی در آب و در بعضی قطعهٔ بعض این موضع از عظم مرکوب
گردد قطعهٔ فوقی او را و سبب این علت ضربهٔ عظیمی است که به ترولانتر وارد آمده باشد
و هم از سقطه و جهیدن به پا باشد که عنق فخذ منکسر شود و این کسر در نسوان و مسن شیخوخه بیشتر

واقع شود که در ذکور و مسن شباب بجهت آنکه در نسوان بواسطهٔ عرض و وسعت حوزهٔ عنق فخذ عریض و مستعد
کسر است و در مسن شیخوخه از غلبه اجزای ارضیه عظام تردد شکننده اند بحدیکه به ادنی الجمله
سببی منکسر گردند و از علامات این علت است عروض حمی صعب در حفرهٔ ورک بعد از ورود ضربه
با عسرت حرکت و کوتاهی پا و تقرب تر و کانتر بزانده فوقی خاصره و اگر پای علیل را
بجهت طولانی بکشند شباهت بپای صحیح بهم رسانند و قدم بجانب وحشی میل نماید و از
حرکت صوت کره پلیاسیون مسموع شود و چون این علت مشتبه شود بگوفته کوه اعضا باید
با عانت بعضی علامات تمیز دهند شان از یکدیگر از آنجمله در کوفته کی پا بحالت طبیعی خود
برقرار و کوتاه نمیشود و صوت کره پلیاسیون در حین حرکت مسموع نشود بخلاف آنکه در کسر
و همچنین تمیز ما بین کسر عنق فخذ و خلع مفصل او را بعلامتیکه عنقریب ذکر میشود تشخیص باید
نمود و اگرچه در خلع مفصل و استقرار رأس فخذ بخلف خاصره پای علیل را قصیر میگردد لیکن در
اینجا قدم بجانب انسی مایل است و در کسر بجانب وحشی و هم در کسر جبر بحالت طبیعی گذاردن
سهل و در خلع مفصل رد او صعب است و قوت زیاد لازم دارد تا رأس فخذ بموضع خود قرار گیرد
و از آنجائیکه کسر این موضع فخذ از مالکه عظمی التیام نیابد ابداً بلکه همیشه بواسطه رباطی غضروفی
التیام پذیرد بناء علی ذلک قوت پای علیل ناقص و از نشستن بلنگد و اما علاج بباید دانست که
جبر او سهل است که لیکن نگاه داشتن او بموضع خود زیاد صعوبت دارد و طریق جبر او این است که
نایبی با دست حوزه را محکم گرفته و بفشارد و بایب دیگر پا را بجانب قدم کشیده و رداد
از ملس و دلک زائده مورم به ترولانتر قطعهٔ مکسوره را رد نماید بموضع خود آنگاه لازم است
قیمی نمود که فخذ و پای سالم تکیه باشد پای علیل را و لهذا باید چند لته برداشته و بدکتر من
آلوده و موضع مکسور و حوزه را با آنها محکم بپیچد و ما بعد تخته طویلی بجانب وحشی پای سالم
نهاده بنوعی که ابتدای او از تنی ها باشد و چون بقدم رسید منحنی نموده او را و کفین قدم را
بدو تکیه داده و از ما فوق تخته کمربندی بسته آنوقت پای علیل را و سالم را از ابتداء
تا انتهاء باسم نوار پیچ نمایند که تکیه باشد و اگرچه استادان این فن و این کسر اقسام مختلفه
از رفائد بکار داشته اند لیکن قسم مذکور که حکیمی مورم به دیپیت رن اختراع نموده است اکمل

بسیار قیام است واما کسر فخذ از تحت زائده تروکانتر غلیظ وسط فخذ را واقع میشود وسبب او
ضربهٔ عظیم یا جهیدنست بپا واز علامات او است عروض وجعی شدید در موضع مکسور وحرکت
غیر طبیعی وفنای حرکت طبیعی فخذ وکوتاهی پا وسماع صوت کره پلیتا سیون وغلب
بواسطه تشنج عضلات قطعهٔ از عظم مکسور مرکوب کردد ودیگریرا وکسر این عظم از اعلال عظیمه
است وباشد که با وجود مراعات جمیع تدابیر لایقه پای علیل قدری قصیر بماند واما علاج او
این است که بعد از جبر دو قطعهٔ مکسوره بردارند وستمالی صاحب بجده زانو وبا او فخذ را محکم بسته و
بچهار جانب او تخته نهاده وبا سه ریسمان به بندند واز خوف آنکه مبادا از حرکت ساق قطعهٔ مکسوره
از مقر خود خارج شود باید آنکه فخذ وساق را در رکابی تکیه داده وبا نوار محکم او را به پیچند و
صورتیکه موضعی از عظم فخذ ورا با مکسر شده باشد باید آنکه تمدد قوی ودائمی باشد تا آنکه در
هیئت او خللی راه نیابد وبجهة این مطلب جراحان ترتیب نموده اند ناوی که دو سه موضع مجوف است
یکی بجهة استقرار فخذ ثانی بجهة ساق ثالث بجهة کف قدم بعد از آن پا را در او نهاده دلسه را تنه
نموده وتحت رکبه استوار ساخته آنگاه طنابی بروی او بسته وقریب بپا بکوب بلندی یکدرع
که در سر او غرغره نصب نموده باشند آنگاه طناب را از غرغره گذرانیده وبسر طناب شیئ ثقیل الوزنی
بیاویزند تا بواسطهٔ ثقل وکمیت او تمدد قوی ودائم باشد ومانع آید خروج قطعهٔ مکسوره را از موضع خود
وهرگاه فخذ از قریب بقصبه رکبه مکسور گردیده باشد چون بعد از التیام در حال خشک خواهد گردید باید
آنکه تعدی مود غلب اوقات در حین التیام ساق را گرفته وحرکت دهند واز کما فورد وحق
موضع علت را دلک فرمایند واما کسر رضفه اغلب عرضا وبنادر طولا واقع شود وسبب او
حرکت عنیفه عضلات وتمدد او تارانهاست وتشخیص او بهر وعلامات او این است که بعد
از ورود ضربه وجعی شدید در رکبه عارض شود واز حرکت او صوت کره پلیتا سیون مسموع
شود وبپا ایستادن وطویل نمودن ساق ممنوع است وچون موضع علت را لمس نمایند فاصله
بقدر پنج انگشت مفهوم در مابین دو قطعهٔ مکسورهٔ از رضفه بیابند واین کسر از مالکه عظمی التیام
نخواهد یافت ابدا بلکه بواسطهٔ غضروفی لیفی طبیعت التیامش دهد وچون فضای مابین
دو قطعهٔ مکسورهٔ از عظم صغیر است علیل بعد از التیام در حرکت ومشی ممنوع نخواهد بود اما

بعکس چون فاصله میان منتهای عظم مکسور بزرگ مینماید مشی وحرکت بخصوص حرکت التیامی ممنوع خواهد
شد اما علاج عمده وسعی جراح این است که منتهای عظم مکسور نزدیک ومحاذی بیکدیگر باشند که
فاصلهٔ رباطی صغیر باشد از این بابت جراح پا را غلیظ مینماید بعد جراح عظم مکسور را با اصابع گرفته
تثبیت نماید وبیکدیگر نزدیک سازد پس از آن کلوفونی از بدور رضفه نصب نماید پس از آن
با نوار بطور هشت فرنگی بدور رکبه به پیچند که حلقه از جای خود حرکت ننماید ومعلوم است چون ورم
منتهی رکبه است واز علل خطیر است باید ادویه دافعهٔ ورم از قبیل فصد وزلو وکلهای شوره
وطلای آب سرد متوالی یا طلای شکر سرب اهمال نورزند

فصل خامس از باب ثالث

در کسر عظم ساق یا عظم ساق با قصبتین هر دو منکسر شوند یا یکی ودر دیگری واشتمل بر سه بحث است
بحث اول در کسر قصبتین معا بحث دویم در کسر قصبه کبری بحث سوم در کسر قصبه صغری اما سبب
کسر هر سه قسم یا ضربه بی واسطه ویا افتادن بکف پاست اما بحث اول در کسر قصبتین واو یا بطور
سطحی ویا بطور ورب ویا در وسط عظمین ویا در منتهای بالا ویا در منتهای پایین یکسا باید وتشخیص از
علامات عمومی سهل است ومنتهای عظم مکسور اکثر در سطحی منحرف میشوند وبه ندرت طولانی
که بعد یا قصر از پای سالم میشود در کسر ورب بسیار میشود که منتهای تیزی عظم مکسور بجلد فرو رفته
وبیرون بیاید وعلاج او مختلف است که کسر سطحی یا ورب یا در نزدیکی رکبه یا عظم بتنهائی منکسر شود
یا آنکه اجزای لیفیه اطراف نیز مصدوع شوند اما در کسر سطحی عظم رد او سهل است که نایب پا را
از بالای زانو بکشد ونایب دیگر عقب پشت پا را گرفته بکشد در حین کشیدن نایب اول عظم مکسور را
رد نموده نوار پیچ نماید آنگاه بگیرند سه تخته بپارچه لفافه نموده وبعد یکی را بکف ودیگری را بسمت
انسی ودیگری را بجانب وحشی گذارند ومحافظت نمایند که تخته ها در روی قورک وپاشنه فشار ندهند
چون در این آلات زود خانقرا یا عارض شود آنگاه با بند قطان این تخته ها را محکم به بندند ولی اول
قیطان وسط را به بندند آنگاه سعی وکوشش جراح این باشد که پا در آن حرکت نماید بواسطه آنکه مبادا
بمشارکت آنها موضع مکسور نیز حرکت نماید از این بابت دو تخته طویل بگیرد که در انتها بیک تخته
عرضی اتصال دارند که در اصطلاح رکاب نامند واین رکاب را بپا وساق روان به بندند
آنگاه زیر پا را ببالشی پر از پشم ممتلی سازند که پا مرتفع باشد ونشان زخم کامل اینکه

پا را حرکت دهند و علیل متزحر نگردد و در کسر مورب همین رفاد باید استعمال نمود مگر آنکه میل عظیم
مکسور این استخوان بروی یکدیگر مرکوب شوند از این باب اضافه لازم است که تمدد دائمی بواسطه
غرغره و چوب مثل آنچه در پیش بجهة کسر ورابی فخذ مذکور شد استعمال نمایند و جای نصب
طناب از مفصل قدم است و چون پا از تنزدیک رکبه منکسر شود رد بسهولت آسان است وقتی که
رکبه را منحنی بدارند و بهمین وضع بواسطهٔ بالشی که تحت رکبه میگذارند او را در مدت زمان
التیام منحنی نگاه دارند اما کسر ساق خیلی با جراحت جلد و فرو رفتن عظم ساق همراه باشد
در این وقت جراح باید ملاحظه زخم نماید که عظم فرو رفته را رد نماید حتی الامکان و چون زیاد
تیز باشد بهتر آنکه اول او را اره نموده بعد از آن رد نماید بسیار دیده شده که بعد از
انکسار این عظم خرده و تراشه عظمی غانغرایا گرفته که او را در سابق نکرزیس گفتیم
و التیام عظم در این وقت بسیار طول میکشد و مدت شش ماه یا یکسال ناخوش خواهید
و بفاصلهٔ مدتی عظم ریزه از جراحت خارج میشود و چون زخم این البته بریم نشیند و ریم
صبر دارد بشغل خود فحزنی بنا نماید از این باب تکلیف جراح است که ریم را هر روزه
دو دفعه بشوید و محافظت کند که انبار نکند و چون با وجود سعی خودش و یا بواسطه اهمال
ریم نزول نماید باید از موضع محاذی مجرائی باز نموده تا ریم بآسانی دفع شود و لازم است
فرنگستان بجهة تحرک داشتن پای منکسر و خرسوار تختی ترتیب داده مانند کهواره
که از دو طرف دو تخته میباشد و بواسطهٔ نوار ما بین دو تخته بیکدیگر متصل و پای علیل را با او
متحرک دارند و چون بخواهند آن موضع را بشویند یکی از نوارها را برداشته پارا بشویند
بعد نوار را بجای خود گذارده محکم نمایند و چون از کثرت تاده بیم هلاکت مریض باشد جز قطع
کردن علاج دیگر نیست مبحث ریم در کسر قصبهٔ کبری معلوم است که چون قصبه صغری سالم
مانده است منتهای عظم مکسور از یکدیگر منحرف نمیشوند و تشخیص آسان است و اکثر از سطح
انسی ساق موضع مکسور فهمیده میشود و علاج او بقسمی است که هر عظم مکسور باشد چنانکه
در سابق ذکر آن شده مبحث ریم در کسر قصبه صغری و کسر این عظم یا بواسطه ضربهٔ
بواسطه لاجهة التواء یا عارض شود دارای علامات مخصوصه آنستکه قدم علیل سرد و منحنی

وجع و فلج عضو شکسته و عروض غانغرا یا ماح

بجانب وحشی و پای علیل مساوی با پای سالم است و قاعده چنان است که دو منتهای عظم
مکسور بجانب قصبه کبری فرو میروند و در صورتیکه حکیم رفاد ننماید علیل بعد از التیام لنگ خواهد ماند
اما علاج سعی جراح آنستکه قدم مایل بوحشی را بانسی مایل سازد و بواسطهٔ این دستور العمل
دو منتهای عظم مکسور که بجانب قصبه کبری فرو رفته اند بموضع خود قرار خواهند گرفت
از این جهة جراح بزرگ فرانسه دوپی ترن این رفاد را اختراع نموده که یک تخته محکمی
بگیرند و در منتهای بالای او بالشی ضخیم نصب کرده بعد تخته و بالش را بپا از جانب داخلی
پا به بندد و چون این تخته از جانب انسی قدم تجاوز مینماید بنابراین قدم را که نگون
بیرون است بواسطهٔ نوار بجانب تخته کشند و بهمین قسم نگاه دارند تا التیام یابد

مقاله ثالثه در تفرق اتصال مزمن و تقرح و ناسور و خلع مفاصل و فتق و خروج و فتح و انوریزم و دوالی

باب اول در تفرق اتصال مزمن که بدون ریم باشند و مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول از باب اول از مقاله ثالثه در بیان مفاصل غیر طبیعی

و چون دو منتهای عظم مکسور بواسطهٔ چرم بیکدیگر متصل می شوند طبیعت سطح ناهموار را
هموار نموده و غضروف تولید کرده بپوشاند که شیئی مفاصل مانند بظهور رسد
که او را مفصل غیر طبیعی نامند و بدیهی است که بواسطهٔ او حرکت عسرت بهم رساند چون
تحته باین عضو بیشتر ممکن نیست و سبب او بدرد کردن عضو مکسور است و استعمال رفاد مناسب
و حرکت متصل او عضو و ناخوشی مزاج و کهولت و سم دیده میشود که بعد از التیام
کامل بواسطه نزله و سیلان دم و حرکات عنیفه و اسکربوت او عظم تازه جاذب
میشود و مفصل غیر طبیعی بوجود آید و البته هنگام التیام عظم مکسور معین نیست چون گاه
گاهی ماهها می کشد اما این یقین است چون بعد از انقضای شش ماه حرکت در موضع مکسور
ممکن است شک نیست که مفصل غیر طبیعی عارض شده است اما علاج شاره بحکیم است
که این غضروف جدید را زایل نماید و در موضع مکسور دردی پدید آرد که باعث تولید داده
عظم جدید شود از این باب لازم است سائیدن عظم مکسور و خوش کشیدن آن اولین
تدبیر آنستکه دو سر عظم مکسور را بیکدیگر محکم بسایند و بعد از آن رفاد با نوار و نشاسته

نمایند اما دریغ که اکثر این عمل کافی نیست و حکیم لابد میشود که وسط مفصل جدید یکخوش
بکشد که بواسطهٔ او دردم حاصل شود بطوریکه حکیم باشی کلو که بیک شخص ملای طهرانی
این عمل نمود و رفع مرضش کردید و طریق عمل این استکه دو نایب یکی از جانب اعلی
و دیگر از اسفل و حکیم موضع مفصل جدید را خوب معین نمایند آنگاه بگیرد سوزن
ضخیم مخصوص فتیله که در سوراخ او رشته کتان باشد و از طرفی فرو برده از جانب
دیگر خارج سازد و معلوم استکه حکیم باید کمال اطلاع از علم تشریح داشته باشد
که مبادا بشریان رسد و چون خاطر جمع نیست بهتر آنستکه از دو طرف قماشی
از بالا و پائین مکشوف سازد تا از انصداع ایمن گردد چنانکه حکیم باشی مذکور بعمل
آورد و بعد از اتمام عمل رفاد با تمدد دائمی بطوریکه در سابق مذکور شد معمول
دارند بعد از دو یا سه هفته فتیله را بیرون کشند و مجددا عضو را رفاد نمایند البته
آنوقت بواسطهٔ ماده عظمی ملتئم خواهد شد

فصل دوم

در لب شکری و اد تفرق اتصالی است که اکثر خلقی بود که سه خی لب از موضع خود تجاوز
نموده رو بجانب بالا رود و موضع او همیشه در لب اعلی بود بطوریکه گاهی تمام لب از
یکدیگر متفرق شوند و گاهی جزئی و گاهی می شود که شق تا بحلق رود و او را حنک کرکی نامند
و خیلی میشود که لب اعلی دو شکاف بهم رساند از دو طرف که مابین این دو شکاف
آنچه ماند جزیرهٔ جلدی نهند و اکثر میشود که از فاصله میان یک یا دو دندان ثنایا او را آب
میرویند و سبب این مرض اکثر خلقی بود چون در جنین اجزای لب منفصل هستند بطوری
که از دو جزء طرفی و یک جزء وسطی موجود میشوند و در صورتیکه یکجزء از طرفین بجزء وسطی
متصل نشوند متفرق میمانند و بندرت از ضربه که التیام نیافته باشد بوجود آید و
ضرر این مرض از جهة زیبائی صورت و تکلم کمال بداهت دارد اما علاج بجز از عمل
نیست معالجهٔ دیگر نیست و این عمل بد اکثر نافع و مفید و بسیار آسان مینماید که عیب بکلی رفع شود
و لب مساوی بی انشقاق بماند ولی بسیار مشکل است و کمال دقت را مقتضی و در اطفال
شیرخوار اکثر باید بعد از گذشتن یکسال تمام عمل نمود لیکن اگر از مص شیر ممنوع باشد در آن

(بقیه ق)

زمان

زمان لابد ند از عمل بد و طریق عمل این است که بعد از نگاهداشتن دو دست عمیل دندان کجرا
بکشند آنگاه جراح ملاحظه نماید که موضع متفرق متمدد ند یا نه اما در صورتیکه تمدد باشد جلد را
از لثه لف نمایند در صورت رفع تمدد جراح یکتخته تحت موضع متفرق گذارده با دست چپ
لب با تخته را گرفته آنگاه با دست راست تیشه وطی مستقیم تند نیش را از بالای تفرق عضو را
فرو برده بعد از آن محاذی پوست لب با تخته پائین کشد باین طور رشته کنار بریده میشود و لازم
استکه جمیع سه خی غیر طبیعی را برداشته بکلفتی لحم لب ببرد و بهمین نوع در جانب محاذی
او عمل نمایند بعد از این دو رشته آویخته را بواسطه مقراض متصل کرده بردارد و خون همیشه
بواسطه فشار دادن نایبان بلب بنحویکه لب را بمیان دو انگشت گرفته مسدود شود آنگاه جراح
در لب خمر محاذی یکدیگر داشته و با سنجاق بخیه نماید و این بخیه را که کثیر الاستعمال است
از بابت تسمیه کل باسم جزء اشهر بخیه لب شکری یا بخیه سنجاقی یا کمندی نامند و طریق رفاد
جراح این استکه خط سرحدی مابین سه خی لب و پوست او را با کمال دقت محاذی بدارد
آنگاه بگیرد جراح سنجاقی و از این خط فرو رفته و از خط محاذی خارج سازد و چون خواطر جمع شد
که این دو خط به نیکی محاذی شده اند آنگاه ریسمان کمندی بر روی سنجاق انداخته و بنایب
سپرده آنگاه حکم دهد که بجانب اسفل کشند آنگاه سنجاقی از جانب اعلی قریب بهمچنین
و سنجاقی دیگر از جانب وسط فرو برده بعد از آن بگیرد ریسمان دو لائی موم زده
و از سنجاق بالائی ابتدا نموده بطور هشت فرنگی احاطه نماید بعد از آن بوسط و چون
باخرین رسید ریسمانیکه سپرده بنایب بود برداشته بدو نیز به پیچد و فاصله مابین
سنجاقها را دو رشته نازک از مشمع بچسباند و نوک سنجاقها را با کار قطع
نمایند در اطفال بعد از چهل و هشت ساعت و در بزرگان بعد از شصت ساعت
سنجاقها را بیرون کشند که در این وقت التیام حاصل شده است و چون لب
دو انشقاق دارد جراح در عمل دو راه دارد بطوریکه جزیره جلدی بسیار دقیق
باشد بهتر آنستکه او را با لمره بردارند چون از بودن او ثمری حاصل نیست و از
جهة رفع تمدد قدری از دو طرف لب بسطحی قطع نموده که دو طرف زخم بی اذیت

بهم متصل شود اما بعکس در وقتی که جزیره بزرگ باشد جمیع برداشتن لب مصلحت
نیست آنگاه دو عمل لب شکری نماید و طرفین منشقرا با جزیره جلدی متصل نمایند
و بعد از اتمام عمل طفل را به پهلو خابانیده و اغذیه رقیقه بدو بخورانند و بجهت
آنکه از گریه منعش نموده و آرام دارندش قدری شربت گوکنار بدو دهند
و هرگاه بعد از عمل التهابی شدید در موضع مجروح بهم رسد دال است بر آنکه ریسمانهای
بخیه محکم کشیده شده در این حال باید قدری سست شان نمود

فصل ثالث از باب اول در شق حنک و او نیز از امراض خلقی و غلب با شق
شفه همراه و نتیجه این علتست عدم قدرت بر مص اشیاء یا متألم گردیدن از او
و نقصان در تکلم **اما علاج** او این است که موضع منشقرا از آلتی موسوم به پلات
مرتب از ضمغ کوته پر چاه مقتلی و مسدود ساخت لیکن هرگاه کبیر و عاقل باشد
بهتر آنست که بواسطهٔ عمل ید رفع علت او نمود و طریق عمل این است که علیل را در مکانی
روشن نشانیده و بمابین دندانهای طواحن از چوب پنبه تکیه قرار داده و دنایی با آلت
عریضی زبان را بخوابانند و عامل اشتری طویل بجوف دهان فرو برده و کنار غلصمه منشقرا
گرفته با مشرطی مستقیم بگرشته بشکافند تا بالا و بهمین قسم نماید طرف مقابل را آنگاه سر
رشته را از پائین هم بریده و بیرون آورده و بخیه نماید و طریق بخیه او این است که بر دارند
سوزنی و بمیان گیره نصب نموده و بدهان داخل و از یکجانب موضع منشق فرو برده و بعد
از خروج از جانب دیگر فرو برده و بیرون آورد و ریسمان را از خارج دهان گره
نموده و باعانت دو اصبع ابهام پیش برد تا بموضع علت و بهمین نحو بخیه نمایند
بقدری که کفایت نماید او را و بعد از اتمام عمل بچهار روز بخیه ها را بردارند و از اغذیه
رقیقه میل فرمایند و از تکلم احتراز جویند

فصل رابع از باب اول

در شق عجان و این علت واقع شود اغلب زنان را هنگام وضع حمل و بعضی اوقات قطعهٔ
صغیری و در بعضی بالمره عجان تا بمقعد مستقیم منشق گردد و در صورتی که شق او صغیر باشد
خود بنفسه التیام پذیرد از خوابیدن بپهلو و متصل نمودن فخذین را بیکدیگر و لیکن

چون ماهره عجان از انضغاط رأس جنین منشق شده باشد و از دم نفاس بیالاید التیام نخواهد
پذیرفت سیما اگر عضله شرج هم شقاق یافته باشد جلد عجان فاسد گردد و هیل خارج
در جسم از موضع خود نازل و براز بدون اراده دفع شود و آنجائیکه شق عجان قدیم باشد
عمل بدیصعب است لیکن با وجود براین باید عمل نمود بدین قسم که اولا بواسطهٔ ملینی امعاء
از فضول خالی ساخته و علیله را بروی کرسی مانند آنکه در عمل حصاة مثانه خوابانیده
دنایی سرین را از هم کشوده و عامل با انبر کنار موضع منشق را گرفته و با مشرطی دو رشته از
هم کشوده و دو جانب موضع علت بریده و خون را شسته و با سوزنی منحنی بخیه نمایند و بروی
او قدری کتان آلودهٔ بروغن بادام نهاده و بالته پوشیده آنگاه نواری برداشته از کمر
ابتداء و از پائین در بشکل ت یونانی بدین کونه ⊤ گذرانیده و به بندند و بعد
از اتمام عمل علیله را به پهلو خابانیده و پاها را جمع نموده و بهر چند روز باستعمال ملینی
امعاء را خالی سازند و هم باید دقت نمود که موضع مجروح بول نیالاید و هشت یوم بعد از
عمل بخیه ها را بردارند و از اسفیداج رصاص لته آلوده و بموضع علت نهند و بهمین نحو عمل باید
نمود هنگامی که از جماع شقی در عجان واقع شده باشد

باب ثانی از مقاله ثانی در ذکر قروح و اقسام و اسباب و علامات و معالجات
آنها و مشتمل است بر هفت فصل **فصل اول** در تعریف قروح و تقسیم و اسباب
و علاج آنها بطور کلی و اما قرحه عبارت از تفرق اتصالی است مزمن که استعداد التیام
ندارد و از او صدیدی جاری پالاید و هر موضع که برخورد متقرحش سازد و بدین تعریف
امتیاز می یابد از جروح و دمامیل و واضح است که هیچ قرحه بنفسه رفع نگردد الا
در صورتی که بواسطهٔ تدابیر و معالجات لایقه بحالت سالم مبدل سازند او را و اما
سبب این علت یا اسبابی است خارجی مانند قروحی که از ضربه و سقطه و حرکات عنیفه
و استعمال مشعات عنیفه حاله اکاله در عضوی حادث شوند و یا اسبابی است داخلی مانند
قروحی که سبب داء افریخیه یا خنازیر و تفرس و حصبه و استسقاء باشد و هم در بعضی
اوقات از سوء مزاج و ضعف بدن و قوی باشد که در عضوی قرحه عارض شود علی ای حال

کل قروح یا مفرد و یا مرکب‌اند مفرد آنستکه جز قرحه ظاهر آسیبی دیگر صاحب خود را روی
نداده باشد و مرکب او را نامند که از مرضی مزاجی یا بواسطه مرضی مزاجی عارض شده باشد
و هم بنا بر شکل و کیفیت قروح را منقسم نموده‌اند در قرحه ناسوری و غضروفی و قرحه دود
و اسفنجی و غانقرایائی و قرحه که با ریم بودن عظم همراه باشد و همچنین قرحه سالک و بنا
بر ترکیب با مرض دیگر قروح را منقسم نموده بقرحه سرطانی که عضو متقرح ضعیف و حیوة
او قلیل و بقرحه خنازیری و آتشکی و سرطانی و اما آسیبی که از قروحات آنرجه دابدان
بروز می‌نماید مختلف است مانند آنکه هرگاه قرحه عظیم باشد از زدائت صدید و از سیلان
دائمی او مزاج فاسد و حمی دقی عارض خواهد شد و لیکن بعد از آنکه طبیعت بدین ترشح
عادت نمود اگر بمعالجات منع نمایند او را از انتقال ماده بموضع دیگر مرضی دیگر بوجود
شود در صورتی که علیل را بدان مرض استعدادی باشد مانند آنکه در مستعدین از علاج قروح
رجل مرض سرع و از نواصیر متعدد بمرض سل مبتلا خواهند شد و اما انذار قروح مختلف است
باختلاف اسباب و عضو متقرح بدانکه قروح اسافل را علاج اصعب است از قروح
اعالی و همچنین موافق دوام و هیئت قرحه و مزاج علیل و سن او انذار قروح اختلاف
بهم رسانند مانند آنکه قروح مدور الشکل و مزمن را علاج اصعب است از قروح جدید
که طولا واقع شده باشد و اما علاج بدانکه در معالجه قروح علاوه بر ازاله سبب
مراعات چند چیز لازم است من جمله آنکه لحم نابته در قرحه نه زیاد و نه کم باشد ثانی
آنکه عملی نمایند تا قرحه بجراحت سالم مبدل گردد ثالث آنکه حین التیام اثر موضع او
کامل و کافی باشد و باید دانستکه کل قروح بنا بر طبیعت و رفتار خود یا التهابی است
و یا عصبانی و یا بلغمی اما قرحه التهابی هنگامی است که اطراف موضع متقرح زیاد منتفخ
و حمرت داشته باشد و یا مترشح عنه قلیل و مایع باشد در این حالت بجهة علاج لازم است
استعمال ادویه دافعه ورم و ارسال علق و طلای از اسفیداج رصاص و هم باید
عضو متقرح را آرام داشته و از مشروبات شوره و طراطیر میل فرمایند و اما قرحه
عصبانی آنستکه عضو متقرح ذکی الحس باشد بحدی که از لمس جزئی الم شدید صاحب

خود را عارض شود در این صورت باید از داخل و خارج ادویه مخدره بکار داشت مانند شوکران
و پوست کوکنار و شرب افیون و امثال آنها صاحبان این قسم قروح را نافع است و قروح
بلغمی او را نامند که ملمس اطرافش بارد و لون او باخته و حس او قلیل باشد در این قسم باید
مقویات استعمال نمود تا قوی بدن و عضو را تحریک نماید و از جهة رفع این قروح حموضات
معدنی و جوهر فولاد میل نموده و بموضع متقرح تقطیر زراریح و سنگ جهنم و کات کبود بمالند
و اما قرحه غانقرایائی شناخته میشود از لون او که خاکستری یا سیاه است و از او صدیدی
متعفن بالاید و بسرعت لحم فاسد و زایل شود و بسبب تبدیل قرحه بغانقرایا یا کثیف داشتن قرحه
و معالجات نالایق و استعمال ادهان حاره و هواهای متعفن و اکل اغذیه ردیه و امتلاء
معده و ردائت مزاج و امثال آنها است و علاج این قسم از قروح بعد از ازاله سبب استعمال
ادویه ایست که بواسطه آنها غانقرایا محدود شود و حیوة از سر گیرد لهذا باید مطبوخ پوست
کنه کنه و ادویه فولادیه و کافور و موم مائی و لفت و حموضات معدنیه میل فرموده و بموضع
علة مطبوخ پوست نارون و آب آهک و پوست سبز گردو و استور دیون و گرد بزغال و روغن
سقز و مرمکی و کافور و دوره ارمنی و خلر و دردو شو بکار داشت و بعلاوه قطعات فاسده از
عضو را بدون تامل بردارند و هرگاه بدان قرحه دیدان متولد شوند باید قرحه را شستشو کرده
و روغن سقز و تقطیر صبر نمود و آب ذراراشکنه و گلاب بقرحه بمالند که تا دیدان هلاک
شوند با سایر معالجاتیکه در مقاله اول در علاج غانقرایا ذکر نموده‌ایم و اما قرحه غضروفی
آنستکه کنارهای قرحه ضخیم مانند غضروف صلب و سخت باشد اما قرحه سرطانی اغلب شیوع را
عارض شود که قوه حیوة آنها قلیل است و این قسم از قروح زیاد از التیام خالی میباشند
و بجهة علاج لازم است که اولا صلابت اطراف او را ازاله نمایند باستعمال ضمادهای عطریه
و مرهم مرتب از آتشق و سرکه و مالیدن سنگ جهنم و سایر ادویه حاده و چون از همه
اینها نفع حاصل نگردید باید آنکه با شرطی صلابت اطراف قرحه را بریده بردارند و اما قرحه
اسفنجی او را نامند که لحم نابته از موضع متقرح زیاد سرخی و بحس باشد در این حالت
باید لحم مذکور را فاسد ساخت بمالیدن سنگ جهنم و کات کبود و امثال آنها و در بعضی

لازم میشود که قرحه را با آهن تافته کی نمود چون بعد از این عمل قرحه بسرعت رفع شود واسم باید که از
باز چشک وخشی عضو متقرح را رفاه نموده و اما قرحه دوالی اغلب در اسافل اعضا واقع
شود و با او همراه است دوالی ساق یعنی در رو استحکام آورده ظاهره او و سطح موضع متقرح
کبود و لون جلد اطراف خاکستری و این قسم از قرحه را مزمنه دیری و صاحبان سده کبد
و سپرز و بواسیر و حبس حیض مستعدند و اما علاج باید آورده عضو متقرح را رقت داد بنوار
پیچ نمودن و قرحه را با ثفتک پوشیده و از خوف آنکه مبادا از علاج او علتی در یکی از اعضای
رئیسه بهم رسد باید موضعی از مواضع بدن را کمی نموده و مدتی ماده از او بکشند

فصل ثانی از باب ثانی

در قروحی که بیا عارض شده باشد و سبب عروض
این قسم قرحه در پا بلیت برای بعد مسافت او از قلب و اغلب اشخاصی را بهم رسد
که ایستاده یا پیاده کار میکنند و سبب او ضربه خارجی و یا بنفسه از ماده داخلی عارض
شود بدین طریق که در یکی از مواضع رجل بثره حمری ظاهر شده و بترقد و متقرح شود
و اغلب با این قرحه دوالی یا تهیجی در پا بهم رسد اگرچه قاعده آنستکه این قروح بطور
مزمنیت بدون وجع و التهاب باشند لیکن میشود که بواسطه سببی حدت و التهاب
بهم رسانند و انفع جمیع معالجات آنستکه در صورت التهاب او طلای اسفیداج
رصاص مکار و بهشته و عضو را آرام دارند و بعد از تسکین التهاب پا و بقای تبریل
باید روزی دو نوبت پا را با آب سرد شسته و قرحه را با پنبه پوشیده و با نواری
پشمین بپیچند بدین تدبیر البته در مدتی قرحه مانع شود اما چون مستعد نکس باشد
باید بعد از رفع علت تا چندی از نوار پیچیدن غفلت نورزند و لذا آنجا که اغلب با این قرحه
سده کبدی یا سپرز میباشد باید منضجات بکار داشت و بیاید دانستکه این
قرحه در فصل خریف و شتاء مایل بعود است و بهر گاه قطعه عظمی متقرح گردیده
بحدیکه جلد ساق از تمدد و شفافت بهم رسانیده باشد التیام محال است بلکه بدین
واسطه در بعضی قطع عضو از ما فوق موضع متقرح وجوب بهم رساند

فصل ثالث از باب ثانی

در قرحه خنازیری و چون این قرحه آنستکه عارض شود

از ماده خنازیر و با او همراه باشد نفخ عروق را واضح لهذا لازم است ذکر مرض
خنازیر با اسباب و علامات و علاج آنها اما خنازیر علتی است مزاجی که اغلب
در سن طفولیت از دائت مزاج و سوء تدبیر در غذا و شراب و تمکن در امکنه تاریک
و رطوبی عارض شود و بدو هیئت بروز نماید یکی خنازیریستکه در مابین را بهم رسد
اما اطفال مستعده بدین قسم خنازیر را رفتار و نمو بدنی و نفسانی آنها سریع
و جلد آنها سفید و بدن لطیف با حمرة رخساره و جلاء مقله و موی آنها سفید و خرمائی
باشد باز کاوت حساسه دیگر خنازیریستکه بلغمی مزاجان را عارض شود
و این اطفال را اعضا مسترخی و متنفخ با عظم شفه و نمو بدنی و نفسانی آنها بطی
باشد با بزرگی شکم و اغلب مبتلا شوند بورم چشم و بثورات جلد و از نتایج
این مرض آنستکه غشاء مخاطی جمیع اعضا را ترشح بیش گردد و غدد بدن متنفخ
و متقرح شوند با هزال بدن و بالاخره علیل بمرض سل یا فتح عظام مبتلا گردیده
و بهلاکت رسد و اما قرحه خنازیری را وجع خفیف و کنار صلب و منقب یعنی جلد
اطراف از لحم منفصل باشند و کنارهای او را حمرتی است بنفسجی و سطحشان با غشائی
کاذب پوشیده و ریم مدفوع از او رقیق و بقوام دوغ است اما علاج و رفع
این قرحه منوط است بر سلامتی مزاج و اصلاح او در بعضی اطفال باشد که در حین
بلوغ مرض خنازیر بالذات رفع شود و هم باشد که ماده خنازیریه بریه منتقل گردیده
و مورث مرض سل گردد و چون سبب این قرحه مرض خنازیر است لهذا باید اول
مرض مذکور را رفع نمود تا قرحه که عرض او است بالذات التیام یابد و بر صاحبان
این علة واجب است مراعات سته ضروریه من جمله باید از غذاء لطیف و سریع
الانهضام میل فرمود و با هر یه معتدل و ملاقات نقل نموده و روزی یکنوبت بدن را
بشویند و از جمله ادویه نافعه در این مرض مقویات است مانند وج و مطبوخ
پوست بید و بلوط بریان و اطلاح حدیدیه و غیره و هم بعضی ادویه مخصوصه
بدین علة حکما یافته اند مانند انیتمون قی و کوکرد انیتمون و دوای موسوم به

مربات دبرید و شوکران و نطرون شامی و اسفند بوشته و بید و روغن ملهی
بوسوم بایل دو مرد که از استعمال آنها صاحبان این علّه را نفعی کلی حاصل شود و هم
بجهة اعانت طبیعت بر تحلیل ماده این مرض لازم است که بعضی اوقات مسهل
مرتب از کلل و جلب و ریوند چینی میل فرمایند و هم استحمام بماء ممزوج با مطبوخ
خبازی عطره و شراب و آب کوکرد و نمک طعام نیز مفید است و باید آنکه بعد
از استحمام بدن را دلکی قوی نمود و اما بجهة تحلیل تشنج و تنفخ غده جذابه بعضی از ادویه تشنج آور
بموضعی باید بکار داشت مانند برهم اپ دلداک و مشمع مرتب از مشمع شوکران
و اشق و کافور و افیون و مراره گاو و انفع جمیع آنها تمریخ دهن بید است و هم مالیدن
سنگ جهنم بسطح قرحه خنازیریه بسیار نیکو است صفت دوائی نافع بگیرند بید
دو پوتاس یک تاسه نخود در چهار مثقال گلاب حل نمایند و در یکروز بدو نوبت
در اشخاص قریب بسن دوازده الی هجده بنوشانند صفت دهنی که زیاد آزموده است
بگیرند بید دو پوتاس هشت نخود بید خالص یک نخود کره چهار مثقال بطریق معمول
دهنی ترتیب داده روزی یکنخود صبح و یکنخود شام بموضع متقرح یا غده متسنخ
بمالند اما دهن بابی موسوم بایل دو مرد که انفع و اقوی است از سایر ادویه
باید از ابتدا روزی دو قاشق بدو نوبت میل فرمود و بعد روزه بروزن او بیفزایند
تا روزی شش قاشق بدو نوبت بنوشند و اگر چه در ابتدا از شرب او تنفر و تهوع
دست میدهد ولکن بعد از چند روز که طبیعت عادت نمود رفع این حالت خواهد کرد
و هرگاه قرحه خنازیریه در شعبه انف یا حنجره عارض شده باشد استعمال ادویه
مذکوره نافع لکن از خوف آنکه مبادا قبل از بروز اثر دواء قرحه اعضای مذکوره را
فاسد سازد باید اول قرحه آنها را باسنگ جهنم آلود تا قبل از ظهور اثر ادویه
فسادی از او موجود نگردد و مرض خنازیر را با معالجات چون بتفصیل در کتاب
امراض باطنی و کمالی ذکر نموده ایم اینجا باختصار کوشیدیم و باید دانست که
از بعضی بثورات جلدیه مانند جدری و جرب و زرد ریش و غیرها در بدن قروحی

عارض شوند مختلف که تفصیل هر یک را در کتابی جداگانه در باب امراض جلدیه ذکر
خواهیم نمود انشاء الله لکن در اینجا بیان می نمائیم که این قروح بسهولت علاج پذیرند از پاک
نگاه داشتن و استعمال اضمده مرتبه از بابونه حشیشه ازرق و نعناع و گل بومادران و شکطرا
مشمع و امثال آنها و هم آلودن سنگ جهنم بسطح موضع متقرح نزیل آنها است صفت
دهنی نافع در جمیع اقسام قروح بگیرند زیبق احمر یکنخود کره گاو دو مثقال مخلوط کرده و ملینه
بدو آلوده بموضع متقرح نهند

فصل رابع از باب ثانی

در قروح خبیثه که باعث داء افرنجیه بوده باشد و چون این قروح عرضند از مرض مذکور
و بعد از علاج او بالذات قرحه التیام پذیرد بناء علی ذلک ذکری نمائیم مرض مذکور را با
درجات و علامات و معالجات آنها اجمالا اما آبله فرنگ که هم آتشک نامند عبارت
از مرضی است مزاجی و مسری که از مجاورت و ملامسه با اشخاصی که بدین علّه مبتلا میباشند
عارض میشود بدین قسم که بعد از ورود ماده مذکوره در عضو قرحه عارض شود و ماده او
بتوسط عروق جذابه بتمام بدن رسیده و مزاج فاسد گردیده مورث حدوث و بروز این
علّه خواهد گردید و قریب به سیصد سال است که حکما باحوال این مرض پی برده اند و در
ابتدا مانند سایر امراض وافده از قبیل وبا و طاعون از مجاورت و تکلم با صاحبان
آتشک سرایت می نمود و در چند روز صاحب خود را بهلاکت میرساند ولکن قریب بصد
سال است که قوه مسریه او ناقص گردیده و عارض نمیشود مگر بواسطه رسیدن ریم او
بموضعی از اعضاء و در بلدان حاره سرایت این علت اقل و علاج اسهل از آنستکه در بلدان
بارده و دوام او کمتر از پنج هفته نخواهد بود و هم باشد که در هفته ثالث بواسطه
تقویت طبیعت رفع شود سیما در صورتیکه صلابتی در موضع متقرحه از او یا نفخی
در بعضی از غدد بدن باقی نمانده باشد و قاعده آنستکه بعد از رفع قروح آتشکی اثری
زشت در موضع متقرحه بهمرسد یا ماده او بمغابن منتقل و مورث ورم خیارک شود
و چون این مرض بامسه در جه میباشد و هر یکی مقتضی علاج علیحده اند لهذا بیان آنها بتفصیل
لازم است اما درجه اول بامبده از آلات تناسل است که چهار یا پنج روز بعد از جماع

باشخص مبتلای بمرض کوفت در قضیب بخصوص قریب بحشفه بثره به بزرگی سر سنجاق
ممتلی از رطوبت شفاف بروز نماید و این بثره از اصطکاک لباس بزودی بترقد
و بعد از ترقدین التیام نیابد بلکه اطراف را بسطحی میخورد و تقرح کوفتی درجه اول
حاصل میشود و کنار این تقرح که لب ادمی نامند گاهی سرخ و گاهی صلب و غضروفی
و گاهی با تربل میباشند و سطح تقرح همیشه پوشیده است از غشاء سفیدی که اورا
غشاء کاذب نامند و نشان آنکه این غشاء کاذب است نه ریم آن بود که با آب شسته
و زایل نشود و زمانیکه ما این بقوت بردارند بزودی همین غشاء متولد گشته و مجددا
بپوشاند اورا و در تتمه هفته چهارم یا پنجم لحم سالم از ته زخم سر دید و التیام یابد
و این ابدا دلیل نیست که کوفت درجه ثانی عارض نشود بخصوص حکیم حدشا بر عروض
کوفت ثانی استنباط مینماید که چون بعد از دفع مرض کنارهای آن صلب می مانند بنا
علی ذلک باید تمیز دهند مابین قروح و بثورات ماده آتشکی با سایر بثور و ریشها که
در موضع مذکور عارض شده باشند مانند آنکه بعضی اوقات مشهود که در قضیب بقدر
بیست عدد بثره یا ثالیلی مرواریدرنگ یا نند ریشی عارض شود بدون آنکه سبب
داد افر نجیه باشد سؤال — ایا همیشه معالج میتواند علی نمود که آتشک
بدرجه ثانی نرسد یا نه جواب — اختیار بدست او نیست بلکه میشود با وجود
تدابیر و معالجات نافعه آتشک بدرجه ثانی برسد واما علاج از تقدمة
المعرفة است که هرگاه با زنی اجنبی مباشرت نماید بسرعة قضیب را بعد از
جماع با بول بشویند اما چون بثره و قرحه عارض شود و بدرجه اولی رسد بهتر آنستکه
ساعتی یکنوبت آلت را با آب گرم بشویند و بموضع ریش زیبق احمر یا کلمل
مسحوق با قند بپاشند و اولی آنستکه لته را با آب غلور آلوده قرحه و ریش را
با او پوشیده و بالمره آرام مانند و بعضی علما در این درجه نیز بدون تامل سیماب
و ادویه سیمابیه استعمال نموده اند لکن خطا است بلکه باید اولا تدابیر مذکوره را
مراعات فرمود اگر مرض رفع شد فبها و الا بعد از آنکه معلوم شود رفع نخواهد شد

و درجه ثانی از او عارض خواهد شد میتوان ادویه سیمابیه میل فرمود و هم تمریخ
دهن زیبق سنجابی اللون و کلل باطراف این قروح نافع است و هرگاه در اطراف
قرحه و در میان فلقمونیا عارض شود باید علیل عضو را آرام داشته و از بابونه مطبوخ
با لبن ضماد اندازند و در صورتی که قرحه مذکوره روی باشد فلقمونیا بغانقریا مبدل
شود یا مستعد آن باشد که غانقریا گیرد باید از مطبوخ مازو و بوره ارمنی طلاء
نموده و بموضع متقرح مسحوق مازو پاشیده و چون ثالیل غیر سالم از او بروید باید
سنگ جهنم بمالند و حتی المقدور در این درجه از مرض از شرب سیماب احتراز
جویند تا آنکه به بینند که بهیچوجه معالجه نشود آنگاه لابدا باید سیماب میل فرمود
و از خوف آنکه مبادا آتشک در درجه ثانی بروز نماید لازم است که علیل را یکسه
از بعین عشبه و جبی نوشانید و در بعضی اوقات در اواخر این درجه علیل را خیارک
عارض شود واما خیارک عبارت است از تورم غده از غدد واقعه در مغابن است
اگر قرحه در جانب ایمن از بیضه و قضیب باشد خیارک در جانب ایمن واقع شود و بالعکس
و علامات او این است که سه یا چهار هفته بعد از وجود قرحه آتشکی در قضیب علیل
احساس نماید ثقلی در مغابن و ورمی در یکی از غدد واقعه در او و بعد از چند
روز جلد آن موضع احمر و منفجی گردیده و وجعی ضربانی عارض شده و بمرور وسط
موضع متورم لین و منفجر گردد و کنارهای موضع منفجر غلظ بهم رساند و بهیچوجه التیام
نپذیرد بلکه از حرکت زیاد باشد که غانقریا بر او را عارض شود در این صورت
خوف عظیم است بواسطه مجاورت با عروق عظیمی که عابر اند از این موضع و اما اندار
این مرض چندان نیک نیست چون زیاد طول میکشد و هم در بعضی اوقات
بعد از انفجار چند ثقبه ناسوری بوجود آید و هم در صورت عروض غانقریا خطر
عظیم است و اما سبب او نیست مگر انتقال ماده آتشک سیماهنگامیکه صاحب
آبله فرنگ حرکت زیاد نماید یا سنگ جهنم زیاد بموضع متقرح از او مالیده باشد
از قدت او ماده سرایت کند بیکی از غدد مغابن نموده و خیارک بهم رساند واما

علاج باید آنکه بعد از ظهور ورم بدون تأمل زلو بنشانند بموضع متورم و چند نوبت مسهل
مرتب از گلل و جلاب میل فرموده و بالمره آرام مانند و بجهة تحلیل غدد مذکوره مشمع زراوند
بیندازند و نقل مکان او نمایند بموضع دیگر که باصطلاح پرنده نامند یا ورقه سرب بدان
موضع به بندند و اگر در جلد حساسیتی بهم رسد باید زلو نشانیده و یا ورقه سربی محکم
بست تا بسرعت تحلیلش دهد و هرگاه با وجود براین تحلیل نرود و ماده در او حاصل شود
لازم است بجهة نضج او اضمده حاره بالفعل بکار داشت و بعد از نضج باقلیتاب الکال
یا خمیر و بینه که نسخه او در خاتمه کتاب بیان شده بهت ورم را منفجر ساخته و بعد از
دفع ماده قدری کتان بکات کبود آلوده و بجوف او فرو برده و مبادرت نمایند به
استعمال اضمده تا صلابت اطراف اولین و یا ریم خارج شود و آنجائیکه با وجود براین
تدابیر صلابت اطراف بلینت مبدل نگردد و قرحه التیام نیابد لابد باید او دوسیماتا
میل نمود که از آنها علة زایل خواهد شد و اگر عضو مأدوف اغانقرایا عارض شود قسمی نمایند
که محدود گردد در این صورت باید لته را به بورق محلول در آب آلوده و باطراف عضو
انداخت و از مشروبات مقویات مانند کنه کنه و شراب و امثال آنها میل
فرمود و جوف موضع مبتلای بغانقرایا را از خلوط اردو شو ممتلی ساخت و باشد
که در اطراف ورم تالیسی لحانی موسوم بکندیلم بروید در این حالت باید آنها را
با مقراضی چید و هرگاه کنار قرحه صلب و سیاه باشد و بدین واسطه التیام نیابد
لازم است که با مشرطی کنارهای او را قطع نمود و اما آبله فرنگ در درجه ثانی را
قاعده چنانستکه بعد از آتشک درجه اولی در شش یا هفت هفته بروز نماید
و هم باشد که دو سه سال تا هفت سال عروض او تعویق افتد و در فرنگستان این
درجه در جلد بروز نماید باشکالی مختلف و بنا در در حلقوم و جوف دهان عارض
شود و بالعکس در ایران که اکثر در حلقوم بروز نماید و قسمی از او آنستکه در
بعضی از مواضع بدن بخصوص جبهه و خلف اذن بلکهای کوچکی احمر بلون مس
بروز نماید و یا آنکه یک لکه بهم رسد کلیة شکل و باشد که بثوراتی لسان سالک

سی رنگ بهم رسد و منفجر گردد و در تحت آنها قرحه بوجود آید و این قرحه را اطراف بلون
مس و کنارهایش نازل و فرو نشسته و کلیه شکل و مدة مدفوعة از او بسرعة منجمد و بسان
غشاء کاذبی بپوشد و از شستن زایل نگردد و هم باشد که قرحه خبیثه در سلامیات اصابع
بروز نماید و در این بلاد ماده مذکوره اغلب در جلد باطن سیما در خلف حلق و لوزتین بصورت
ورمی خفیف ظاهر شود که صدا گرفته شود که با وجود ورم حلقوم از ورود ماده منع قلیل نماید
باین طور که از زبچه ساده تمیز داده شود و چون علیل لفظ آح ممتدا گوید و دهان او را مشاهده
نمایند حمرت و تهیجی در حنک رخو ظاهر باشد که سطح او را غشاء سبزی پوشیده و این
غشاء کاذبی هست که بعد از زایل شدن در مدت چند روزی در تحتش قرحه بوجود آید
بسان قروحی که در جلد ظاهر بیان رفته و هم در جوف دهان و اطراف زبان و
کنارهای لب بعضی لکها ظاهر شود بسان قلاع و متقرح شوند و هم باشد قرحه خبیثی
که در حنک بروز نموده فرو نشیند و عظم را فاسد سازد در این صورت علیل از بلغمی تکلم
نماید و هم باشد که در غشاء مخاطی انف ورم آتشکی بهم رسد و بما فوق خود سرایت
نموده عظم مصفا تر را میم و فاسد سازد در این حالت نتنی کریه از او مشموم و انف
فرو نشیند و هم میشود که قرحه مذکوره اکل نماید غضاریف شکل انف را و هم باشد
که قرحه از فضای دهان و حلق نزول نماید بحلقوم و غضاریف او را فاسد نماید و
بدین واسطه حلقوم منطبق شده و معبر هوا مسدود گردیده و علیل را ضیق النفس
عارض و هلاکت رسد و قسم دیگر از آبله فرنگ در درجه ثانی آنستکه بشکل تالیسی
لحانی موسوم بکندیلم در کنار لب یا بیضه و قضیب و مقعد و یا در تمام بدن عارض شود
و قسم دیگر از این درجه آنستکه ماده آتشک در طبقه عنبیه چشم بروز نماید و اگر
در علاج غفلت ورزند در چند روز صاحب خود را اعمی گرداند و تفصیل این قسم را
چون در کتاب کحالی ذکر نموده ایم بتکرار او نه پیوستیم و میباید دانستکه اگر این
ماده در بدن بماند و مزاج را فاسد سازد و رداءت او بعظام سرایت نماید او را
آتشک در مرتبه ثالث نامند و در این حالت ماده این مرض با کلوله و شبکهای

جذابه سرایت نماید و مستنقخان سازد و مورث حتا زیر گردد و یا آنکه بمفاصل و غشاء ضریع
محیط بر عظام و سیما عظامی که برهنه و محض از جلد پوشیده شده اند مانند مرفق و قصبه
کبری و از انصباب این ماده وجعی در عظام بهم رسد لسان آنکه وجع مفاصل ولکن
این وجع را حالت مخصوصی هست که در لیالی اشد از آنستکه در نهار و بعد از دخول به
بستر وجع تا نصف شب شدت کلی بهم رساند و بعد از چندیکه بدین منوال گذشت
رطوبتی مانند لعاب صمغ عربی مابین جرم عظم و غشاء ضریع او مترشح گردد و این رطوبت
خالی از چند قسم نیست یا بالمره تحلیل رود و یا آنکه صلابت بهم رساند و مانند دمکه از
سطح عظم برآید و یا آنکه رطوبت مذکور بر یمی الحال مبدل و منفجر گردد و عظم را متقرح
و متیت سازد این حالت را نقرس گوفتی نامند و یا آنکه عظم متقرحه را جرم مضمحل
و کشکی گردد او را کاری گوفتی نامند و هم باشد که ماده این مرض بعضی
از عصبی انصباب یافته و مفلوج یا مسترخی گرداند او را و در بعضی میشود که این ماده
بجرم مثانه بریزد و صلابت و تحجر بهم رساند و اگر زنی در این حالت حمل بردارد طفل
متولد از او هلاک گردد و چون بواسطه این مرض مزاج رداءت بهم میرساند لهذا
صاحب او را استعداد تامی هست بامراض مختلفه را و اما علاج درجه ثانی از
آتشک بدین طریق هست که اولا بر صاحبان این مرض واجب است تقلیل غذاء و پوشیدن
لباسهای گرم بحدیکه همیشه در عرق باشند و باستعمال ملینات طبع را نرم دارند
از جماع و حرکات عنیفه به پرهیزند و حکما در این مرض سه صنف از دوا استعمال
نموده و نافع دیده اند اول بعضی از مسهلات مانند نمک و نیکی و سنا و یکی و کلل
و جلب و ریوند چینی و امثال آنها ثانی بعضی از نباتات مانند عشبه و مارچوبه
و چینی و کوایاک و ساسافراس و ریشه بابا آدم و مازریون و ریشه بیز
و پوست سبز گردو و این ادویه را بعد از استعمال زیبق باید بکار داشت بتفصیلی
که در کتاب ادویه ذکر شده بهت ثالث از ادویه مستعمله در این مرض زیبق
و املاح و ادهان او است مانند کلل و دواء اشکنه و زیبق احمر و ید با جیوه و سیمیه

خالص

خالص و ادویه یدیه در این مرض زیاد نافع اند و سابق بر این در آتشکهای مزمن
که ماده او بجرم عظام سرایت نموده و قرحه او بسرعت عظم بهم میرساند دهن
زیبق سنجابی استعمال مینمودند و از آنجائیکه مدت سی سال است که معرفت تاجوال
بدیه بهم رسانیده و منافع او را بیش دیده لهذا این عمل را متروک فرموده اند و اما
طریق استعمال دهن زیبق این است که اول از علیل فصد نموده و بواسطه مسهل
امعاء را از فضولی منقی و خالی ساخته و چند نوبت بحمام رفته و چند روز در بستری
گرم بخوابند آنگاه بگیرند دهن زیبق یکمثقال و بر ساقین مالیده و یکروز رها داده
روز سیم یکمثقال دیگر گرفته و بسطح داخل فخذ مالیده و هم یکروز رها داده و بعد
یکمثقال دیگر برداشته و بسطحی انسی عضد مالیده و بعد از یکروز بطریق سابق یک
مثقال دیگر بفقار ظهر بمالند اگر از این عمل لثه متقرح و از دهان رطوبت زیاد
سیلان یابد و در شکم نفخی بهم رسد و در قاروره رسوبی سرخ موجود و براز
سواد بهم رساند دست از عمل کشیده و علیل را بحمام فرستاده و لباس او را
تبدیل نموده و چندی عشبه یا چینی میل فرمایند تا سمیت زیبق را ببرد و هرگاه
یکنوبت کفایت ننمود مکرر فرمایند تا اعراض مذکوره بظهور رسد و اگرچه این
عمل صاحبان آتشک در درجه ثانی و ثالث را زیاد نفع می نماید لکن چون در
بعضی دیده شده که در بین این عمل علیل را تشنجی عام یا سکته عارض شده
و بهلاکت رسیده اند لهذا حکماء ترک او را اولی دانسته و سایر تراکیب از
زیبق را بکار میدارند در آتشکهای مزمنی که بهیچ وجه علاج نپذیرند و خوف
هلاک باشد و از جمله املاح جیوه هست دواء اشکنه نسخه بگیرند دواء اشکنه
یک کندم کلاب چهارده مثقال مخلوط نموده و روزی دو مثقال از او را
بدو نوبت بنوشند و اگر از شرب این دواء غثیان عارض شود اضافه نمایند
بر او تقطیر افیون چهارده قطره و بدستور سابق میل فرمایند و بعد از چند
روز بوزن او بیفزایند تا علت زایل شود و در صورتیکه این علة عبور ملینماید

از درجه ثانی بثالث یا وجعی در مفاصل عارض شده باشد باید دوائی موسوم به پرت بید
درد سر کور استعمال نمود بدین قسم که بگیرند از او هفت کندم و بارب سوس خمیر نموده
و چهارده حب ساخته روزی دو حب از او را بدو نوبت میل فرمایند و اگر بدین وزن
چهارده کندم شوکران بیفزایند انفع و اقوی خواهد گردید و اما در درجه ثالث از آتشک
و هنگامیکه با خنازیر همراه باشد انفع ادویه بیدرد پوتاس است بدین قسم که روزی
سه نخود از او را در گلاب حل نموده و یا بارب سوس جها ساخته بدو نوبت میل
فرمایند و در استعمال هر یک از ادویه بدیه احتیاطی کامل باید نمود چون که افراط
در آنها مضر سینه و محلل بعضیه و شدی است و در صاحبان بوء المزاج و مرطوبین
چون استعمال زیبق مضر است باید دوائی موسوم به بیدارو حکیم بکار داشت از
یک کندم تا یک نخود برای روز بدو نوبت و هم بعد از ازاله مرض در صورت امکان
استحمام میاه کوکردی و در یاد شرب چیزی و عشبه و مطبوخ پوست سبز گردو زیاد
نافع خواهد بود و حین استعمال دواء امساک در غذا و احتراز از لبنیات و حموضات
و بقولات و فواکه واجب است و در اغنیا چون زیبق منفعت نبخشد جای او
کلورور طلا بالطرون که یکی از املاح طلا است باید استعمال نمود طریق صنعت ملح مذکور
بگیرند طلای خالص شش جزء در تیزآب حل نموده و اضافه نمایند بر او نمک طعام ده
جزء و با آتشی ملایم خشکش نموده ملحی از او باقی ماند که یک کندم او را با قند دوازده
قسمت نموده روزی یکی و بعد از چند روزی دو قسمت از او را بدو نوبت بزیر زبان
در نمایند و چون این مرض از اعلال عظیمه و متعلق است با امراض باطنی و مزاجی و مر او را
اشکال و معالجاتی مختلف است و این کتاب را بیش گنجایش نبود باختصار کوشیده
و لیکن در کتاب امراض باطنی بتفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

فصل خامس در بیان قرحه سالک

اما سالک عبارتست
از قرحه مخصوصی که در بعضی بلاد بهم رسد دون بعضی و مزمن و سعی که بعد از چند مدت
بالذات رفع میشود و دیگر آن شخص را عارض نخواهد شد ابدا بدانکه سالک بسه نوع مشاهده

میشود اول سالک دکه که در یک موضع بدن بخصوص قریب بمقعد و وجنه و بنادر
در سایر مواضع دکه صلب بزرگی نخود تا باقلا عارض میشود که مدت سه چهار ماه بدین
حالت بماند مگر آنکه جلد را باره صفری بپوشد و بعد از این مدت از وسط لیستی
بهم رساند و بگدازد و قرحه خبیث الشکل مر او را عارض گردد و بعد از یکسال تا لیل جید
در موضع او بروید و رفع شود و در موضع او اثری باقی ماند قسم دیگر سالک مغروش
که بدین قسم میباشد که یک قطعه جلد بزرگی یک پول تا یک کف دست طفل بالمسا
صلب میشود بطور سطحی و رنگ مس بپوشد و بعد از چند وقت بالمره بگدازد و قرحه
عظیمی عارض شود و بعد از یکسال رفع شود نوع سیم که کپه ارمنی نامند در یکجانب
وجه چند دکه بقدر عدس و شاهدانه بطور حلقه عارض شود و در وسط این دایره
جلد سالم است که هم بعد از چند مدت متقرح شده رفع شود و در دایره او حلقه
دیگر بهم رسد و بعد از رفع او دائره دیگر بعمل آید تا آنکه بالمره صورت را خراب
میکند و آنجائیکه سالک در وجه و جفنین و پرئیلینی عارض شده باشد میشود
که آنها را بخورد و اعضاء مذکوره را زایل سازد و سالک بسته است ببلاد بطوریکه
در بغداد عموم دارد و در ایران در بعضی بلاد است و در بعضی نیست و بدین واسطه
سبب او مجهول و بنادر شده که کسی در مدت عمر دو نوبت بسالک مبتلا گردد
و اما علاج چون زیبائی صورت ملاحی بدین واسطه خراب میشود و بر حکیم واجب
است که زود رفع نماید و بجهت علاج بعضی ادویه که تجربه نموده ام و انفع آنها جوهر
شوره است که در هر حالت و هر نوع که باشد حکما زود رفع میکند و طریق استعمال
جوهر شوره این است که بواسطه میل شیشه قدری جوهر شوره بروی سالک
بمالند تا سفید شود و بعد از این چند روز رها داده اگر رفع شد فبها و الا یکدوبار
تکرار نمایند که البته زود رفع خواهد شد و چون جوهر شوره جلد را فاسد
میسازد لازم است که در اطراف او چیزی از مشمع و اغلیون بیندازند و
که بجلد اطراف برنخورد سیما در صورتی که دوای مذکوره را قریب بچشم استعمال مینمایند

فصل سادس از باب ثانی در قروح واقعه در جرم عظمی از عظام

بدن که بلغت لاتین کاری امس نامند با اسباب و علامات و معالجات او بدانکه در بعضی باشد که قرحه بهم رسد در موضع از عظمی و بدین واسطه تغیری در آن عضو یافت شود که شباهت تامی داشته باشد بقرحه اجزای لینه مانند آنکه بعد از متقرح کردیدن عظم رخاوتی در جرم بهم رسانند بحدیکه میل بتوان بدو فرو برد و از موضع متقرح صدیدی کریه النتن با احمرار لون بالاید و هم باشد که در اطراف قرحه لحم رخو زائدی لسان السفجه بوجود و چون قبل از حدوث قرحه التهابی در جرم عظم یا ضریع او بهم رسد بنا علی ذلک بعضی اعراض بر او تقدم جوید از آن جمله اولا وجعی صعب و متمادی در عظم بهم رسد و بعد از چندی جلد ما فوق او متورم و متغیر کردد و در تحت جلد مده کرد آمده و منفجر شود و مده سیاله از او متعفن و الهل و از کثرت او حمی دقی عارض شود و اکر میل نقره فرو برند باستخوان نشیند و سیاه کردد و از لوازم این قرحه است نبت لحمی زائد و رخو در اطراف موضع متقرح و سبب این علة یا بادی و یا مادی است اما اسباب بادیه ضربه عظیمی است که ضریع را منصدع سازد و یا بواسطه التهابی در او و جرم عظم بهم رسیده و متورم شده کردانند مانند آنکه سنگ عظیمی بر دست وارد آمده مورث انضغاط او کردد و اما اسباب مادیه مورثه این مرض ماده خنازیر و آبله فرنک و حصبه میباشد و هم چنین باشد که از مرض نقرس و ریاح افرسه و فج و از حبس یکی از ترشحات معتاده طبیعیه قرحه در عظمی واقع شود و چون قرحه مذکوره مایل است بقطعات رخوه از عظام بنا علی هذا اغلب اقریب بمفصل قرحه عارض میشود و اما اندار این علة مختلف است و بسته استقلال اسباب او و عضو ماؤف هرکاه سبب او مزاجی و مادی باشد یا قرحه در اطراف مفصل و از کثرت سیلان ماده حمی دقی عارض شده باشد بسیار ردی و جز قطع عضو برئی نیست مزاج او و لکن در بعضی امزجه بیحیوه و ابدان قویه سیما در سن بلوغ باشد که بقوت

طبیعة

طبیعة قرحه التیام یابد بدین طریق که ریم سیال از او غلظ و سالم و لحم اطراف آن موضع صلب و مستحکم شود و رطوبتی بموضع متقرح مترشح و یا منقص عنه را بدل شده و علیل شفا یابد و اما علاج باید رفع سبب او نمود مانند آنکه اکر سبب ماده خنازیر و آبله فرنک باشد بعلاج آنها کوشند و ادویه مناسبه بدانها بکار دارند علی ای تقدیر باید قوای علیل را باستعمال ادویه و اغذیه مقویه حفظ فرمود و در صورت امکان به ییلاق نقل نموده و قرحه را از کثافات پاک داشت و با تفتیک پوشیده که هوا بدو نرسد و از استعمال ضماد با بونه ابهال نورزند و روزی دو نوبت موضع متقرح را از ماء فاتر بشویند و آنجائیکه در اطراف آن موضع التهابی حاصل شود ارسال علق و تمریخ دهن زیبق سنجابی اللون نافع است و هرکاه سبب قرحه بادی باشد نه مزاجی میتوان موضع علة را مکشوف نموده و قطعه عظم متقرح را زایل ساخت و آنجائیکه سبب ماده خنازیر باشد مبادرت بدهن ماهی نفعی کلی دارد صاحبان خود را و چنانکه ذکر نمودیم اکر بواسطه قرحه یا از کثرت سیلان ماده و ظهور حمی دقی خوف هلاک باشد میتوان عضو مؤف را قطع نمود چون حکما کفته اند که وجود ناقص بهتر از عدم صرف است

فصل سابع از باب ثانی

در موت قطعه عظمی از عظام بدن بواسطه افناء قوه غاذیه او این علت را که بلاتین نکرزیس نامند مانند خانقرایا است در آلات لینه و اغلب عارض شود در قطعه اوسط عظام مانند آنکه بوسط ساقین و عظم فخذ و عضد و زندین و ترقوه و فک اسفل و محل وقوع او یا در ظاهر عظم است او را نکرزیس ظاهری و یا در جوف او بهم رسد او را نکرزیس باطنی نامند و اما سبب این مرض عموما بطلان قوه غاذیه عظم است بواسطه صدمه وارده بر او و آن موذی یا امری است بادی و یا مادی اما اسباب بادیه ضربه و سقطه و ضغطه است که بواسطه آنها غشاء ضریع محیط بعظم منصدع یا فاسد کردیده باشد و اما اسباب مادیه که مورث این علت توانند شد ماده خنازیر و آبله فرنک و ریاح افرسه و امثال آنها است چون ماده این

سد مرض استعداد تامی دارند بدینکه مابین غشاء ضریع و جرم عظام بضباب و استقرار
کیرند و باشد که بواسطه یکی از اسباب بادیه و بادیه معاً این علت موجود شود و اما التهاب
مقدمه این مرض یا حاد و یا مزمن است و از آنجائیکه این التهاب در قعر و جوف عظم
بهم میرسد بواسطه تمدد و جمی شدید غائر در عظم عارض شود با اعراض حمی دقی
و بمرور جلد محیط آن موضع متهیج و متشنج کردد بدون حمرت او و بعد بثورات
چندی در جلد ظاهر و منفجر کردیده و صدیدی کریه الرایحه از آنها دفع شود و قاعده
چنان است که این ماده حمی دی متساوی بکشاید و از موضعی خارج شود که عظم سالم
باشد و باشد که یکی از ثقب مدفع ده التیام پذیرد و مانند قیحی فرو نشیند و
ریم از دیکر موضع مدفعی بنا نماید و باید تمیز داد مابین این علة و قرحه عظم بدین علامات
که ذکر میشوند از آن جمله

در مواضع رخوه اسفنجیه قریب بمفاصل
در قطعه اوسط عظام واقع کردد
عارض شود

در اطراف ریش لحمی از نوع سفنجی لون
جلد موضع علت لسان قمعی فرو رفته
لسان چنبره بروید
و ممتد و باشد

اگر میلی بموضع متقرح از عظم فرو برند
بواسطه صلابت جرم عظم از فرو بردن و بر خوردن
بواسطه رخاوت در عظم فرو رود بلسان آنکه در پنیر
میل بعظم صوتی ادراک شود مانند آنکه از فلزی

از طول اد علیل را حمی دقی عارض شود
بخلاف آنکه صاحبان این علت را حمی دقی
دست نخواهد داد

و باید دانست که چون این حالت در عظمی بهم رسد طبیعت علی ما یه که قطعه هیئة از عظم را
خارج سازد و لهذا لحمی در سر بر موضع جیئه و هیئة عظم بر رویانند تا از نمو استخوان را
جای نماند و بظاهر میل نماید تا آنکه نزدیکی جوید بموضع نضج جلد و بعد از زمانی طویل
بیرون آید و علیل نجات یابد و همچنین آنجا بیکه یک قطعه از وسط عظمی علت شود
فحاذی بدو در ظاهر جلد ثقبه و قرحه بهم رسد و لحم نابته در غلظت عظم علت صلابت

و عظمیت بهم رساند و از ضیق مکان قطعه علت از عظم را منضغط سازد تا آنکه در
عظم را منضغط سازد تا آنکه از ظاهر جلد مقابل خارج شود و اما انذار این مرض بواسطه
ردائت مختلف است بنا بر اسباب موروثه و محل وقوع او چنانچه هرگاه قطعه صغیری
از طبقه ظاهر عظمی علت شود و بواسطه یکی از اسباب بادیه مبتلا بدین مرض کردیده باشد
سیما اگر قریب بمفصل واقع یا علیل ضعیف البدن و القوی باشد علاج زیاد صعب
خواهد بود و اما علاج باید قسمی نمود که قطعه علت از عظم بسرعت خارج شود
هرگاه عضو مؤوف را التهابی عظیم باشد باید بارسال علق و استعمال ضماد سورت او را
منکسر ساخت و از مقویات قوای او را تقویت فرمود در صورتی که قطعه علت از عظم
متحرک باشد دال است بر میل او بخروج در این وقت باید موضع متقرح را کشوده و
باستعمال فتیله طبیعت را بدفع او اعانت نمایند یا آنکه بعد از کشودن با ابزری کرفته
و بیرونش آرند و اگر مسافت مابین قرحه و عظم رمیم زیاد باشد و از بعد مسافت
ممکن نکردد اخراج او لازم است موضعی قریب بدو را شکافته و عظم علت را بیرون آورد
و در صورتی که عظم رمیم در موضعی از عظم سالم مرکوز باشد و سالها طول کشد و بیرون
نیاید در این حال بر معالج واجب است که باعانت اره یا مته آن موضع را مثقوب ساخته
و عظم را بیرون آرد و زخم را با تفیلی پوشیده و بواسطه اضمده اعانت نماید طبیعت را
در نبت لحم و ممتلی ساختن موضعیرا که از عظم خالی کردیده است و هرگاه قطعه میته
از عظم بمفصلی فرو نشسته باشد یا علیل را حمی دقی عارض شده باشد جز قطع عضو
برئی مر او را نیست

اسهل علاجاً هست و بالعکس
در صورتیکه قطعه عظمی از اسباب
بادیه صح

فصل نامه زهاب نامه

در رمیم شدن قطعه عظمی از عظام جمجمه باید دانستکه جمیع عظام راس را ممکن است
ابتلای بدین علة لکن زانده ابریه و قحفیه و قطعه جزئی کم از عظم صدغ را استعداد
بیش از سایر عظام جمجمه است و سبب او ضربه و سقطه وارده بر جمجمه است
و هم اکثر از ماده آبله فرنگی نیز عارض شود و موروث موت او خواهد کردید و اغلب
این علة با مرض سل همراه است و چون عظم جزئی رمیم و متقرح شود علیل را حمی

شدید در گوش بسر باگرانی او و باشد که صماخ نیز متقرح گردد و بالاخره دوار و تشنجی
عظیم صاحب او را عارض و بهلاکت رساند و اما علاج بنحوی باید نمود که عموماً
ذکر رفته الا اینکه در اینجا باید ماده را بسرعت مندفع سازند از خوف انکه مبادا بفضای
راس منصب گردیده و دماغ را منضغط ساخته و علیل از سکته بمیرد و بجهة این
مطلب باید آنکه قطعه تیه از عظم را با اره مدور الراس بریده بردارند و بهمین نحو
عمل باید نمود در صورتی که زائده ابریه رمیم یا ماده در او جمع شده باشد
و هرگاه قطعه از عظام جمجمه رمیم شود و بالمجاوره موضعی از غشاء ام الغلیظ
متقرح گردد باید با اره مذکوره قطعه تیه از عظم را برداشته و لثه را با آب
آهک آلوده و با او قرحه را رفاد نموده و از مشروبات مطبوخ پوست بید میل فرمایند
تا بدین واسطه دم بهیجان آید و قرحه بریشی سالم متبدل و التیام پذیرد

فصل تاسع لمن باب ثانی در رمیم شدن اضراس که در عرف
عامه دندان کرم خورده نامند و طواحن را استعداد بعفاد بیش از سایرین است
و این از دو حال خارج نیست یا چنان است که اولا در میان دندان شقاقی بهم رسد
و لوبنش کبود گردد و بمرور جرم دندان متاکل شود تا باطن و چون فساد بعصب واقع
در جوف او رسید وجع شدید عارض شود و یا آنکه باطن دندانی فاسد گردد با وجعی
صعب که از شرب ماء و اشیاء بارده و بر خوردن هواء اشتداد یابد و ما بعد
از ظاهر دندان هم تکه کبودی ظاهر و منشق گردد و فساد باطن را بظاهر متصل
سازد علی ای قسم کان بعد از آنکه اصل دندان فاسد گردید ضریع او متورم
شود و ریم از او بیالاید این حالت را بیونانی پرلیس نامند و باشد که این
ماده از یکجانب دندان ثقبه نامورتی بگشاید و از آنجانب خارج شود و میشود
که در لثه محاذی موضع رمیم شده از اصل دندان لحمی زاید بروید او را اپولیس
نامند و اما سبب رمیم شدن دندان و فساد او یا امری است خارجی مانند آنکه
افراط در اکل اغذیه حامضه و کثیف و نامتمیز نگاهداشتن و ضربه که از شدت

ادمیان دندان ملتوی شود مورث فساد او گردد و اما اغلب بطور ارثی یا از غلبه حموضه
معده دندانی رمیم شود و اما علاج باید آنکه بعد از ظهور فسادی در دندان قسمی نمایند
که زیاد نشود بجهة این معنی لازم است که با آلتی مخصوص شبیه بغاشق دندان را پاک
نموده و آنچه سیاه و فاسد شده است تراشیده و خشک نموده آنگاه ورقه طلا
بدان موضع نهند یا آنکه با دوائی موسوم بارژان تن که مرکب است از قلع و سرب
و بلیمود یا با ملقمه نقره موضع فاسد را ممتلی سازند تا بدین واسطه هوا یا غذا
بجوف دندان داخل نشود و مورث وجع او نگردد فساد را مانع آید از ازدیاد
و همچنین باید اشخاصی که دندان کرم خورده دارند دهان و دندان را پاک نگاهداشته
و بعد از هر غذا با آب مضمضه نموده و روزی دو نوبت با مسواکی دندان و لثه را پاکیزه
بشویند تا لثه قوت بگیرند و کثافت دندان زایل شود صفت سنونی نافع بگیرند پوست
کنه زبد البحر صدف مرکی اجزا را نرم کوفته و روزی دو نوبت با او لثه و دندان
را بشویند و هم سنون بابان سوخته و پوست بادام در تقویت لثه نفعی عظیم دارد
و آنجائیکه با این علة بخر همراه باشد باید از مطبوخ زدفای مصری یا تقطیر کات
هندی و مرکی روزی چند نوبت مضمضه فرمایند و اگر دندان بدرد آید بجهة تسکین
وجع او باید سبب او را بیابند و بر وفق او معالجه نمایند آنجائیکه سبب او ماده
زکام و چائیدن باشد بعلاوه در یک شق از راس و وجه نیز وجع عارض شود
و در این صورت باید علیل خود را گرم بپوشد و پارچه صوفی گرم کرده با او
نصفه سر را ببندد و هم استعمال مشمع زراریح و ارسال علق بجانب علت
نفعی کلی دارد و اگر شئی خارجی از غذاء و غیره بجوف دندان داخل شود و
بدین واسطه بدرد آید باید او را خارج سازند اگر وجع تسکین یافت فبها و الا
بجوف دندان یک دو قطره تقطیر افیون بچکانند یا قدری از او را بلثه بمالند و در
بعضی از قطور دهن قرنفل و گرآزد و مطبوخ عاقرقرحا و اثر در تسکین وجع
نفعی عظیم دارد و هرگاه بهیچوجه وجع تسکین نیابد و دائم از جوف او مدد بیابد

باید آنکه با کلبتین دندان را بکشند و بعد از آنکه در دندان نواصیری بوجود آید
از خوف آنکه مبادا افساد دندان بفک سرایت نموده رمیمش سازد باید بزودی دندان را
بکنند و لحم زائدیکه در لثه روئیده باشد موسوم بابولیس باید با آلت قطاعی
بریده بر دارند و اگر در تحت او قطعه از فک رمیم گردیده باشد بر وفق او علاج باید فرمود

باب ثالث از مقالهٔ ثالث در بیان نواصیر با اقسام

و اسباب و علامات و معالجات آنها و مشتمل است بر شش فصل فصل اول
در تعریف ناسور و اسباب و علاج او بطور کلی اما ناسور عبارت از مجری غیر طبیعی
است که یکی از ترشحات فضلیه بدن مانند لعاب دهان و صفرا و بول و امثال
آنها از او دفع شود و اما سبب وجود این علة حبس و انسداد مجری طبیعی است
بواسطه ضربه یا سقطه یا قرحه یا غانقرا یا مانند آنکه اگر جراحتی بر مجری بول وارد آید
و التیام نپذیرد و بول از او بپالاید بواسطه حدت بول متقرح شده و مورث نواصیر
گردد و اغلب چنان باشد که اولا دملی در جلد ظاهر شود و بعد از انفجار رطوبت سیالهٔ
از او که یکی از ترشحات فضلیه بدن باشد مانند براز و بول و دمعه و امثال آنها از او
مندفع شود و از آنجائیکه این ترشح مانع میآید التیام را بناء علی ذلک در مدت
قلیلی طبیعة غشاء کاذبی بسان جلد ظاهر در جوف ثقبهٔ ناسوری متکون میسازد
تا از عبور و حدت او فسادی بظهور نرسد و در بعضی این غشاء بحدی غلیظ و
مستحکم گردد و بسان غضروفی در این صورت جز بعمل ید بنحو دیگر علاج ممکن نخواهد گردید
و اما علاج آنکه اولا مجری طبیعی منسدهٔ این ترشح را مفتوح سازند زیرا که بعد
از انفتاح او باشد که ناسور بالذات التیام پذیرد مانند آنکه اگر بواسطه مرض
سوزنک مجرای بول ضیق گردد و بول ثقبه ناسوری بنا نماید بجهة علاج لازم است
که اول مجری بول را بکشود اگر ناسور التیام پذیرفت فبها و الا عمل ید نمایند و هرگاه
مجری طبیعی را انفتاح ممکن نباشد باید مجری مصنوعی محاذی او بکشایند و بعد
از مراعات این امور باید آنکه غشاء کاذب متکون در جوف ناسور را ازاله سازند

تا التیام

تا التیام یابد

فصل ثانی از باب ثالث

در ناسور غدهٔ بزاق و او ثقبه و مجری غیر طبیعی است که هنگام مضغ و تکلم رطوبت دهان
از او بپالاید و سبب این علة ضربه ایست که بمجرای بزاق واقع در خلف اضراس
وارد آمده باشد یا آنکه سدهٔ در مجری مذکور بهم رسد و لعاب حبس گردیده و از
موضع دیگر منفجر شده ناسور بعمل آید و اما علاج او را بدو قسم میتوان نمود
یکی آنکه مجری طبیعی منسدهٔ بزاق را مفتوح سازند یا آنکه مجرای جدیدی برای او
ترتیب دهند در صورتی که تفرق اتصال جدید باشد باید کنارهای ناسور را برید
و بخیه نمایند یا آنکه چند نوبت سنگ جهنم بدو بمالند تا التیام پذیرد و اما چون
این ناسور مزمن باشد اعمال مذکوره در التیام او کفایت نخواهند نمود بلکه باید
مجرای مصنوعی برای بزاق علاوه ترتیب داد و پرداختن این عمل بچند قسم
جایز است یکی آنکه طرفین ناسور را برید و تروکار منحنی از کنار انسی او فرو برند
بدهان آنگاه از ثقبه تروکار زهی داخل و از جوف دهان خارج نموده و علیل را
امر فرمایند بحرکت دهان و مضغ و در بین این حرکت ملاحظه فرمایند که لعاب از چه
موضع دهان خارج میشود و بعد زه را از دهان به ثقبه اتصال این مجری بقدر یک
عرض ابهام فرو برده رها دهند و ناسور را از ظاهر بخیه نمایند قسم دیگر آنکه بنحو
سابق بعد از فرو بردن تروکار مفتولی سربی از لولهٔ او بدهان داخل ساخته
و لولهٔ تروکار را بیرون آورده و طرفین مفتول را در دهان بهم به پیچند و مدت
شش هفته رها داده آنگاه طرفین ناسور را از ظاهر بریده و بخیه نمایند تا التیام
پذیرد و در حین التیام باید علیل دهان را کم حرکت دهد و بسا باشد که در یک
موضع از مجری لعاب وسعتی بهم رسد و رطوبت در آنجا جمع شود یا آنکه حصاتی از
لعاب متکون و مجری را مسدود ساخته و عبور لعاب را مانع آید و بدین واسطه
ناسوری بهم رسد علی ای تقدیر باید آن موضع را گشوده حصات یا رطوبت
محبوسه را دفع نموده آنگاه طرفین ناسور را بخیه نمایند تا التیام پذیرد

فصل ثالث از باب ثالث در ناسور مجرای صفراء

واو عبارت از ثقبه ایست که موجود شود از التصاق مراره بمراق وانفجار او که بعد از انفجار صفرا از این مجری بظاهر دفع گردد و در صورتی که این علت مزمن شود عمل هضم غذا و ناقص بدن ضعیف و لاغر خواهد شد و سبب او تکوین و حصول حصاتی است در مراره بدین قسم که چون در مراره حصاتی موجود شود و سعتی در اجزای او بهم رسد و ملتهب گردد و صفاق محیط بخود را منضغط و متالم سازد و بعد از التهاب مراره با صفاق ملصق شود و چون حصات مذکوره مانع آید عبور صفراء را لابد از حبس و اجتماع او اجزای مراره دقیق و متمدد گردیده و بظاهر منفجر شوند تا آنچه در او ست مندفع سازد و لهذا در موضع مراره ناسوری عارض شود که صفرا از او پالاید و این ناسور التیام نپذیرد الا بخروج حصات بناء علی ذلک باید معالج بعد از اینکه میل فرو برده و یقین حاصل نمود بر وجود حصات بر دارد زهی و در ثقبه ناسور فرو برده و چندی رها دهد تا از جسم زه و سعتی در اجزای مجری بهم رسد آنگاه انبری فرو برده و حصات را گرفته بیرون آرد و اگر بدین قسم خروج او ممکن نگردید لابد باید حصات را منکسر سازد و اجزای او را خارج نماید بنحویکه در کتاب مخزن الفواید در باب کسر حصات مثانی بتفصیل ذکر شده است

فصل رابع از باب ثالث

در ناسور مستقیم و این علة عارض شود از التصاق معاء مذکور بمراق و انفجار او که هرگاه علیل قوت بخود دهد قدری براز از این ثقبه مندفع شود و در صورتیکه قطعه اسفل از این معاء بالمره فاسد گردیده و از کار افتاده باشد و براز بتمامه از ثقبه ناسوری خارج شود او را معقد غیر طبیعی نامند و چون بواسطه این علة کیموس جزء بدن علی ما ینبغی نتواند شد در تغذیه اعضاء خللی روی داده و بدن ضعیف گردد و بعلاوه از آلودن براز وحدت او جلد بطن نتن شود و اما سبب این ناسور اغلب قرحه است بدین قسم که میشود معائی از مراق فتق نماید و جزء محتبس از معاء مفتوق عانقرا یا گیرد و در صورتی که علیل را هلاک نسازد منفجر شده و ناسور بهم رسد و براز از او

مندفع شود و از انفجار جانبی از معاء ناسور دار قطع او بتمامه معقد غیر طبیعی بهم رسد و باشد که طبیعة ناسور و معقد غیر طبیعی را علاج نموده التیام دهد بدین قسم که جدار جانبی از معاء را سالم را بجانبی از معاء مفقود العمل بپیوندد و دو جزء زائد از آن دو قطعه معاء را تحلیل برده فانی سازد آنگاه موضع التیام یافته را پس کشد در این حال مجرائی از معاء اعلی باسفل موجود و براز از او عبور مینماید و بدین واسطه معقد غیر طبیعی مسدود و رفع گردیده علیل نجات یابد و اما علاج باید آنکه علی نمایند تا براز بسهولت دفع شود دهان ناسور را با تفتیکی بپوشند و از اغذیه قویه و لطیفه میل فرمایند و اگر ثقبه ناسوریه ضیق باشد و براز بعسرت خارج شود و علیل را متالم سازد باید قدری اسفنج خشک بدان موضع نهند تا از جذب رطوبت حجیم گردد و دهان ناسور را وسیع سازد و هرگاه قطعه از معاء نتو نموده از این موضع خارج شود مانند آنکه در خروج مقعده باید بعد از رجعت او کلوله از پنبه ترتیب نموده و بدان موضع نهند تا خروج او را مانع آید و هرگاه بعد از چندی قدری از براز خارج شود از معقد طبیعی دال است بر آنکه دو قطعه معاء با یکدیگر متصل و ملتصق گردیده اما هنوز نباید عملی نمود که ناسور از ظاهر التیام پذیرد الا هنگامی که براز بتمامه از معقد طبیعی بدون وجع قولنجی و عسرت بتواند دفع گردید آنگاه بقاعده که ذکر نموده ایم در علاج نواصیر التیام دهند ناسور و معقد غیر طبیعی را و بسا باشد که جدار حاجب مابین معاء مقطوع بتجدی عظیم باشد که طبیعة نتواند او را فانی ساخت در این صورت باید بقاعده که جراحی فرانسی موسوم به دوپیت آن اختراع نموده است عمل نمود و جراح مذکور مقراضی ترتیب داده بادم کند که بروی هم میخوابد و بنام خود نامیده است و طریق عمل این است که اولا با میلی نقره قطعه اعلی و اسفل معاء مقطوع را بیابند آنگاه مقراض مذکور را داخل نموده و یک تیغه از او را بمعاء علیا و تیغه دیگر او را بمعاء سفلی فرو برده و میلی که بدو منصوب است

روز بروز به پیچانند تا در مدت هشت روز ساقط نماید جدار اعلی و اسفل معا را و در
این مدت باید از غذا بشوربای رقیقی اکتفا نموده و سه روزه از استعمال حقن
لینه لعابیه امعاء را از فضول خالی ساخت و همچنین بعد از خروج مقراض تا
یقین حاصل نشود که معاء بالمره التیام یافته هست دست از مبادرت بحقنه
بر ندارند

فصل خامس از باب ثالث

در نواصیر مقعده و این لفظ شامل هست هر مجری متاوی را که در اطراف معاء
مستقیم و شرج واقع باشند و این علة یا تام هست یا ناقص تام او را نامند که
یک جانب ثقبه در ظاهر و جانب دیگر او از مستقیم باشد و ناقص هنگامی است
که بمعاء مذکور مدخلی نباشد او را دیمشود که در دهان این قسم ناسور لحمی زائد
بروید یا آنکه زیاد صلابت و سختی بهم رساند و اما سبب این علة اغلب بثرو
بواسیر هست که بعد از انفجار ناسور از او بهم رسد و هم از ضربه و فرو رفتن شیء
خارجی باطراف مقعد میشود که نواصیر عارض شود و در بعضی باشد که این علة
بطور بحران در امراض کبد و صدر موجود شود و اما تشخیص او را از تقدم اسباب
مذکوره و سیما از فرو بردن میل باید اصبع بروغنی آلوده و بمقعد فرو برده
و از خارج میل بدوانند اگر نوک میل را با اصبع لمس نمودند دلیل هست
بر آنکه ناسور تام است و الا ناقص اگرچه میشود سر میل بموضعی دیگر برخورد و بنو
اصبع نرسد و با وجود بر این ناسور تام باشد علی ای حال علاج او این است
که مسافت و فاصلهٔ مابین ناسور و مقعد را قطع نمایند مگر در ناسور بحرانی
سیما در صورتیکه صاحب او مستعد مرض سل باشد و هرگاه در شک باشند
به بین که این ناسور بحرانی هست یا نه لازم هست آنکه اول موضعی از بدن را
کی نموده و باده را بدان موضع مایل ساخت آنگاه علاج نواصیر فرمود و اما
طریق عمل این هست که میل نقره بثقبه ناسوری فرو برند تا منتهی و بهدایت این
میل شیار داری داخل سازند و یک پارچه چوب نازکی شکل برداشته و بروغنی

یا خروج براز و ریح میباید نمود
و قاعده چنانست که ثقبه داخلی
ناسور که عرض اصبع در فوق
عضلهٔ شرج واقع باشد
و در حین فرو بردن میل
صح

آلوده

آلوده و بمقعد فرو برده بعد مشرط دقیقی بهدایت میل شیار دار از ثقبه ناسور فرو
برند تا آنکه نوکش برخورد بچوبی که در مستقیم واقع هست آنگاه یکدفعه مشرط و چوب را
پائین کشند تا فاصله مذکوره بریده شود و بهمین قسم عمل باید نمود در ناسور ناقص
و بعد از اتمام عمل فتیله بموضع مشق نهاده و با پنبه و لته او را بسته و رها دهند
دهند تا شقاق او با لحم مجتمع گردیده و التیام پذیرد و اگر بعد از این عمل سیلانی
شدید بهم رسد بجهة سد او باید جوف معاء مستقیم را با تفتیکی تن پوشات نمود
و هرگاه التهابی عظیم بموضع مجروح را عارض شود باید با رسال علق و شرب
ملینات لعابیه سورت او را منکسر ساخت و بعضی از استادان این فن معالجهٔ
این علة بدین طریق نموده که مفتولی از ثقبه ناسور داخل و از مقعد خارج ساخته
و بتدریج او را کشیده تا فاصله مابین بریده شود لکن از آنجائیکه این عمل صاحب
خود را زیاد متالم و متادی میسازد و طول میکشد ترک نمودن او اولی هست

فصل سادس از باب ثالث در نواصیر مجری بول

فصل اول از باب ثالث از مقاله اولی

و نواصیر مابین مثانه و مهبل و چون نواصیر مجرای بول را در مقالهٔ اولی بتفصیل
ذکر نموده ایم تکرار او لازم نبود اما ناسور مابین مثانه و مهبل بدانکه از انضغاط
رأس جنین هنگام تولد یا از ضربه که مهبل را وارد آید بواسطه فرو بردن اسباب
بجهة اخراج طفل باشد که مهبل و مثانه متورم و متقرح گردند و بدین واسطه ناسوری
مابین آنها موجود شود و چون علی الاتصال بول جاریست و از حدت میخراشد و ریش
میسازد آلات تناسل و فخذین را با حکه شدید و لباس دائم ملوث و متعفن است
لهذا صاحب خود را بجدی متالم و متادی میسازد که از حیوة خود بگذرند و زندگی نخواهند
و اما تشخیص باید نمود این علة را از تقدم اسباب مذکوره و هرگاه اصبع بمهبل فرو
برند ثقبه باندازه عدس تا پسته محسوس خواهد شد و لکن از آلتی موسوم بآینهٔ
رحم خوب مشاهده توان نمود او را و اما انذار او ردی هست چون از حدت بول التیام
متعسر بلکه از عمل بدهم علاج صعب است و اما بجهة علاج دو قسم باید نمود یکی آنکه بر دارند

آلتی موسوم بآینه رحم و بمهبل داخل سازند بطوریکه بخرج او محاذی ثقبه ناسور واقع
شود آنگاه بواسطه میلی که در آتش تابیده شده باشد اطراف او را بسوزانند
اگر بکنوبت کفایت ننمود عمل را مکرر فرمایند و در صورتی که ناسور جدید و صغیر باشد
ممکن است که از مالیدن سنگ جهنم بچند نوبت التیام پذیرد بدون آنکه کی نمایند
و قسم دیگر آنکه بعد از دخول آئینه رحم با مشرطی دقیق اطراف ناسور را ببرید
و بخیه نمایند تا التیام پذیرد اما افسوس که این اعمال زیاد خطیر و در صورت
مزمنیت و عظم ناسور بهیچوجه کفایت نخواهد نمود و اگر با وجود براین معالجات
ثمری مترتب نگردد لابد باید قطعه اسفنجه بمهبل فرو برده و رها دهند و بعلاوه یک
ظرفی کدوئی شکل ترتیب داده و بمابین فخذین به بندند و دهان او را بفرج متصل
سازند تا بول در آنجا جمع شود و با سافل و لباس نیالاید

باب رابع از مقاله ثالث در خلع عظام و مفاصل و

مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در تعریف خلع و اسباب
و علامات و علاج او بطور کلی و اما خلع مفصل عبارت از آنستکه حرهٔ مفصلی از
مغاکش خارج و بموضعی دیگر قرار گیرد و این حالت را منقسم نموده اند در
خلع تام و ناقص اما خلع تام هنگامی است که حرهٔ مفصلی بالمره از مغاکش خارج
شده باشد از مقر خود و ناقص او را نامند که حرهٔ مفصل منحرف شده باشد از
مقر خود بعضی خارج و بعضی دیگر در مفصل باقی باشد و هم از این قبیل است پیچیدن
مفصل که او را غلیظک نیز نامند و او عبارت از آنستکه کیسه محیط بمفصل
منصدع نگردیده باشد بلکه تمددی در اربطه اطراف مفصل بهم رسیده باشد و هم
منقسم نموده اند در خلع مفرد و مرکب مفرد آنستکه جز خلع مفصل آسیبی دیگر
روی نداده باشد و مرکب آنستکه علاوه بر خلع عظم مکسور یا عرقی مجروح گردیده
باشد و اما تشخیص این علت را از چند چیز می باید نمود یکی از اضطراب عمل که حرکت
او یا بالمره باطل و یا ناقص گردد دیگر از تغییر هیئت و محوراه که بعد از خلع عضو طول

یا اقصر از آنچه بوده میشود و چون لمس نمایند نقرهٔ مفصل خالی و حرهٔ او را در موضع دیگر
بیابند و لکن در مفاصل عمیقه که با لحم پوشیده اند و در صورتی که ورمی بدان مفصل
عارض شده باشد البته تشخیص صعوبت خواهد داشت و هم باشد که خلع مفصل مشتبه
شود با کسر عظم و اما سبب این علت ضربه و سقطه یا تمدد عضلات است و اگر ضربه با شتاب
مفصلی را وارد آید منکسرش سازد و اگر بسایر مواضع عظم برخورد از مفصل منخلع
شود و در خلع تام لابد کیسهٔ محیط بمفصل منصدع خواهد شد و در صورتی که حرهٔ مفصل
منخلع را بسرعت بموضع خود برد نمایند به نیکوئی علاج پذیرد بدون آسیبی و بالعکس اگر
مدتی خارج از موضع خود بماند مغاک مفصل از لحم ممتلی گردد و در مقر حرهٔ طبیعیه
برورمغاکی بنا نماید و مفصل غیر طبیعی بوجود آرد و بعد از چندی فی الجمله حرکتی هم
در او بهم رسد و اما انذار خلع مختلف است خلع مفرد و جدید رد آنی چندان ندارد
و بعد از رد صلاح پذیرد بخلاف آنکه اگر بعلاوه خلع عظم منکسر یا عرقی مجروح شده
باشد یا صاحب او علیل و بمرضی مزاجی مبتلا بوده باشد انذار او ردی خواهد بود
و خلع مفاصل بکرهٔ مانند مرفق و امثال او ردأ اند از سایر مفاصل چون از تحدب
و تقعیر آنکه مر آنها راست بعسرت از موضع خود منخلع شوند و بعد از خلع مورث
فسادی عظیم گردند و هر چه در رد آنها تامل نمایند بهتر است و بعد از اینکه التهابی
در مفصل منخلع بهم رسیده باشد باید صبر نمود تا التهاب تسکین یابد و آنجائیکه
اعضاء ضعیف و اربطه مفصل مسترخی باشند رد سهل اما بقی الجمله حرکت
دوباره از موضع خود منخلع شوند و بجهت علاج لازم است مراعات دو امر یکی رد
نمودن ثانی ازاله نتایج و ترکیب او و اما بجهت رد او سه عمل باید بکار داشت
یکی آنکه نایبی از مافوق مفصل و دیگری از مادون او گرفته و بخلاف یکدیگر
کشیده و عامل از لمس و دلک رد نماید او را و باید آنکه عضو را در همان محوریکه
خلع شده بکشند و در بین عمل باید عضو را بقسمی نگاه داشت که عضلات
مسترخی باشند چون بنحو دیگر رد او ممکن نخواهد شد و بجهت استرخاء عضلات

لازم است که علیل را در حمامی گرم بجدّی نگاه دارند که ضعف او را عارض شود یا آنکه دوای
قی بدو بنوشانند اما اسلم وانفع آنستکه باستعمال دوای بیهوشی علیل را مدهوش
نمایند که بهترین مرخی‌ها بجهة عضلات است و قاعده چنانستکه مفاصل مطاوعیکه
بسمت جوانب حرکت توهند نمود محتمل است که تا دو ماه بعد از خلع بموضع خود رد کردند
ولکن بکره را یکماه بعد رد صعب است و اما بعد از رد مفصل لازم است که علیل چند روز
آرام ماند و بهیچوجه عضو متوف را حرکت ندهد و بهتر آنستکه عضو را تخته بندند یا نوار
پیچ نموده که تکیه باشد او را و هرگاه بعد از رد استرخاء و وجعی در مفصل باقی ماند بجهة
تقویة او باید چند نوبت ماء بارد بدان عضو اصابه نمود و هم در سال علق و تمریخ
دهن زیبق سنجابی اللون مسکّن وجع و دافع استرخاء است و اگر با وجود بر این
معالجات ثمری مترتب نگردید باید باستعمال مشمع یا کی چندی ماده را از مفصل علیل
جذب و دفع نمود و در صورتیکه مفصل متخلع منکسر گردیده باشد از خوف
غانقرایا و گراز واجب است قطع نمودن عضو

فصل ثانی از باب رابع در خلع مفاصل اعضاء فرداً فرداً با علامات

درد آنها اما خلع راس فک اسفل از نقره واقعه در عظم حجری سبب او ضربه و
سقطه یا تثاؤب عظیمی است که در آن بین خبر ناگهان و خوفناک مر او را رسد
و بواسطه او مهره مذکوره را از نقره خود خارج سازد اما قاعده چنان است که
فک اسفل از دو جانب مفصل متخلع گردد علامات او این است که دهان گشوده
مانده و منطبق نگردد و تکلم نتواند نمود و رطوبت دهان را نتواند نگاه داشت
و زائده اکلیلی فک اسفل بجدی برآید که مشاهده شود و هرگاه از یکجانب
متخلع شده باشد بعلاوه بر اعراض مذکوره دهان منحنی باشد اگر مفصل مذکور را
به نیکوئی بموضع خود رد نمایند نیک خواهد بود ولی مستعد آنستکه که نفخی
البته ضربه و خمیازه از موضع خود متخلع شود و اگر در رد او تغافل ورزند طبیعة
مفصل جدید در مقر مهره مذکور بنا نماید و طریق رد او این است که علیل را

بکرسی نشانیده و نایبی سر او را محکم بدارد و رد او دو اصبع ابهام خود را بلقمه پیچیده و بدهان
فرو برده و باضراس طواحن تکیه دهد و فک را نازل سازد و با باقی اصابع از تحت
فک اسفل را گرفته بقدام مرتفع سازد تا بموضع خود قرار گیرد آنگاه نواری از تحت
زنخ بر راس استوار ساخته و چند روز اغذیه لذیذه رقیقه میل فرموده و از حرکات
عنیفه و تکلم اجتناب ورزند و در بعضی اشخاص خلع این مفصل علة مزمنی شود
بنحویکه از عهده جزئی مغاک از موضع خود حرکت نموده و بسهولة بموضع خود رد
گردد و اما خلع ترقوه و این علة واقع شود از ضربه وارده بر او و بعقب کشیدن
کتف بغتة بنحویکه راس ترقوه از نقره عظم قص خارج شود و در سطح فوقی
او قرار گیرد و دست را مرتفع نتواند نمود با وجع شدید بجهة رد او باید نایبی
با دو دستی که بزیر بغل استوار ساخته است بدن علیل را محکم بگیرد و نایب دیگر
ید را گرفته بجانب وحشی و خلف بکشد و رد او ترقوه را دلک و منضغط سازد
تا بموضع خود قرار گیرد و من بعد نوار پیچ نمایند

اما خلع مفاصل

یدین جمله است مفصل عضد و این عظم یا بجانب
اسفل یا بقدام و یا بخلف متخلع گردد و بفوق خلع نتوان گردید چون کتف مانع
است از ارتفاع و انخلاع او اما در صورتیکه بجانب اسفل خارج شده باشد
علامات او این است که راس عضد در تحت ابط قرار گیرد و مقر طبیعی او خالی
ماند و ید از بدن بعدی بهم رساند و از آنجائیکه منضغط میسازد عصب واقع در تحت
ابط را وجعی شدید عارض شود و از حرکت زیاد متالم و متاذی گردد و باشد که
این حالت مشتبه شود بکسر ترقوه ولکن از لمس تمیز ما بین آنها به نیکوئی توان
داد و هم اگر مشتبه شود خلع مفصل عضد بکسر او باید از سماع صوت کره
بیاسیون تمیز ما بین خلع و کسر نمود و معتبرترین نشانها این است که چون کتف
علیل با کتف سالم دست دویم را برابر کنند ظاهر شود که در زیر اخرم دست
سالم تحدبی نمایان است از سر عضد بعکس در انخلاع سر عضد تا زیر اخرم

سطحی میشود یا مقعر و قسم ثانی آنستکه راس عضد بجانب انسی منخلع گردد در این حال
راس عضد در تحت زائده منقار الغراب متمکن شود علامات او این است که ید قصیر
و از بدن بعدی بهم رساند و راس عضد در تحت عضله عظیم صدر قرار گیرد و قسم
ثالث آنستکه راس عضد بجانب خلف منخلع و بروی کتف استقرار یابد و تحت
ترقوه مسطح شود علامات او این است که ید از بدن بعید و قصیر گردد و بجانب قدام
نیاید علاج قسم کان سبب او ضربه وارده بر عضد و بکف افتادن است سیما
در حالتیکه دست از بدن دور بوده باشد و اما انذار او نیکو است در اشخاص
ضعیف البنیه که بسهولة استرداد آن توان نمود ولی در صورتیکه جدید باشد
و اما طریق رد او این است که علیل را بروی کرسی نشانیده و نایبی بر دارد دستمالی
طویل و وسط او را بروی کتف انداخته و از زیر بغل دست سالم گذرانیده
و محکم نگاهدارد و بعد لته را بآب آلوده و بمرفق پیچیده و دو رشته خفت نموده
و بروی او بسته و بدو نایب بسپرند آنگاه نایبان او را بکشند بمحوریکه دست
واقع است و ثانیا بتانی ید را مرتفع سازند تا آنکه دست محاذی محور بدن
گردد و ما بعد ها رد او بگیرد چوبی و به لته پیچیده بزیر بغل نهاده آنگاه حکم فرماید
تا نایبان دست را بقدام نزول دهند و در بین این عمل جراح باید اصبع
سر عضد را لمس نماید تا بمحل خود قرار گیرد و اگر بدین طریق رد او ممکن نشد لازم است
که بعد از مراعات اعمال مذکوره لوله را بلته پیچیده و بزیر بغل نهاده و حکم فرماید
بنزول ید و در آن بین لوله را از طرفین گرفته مرتفع سازد تا بموضع خود قرارش
دهد هرگاه وجع تخفیف یابد و ید را بجمیع جوانب حرکت توان داد دال است بر آنکه
بموضع خود استرداد یافته است و بعد از اتمام عمل چند روز لته را بماء بارد آلوده
و بعضد پیچد و با نواری محکم او را ببندد که حرکت نکند و هرگاه بعد از رد استرخائی
در این مفصل باقی ماند بواسطه اصابه ماء بارد قوت گیرد و اگر کفایت ننمود
لازم است که مفصل را کی نمایند و اما خلع مفصل مرفق بجهة استحکام این مفصل

خلع تام

خلع تام نادر است الا هنگامی که با او فسادی عظیم همراه باشد و این مفصل از مفاصل
بکره ایستکه و خالی از دو قسم نیست یا زندین منخلع گردند معا یا زند اعلی بتنهائی
و از انخلاع این مفصل چهار حالة مشاهده شود اول بخلف فقط دویم بخلف و وحشی
سیم بخلف و انسی چهارم خلع زند اعلی بتنهائی و حالة دیگر که انخلاع زندین معا
بقدام باشد محال است مگر هنگامی که زائده مرفق بشکند اما حالت اول که خلع
بخلف باشد اکثر و همیشه تام است بطوریکه زائده اکلیلی زند اسفل در خلف
بکره عضد قرار گیرد و سطح مفصل بقدام زند اسفل استقرار یابد و رباطات
طرفین منصدع و شریان مرفق نیز باشد که منصدع گردد و معلوم است
زائده مرفق در این صورت از خلف زیاد برجسته و از فوق او
و تر عضله ذو راسین مسترخی شود و در خلف او خلاء و در قدام
راس عضد تحدب بهم رساند و ید قدری منحنی گردد
حالت دوم که خلع
بجانب وحشی باشد
اکثر از جانب انسی است
و علامات او این است که مهره انسی مفصل عضد بر آمده و سطح مفصل زند اسفل
بخارج و منسهای مرفق در سطح خلفی عضد قرار گیرد اما حالت سیم که خلع بجانب
انسی باشد سطح مفصل زند اسفل بجانب داخلی بر آمده و مهره خارجی عضد
بسمت خارج بر آمده و ید زیاد انحناء بهم رساند و این قسم از خلع سوای انصداع
رباط طرفی محال و میشود که در بعضی علاوه بر او شریان و عصب نیز منصدع شوند
اما حالت چهارم که زند اعلی بتنهائی بقدام منخلع شود و او این است
که سر این عظم بقدام مهره بیرونی عضد قرار گیرد و

و دست در مرفق قدری منحنی گردد در این صورت حرکت دوری او باطل و حرکت بکره ناقص
در باط مدور رأس زند اعلی منصدع شود علی ای قسم کان سبب او ضربه وارده بر مرفق
یا افتادن بکف دست است اما علاج و طریق رد او این است که نایبی دو دست
بگردن وزیر بغل انداخته وسط عضد را محکم بگیرد و از پیش رفتن مانع آید و نایب
دیگر ساعد را گرفته و بخلاف او بکشد و عامل ید را بگذارد بجانب انسی مرفق
بحوریکه منخلع شده کشیده و خم دهد چون بدون خمانیدن رد او ممکن نیست پس
از آن بموضع خود ردش نماید و اگر از استرداد او تغافل ورزند دست خشک
و بی ثمر ماند و بجهت رد او باید نایبی وسط عضد را بگیرد و نایب دیگر وسط ساعد را
و عامل از دلک رد نماید عظم مذکور را بمقر طبیعی خود این در اکثر آسان است
و اما خلع مفصل مشط این مفصل یا بقدام
و یا بخلف منخلع شود و زندین نسبة بمشط پله مانند
فواویه نود درجه یا بقدام یا بخلف متشکل شود
و از کشیده کی بموضع خود استرداد یابد و همچنین
قسم باید رد نمود در صورتیکه سلامیات یکی از
اصابع منخلع گردیده باشند و اما خلع رأس فخذ
این عظم از مناک خود بسه جانب میتوان منخلع
شد یکی آنکه بواسطه افتادن رأس فخذ بخلف
و فوق عظم ورک قرار گیرد علامات او این است
که پا قصیر و از محور طبیعی خود بیرون رود و قدم بجانب انسی مایل و رأس فخذ
در خلف و فوق ورک ادراک شود و زائده موسوم بتروکنتر از محل خود مرتفع
و بزائده فوقی ورک تقرب جوید و حرکت رجل باطل و رکبه منحنی گردد و قسم ثانی
آنکه رأس فخذ بعد از خلع بجانب قدام مایل و در ثقبه لوزی شکل مسدود یکه در
در تحت عظم عانه واقع است قرار گیرد علامات او این است که پا طویل و از

و از پای دیگر تباعد جوید و قدم بجانب
وحشی میل نموده و رکبه کمی منحنی گردیده
و حرکت او باطل شود و بدن مایل
بقدام است قسم ثالث آنکه رأس
فخذ از مناک خود منخلع و در فوق
قوس عانه قرار گیرد علامات
او این است که پا قصیر و بجانب
وحشی مایل و رأس فخذ در مغابن
واقع و زائده موسوم به تروکنتر بزائده فوقی ورک تقرب جوید علی ای قسم کان سبب
خلع این عظم ضربه وارده بر او و افتادن بپاست و از هر جانب که ضربه وارد آید
از جانب دیگر عظم منخلع شود و در این
عظم صعوبت دارد و در اشخاص قوی
و جثه سیما در صورتیکه بفوق و خلف او
منخلع شده باشد و اگر در رد او اهمال ورزند
طبیعة مفصلی جدید در مقر مهیه مذکور
بنا نماید و حفره ورک را از لحم ممتلی سازد
و اما طریق رد او این است که علیل را در پای
چوبی خوابانیده و پای سالم را بدیواریکه داده و نایبی بروی رکبه او بنشیند که حرکت
نکند آنگاه لته طویل برداشته از مابین فخذین انداخته و از روی شانه گذرانیده
و بنایبی بسپرند و همچنین دستمالی دیگر از مابین فخذین انداخته و از شانه دیگر گذرانیده
و محکم بگیرند و مانع آیند از آنکه علیل حین کشیدن پیش نیاید و مانع آیند از اینکه حین
کشیدن علیل پیش رود و نایب دیگر در کین او را با دو دست محکم نگاه دارد و مابعد
لته برداشته و بر کبه پیچیده و دو مکر بند بروی او خفت انداخته و بدو نایب بسپرند

تا بحدیکه فخذ منخلع گردیده بکشند و عامل ملاحظه نماید بعد از اینکه رأس فخذ از مقعر
خود حرکت نموده با یکدست کف قدم را بگیرد و با دست دیگر رکبه را تکیه دهد اگر بجانب
انسی مایل است پا را بجانب وحشی بچرخانند و بالعکس اگر بجانب وحشی مایل است
بجانب انسی بچرخانند تا بموضع خود رد شود چون بدین قسم بواسطه بعد مسافت قوت
برأس فخذ بیش وارد می آید چنانکه در جر و اثقال هرچه قوت از نقطه گاه دورتر است قوت
بجهة حرکت کمتر لازم است مانند آنکه در قپان مشاهده میشود و اما مفصل رکبه بنادر
خلع گردد بواسطه استحکامیکه مر او راست و اگر هم منخلع شود ناقص خواهد بود و همیشه
با این علة عضلات و اوتار منضدع میگردند و هم باشد که بعصب و عروق عظیمه واقعه
در این موضع آسیبی رسد اما تشخیص و رد او سهل و هم باید بعد از رد باطراف رکبه
زلو نشانیده و از ماء بارد بمرات کثیره طلا فرمایند که مبادا ورمی مر او را عارض شود
و قطع او وجوب بهم رساند و اما خلع مفصل کعب همیشه مرکب است با کسر یکی از دو قوزک
و چون عظام اصبع در اطراف او واقع اند لهذا میشود که عظام مذکوره از شدت ضربه
رمیم و مورث فسادی عظیم گردد علاج این است که مفصل منخلع و عظم منکسر را بواسطه
کشیدگی بموضع خود رد و جبر نموده ادویه و تدابیر دافع ورم بکار دهند و بجهة آنکه
مانع شوند حرکت او را لازم است که از جلی لسان لصف چکمه ترتیب داده و قدم
را در او نهند یا تخته بندش نمایند و اگر ترشحی از عظم مکسور گردیده باشد باید آنکه
شکافته و او را بیرون آورد و موضع مجروح را رفاه نمود و بعضی گفته اند که ممکن است خلع
کعب بدون کسر یکی از دو قوزک و باشد که قصبتین قدری حرکت نموده و بروی
عظم کعبی قرار گرفته تا نزدیک بزورقی رسد و ساق بعقب قدم میل نماید و خلف قدم
عالی گردد و در این صورت از کشیدن بموضع خود رد باید نمود و ساق را در چکمه ترتیب
از خلب نهاده و محکم بست

باب خامس از مقاله ثالث در بیان مرض فتق با قسام و علامات و علاج آنها
و مشتمل است بر مقدمه و پنج فصل اما مقدمه در تعریف فتق و تقسیم او کلیه

اما فتق عبارت از آنستکه یکی از امعاء از مقر خود خارج شود در کیسه محیط صفاق طبیعی خود
قرار گیرد و بدین تعریف معلوم گردد که فتق کدام و اخراج محض کدام است چون فتق همیشه
در خریطه صفاقیه است اما اخراج بی کیسه بظهور رسد باین نحو که میگویند اخراج مصل
رحم و مستقیم و فتق نمیگویند بواسطه آنکه بی کیسه محیط باو نزول مینماید و این علت را
بنابر موضع عظیم بدن منقسم نموده اند در فتق دماغ و صدر و بطن و از آنجائیکه فتق
بطن اعم قسمین اولی است لهذا ذکر او را بر ما بقی مقدم داشتیم

فصل اول از باب خامس در فتق بطن و اقسام و اسباب و علامات و معالجات او
بطور کلی بدانکه امعاء فتق مینمایند بیکی از سه موضع یکی از مجرای مغابن دویم از مجرای واقع
در تحت مغابن بفخذ سیم قریب بسره از مراق و نادر است که از سایر مواضع امعاء بتوانند
فتق نمود و از امعاء اغلب فتق مینمایند معاء دقاق و شرب و بنادر معاء غلاظ و معده
و مثانه و غیرهما بنابراین موافق آلات مفتوقه نامیده اند او را نفتق امعاء و فتق شرب
و فتق معده و هرگاه معائی با شرب بالمشارکه فتق نمایند او را فتق شرب و امعاء نامند
و در صورتیکه معائی از موضع خود خارج و فتق نمایند قاعده چنان است که کیسه صفاق معتر
خود را بهمراهی آورده و در او قرار گیرد و او را کیسه فتق نامند و واضح است که این کیسه
با صفاق عظیم بطن منسوب و جزء او است و موضع اتصال این کیسه را با صفاق عظیم
بواسطه ضیق بودن او فم فتق نامیده اند و این کیسه را قاعده آنستکه باطراف ملتصق و
لحیم شده باشد بنحویکه بعد از رجوع معاء مفتوق کیسه او در آن موضع باقی ماند و مراجعت
ننماید و در جرم و اجزای او غلظتی بهم رسد و مقدار عظم فتق مختلف است در بعضی بقدر
فندق و در بعضی به بزرگی سر طفلی گردد و هم ممکن است که یک شخص صاحب فتق متعدد
باشد علی ای حال در صورتیکه معاء مفتوق صاحب حرکة باشد و بسهولة ببطن رجوع نماید
او را فتق آزاد مینامند و اگر بدون حرکة باشد و ببطن رجوع ننماید او را فتق ساکن
نامند و سبب حرکت و سکون او یا از این است که معاء مفتوق مدتی مدید در کیسه
خارج از بطن مانده و با لحم ملتصق گردیده و لحیم شده و یا آنکه باب فتق بحدی ضیق است

که لسان حلقهٔ معاء را منضغط می‌سازد و نمیگذارد تا ببطن رجوع نماید و این قسم را فتق
مخنوق نامیده‌اند و بنا باسباب منقسم گردانیده‌اند او را به فتق خلقی و عارضی اما فتق
خلقی هنگامی نامند که مجرائی که در جنین بیضه از او عبور و از بطن خارج میشود و مسدود
نشده و یکی از امعاء نیز از همان مجری فتق نموده باشد و اما سبب فتق یا استعدادیست
و یا اتفاقی و از اسباب استعدادی است ارث یا استرخائی مراق بواسطه شحم یا تمدد
او است بواسطهٔ استسقا و وضع حمل و هم هزال مفرط و از اسباب اتفاقیه که مورث این
علت شوند ضربه و سقطهٔ وارده بر بطن و تعب عظیم و سعال شدید و قوی و قی مفرط
و حمل اشیاء ثقیله و در بعضی بلدان فتق بیش از بعضی دیگر بهم رسد و در ذکور و جانب ایمن
بیشتر فتق عارض میشود که در اناث و جانب ایسر و اما علامات فتق متحرک که آن را دیتر
نامند آنستکه تحدبی در یکی از مواضع مذکوره بهم رسد بدون ایلام و ایذاء و جلد محلل
او تغییری رخ نماید و اگر علیل به پشت بخوابد یا آن موضع را دلک نموده منضغط سازند
با صدای قراقر بواسطه رجوع معاء مفتوق به بطن تحدب معدوم شود و بالعکس از بپا خواستن
و سرفه نمودن و حبس نفس تحدب بیفزاید و چون چندی بدین منوال بگذرد آلات غذا
و هضم را خللی روی نماید و طبع بیوسته بهم رساند و در بطن ریح و قراقری بهم رسد با
حشاء دائمی و وجع قولنجی در اجزای بطن عارض شود و تشخیص آلات مفتوقه زیاده صعب
است و اما فتق امعاء خود را تشخیص میدهد از تحدبی لدنی و مساوی که در حین رجوع
به بطن قراقر وارد و از قرع موضع او صوت طبلی مسموع شود و هرگاه شرب فتق
نموده باشد در موضع مفتوق تحدبی لین غیر مساوی باشد و حین رجوع قراقر ندارد
و از قرع او صوت طبل بسماع نرسد و آنجائیکه باب فتق ضیق و معاء مفتوقه را
تنگ احاطه نموده باشد بنحویکه معبر براز مسدود و حرکت دم عسرت داشته باشد
البته جزء مفتوق از معاء مخنوق خواهد شد و باشد که این حالت بطول نه انجامد
و مورث خانقرایا گردد و سبب این خناق حرکت عنیفی است که بواسطهٔ او معاء
زیاد نازل و به پیچد و یا از براز غلیظ و سخت ممتلی گردد و بدین واسطه

رجوع او صعوبت بهم رساند و مخنوق شود و اما علامات خناق معاء این است که وجعی شدید
در اجزای بطن و فتق عارض شود با تمددی عظیم در موضع مفتوق و غثیان و قی بدانچه
در معده است و بعد قی صفراوی دست دهد و این قی بالذات و یا بعد از شرب چیزی عارض
گردد و نبض از ابتدا صلب و سریع و بتدریج صغیر و متمدد شود با نفخ بطن و حبس اطلاق
و طبع و هرگاه این حالت طول کشد و علاج ننماید علیل را فتق و اضطرابی عظیم روی
دهد باقی متصل و فواق و نبض دودی و منفصل گردیده عرق بارد عارض شود
و بشره بگردد با کشیدگی وجه و غور عینین بعد هلاکت رسد و در صورتیکه معاء مخنوق
رجوع ننماید و در موضع خود باقی ماند غانغرایا گیرد در این حال وجع بدان شدت
تسکین یابد و احساس لین و جلد کبود گردد و در جوف او هوای متعفن تولد میشود و نبض
ساقط شده و صاحب خود را بهلاکت رساند و لیکن بنا در میشود که معاء مخنوق به
جلد ملصق و بظاهر منفجر گردیده و در این موضع متعددی غیر طبیعی بوجود آمده و علیل
برهد و اما علاج این مرض مختلف است باختلاف فتق از استعداد حرکت یا عدم او
یا خناق و یا غانغرایا و آنجائیکه فتق صاحب حرکت باشد بجهة علاج او لازم است
که موضع علت را دلک نمایند تا معاء مفتوق به بطن رجوع نماید انگاه فتق بندی
بسته و مانع آیند از نزول او و اجود اوقات بجهة این عمل صبح است در حالتیکه
امعاء را باستعمال حقن لینه از فضول خالی ساخته باشند و علیل را بر روی بستر
خوابانیده و پاهایرا خم دهد و بالشی بزیر کمر نهاده و عامل با یک یا دو دست
موضع علت را دلک نموده و معاء مفتوق را بجانب باب مرتفع و منضغط سازد تا
به بطن رجوعش داده و برگرداند و بعد از رجوع باید با فتق بند فشردنی به بندند که
فرود کند او ثقبه و باب فتق را بقسمی منضغط سازد که عین حبس نفس بهیچ وجه
معاء خارج نتواند شد و باید عین استعمال فتق بند علیل را خوابانید و هرگاه بعد
از بستن با این آلت جزئی از معاء بتواند از پهلوی دیگر او خارج شد صاحب
خود را زیاد متألم میسازد و موضعی را که آلت مذکور منضغط سازد و مورث ایذا

کردد باید پنبه یا پارچه صوفی نهاده که مبادا از صدمهٔ او جلد ریش شود و در صورتی
که معاء مفتوق با کیسهٔ خود ملصق باشد و بدین واسطه مراجعت نه نماید یا آنکه جزء
مفتوق بمقدار لیست که رجوع او محال است در این حال معالج را هیچ باقی نیست
جز آنکه کیسهٔ ترتیب دهد و موضع مفتوق را در او نهد و به بندد تا کیسه باشد او را
و در فتقهای عظیم اگر علیل چند ماه به پشت بخوابد و از دلک بموضع مفتوق و اکل اغذیهٔ
لطیفه ممکن است که معاء مفتوق ببطن رجوع نماید و قلیلی از او باقی ماند که بتوان
فتق بند بکار داشت و در صورتیکه فتق جدید و علیل طفل باشد از استعمال فتق بند
لایق و دائمی باشد که باب فتق بیکدیگر ملتصق و مرض بکلی رفع و علیل نجات یابد و بباید
دانستکه چون چیزی فتق بند استعمال نموده و باب فتق بدین واسطه ضیق کردید اگر
فتق بند را بردارند و حرکتی عنیف نمایند باشد که معاء مفتوق مخنوق شود و متقدمین
از حکما بجهة رفع و علاج این مرض بکلی بعضی اعمال اختراع نموده اند که بواسطه آنها باب
فتق متورم و از لحم ملصق میکردید لکن از آنجائیکه اعمال مذکوره خطیر و نفع آنها اقل از اینست
که فتق بند متاخرین علم جراحی ترک نموده اند بالمره از آنجمله اعراب کی میفرمودند
بدین قسم که بر میداشتند آهنی تافته و محاذی مجرای مغابن جلد را داغ نموده تا کیسهٔ
فتق بدین واسطه مجرای جمع و باب فتق مسدود میکردید اما واضح است که از قرب
بمغاق و مجاورت او این عمل را خوفی عظیم است و اما قسم دیگر از عمل آنستکه به
تحت حبل البیض و کیسهٔ فتق چند سوزن فرو برده و باطراف آنها ریسمان کشیده و رها
دهند تا جلد عانه را بگیرد و ساقط شود لکن آنکاه که این عمل حاصل نجشد بیضه اذابه
و معدوم خواهد شد و اما قسم دیگر از عمل که اسهل و اسلم اقسام است آنستکه جلد بیضه را
بباب فتق بندند بدین طریق که باعانت سیاه بیضه را بباب فتق فرو برند
و بعد دو سوزن ریسمان کشیده برداشته و از جانب ایمن و یسر فرو برده و از فوق
موضع مفتوق خارج ساخته و بموضعی که اصبع نهاده اند کلوله از کتان کذارند و ملیتهای
ریسمانها را در فوق مراق بدو چوب به پیچند تا سه روز بعد از عمل که درمی در اجرای

موضع

موضع علت عارض شود و ثقبه فتق را مسدود میسازد و در روز هشتم تا دوازدهم ریسمانها را
باید کشید و اما علاج فتق مخنوق این است که معاء مفتوق را به بطن رجعت دهند بهر نحو که
باشد و بجهة این عمل باید قسمی نمود که تمدد عضلات بطن قلیل کردد و بهتر آنست که اولا
فصد نموده و باطراف موضع قلة زلو نشانیده و باستعمال حقن لینه امعاء را از فضول
خالی سازند صفت حقنه نافع بگیرند تو تون نیم درهم و پرنج سیر آب طبخ داده
دهند و نوبت حقنه نمایند اگر با این تدابیر معاء مخنوق ببطن رجوع نمود فبها و الا باید
علیل را در حمامی گرم فرستاده و بقدری مکث نمایند که ضعف عارض شود آنگاه بادکی
لین معاء مخنوق را رجعت دهند و چون از دلک قوی باشد که کیسهٔ محیط بمعاء منصدع
کردیده و صاحب خود را بهلاکت رساند لهذا باید دلک با نفصال و رفق باشد و بفاصله
او علیل ما یخواهد و زیر کمر او بالشی نهاده مرتفع سازند و بموضع علت اضمده مرتبه
از بزرک و کل خطمی و کل سرخ و بابونه و امثال آنها بکار دارند و هرکاه با وجود این اعمال
معاء مخنوق به بطن رجوع ننماید و عضلات بطن متمدد و فواق عارض شود باقی مکرر و نبض
صغیر بهم رساند باید بدون تامل عمل ید نمود اگرچه هشت تا دوازده ساعت بعد از
خناق ممکن است عمل ید نمودن لکن همیشه تعجیل او از برای عامل و معمول اسلم از
تاخیر اوست و این عمل را بچهار هنگام باید تمام نمود اول شق جلد ثانی کشف
و کشودن کیسهٔ فتق ثالث وسیع نمودن باب فتق را رابع رجوع دادن معاء مخنوق
به بطن و اما بجهة شق جلد لازمست که بموی اطراف را زایل ساخته آنکاه عامل دنایب او
از منتهای تحدب فتق یک عضلی از جلد مرتفع نموده و بعد مشرط مجدبی از یکجانب
فرو برده و از جانب دیگر خارج ساخته و از داخل بخارج جلد را بشکافند مکرر
بعضی اوقات از خوف آنکه مبادا آسیبی عظیم رخ نماید لازم میشود که از ظاهر بباطن
جلد را بشکافت و بجهة عمل ثانی باید برداشت انبر و میل صاحب شیاره و مشرطی
دقیق بدین قسم که اول با انبر طبقه دقیقی از آن موضع را کرفته مرتفع ساخته
و میل مذکور را تحت او فرو برده و با مشرط بشکافند و بهمین قسم بتدریج در فتق عمل

نمایند تا رسیدن بمعاء و قاعده چنانستکه از شکافتن کیسهٔ محیط بمعاء رطوبتی اصفر یا غسالی خارج شود که این را رطوبت فتقی نامند و حین خروج رطوبت فتقی دلیل است جراحرا که با معاء رسیده است و اما در هنگام ثالث بعد از شکافتن کیسه و مشقوب نمودن او باید اصبع ابهام را فرو برده و بهدایت او مشرط دیگه دارای بجوف کیسه داخل و ثقبه مذکور را وسیع سازند آنگاه در گشودن باب فتق احتیاط کامل بجای آرند از خوف آنکه مبادا در بین گشودن جراحتی بر معاء مفتوق وارد آید و صاحب خود را فی الفور هلاک سازد و لهذا لازمست که نایب معاء را بیک جانب بخشد و عامل نوک اصبع سبابهٔ خود را فرو برد تا بموضع ضیق بقسمیکه ناخن محاذی معاء و سر انامله محاذی باشد بموضعی که باید گشود و بهدایت او مشرط دیگه دارد را داخل کرده و بشکافد باب فستقرا بحدیکه اصبع بسهولة داخل بطن تواند شد و اما در هنگام رابع عمل این است که عامل ملاحظه نماید که معاء مخنوق سالم است یا فاسد یا ملتوی است یا غیر ملتوی اما در صورت سلامتی از یکدیگر قطعات او را گشوده و بهمان قسمیکه خارج شده ببطن رجوعش دهند بتمامه مگر آنجائیکه معاء مفتوق با کیسه خود ملتصق یا فاسد گردیده باشد جایز نیست رجوع او بلکه بعد از فتح باب از عسل دست کشیده و ببندند اما اگر جزوی قلیل از معاء ملتصق باشد میتوان باحتیاط معاء را از کیسه جدا نموده و ببطن رجوعش داد و هرگاه بعد از عمل مشاهده نمایند که شرب فاسد و مسیاه شده رجوع او جایز نیست در این صورت باید قطعهٔ فاسده از شرب را بریده و سالم او را ببطن داخل ساخت و چون معاء مفتوق نفش یا کبود گردیده باشد باید عامل رسیمانی بر دامنه و بدور شرب گشته ساخته و ببطن رجوعش دهند زیرا که محتمل است بعد از فتح باب حیوة از سر گیرد و بعکس آنجائیکه معاء مفتوق مخنوق و حقیقة تخانفرا یا شده تا باشد رمادیت لون و برد موضع و شقاق جلد دال است بر این معنی در این وقت عامل را هیچ باقی نیست جز آنکه موضع خانفرا یا شده را قطع نموده و قسمی نماید که در این موضع مقعد غیر طبیعی موجود شود و اما بعد از

فراغت عمل خون را شسته و علیل را بخوابانند بنحویکه عضلات بطن مسترخی باشند و جراحترا با تفتیک یا لته آلوده بروغن بادام بپوشند و قاعده چنان است که یکدو ساعت بعد از عسل طبیعة اجابت نماید و اگر اجابت ننمود باید بشربت گلسل و دهن بید انجیر طبع را نرم دارند و چون جراحت بریم نشیند رفائد را تجدید باید نمود و هرگاه بعد از عسل علامات ورم صفاق عارض شود لازمست که بشرب گلسل و روغن کرچک و تمریخ دهن زیبق سنجابی اللون و ارسال علق سورت او را مکسر و مادهٔ مورمه را تحلیل کنند.

فصل ثانی از باب خامس در ذکر اقسام فتق و علامات و معالجات او بتفصیل و مشتمل است بر سه جمله

جملهٔ اولی در فتق بر بخین و این لفظ شامل است خروج یکی از امعاء را از فرج بیضه و این از چند حال خارج نیست یا چنانست که معاء از تمام مجری عبور و از حلقهٔ خارجی بطن فتق نماید او را فتق خارجی نامند و یا چنانستکه معائی بمجاورت حبل البیضه بکیسهٔ بیضه منصب شود او را فتق صفن نامند و در اناث میشود که معائی بشفرین داخل شود او را فتق شفرین نامند و هرگاه معائی از تمام بریج نگذرد بلکه از حلقهٔ داخلی او خارج و در مجری باقی ماند در این صورت او را فتق داخلی بریج نامند و اما فتق خارجی بریج چون معاء مفتوق از تمام مجری گذشته بواسطهٔ شکل تورمی او موربی نماید و بعکس فتق داخلی قصیر و مستقیم الشکل است و چون فتق خارجی مزمن شود عنق او ضخیم و حجم بهم رساند و بدین واسطه مجری مستقیم گردد بقسمی که تمیز او از فتق داخلی بریج صعب و متعسر باشد و بعد از آنکه معائی فتق نمود و بکیسهٔ بیضه داخل گردید محاط است از چند طبقه اول صفن ثانی لحم و شحم واقع در تحت جلد ثالث غشاء عضلانی و غشاء حبل البیضه رابع کیسهٔ فتق که متعلق بصفاق و جزء او است و اما مستعدین بدین علة اشخاصی باشند که بر بخین آنها وسیع یا بالمره مسدود نگردیده باشد بقسمی که علاوه بر بیضه یکی از امعاء از بطن خارج و فتق نماید در این حال او را فتق خلقی نامند و از آنجائیکه ممکن است اسباب این علت با قیل الماء و دوالی حبل البیضه و بقای بیضه در بریج و داخل شدن

بر بخین فتق نمود و میشود که در بخین بیضه یکی از امعاء هم

او بضغن وخیارک ودمل ریمیکه دراین موضع موجود شده باشد لهذا لازمست که بدین
علامات امتیاز دهند فتقرا از امراض مذکوره من جمله

فتق	قیل الماء
از جانب اعلی به اسفل نامی است	بخلاف نمو از اسفل مینماید
صاحب قسمی است متصل به بطن	محدود بشکل کلابی است
از حبس نفس ودمیدن عظیم بهم رساند	بخلاف تفاوتی در او بهم رسد
از قرع آواز طبل نماید واز دلک	قرع او چنان باشد که مشکی پر آب
بطن راجع شود چون بجانب کیسه	شفاف وضوء شعاع خلف او
او روشنائی بدارند ضوء مرئی نشود	مرئی گردد
از فرو بردن اصبع به برنج داخل تواند شد	نه چنین است
وباب فتق فهمیده تواند شد	

واما تمیز مابین فتق ودوالی حبل البیضه وابدین علامات باید نمود

من جمله	در فتق	دوالی حبل البیضه
برنجین وسیع		بخلاف ضیق است
از لمس در دو را ورده محسوس وملموس نگردند		در دو را ورده خوب ملموس شوند
حین خوابیدن معاء مفتوق ببطن رجوع		از خوابیدن البته تخفیف مینماید
نماید باقرار وبدینوسیله ایذا وایلام نشاید		ولی بتدریج وبدون قرار امس تحلیل دو

واما تمیز مابین فتق وخنازیر را بدین علامات نمایند که در فتق
برنج وسیع واعراض التهابی مر او را نیست الا در صورتیکه معاء مفتوق مخنوق
گردیده باشد در قرب موت التهابی عارض شود با سایر اعراض ردیه از قی واسهال
وامثال آنها بخلاف آنکه در مرض خیارک برنج بحالت طبیعی واعراض التهاب
ظاهر واغلب با قرحه قضیب همراه است

واما تمیز مابین فتق وحصول ریح واجتماع او در معاء بدین علامات

باید نمود

باید نمود که در فتق علامات حمی دقی ووجع قطن وکسالت وضعف بدن وقوی نیست
اما بعد از اینکه فتاق قطن بر ریم نشیند وریم حاصله از آنها بمعاین منصب ودر آنجا مجتمع
شود وبدین واسطه علیل را حمی دقی عارض شود با کسالت اعضا ووجع قطن وضعف قوی
ودر صورتیکه بیضه در مجری باقی مانده باشد البته ضغن آنجانب خالی خواهد بود
از بیضه وبا وجود برائیکه علامات کثیره بجهة تمیز مابین فتق وسایر امراض بیان نموده اند
میشود که حکماء حاذق وماهر نیز در تشخیص اشتباه نموده وبخطا میفتند واما علاج این علت
آنستکه معاء نازل را بتدریج با دلکی بر فتق بهمان قسم که فتق نموده ببطن رجوع داده آنگاه
فتق بندی فنری بدان موضع به بندند بنحویکه از حبس نفس ودمیدن معائی نتواند نزول
نمود بدین تدبیر ممکن است که بعد از دو سه سال باب فتق مسدود ومرض بکلی زایل
وعلیل نجات یابد واما در صورتیکه معاء مفتوق بهیجوجه ببطن رجوع نماید واعراض
مخنوقی مر او را عارض شود باید بدون تامل عمل ید باید نمود بدین طریق که جلد ملتهای
موضع مفتوق را دو نایب عضنی عرضا گرفته مرتفع سازند وعامل بر دارد شرطی
مستقیم وبیکجانب او فرو برده واز دیگر طرف خارج ساخته ومیلی نا دوار بدو فرو برد
وبشکافد آنگاه با انبری طبقه بطبقه گرفته مرتفع سازند وتحت آنها میل فرو برد
وطبقه بطبقه بشکافد تا آنکه رطوبتی دفع شود که دلالت نماید بر آنکه بمعاء رسیده اند
آنگاه اصبع فرو برده وبهدایت او ثقبه را با مشرطی دیگر دار وسیع ساخته وهم
با اصبع امتحان نمایند که باب فتق وسیع یا ضیق است واز آنجائیکه ممکن است قطع
نمودن شریان نائه ببطن در حین عمل بناء علی ذلک حکماء قرار گذارده اند که در فتق
خارجی از جانب وحشی برنج بجانب زائده حاضره بشکافند ودر فتق داخلی
از جانب انسی با علی باید شکافت وهرگاه یقین نداشته باشند در تشخیص بهتر آنستکه
باستقامت از جانب انسی بعموق بشکافند که شریان مذکور را آسیبی روی
نخواهد داد البته وبعد از اتمام عمل ورجوع دادن معاء ببطن جراحت را فاد
نموده وبه بندند بطریقی که در عمل عمومی ذکر رفته تا التیام پذیرد آنگاه فتق

فتق بند بکار دارند و این قسم از فتق ذکور را اکثر عارض شود و فتق فخذ اناث را

جمله ثانی از فصل ثانی

در بیان فتق فخذ و او عبارتست از خروج معائی از فجوه‌ای واقع در تحت رباط موسوم بفلاپی و نزول او بفخذ چنانیکه در کتاب تشریح تفصیل او ذکر شده است و از آنجائیکه این فجوه در اناث بواسطه وسعت خواه او وسیع از آنستکه در ذکور لهذا اغلب اناث را افتد و اما علامات او این است که در تحت مغابن و رباط مذکور بقدام اوعیه دمیه که از آنجا عابرند تحدبی بعظم فندق ظاهر و بیرون آید تا آنکه بعظم نارنجی شود و از حبس نفس و دمیدن و حرکات عنیفه اعظم از آنچه موجود است گردد و تمیز ما بین این علت و فتق بر بخیین چنان است که در فتق بر بخیین امعاء از فوق رباط فلاپی و در اینجا از تحت او خارج میشود و در فتق برنج معاء مفتوق بصفن منصب گردیده و در این حال محال است انصباب او بصفن و هم باید بعلاماتیکه سابق ذکر نموده ایم تمیز داد این علت را از مرض خیارک و دمل ریمی واقع در این موضع و طبقاتیکه معاء مفتوقه از اینموضع محیط اند اول جلد و لحم واقع در تحت او و غده شحم و کیسه بیضه است و غالباً معاء علیا و بندرت معاء سفلی از این موضع فتق مینماید و اما علاج باید آنکه معاء مفتوق را به بطن رجوع داد برفق و ملایمت آنگاه از بستن بافتق بندیکه قصیر العنق باشد مانع آیند نزول او را و در صورتی که رجوع او ممکن نگردد و اعراض خناق ظاهر شود چون خناق معاء در این موضع بسرعت صاحب خود را هلاک میسازد لازم است که بدون تامل عمل ید نمود بدین قسم که از جلد متهای تحدب موضع مفتوق عضنی طولا گرفته مرتفع سازند تا عرضاً شکافته شوند بخلاف آنکه در قسم سابق و بعد لمحه تعدد لمحه با دقت کاملی بشکافند تا ورید صافن را آسیبی نرسد و بعد از شکافتن کیسه و وسیع نمودن او باب فتق را بگشایند چنانکه رباط موسوم به جیم برباط مقطوع گردد بجهة این معنی لازمست بردارند مشرطی دکمه دار و تمام قبضه او را با لیه پیچیده و قدری از او باقی گذارند یا آنکه با مشرط مخصوصی که مراین عمل راست بجوف کیسه داخل و با اصبع کنار تیزی رباط مذکور را یافته آنگاه مشرط را بروی او نهاده و قوت نمایند تا قطع شود و بعد از قطع او معاء مفتوق را برفق بطن رجوع دهند با سایر اعمالیکه سابق در خناق

جمله ثالث از فصل ثانی

امعاء ذکر نموده ایم

در فتق مراق که هم فتق سره نامیدش بواسطه قرب جوار و او عبارتست از خروج معائی از فضای ما بین اوتار عضلات بطن و بنا در میشود که از سره فتق نمایند امعاء و این مرض یا خلقی و یا عارضی است اما خلقی هنگامی است که بعد از تولد ثقبه سره انسداد نیابد و معائی از او فتق نماید و این حالت اغلب عارض میشود اطفالیرا که زیاد بگریند و هم زنانیکه چند نوبت حمل برداشته و بدین واسطه فضای بطن آنها وسیع گردیده یا اشخاصی که لحمانی البطن بوده و بهر ال بهر سانیده اند یا مبتلا بمرض استسقا بوده اند محتمل است که بدین قسم فتق مبتلا گردند و طبقات محیطه بمعاء مفتوق از این موضع جلد و لحم واقع در تحت او و غشاء عریض مراق و صفاق است و اما علامات او این است که در وسط بطن تحدبی موجود شود از لعب و حبس نفس عظم بهر سانند و در صوریکه فضای بطن ضیق باشد و امعاء را جای نماند و بدین واسطه فتق موجود گردد علیل را اعراض قولنجی مزمن عارض خواهد شد و در این قسم فتق نادر است که معاء مفتوق مخنوق گردد و هرگاه این حالت بهر سانند زیاد شدید و بسرعت صاحب خود را هلاک میسازند و اما علاج میباید معاء مفتوق را بادنکی لین ببطن رجوع دهند آنگاه بردارند نصف جوز بوا و بموضع علت نهاده با کمربندی او را محکم به بندند و اگر کفایت ننمود در رجوع معاء بگیرند پاره چوبی مجوف و بموضع مفتوق نهند چنانیکه معاء در جوف او قرار گیرد و در اناث میباید کمربندی ترتیب نمود از صمغ لدن و بکمر بست تا از انضغاط او معاء رجوع ببطن نموده و خارج نتواند گردید و هرگاه با اینحالت معاء مخنوق گردیده باشد لازمست که از جانب فوقانی بطن باستقامت شکافی داده و معاء را برفق ببطن رجوع داد و بنا در میشود که معائی از ثقبه بسدود حاضره فتق نماید و همچنین است فتق معده و از آنجائیکه فتق امعاء بهبل یا عجان بنهایت نادر الوجود است و تشخیص متعسر و لهذا ذکر آنها را ترک نمودیم

فصل ثالث از باب خامس

در فتق صدر و او بسیار نادر الوقوع و سبب او یا خلقی و یا عارضی است اما خلقی هنگامیست که قوه مصوره در تشکیل ضلعی خطا نموده باشد و عارضی هنگامی است که

ضلعی رمیم گردیده و از سر فه عظیم فتق عارض شود علی ای حال علاج این است که قطعهٔ منفتق
از زیر را بموضع خود رجوع داده آنگاه پاره چوبی که در تیماج دوخته باشد بدآنموضع نهاده
و به بندند لکن علاجی حقیقی مر او را نیست

فصل رابع از باب خامس

در فتق دماغ و او عبارتست از تحدبیکه واقع
شود در موضعی از جمجمه بواسطهٔ خروج دماغ و اغلب خلقی است که از مابین دو زری
یا ملاذهٔ دماغ فتق نماید و بنادر میشود که قطعهٔ از عظم جمجمه زایل و دماغ از آنموضع خارج
شود و علامات او این است که در روز از یکدیگر متفرق شده و در می ظاهر شود با قبض
و لبط و چون لمس نمایند حرکت دماغ ملموس گردد و در جلد آنموضع شعری نروید و
اما اعراض این علت بنا بعظم و صغر فتق مختلف است هرگاه صغیر باشد اعراض او شدید
نباشد لکن در صورت عظم طفل را زیاد متالم و متاذی سازد و دائم بگرید و بنالد تا
بهلاکت رسد و هم مشاهده شده که طفلی با این حالت نمرده است بواسطهٔ آنکه خوب
محافظه نموده اند موضع علة را از ورود آفات و صدمات و عارضی این مرض را از تصادم
ضربه وارده به جمجمه و زوال عظم بموضعی از او و حرکت دماغ باید تشخیص نمود و بسا
باشد که بعد از عمل تره پاپاسیون قطعه لحمی اسفنجیه در غشاء ام الغلیظ بروید و برآید
چنانیکه در مقاله ثانی ذکر او رفته و مشتبه گردد بفتق دماغ در این حالت باید بدقت کامل
و مراعات اعراض ما سبق تمیز دادشان از یکدیگر و هم اگر مشتبه شود با دمل خونیکه
بعد از تولد در راس طفل عارض شود و باید تمیز داد مابین آنها بعلامات ما ذکر اگرچه فتق
اغلب در وسط راس و دمل مذکور از نتو عظم قحفین واقع میشود و اما علاج در صورت
صغر فتق لازمست که بنهایت دقت و رافت جزء منفتق از دماغ را بجوف راس
رجوع داده و ما بعد ما پاره چرمی بدور الشکل بدآنموضع نهاده و محکم به بندند لکن در
صورت عظم این عمل کفایت نخواهد نمود بلکه باید از چوب کلابی یا ورق نقره صفحهٔ
مقعر الشکل ترتیب شود و بموضع منفتق نهاده و بست و مواظب بود که صدمهٔ
و آسیبی بدآنموضع وارد نیاید بهیچوجه

باب سادس

در خروجات احشا و آن عبارتست از نزول نمودن احشا
از باطن بظاهر و تمیز داده شود از فتق بواسطهٔ خارج شدن امعا بی صفاق خود بخلاف
فتق که با صفاق همراه بود و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در خروج رحم فصل دویم
در خروج مهبل فصل سیم در خروج مستقیم اما فصل اول در خروج رحم است و این خروج
یا تام است یا ناقص اما ناقص آنستکه در مهبل نزول نماید چنانچه اگر انگشت را در فرج فرو
برند رحم را نزدیک بآن حساس نمایند و از عوارضات این مرض است وجع شدید در کمر
و تهی گاه و احساس ثقل در مهبل و عسرت در ادرار و اطلاق و این علامات در هنگام حیض
و حرکات عنیفه نمودن زیاد گردد اما خروج تام آنستکه رحم از فرج خارج شده جهبل را
نیز بپایین کشد و علامات مذکوره بتمامه در این وقت موجود و در نهایت شدت میباشد
و بعلاوه غثی و اضطراب و قی و علامات اختناق رحم ظاهر شود و چون فم رحم مجاور هوا
شود ملتهب گردیده و گاهی متقرح میگردد اما جهة این مرض استعداد زنانی است که جهبل ایشان
مسترخی شده باشد بواسطه سوء تنک مزمن و یا وضع حمل نمودن متوالی و یا برداشتن
اشیاء ثقیله بخصوص بعد از حمل و علاج این مرض آنستکه رحم را بمحل خود برگردانند
پس از برگردانیدن بدین نحو که اولا مثانه و مستقیم را از ادرار و اطلاق پاک نموده
و بعد مریضه را به پشت بخوابانند بنحویکه در زیر کمر آن بالشی گذارند که کمر بلند بوده باشد
و بعد از آن با دو انگشت ابهام رحم را فشار داده تا بمحل خود مراجعت نماید و هرگاه
این عمل دشوار باشد مریضه را باید چند روزی خوابانیده که بهیچوجه حرکت ننماید
و بعد رحم را گرفته بمحل خود برگرداند و پس از برگردانیدن فرزجه نمایند تا آنکه بهیچوجه عامه
شود و رحم بدان تکیه نماید و بهترین فرزجه حلقه ایست بیضی شکل که از چوب پنبه
پاک کن و یا صمغ کوته پر چا ساخته باشند و از طرفی عنق دقیق داشته باشد و طریق
استعمال فرزجه هم بدین نحو است که بعد از تنقیه مثانه و مستقیم از ادرار و براز
مریضه را به پشت خوابانیده بنحویکه کمر او بلند و فخذین مرتفع بوده باشد و پس از آن فرزجه
با دو انگشت فرو برند چنانچه فهمیده شود که عنق رحم در سوراخ حلقه مذکوره قرار گرفته است

وبعد فرزجه را بنشعاب بقسمی داخل نمایند که رحم را بالا برده در تحت عانه قرار گیرد و چند ساعت
آرام بمانند هرگاه مورث ایلام شدید گردد معلومست که فرزجه مذکور عظیم میباشد باید
اورا خارج نموده فرزجه کوچکتر بکار برند و هرگاه فرزجه بدون سبب خارج شود دلیل بر آنستکه
مقدار او کوچک است لهذا تبدیل او نموده بزرگتر از او را بکار برند و باید فرزجه را مریضه
هر سه روز یکنوبت خارج نموده پاک کند بعد از آن مجدداً عمل نماید و چون گاهی میشود که فرز
اثری نمی بخشد و مریضه نیز متحمل آن نتواند شد لهذا جراحان عمل یدی اختراع نموده اند
بدین نحو که بعد از بریدن کنار شفرین کبیر دو کنار او را از جانب اسفل بخیه نموده تا نزدیک
بالا قدری باز گذارند بجهة خارج شدن ادرار و خون حیض و یا آنکه دو حلقه در شفرین کبیرین
انداخته که منطبق بر یکدیگر گردیده تا دعامه بوده باشد مر رحم را آنقدر که در انقلاب رحم میشود
که گاه گاهی بندرت رحم خارج شده و منقلب گردد و این نیز یا تام یا ناقص است و یا دفعی
و یا تدریجی اما دفعی عارض شود بواسطه زائیدن زن در حال قیام یا در صورتیکه جفت در
رحم بوده باشد و قابله بند ناف را بکشد اما تدریجی بهم رسد بواسطه مرض بواسیر که
در رحم عارض شده باشد و رحم را بسفل خود فرود آورد و عوارضات این مرض در
صورتیکه دفعة عارض شود شدید میباشد مانند غشیان و قی و التهاب و غشی و سیلان
دم و باشد که رحم ملتهب شده منجر بهلاکت گردد اما علاج اولا باید رحم را بمحل خود برگردانند
و این در صورتیکه مرض جدید باشد سهل العلاج است اما هنگامیکه مزمن و التهاب شدید
و ورم نیز عارض شده باشد در این صورت چون رجعت بمحل خود متعسر است لهذا معالجات
دافع ورم نمایند و بعد از آن بمحل خود رجعت دهند

فصل ثانی در بیان خروج مهبل و این مرض نیز یا تام یا ناقص است اما ناقص

آنستکه قدری از مهبل خارج شود و تام آنستکه غشاء مخاطی مهبل که پوشیده است اندرون
مهبل را بتمامه خارج شود و شناخته میشود این مرض بواسطه ظهور لحم رخویکه از فرج خارج
شده و بسبب قیام و دمیدن زیاد میشود و چون مرض بطول انجامد نسج مهبل متغیر میگردد
و از علامات لازمه این مرض بیقاعده بودن ادرار و اطلاق و حیض و سبب این مرض

استعداد زنانی است که غشاء مخاطی مهبل ایشان مسترخی بوده باشد بواسطه وضع حمل بنحو
متوالی و افراط در جماع و سوء مزاج و کرم در معا مستقیم و مرض حکه و سنگ مثانه
و تعب زیاد و غیره اما علاج برگردانیدن مهبل را بمحل خود رجعت دهند و بعد پارچه از اسفنج را
بقابضات مثل زاج سفید و غیره آلوده کرده در مهبل گذارند که منع نزول آن نماید و اگر بدین
نحو علاج نشود بطریق مذکور در انقلاب رحم عمل نمایند که حلقه از چوب پنبه و غیره ساخته
و بعد از برگردانیدن مهبل در فرج گذارند و اگر بدین طریق هم علاج نشود باید عمل بد نمود بدین نحو
که چند عضله از غشاء مخاطی مهبل را با مقراض چیده و بخیه نمایند پس از آن مریضه را آرام داشته
تا صحت یابد

مهبل است بمحل خود بدین نحو که مریضه را بپشت خوابانیده و باد شت تخ

فصل ثالث در خروج مقعده

اما خروج مقعده عبارتست از خارج شدن مستقیم و بندرت میشود که کل طبقات مستقیم خارج
شوند بلکه اکثر میشود که غشاء اندرونی بتنهائی خارج گردد و از علامات اوست که در ابتدا در حین
اجابت و بعد از آن مقعده گوشت سرخی مرئی شود که بتدریج عظم بهم رساند که از وسط او
بر از دفع شود و بندرت دیده میشود که یک طرف مستقیم بتنهائی خارج شود و سطح قطعه که در حالت
خارج شده مختلف است بواسطه خارج شدن مستقیم از حیثیت جدیدی و مرئیت آن که در حالت
اول رنگ شبیه بگل سرخ یا بگل آتشی اما در حالت مرئیت رنگ کبود گردد و پوشیده شده است
از بلغم لزج آمیخته با دم و عوارضات خروج مقعده اکثر خفیف و بندرت شود که قطعه خارج
شده متورم یا متقرح گردد و جهة این مرض عموماً اسبابی است که عضله شرج مسترخی گردد و چون
لحم اطراف بسیار رخو است میل کلی بهم رساند که بعد از معدوم شدن تکیه عضله شرج مستقیم
نزول نماید از این قبیل است یبوسة مزاج و دفع کردیدن براز که با قبض شدید باشد و بالعکس
اسهال مزمن و دوسنطاریا یا آنکه با مغص همراه باشد و استعمال حقن و شیاف دائما و لواط و
دیدان و بواسیر و بخصوص سنگ مثانه و ضیق مجرای بول و صیحه دائمی اطفال و این علل اکثر
اطفال را عارض شود و بواسطه بیهودن آوردن دندان و اسهالیکه لازمه اوست و انذار این مرض
در اطفال نیکوست زیرا که بعد از رفع سبب خود بخود رفع شود و در سایر اسنان عسر العلاج است
بواسطه عود دائمی او و بواسطه کسیلان بلغم و اما مردم لذا و متادی گشته و این را عوام بواسیر

بلغمی مشتبه نموده اند علاج در این اولاً رد نمودن اوست ثانیاً دفع سبب ثالثاً محافظهٔ اوست
در مکان خود اما رد نمودن اکثر سهل است بدین قسم که مریض را امر نمایند تا قوت نماید بعد انگشتان
ابهام را چرب نموده بملایمت باندرون فرو برند او را و تنها بندرت لازم میشود که ضمادات حاره
بالفعل قبل از رد نمودن استعمال نمایند و اکثری از استعمال آب سرد یا آب تدن و یا آب شکر سرب
رفع شود و بسیار بندرت دیده شده است که حکیم لابد اعضله شرج را شکافته که ما یخرج را رد نماید
و از جهة عدم عود باید حکیم ملاحظه سبب نموده از این بابت معالجهٔ پیوسته یا اسهال یا سنگ
مثانه یا انطباق فجرای بول یا دیدان و بوسیر حتی الامکان نماید و بجهة رفع ستر خای جلوس
در ماء بارد یا در شراب یا در مطبوخ پوست بلوط یا نارون و یا بید و یا نار و امثال آنها نمایند
و از برای نگاه داشتن مستقیم خصوصاً در حین سواری بستن حلیل بندی بدین شکل
که بند سطحی مانند کمربند بکمر استوار نماید و در مقعده کوئی از پنبه ترتیب داده بگذارند و از جهة
احتیاط در شراب سرخ میر آب کرده یا در روغنی بدین صفت بیالایند اما صفت او بگیرند داج
سفید یکمثقال با دو سفیده تخم مرغ بهم زده تا کفی شود و بند عمودی او را از میان پاکه رانده
بواسطه تکمه بکمر به بندد و اولی آنکه بند عمودی از مکان رسیدن او بدبر دو قسمه نموده دو سر
او را بکمر استوار سازند و گاه گاهی از استعمال کچولهٔ مرکب با بسباسه بسیار منفعت دیده
میشود لنضا بگیرند کچوله هشت نخود بسباسه دو مثقال صدحب نموده یکی صبح و یکی
شام میل نمایند و چون این مرض مزمن شود اکثر علاج اصلی متعسر است و بجراح مسیح باقی
نمی ماند الا عمل ید اما طریق عمل ید آنکه مریض را مانند در عمل سنگ مثانه خوابانیده و حکم
دهند که زور نمایند تا آنکه خارج گردد آنگاه جراح بگیرد انبری را که موسوم بانبر عصاست
و در عمل کالی کثیر الاستعمال و با این انبر دو غضن یا سه غضن عرضی گرفته با مقراض بردارد
پس از آن هر یک غضنی را بواسطه بخیه بیکدیگر متصل کرده بعد مستقیم را رد نماید که بعد
از چند یوم ریسمان بخیه با براز و ریم دفع شده و مستقیم منبتق گردیده من بعد عود
نخواهد نمود انشاء الله تعالی

باب سابع از مقاله ثالث

در اعوجاج عضوی از اعضا و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تعریف اعوجاج

با اسباب و علامات و علاج او بطور کلی و اما اعوجاج عبارتست از خروج عضوی از محور طبیعی
خود و این از دو حال خارج نیست یا بواسطه آنستکه عظم آن عضو معوج گردد یا آنکه عضو از مفصل
خارج شود و بدین واسطه اعوجاج بهم رساند و اما سبب اعوجاج یا از قوه عضلانی و یا از تغییر
جرم عظام است و اما قسم اولی او چون هر یک عضو را لازم است که عضلات از جمیع جوانب
بمساوات بجذب سازند تا عضو بمحور طبیعی و هیئت جبلی خود بایستد لهذا اگر از یکجانب
عضلات بقوت جذب نمایند و از جانب دیگر عضلات مقابل او ضعیف و سترخی باشند
عضو معوج خواهد گردید بناء علی ذلک این علت عارض میشود از سترخای عضلات بواسطهٔ
جراحات وارده بر آنها یا از آرام داشتن بدنها و یا از التهاب جرم و یا از حرکات عنیفهٔ
غیر مساوی عضلات و یا حرکت بعضی عضلات دون بعضی که وجود هر یک از این اسباب موجب
سترخای عضلات گردیده و بدین واسطه اعوجاج بهم رسد و همچنین در بعضی امراض مانند
نقرس و آبلهٔ فرنگ و ریاح از دسه و امثال آنها عضلات را در نسج تغییری بهم رسد و عضو را معوج
سازد و اما بواسطه بعضی امراض میشود که در جرم عظام تغییری بهم رسد و استعداد باعوجاج
بهم رساند مانند آنکه از مرض نقرس و آبلهٔ فرنگ و خنازیر و مرض موسوم براخی تیس که
عبارتست از رخاوت و لینت جرم عظام و هم بواسطه رمیم شدن عظمی عضو معوج گردد
و اما انذار این علت مختلف است باختلاف دوام و سن علیل و اسباب آن و در بعضی
اشخاص کفایت مینماید نمودن بیکه مرض نیفزاید و اما علاج باید آنکه اولاً سبب او را ازاله نمود
آنگاه بواسطهٔ استعمال بعضی آلات اعوجاج عضو را باستقامت مبدل ساخت من جمله
هرگاه سبب اعوجاج تغییر قوای عضلانی عضو است یعنی چند عضلهٔ عضو معوج اقوی از
از بعض دیگر باشند لازم است که عضلات ضعیفه را از دلک با عرق و کافور یا عرق
وجوهر نعناع و سایر حشایش عطره تقویت فرمود و در صورتیکه اعوجاج قدیم و نرمش باشد
از آنجائیکه اوتار عضلات بحدی متمدد میگردند که عضو را از حرکت مانع میشوند باید اوتار
متشنج را در تحت جلد قطع نمود

فصل ثانی از باب سابع

در اعوجاج عنق که بیونانی لورتیکولیس نامند علامات او این است که راس منحنی

باشد و در بعضی بحدی نمکون شود که بروی کتف بخوابد و در صورتیکه این حالت بطول انجامد
اختلافی در جانب سیمای ایمن و ایسر وجه بهم رسد و اما سبب این علت یا تشنج عضله قص
و حلمه ایست در اینحالت ظهور و تر عضله مذکور و تمدد او ظاهر شد و یا سبب احتراق جلد
یکجانب عنق ایست بواسطه نار که بعد از التیام قرحه او اثر موضع محترقه از تمدد عنقه را
معوج سازد و بنا در میشود که فقار عنق رخاوت و لینت بهم رساند و بدینواسطه اعوجاج
بهم رسد و اما علاج باید بروفق اسباب او نمود مانند آنکه اگر سبب اعوجاج ریم شدن و لینت
فقار باشد ادویه خنازیریه استعمال نماید و اگر سبب تشنج عضلات باشد باید از تمریخ دهن
بید انجیر رفع تشنج نمود و بعلاوه پارهٔ مقوائی محکم برداشته و بدور گردن بندند بقسمیکه
از جانب معوج طویل و از جانب سالم قصیر باشد تا بدینواسطه عنق باستقامت بایستد
و اما در صورتیکه تشنج قوی باشد معالجات و تدابیر مذکوره کفایت نخواهند نمود و ثمری نخواهند
بخشید بلکه باید وتر عضلهٔ متشنج را قطع نمایند بدین طریق که علیل را بروی کرسی نشانند
و نایی را سر را بجانب سالم منعطف نماید تا عضله خوب در دور بهم رساند و عامل موازی
عرض ابهام از فوق مسبدد وتر مشرطی دقیق از جانب وتر فرو برد تا درک نماید نوک او را
در تحت جلد جانب دیگر وتر آنگاه دم مشرط را مرتفع نماید و بوتر محاذی ساخته و از ظاهر
اصبع نهاده و قوت نماید تا وتر مذکور قطع گردیده و صدای قرچه مسموع شود بعد از تمام
شدن این صدا معلوم ایست که وتر بتمامه قطع شده ایست مشرط را از همان موضع که فرو
برده خارج ساخته و بالته آلوده بمشیع داخلیون بپوشند و تا دو هفته آرام مانند
که موضع مقطوع از لحم التیام یابد و بعد از این غسل و استمالی از مقوی ترتیب نمود
و بگردن پیچیده و مشق نمایند تا عنق استقامت بهم رساند و آنجائیکه سبب اعوجاج تمدد
جلد عنق باشد از اثر حرق نار البته علاج زیاد متعسر ایست و لهذا رها نمودن اولی
است مگر در هنگامیکه اثر صغیر باشد باید او را با آلتی قطاع زایل سازند و در حین التیام
مواظب باشند که عنق معوج نگردد تا اثر آن موضع قدری وسیع تر شود

فصل ثالث از باب سابع در اعوجاج فقار بدانکه فقار یا معوج شوند بجانبی

از ایمن یا ایسر او را بیونانی اسکولیازیس نامند یا بخلف اعوجاج بهم رساند او را سیفازیس
نامند یعنی حدبه و یا بقدام معوج شوند او را لردوزیس نامند و واضح است که از
اعوجاج فقار احشاء و امعاء از وضع طبیعی خود منحرف خواهند شد و در صورتیکه
فقار بیک جانب معوج شوند کتفین یکی فرو نشینند و دیگری برآید و بمرور اضلاع نیز معوج
شوند یعنی از یکجانب تحدب و از دیگر جانب تقعیر بهم رسانند و هرگاه این علت بدرجهٔ
کمال رسد تنفس متعسر و دوارش دم متغیر خواهد گردید و اما آنجائیکه فقار بخلف حدبه و
اعوجاج بهم رساند زوائد شوکیه آنها را تحدب بیش و اندام فقار مقعر شوند و در بعضی
اوقات بحدی حدبه رسد که چند زائده از فقار مانند زاویه برآیند و هرگاه این قسم از
اعوجاج عظیم شود دوارش دم و تنفس نیز عسرت بهم رساند و اما اعوجاج بقدام نادر است
مگر در بعضی اوقات در فقار قطن این حالت بهم رسد و اما سبب این علة عموماً مرض خنازیر
و حرکات عنیفه ایست که با یکدست نمایند یا آنکه اطفال را همواره یکدست نگاهدارند
و بسبب ثقل طفل اعوجاج بهم رسد و هم از مرض ذات الجنب بواسطه تمدد عضلات
جانبی و استرخای عضلات جانب دیگر باشد که اعوجاجی در فقار حاصل آید و اما سبب
سیفازیس لینت جرم فقار یا رمیم شدن آنها ایست و از این بابت است که اطفال مصاب
خنازیر اغلب بدو مبتلا گردند و هم از ضربه و سقطه وارده بر فقار و التهاب آنها باشد
که حدبه عارض شود و اما انذار این علة مختلف ایست باختلاف اسباب و حدت مرض و
دوام نمودن او و سن علیل و بدینکه التهاب در فقار باقی ایست یا نه و وجود التهاب را
بدین قسم باید استنباط نمود که اگر از لمس فقار موضع معوج موجع شوند دال است بر آنکه
التهاب هنوز باقی است و الا فلا و اما علاج باید بروفق اسباب مورثه او نمود سن جمله
اگر سبب اعوجاج التهاب فقار باشد باید ادویه و تدابیر دافع ورم بکار داشت از ارسال
علق و وضع محجمه و تمریخ دهن زیبق شنجابی اللون و تدهین دهن بید و امثال آنها و آنجائیکه
سبب لینت و رخاوت جرم فقار باشد لازم است که علیل را به ییلاق فرستاد و از اغذیه
مقویه میل فرمود و از ادویه دوج و پوست سبز گردو و بید و ادویه بدیه و فولادیه استعمال

نمود و بمسّ استحمام بآب دریا و آبی که بدرود پوتاس در او حل نموده باشند صاحبان این
علت را نافع افتد و هرگاه سبب این علت رمیم و ریم شدن فقار باشد چنانچه اغلب کهول
را این علت افتد باید بدهن ماهی موسوم بایل دو مورد مبادرت نمود علی ای حال بعد از ازالهٔ
سبب اگر اعوجاج باقی باشد لازم است که در رشق و مشق نمود بمستقیم داشتن بدن و هم
از آویختن بدن بجانب عیل و دلک عضلات بجهة تقویت آنها در اطفال باشد که رفع اعوجاج
گردد لکن در پیران همین قدر از علاج باید کفایت نمود بدینکه علت نیفزاید

فصل رابع از باب سابع

در اعوجاج رجلین و پا بجانب انسی معوج شود
او را بیونانی والگوس نامند و یا بجانب وحشی اعوجاج بهم رساند او را والگوس نامند و یا تعقب
کشد و با نوک پنجه حرکت نماید او را پای اسبی نامند و اما والگوس علتی است که پا از
محور طبیعی خود بجانب انسی بحرکت ذی بنوعی که کنار انسی قدم مرتفع و کنار وحشی نازل شود
و عیل در رفتن یا بکنار وحشی قدم و یا باطن او برود و تحدب خلف قدم و تغییر کف او
بیشتر از آنچه باید گردد و در حین حرکت بلنگد و در صورتیکه این علت جدید باشد ممکن است
که پا را باستقامت داشت اما بعد از ادامهٔ نمودن اعوجاج عود نماید بخلاف آنکه در درجهٔ کمال
مستقیم داشتن پا محال است عود اعوجاج و این اعوجاج اگرچه اغلب خلقی است لکن میشود
بعد از تولد از استرخای عضلات متشنجه و از ضربه و جراحات وارده بر آنها و از تمدد
جلد این علت عارض شود و اما اندار او مختلف است بنا بمراتب و اسباب مورثهٔ او و تغییر آنکه
در جرم عظام رجل بهم رسیده است و اما علاج باید بعد از ازالهٔ سبب قصد نمود که عضلات
متشنج مسترخی و عضلات مسترخیه قوت گیرند آنگاه عظام و عضلات مسترخیه را بواسطهٔ
بعضی اسباب که برای استقامت آنها ترتیب نموده اند بمحور طبیعی بدارند هرگاه سبب این
اعوجاج مرض فالج باشد تمریخ و دلک با ادهان عطره و استعمال جرح مداخنه نفعی کلی خواهد
بخشید و در صورتیکه وتر عرقوب متمدد نباشد از تمریخ و تخته بند نمودن و نوار پیچیدن پا
در مدت چند ماه رفع اعوجاج خواهد شد و لکن آنجائیکه وتر عرقوب و وتر عریض قدم زیاد
متمدد باشند جز قطع آنها در تحت بیهوشی علاجی نیست و طریق عمل این است که قدم را منقبض

نمایند چنانیکه وتر عرقوب منحنی بایستد آنگاه مشرط مخصوصی که مر این عمل است برداشته و
موازی یک اصبع و نیم فوق عقب فرو برده و از ظاهر بفشارند تا وتر قطع شود و بعد
از قطع و خروج مشرط لته را بمشمع داخلیون آلوده و بموضع مجروح نهاده و پا را نوار پیچ نمایند
و بعد از پنج روز باید پا را تخته بند نمایند با عانت چرخی که بجهة این کار ترتیب نموده اند قدم را
بمحور طبیعی آورد و چون اطفال را چند ماه نمیتوانند متحمل چرخ گردیده آرام مانند لهذا باید
کفشی مر آنها را ترتیب نمود بانحنای قدم و برای او میل قرار گذارد که روز بروز از تحدب
میل کفش باستقامت آید و بمتابعت او قدم مستقیم شود و هرگاه سبب اعوجاج تمدد وتر
عریض واقع در کف باشد لازمست هم او را در تحت جلد قطع نمایند چنانیکه در وتر عرقوب
و چون این قسم از امراض را دوام زیاد و مدت مدیدی بجهة علاج او لازم است لهذا باید
معالج و مریض بهیچوجه دلتنگ نگردند و اما قسم ثانی را که بیونانی والگوس نامند علامات
او این است که بخلاف قسم سابق قدم معوج باشد بقسمی که قوزک انسی را تحدب بیش و حرکت
وحشی نازل و قوس کف قدم بالمره معدوم شود و در حین حرکت تمام کف کفش بر زمین نهند
و بکنار انسی قدم تکیه دهد و از مشی زود خسته شده و بلنگد و بالجمله صدمهٔ مجروح و متقرح
گردد و اگرچه اغلب این علت خلقی باشد لکن بشخاصی که ایستاده و پیاده ریاضت مینمایند
باشد که بدین قسم اعوجاج مبتلا شوند و اما علاج در صورتیکه جدید باشد از راحت
و دلک با ادهان عطره و اصابهٔ ماء بارد ممکن العلاج است بخلاف اگر مزمن گردیده باشد
بهیچوجه علاجی مر او را نیست بلکه لازمست صاحبان این علت را که پیاده راه نروند و
پا را از صدمات محفوظ دارند تا مجروح و متقرح نگردد و اما اعوجاج بقسم ثالث را که پای
اسبی نامند چنان باشد که قدم بفوق معوج گردد و بجز اصابع هیچ موضع از او بزمین
نرسد و وتر عرقوب بحدی متمدد باشد که بسان سیمی ملموس شود و سبب او تشنج
عضلات و در بعضی خلقی باشد و اما علاج باید آنکه وتر عرقوب را بجراحت قطع نمود
و قدم را با ادهان عطره دلک و تمریخ فرموده و با نوار پیچیده تخته بند نمایند تا بمحور طبیعی
استقامت یابد

فصل خامس از باب سابع در اعوجاج ید و قبض اصابع بدانکه در بعضی باشد که ید منقبض شود
بجانب کف و بروی زندین قرار گیرد و از عمل خود باز ماند علاج مانند آنستکه در اعوجاج قدم
ذکر نموده ایم و بسا باشد که اصابع منقبض گردند بالمره بواسطهٔ ضربه و سقطهٔ وارده بر مفاصل
آنها یا از تمدد جلد بواسطهٔ جراحت لکن اغلب سبب قبض آنها تمدد و اوتار و تشنج و ترعرض
واقع در کف است و هم اشخاصی که عادی باشند بر آنکه دست را در هوای سرد با آتش بدارند
باشد که اصابع آنها منقبض گردد و اما علاج باید آنکه اولا اصابع را منبسط نموده تخته بند
بند نمایند اگر صلاح پذیرفت فبها و الا لازمست که مشرطی دقیق تحت جلد فرو برده و اوتار
آنها را قطع نموده آنگاه از تمریخ و دلک با ادهان عطره و تخته بند نمودن باستقامت بدارند شان

باب ثامن در امراض تفرق اتصال

در بیان ابوریزم و دوالی و خیلان و بواسیر و مشتمل بر ده فصل فصل اول در بیان مرض ابوریزم
و هیونانی ابوریسما نامند و او عبارتست از دور شرائینی که بواسطهٔ جسیم شدن کل طبقات
آن عارض شود بدون تفرق اتصال و یا از انصداع طبقه اندرون شرائینی که بعد از انصداع
خون بجهت خود کیسه وسیعی بنا نماید و جسیم گردد و جنس اول را که محض زیادی حجم باشد ابوریزم
صحیح نامند و جنس ثانی که کیسه بدور خود ساخته باشد او را ابوریزم غیر صحیح نامند و
همچنین گاهی میشود که بواسطهٔ فصد در مرفق شریان آن موضع مجروح شده خون از ورید
بشریان ریزد و باعث نوعی از ابوریزم گردد که او را ابوریزم دوالی نامند و اما علامات مطلق
ابوریزم آنستکه در موضعی که محاذی مسیر شریان است عارض شود و در می صغیر و لدن
با ضربان که بواسطهٔ ضغطه و فشار معدوم و بعد از رفع مانع کالت اولی عود نماید و هم
چنین هرگاه بشریان واقع در فوق ورم فشار دهند ورم معدوم شود و هرگاه بشریان واقع
در تحت ورم فشار نمایند از دیاد و کثرت بهم رساند و هرگاه مستمع در محل ورم شوند صوت
ضربان و طنین مسموع شود و این ورم در قاعده بدون وجع و تغییر لون جلد میباشد و متدرجا
نمو نموده هر چند نمو نماید جسم اغلظ و ضربان اقل گردد و چون نمو بانتها رسد بواسطهٔ فشار
باطراف خود اذیت رساند و عضو اسفل از تغذیه باز مانده حرارت و حس او نقصان پذیرد

و تربل در او بهم رسد امتلاء و درور در اورده آن محل با لونی بنفسجی نیز بهم رسد و اتفاقا میشود که کیسهٔ
مذکور منصدع و سیلان دم مهلک پدید آید و یا بواسطه عدم تغذیه عانقرا یا در آن عضو پیدا شود
و اما تشخیص این مرض بر جراح لازمست که از سایر دمامیل و اورام تمیز دهد با آنکه این مرض را نمو بطی
و گاه گاه سالها طول کشد و همچنین ضربان و معدوم شدن ورم از فشار و عود بحالت خود بعد از
رفع مانع و سماع صوت طنین از موضع متورم بخلاف سایر اورام که علامات مذکوره در ایشان موجود
نمیباشد اگرچه بعضی از دمامیل و اورام واقعهٔ در روی شریان را نیز حرکت انبساط و انقباضی
و ضربان میباشد ولی بواسطهٔ سایر علامات تمیز داده میشود و اما جهة این مرض گاهی مجهول
و گاهی بواسطهٔ ضربه و سقطه یافت میشود و مستعدین بدین مرض اشخاصی هستند که مبتلا بمرض نقرس
و گوفت بوده جیوه و عرق شراب کثیر صرف نموده باشند بجهة آنکه در این امراض بجهات مذکوره
شرائین صلب شده حمویت بهم رساند و باندک ضربه و سقطه و از حرکات عنیفه مثل قی
و سعال شدید غشاء باطن شرائین گسسته و متسع گردد و جهة دیگر است رسیدن جراحتی
بر شرائین از آلات برنده و خلنده و غیره بجهة این که بعد از شرائین دیر التیام پذیرند و هم
چنین پنهان نماند که این مرض در هر شریانی بهم رسد بخصوص در شرائین واقعه در حوالی
قلب که اذیت حرکت و ضربه خون در ایشان اکثر میباشد مثل آنکه غالبا دیده میشود که این مرض
در سبب کمان اورتی و در شریان موضع در تحت رکبه و در شریان مغابن و ابط و در شریان
سباتین نیز یافت میشود اما منتهای این مرض چنانچه مذکور شد غالبا بسیلان دم مهلک
یا بعانقرا یا منتهی گردد و بسیار نادر است که بدون سبب بشفا ملتحق شود بدینگونه که
دم در موضع ابوریزم متوقف گردیده منجمد شود و شریان از بالا مسدود گردد یا آنکه کیسهٔ
ابوریزم ملتهب و متقرح گردید شریان از جانب اعلی مسدود گردد و شفا حاصل آید ولی بسیار
نادر و اعتباری مر او را نیست اما علاج آنستکه چون این انسداد نادر از طبیعة
صادر میشود لهذا جراح را هدایت می نماید که قبل از وقت شریان را از جانب اعلی بعمل ید
مسدود نماید و دیده شده است که این عضو از تغذیه باز مانده بعد از انسداد شریان رئیس
شرائینی صغار بسرعت متجسم شده و قائم مقام شریان رئیس شده حامل دم غذائی شده اند

و نیز دیده شده است که شریان مسدود بعد از چند ساعت دیگر از جانب اسفل نیز بحرکت اول
خود عود نماید بواسطهٔ اتصال فوهات سایر شرایین موضعه در آن عضو بیکدیگر و بدین جهة
وسعة و حجم در آن شریان بهم رسد و این انسداد شریان بچند جهة ممکن است یکی بواسطهٔ ضغطه و دیگر
بواسطهٔ قلونیزم که عبارتست از قوهٔ مقاطیس اما انسداد بطریق ضغطه ما در اعلاج کافی
شود ولی در ابوریزم دوالی که در شریان مرفق بهم رسد بواسطهٔ فصد این عمل نموده شود اما طریق
عمل ضغطه در فائدهٔ آن در مبحث فصد مذکور شده اما بهترین معالجه در رفع این مرض کشف
شریان و شد اوست و این بدو قسم ممکن است یکی بطریق حکیم آن تلیس که از حکمای یونان
بوده و عمل نموده بدین قسم که جوف ورم ابوریزم را مکشوف نساخته و بعد جانب اعلی و اسفل
کیسه را الجته پس از آن کیسه را کشوده و تفتیش در او گذارده التیام یافته صحت پذیرفته
است و چون گاهی میشود که کیسهٔ ابوریزم غائر باشد و مکشوف نمودن آن متعسر و یا آنکه
شریان از اعلی و اسفل کیسهٔ ابوریزم رخو و سست باشد که شد او غیر ممکن باشد لهذا
حکیم انگلیس که هونتر نام بود بدین نحو رسد نموده که شریان را بالاتر از کیسهٔ ابوریزم از
محلیکه پیدا کردن آن اسهل و امکن بوده باشد کشف او نموده و سد کرد و چون علاج بدین
قسم اولی بود لهذا متداول گردیده حال بدین طریق عمل مینمایند و طریق آن این است که
چون از دانستن علم تشریح و مقربان و محل و موضع شریان خاطر جمع شوند جلدرا از محاذی
شریان بقدر چهار انگشت مضموم شق نموده بعد میل ناوداریرا گرفته بزیر لحم اندازند و لحم را
پرده به پرده منقطع سازند در این حال نایب باد و قلاب کند دو طرف جلدرا از یکدیگر منفصل
نموده و نایب دیگر خون با اسفنج خشک نماید که جراح ببیند و چیزی نامناسب بوی موقع
بریده نشود و هرگاه ورید یا عصبی بروی میل آید احتیاط نمایند که بریده نشود و کم کم داخل
در عضو شوند تا بحس انگشت سبابه معلوم نمایند شریان را و بعد غلاف او عیه که در شریان
و ورید و عصب میباشد بقدر قلیلی بشکافند و بعد با سوزن نقره کج و ابریشم در تحت شریان
فرو برند و احتیاط کامل بعمل آرند که مبادا ورید یا عصب بهمراه شریان گرفته شود و بعد
سوزن را بیرون کشیده شریان را با ابریشم محکم شد نمایند بنحویکه غشاء داخلی شریان

بواسطهٔ کشف نمودن و شد او و دیگر

پاره شود و اما دو طرف ابریشم را یک طرف را در او بریده و طرف دیگر را از زخم بیرون گذارند
و صبر نمایند تا آنکه ابریشم مذکور بعد از گذشتن چند روز بواسطهٔ انفجار شریان ریسمان ماده
خارج شود چنانچه بتجربه دیده شده است در شریان حیوان که هرگاه محکم بسته شود پرده داخلی
آن پاره میگردد و چند روز بعد از بستن اعلامی محلیکه در سابق بسته شده بود شریان بواسطهٔ
لحم مسدود و رفع مرض گردد و محل سد منفجر شده ابریشم خارج شود و مدت آن از هشت الی
پانزده یوم میباشد و اما مسدود ساختن بطریق قلونیزم آن است که چون بتجربه رسیده است
که هرگاه چند صفحهٔ از مس و روی مختلفا بروی یکدیگر گذارده و در مابین هر یک از دو صفحه را
پارچهٔ مبلول باب ترشی گذاشته و پس از آن دو مفتول بر داشته یکی را بصفحهٔ اعلی
که روی میباشد متصل نموده و دیگری را بصفحهٔ تحتی که مس باشد وصل کرده و طرفین دیگر دو
مفتول را در ظرفی از شیر گذاشته شیر را بقوهٔ کهربائیت موجودهٔ در خود منجمد ساخته است
و چون دیده شده است که در دم نیز چنین تاثیری مینماید لهذا این عمل را در این مرض نموده
و دو سر مفتول را در موضع ورم ابوریزم گذارند تا خون مجتمعهٔ در او را منجمد نموده شریان را
مسدود نماید و این عمل را چون چند مرتبه مکرر کنند بالمره رفع مرض نماید اما آسیبی که
در این عمل بدهکن است بظهور رسد و اولا سیلان دم است ثانیا عروض غانغرایا است
در عضو تابع و اما سیلان دم در قاعده بعد از گذشتن چهار روز از بستن شریان پدید آید
بجهة آنکه ابریشم مذکور پیش از مسدود شدن شریان منفجر نماید و او سیلان دم عارض
گردد و اما عروض غانغرایا در عضو مادون شریان هنگامی باشد که بعد از سد شریان مذکور
فوهات شرایین بیکدیگر متصل نگردیده و بدین جهة تغذیه آن عضو فانی شده غانغرایا عارض
گردد و ثالثا مجروح شدن عصب یا ورید مجاور شریان از بی احتیاطی جراح که اکثر نتیجهٔ او گراز
یا سیلان هلاک است

فصل ثانی

در بیان ابوریزم اعضاء فرداً فرداً اما ابوریزم شریان سباتی بدین نحو است که وقوع آن
در محل انشعاب سباتی بدو شعبهٔ موسوم بظاهر و غائر میباشد و تشخیص این مرض بعلامات
مذکوره در فصل سابق داده میشود و بعلاوه از جملهٔ علامات این مرض است صداع شقیقهٔ ضربانی

وعروض غشی مذرة و در انتهای ضیق النفس نیز عارض گردد بواسطهٔ منضغط نمودن ورم
حنجره و آلات تنفس را اما علاج در این مرض بدون شد شریان سباتی غیر ممکن و چون فوهات
شرائین و داجین بیکدیگر متصل میگردند لهذا دماغ بالاتمویش تغذیه نموده و خوفی مر او را نیست
اما شد شریان از دو موضع ممکن است یکی از بالای ترقوه در محل ظهور سبات و دیگری از محاذی
رأس حلقوم و عالم بر علم تشریح میداند که عروق عنق بدین نحو موضوعند که از جانبی انسی قرب
بحنجره شریان شاتی و از جانب وحشی ورید وداج واقع است و در مابین این دو رگ قدری
مایل بخلف عصب معده وریه میباشد و چون شریان سباتی غیر متشعب است الی محاذی
منتهای حلقوم فلهذا هرگاه شریان سباتی را از اعلای ترقوه بخواهند شد نمود بدین نحو عمل
نمایند که از طرف انسی عضله قص و ابریه جلد را بقدر سه انگشت مضموم شکافته آنگاه عضلهٔ
عریضهٔ واقعه در آن محل را تا رسیدن بشان بعضله قص و ابریه پس از آن او را با قلاب بجانب
وحشی کشیده و با قلاب دیگر عضله قص و لامی را گرفته بسمت انسی کشند بعد در آن فضا ورید
وداجی محسوس گردد آنگاه این ورید را تا بی با انگشت بطرف وحشی کشیده و خود جراح غلاف
شریان را گشوده و بواسطهٔ سوزن ابوریزم و ابریشم شریان را محکم به بندد و هرگاه بخواهند که
از اعلای این محل شد شریان نمایند بدین نحو باید عمل نمود که در محاذی سر حلقوم جلد را
از طرف انسی عضلهٔ مذکوره بقدر سه انگشت مضموم شکافته عضله قص و ابریه را بطرف
وحشی و عضله قص و لامی را بجانب انسی کشند پس از آن در این فضا ظاهر گردد عضله بسیار
دقیقی که بوراب از روی ظروف دمویه عنق گذشته است او را با ورید وداجی نیز گرفته
بجانب وحشی کشند و بعد شریان را بطریق مذکور گرفته شد نمایند و این عمل را جمیع کشی
از جراحان نموده و اسلم میباشد اگرچه خالی از خطر نیست و مهارت کامل لازم دارد

فصل ثالث در مابین ابوریزم

شریان ابط و ابوریزم در این محل بواسطهٔ رخاوت اطراف بسرعت نموده عضله عظیم
صدر را مرتفع نماید بلکه بسبب زیادتی ورم عظم ترقوه را نیز مرتفع سازد اما طریق عمل
این است که جراح ملاحظه نماید فضای مثلث مابین عضله مرفعه عضد که عضله دال نیز

مانند و عضله عظیم صدر را که از بیرون در تحت ترقوه مشاهده میشود آنگاه محاذی این مثلث
جلد را بوراب شکافته و بواسطهٔ اصابع این دو عضله را از یکدیگر دور نموده پس از آن با انگشت
زائده منقار الغراب را که در او عضله صغیر صدر پیوسته است احساس خواهد نمود و این
عضله را با کارد شکافته بعد مشاهده نماید شریان ابطی را که در جانب وحشی او خلط عصب
معده و در انسی او ورید ابطی واقع است آنگاه عصب و ورید را بکمال دقت از یکدیگر جدا
نمایند که شریان وسطی را با سوزن ابوریزم گرفته بطور جید شدش نمایند و این عمل را دقت
بیش از سایر اعمال جراحی لازم و اصعب از جمیع اعمال جراحی است و چون هرگاه ابوریزم
در موضعی بالاتر از موضع مذکور بوده باشد بطریق سابق شد او غیر ممکن است لهذا باید
از بالای ترقوه شد شریان ساعد نمایند و از باب آنکه این عمل بسیار متعسر است و خطیر
میباشد بدین نحو عمل نمایند که از جانب وحشی عضله قص و ابریه از محاذی ترقوه جلد را
شکافته تا بطرف انسی عضلهٔ منقاریهٔ رأس که در بین این دو عضله تقعیری ملاحظه میشود
رسند و بعد با قلاب کند جلد را گشوده وداج را بیرون کشیده و با احتیاط با میل نا ودار
بعمق روند تا شریان را احساس نمایند و محل این شریان روی ضلع اول از اضلاع
و از طرف انسی او یک برآمدگی کوچکی که از ضلع میباشد احساس شود و بدین نشان
سوزن و ابریشم را تحت شریان فرو برند و بعد شریان را بیرون کشیده ملاحظه نمایند
هرگاه مجسه از عصب و ورید میباشد اقدام نموده شد نمایند

فصل رابع در مابین ابوریزم شریان عضد و زند اعلی و زند اسفل اما عروض این

ابوریزم اکثر نتیجهٔ ضربه و سقطه و در مرفق بواسطهٔ رداءت فصد بهم رسد و در این نوع
از ابوریزم اکثر بطریق حکیم یونان انتیلیس عمل مینمایند ولی هرگاه بخواهند بطریق
دیگر که بهتر عمل مینمود عمل نمایند بدین نحو باید معمول شود که شریان قریب بکیسهٔ
ابوریزم را اولا شد نمایند که مبادا بواسطهٔ اجتماع شریانهای مرض مذکور مجددا عود
نماید و چون شریان عضد در طرف انسی عضله ذو راسین واقع است لهذا هرگاه
بخواهند از نزدیک مابط شد او نمایند باید از طرف انسی این عضله که احساس شیاری

میشود بقدر چهار انگشت مضموم جلد را شکافته و بواسطه قلاب عضله ذو رأسین را بجانب
وحشی بکشند تا رسند بعصب محرکه اصابع موسوم بعصب میان ید او را نیز بسمت وحشی
کشیده و شریان را با احتیاط تمام گرفته محکم شد نمایند ولی باید بدانند که از طرفین این
شریان ورید واقع است و هرگاه بخواهند شریان واقع در وسط عضد را شد نمایند نیز
مانند مذکور عمل ید نمایند لکن جراح باید آگاهی داشته باشد که در این محل نیز از دو
طرف شریان ورید واقع است و هرگاه بخواهند که شد شریان مذکور از موضع مرفق نمایند
باید دست را منبسط نمایند و از طرف انسی و تر عضلهٔ ذو رأسین که شریان نابض در آنجا
واقع است جلد را شکافته و احتیاط نمایند که اوردهٔ ظاهره در این محل بریده نشود
و پس از آن با میل ناودار لحم را الف نموده تا بشریان رسند و شریان واقع در این محل
نیز مابین دو ورید غائر واقع و عصب موسوم بعصب میان ید از شریان دور افتاده
بجانب انسی میباشد و بعد شریان را با احتیاط از ورید جدا نموده محکم شد نمایند اما شد
شریان زند اعلی چونکه حرکت او اظهر است لهذا شد آن سهل لکن باید دانست که در طرفین
این شریان ورید واقع و از جانب وحشی او عصب زند اعلی میباشد و طریق شد مانند
سابق است اما شد شریان زند اسفل نیز مانند شد شریان سابق سهل است اما طریق شد
او آنستکه جلد را از فوق عظم حمصی عظام رسغ ید از طرف وحشی و تریکه بین عظم متصل است
شکافته و از تقعریکه در آن موضع است بعمق روند تا بشریان رسیده و با احتیاط کامل اخذ
نموده شد او نمایند و باید عامل بداند که این شریان را نیز از طرفین ورید و در جانب انسی
او عصب نباشد

فصل خامس

در بیان ابوریزم شریان فخذ و شعب آن در صورتیکه قریب بمغابن عارض شود و محلی
بجهة شد شریان مبتلا شد باید جراح شریان خاصره وحشی را از محل عبور بطن اخذ نموده
محکم بندد و چون صفاق بسیار قریب بدین موضع است لهذا تشویش کلی در این عمل
میباشد اما طریق عمل بدینگونه است که جلد را از نزدیک بشوک اعلای خاصره در محاذی
و جانب بالای رباط فالوپی شکافته و عضلهٔ مراق را پس کشیده تا بصفاق رسند بعد

باحتیاط کامل با اصابع صفاق را بردارند آنگاه شریان را اخذ نموده شد محکم نمایند و این شریان
نیز از طرفین ورید و بطرف وحشی او عصب واقع است و بهترین محل بجهة شد شریان بفاصله
چهار انگشت مضموم از مغابن است بجهة آنکه اخذ شریان در این محل اسهل و شعب غائری آن
نیز منفصل و بیم عدم تغذیه و عروض عاقر ایا نخواهد بود اما طریق عمل آنستکه اولا با اصبع حرکت
شریان را احساس نمایند پس از آن بفاصلهٔ سه انگشت مضموم از تحت رباط فالوپی شروع
بشکافتن جلد نمایند تا بطرف انسی عضلهٔ خیاط رسند بعد او را با قلاب گرفته قدری بسمت وحشی
کشیده تا شریان ظاهر گشته پس از آن شد نمایند و این شریان را از جانب وحشی عصب و از
جانب انسی ورید واقع است و باید دانستکه چون اخذ شریان تحت رکبه بسیار متعسر است و خوف
انصداع ورید میباشد لهذا ترجیح میدهند در صورت وقوع ابوریزم در تحت رکبه یا مجروح شدن
شریان اینموضع که شریان فخذ را شد نمایند بواسطهٔ آنکه شریان در این محل بسیار غائر و
قریب بعظم و در محل ید اولا ورید و عصب واقع اند پس ترک عمل در این موضع را اولی دانسته اند
و اما شد شریان وحشی قصبهٔ کبری و عضلهٔ منبسطهٔ ابهام واقع است لهذا از فضای مابین
این دو عضله جلد و وتر عریض موضع در این محل را شکافته و با اصبع این دو عضله را از یکدیگر
جدا نمایند و در عمق این فضا شریان فیمابین عصب و ورید ظاهر گردد پس از آن اخذ نموده
شد محکم نمایند و اما شریان واقع در پشت قدم چون حرکت او محسوس میباشد هرگاه
از محاذی اصبع سبابه جلد را شکافته این شریان مرئی گردد در حالتیکه فیمابین عصب
و ورید واقع میباشد بعد اخذ او نموده شد محکم نمایند و اما شریان انسی قصبه کبری از جانب
اعلی چونکه غائر است شد او متعسر ولی از قریب بقوزک انسی چون حرکت او نیز محسوس بود
لهذا شد او در این موضع سهل و آسان خواهد بود و اما شریان وحشی قصبه صغری چون اخذ
و شد او نیز متعسر است لهذا در حین لزوم بعمل در شد شریان فخذ رجوع نمایند و باید دانستکه
آنچه در مرض ابوریزم از عمل ید و طریق شد او مذکور شد گاهی لازم میشود در سیلان دمیکه
سد او در محل موضع مجروح غیر ممکن باشد معمول دارند مثلا هرگاه جراحتی از نیزه بر پشت
پا وارد آید سیلان دم بواسطهٔ جراحت شریان عارض گردد در این هنگام بر جراح لازم است

چون در مابین عضلهٔ وحشی قصبه کبری م

که شریان فخذ را از جانب اعلی اخذ نموده شد محکم نمایند و بدین گونه عمل نمودن بجهة آنستکه
ممکن است در خود رخم شریان اخذ نموده شد او نمایند و بدینگونه عمل بخصوص در جراحتی
که چون ماده سیلان نماید و دلیل بر تقرح شریان باشد ابدا ممکن نیست و شد شریان
نخواهد بود فلهذا باید از اعلای فخذ بطریق مذکور اخذ شریان نموده و شد او نمایند و این
عمل را عکیم کولاکه و خود این جانب بعمل آورده بخواطر خواه بسر بردیم

فصل سادس در بیان آنوریزم دوالی و نامیدن این مرض بدین اسم بجهة آنستکه

چون شریان دورید مجاور یکدیگرند هرگاه جراحت هر دو وارد آید بقسمی که دم از شریان بورید
داخل گردد باعث جسیم شدن و ازدیاد مقدار او گردد لهذا بدین جهة او را موسوم بابن اسم
نموده‌اند و تشخیص داده میشود بواسطه‌ٔ ورمی مجسد و منفجی لون که بواسطه‌ٔ زیادتی حجم و اتساع ورید
حاصل شده باشد و چون دست بر آن موضع گذارند حرکتی از تعاشش مانند ارادو احساس شود
و چون گوش فرا دارند صدای طنین از آن موضع مسموع شود و هرگاه فشار بورم یا بشریان بالفوق
آن دهند بالمره فانی و بعد از رفع ید مجدداً عود نماید اما علاج این مرض در هنگام مرطنیت
آن از رفاد بدی نیست و لازم آنستکه مانند شریان عضد بطوریکه ذکر گردیده شد نمایند اما
در حین تازگی آن با خوف عروض آنوریزم از رفاد اکثر معالجه حاصل شود اما طریق رفاد
در جلد دویم در صفحه‌ٔ صد و چهل و هفت مذکور شده است

فصل سابع در خیلان و این مرض عارض میشود بواسطه‌ٔ اتساع عروق شعریه در لحم

رخو و در نسج شباهت بتاج فردوس دارد و این قسم از اورام را بخصوص در جلد و در لحم
تحت آن پدید آید و نیز منقسم بدو قسمت شوند یا ذاتی یا عارضی بدین نحو که در اندام اکثر قوی
یا بعضی دیده میشود که مساوی است با جلد سالم و بعد متدرجاً از جلد تجاوز نموده شکل مختلف
بهم رسانند مانند کیلاسس و لوتت و غیره و در کل حرکات عنیفه که بسبب آن خون بهیجان
آید این اورام عظیم تر گردند و گاهی بسبب امتلاء دم میشود که منشق گردیده خون زیادی از
ایشان سیال شود اما انذار این مرض چون همیشه اوقات موضعی میباشد لهذا مختلف
میگردد باختلاف مکان و سن و بنیه‌ٔ مریض و موضع آنوریزم و همچنین در صورتیکه ذاتی باشند

در زمان بلوغ مفروش و عظیم تر میگردند و گاهی میشود که بدون جهة بالمره رفع شوند اما علاج این مرض
میشود که بواسطه بریدن باشد و یا انفجار و یا بواسطه‌ٔ شد شریانیکه خیلان از او تغذیه مینماید علاج
پذیر شوند و هرگاه بخواهند با شرط ورم مذکور را بردارند اولا از دو جانب قدری دورتر از ورم
جلد را شکافته ورم را خارج نمایند بجهة آنکه هرگاه خود ورم را بشکافند تشویش سیلان دم بسیار
و ممکن میباشد و طریق دیگر آنکه چون این ورم قدری مرتفع و برآمده است میشود که ریشه‌ٔ آن را
با ابریشم محکم بسته تا بمرور بالمره قطع شود و این قسم از علاج اسلم و اولی از علاج بطریق اول است
بجهة آنکه خوف سیلان دم در آن نمیباشد و هرگاه بخواهند با دویه اکاله رفع مرض نمایند باید آنکه
قلیاب اکال استعمال دارند بواسطه‌ٔ آنکه بهترین اکال است بجهة این مرض و اگر چنانچه بخواهند
منفجر نمایند اولی تدابیر آنستکه اگر در طفولیت آبله طفل را کوبیده باشند باید آبله بروی آن موضع
ورم بکوبند و یا آنکه چند سنجاقی در آن محل فرو برده بگذارند تا منفجر نماید او را و عسل را مکرر نموده
تا مرض را بالمره رفع نمایند

فصل ثامن

در دوالی است بدانکه هرگاه آورده بسبب رخاوة غشیه میل باتساع بهم رسانده و بشکل
معاء ملتوی ظاهر گردد او را دوالی نامند و این اورام در اورده بتدریج بدون اذیت عارض
شوند و بمرور نموده اعوجاج و انحناء بهم رسانند چنانچه دیده میشود در محل عبور ورید برآمده
بنفش رنگ که از فشار معدوم و برفع مانع عود بحالت اولی نماید و بتدریج در حرکت نمودن
زحمت بهم رسیده تزبل در جلد یافت شود بلکه میشود شقاق در جلد بهم رسیده سیلان دم
عارض گردد و گاهی میشود که دم در ورید منجمد شده باعث شکستگی آن شود اما بجهة این
مرض از اسباب است که مانع گردش دم و دوران دم بوده باشد در ورید از این جمله است
فشردن دمامیل و رحم در زمان حمل بورید اجوف و دیگر سده کبد است که باعث عسرت
دخول دم بباب الکبد شود و دیگر حالت استسقا ملتست چنانچه میشود در ساقین اما علاج باید
اولا رفع جهة نمایند بدین نحو که هرگاه سده در امعاء و یا در کبد بوده باشد بمنفجات و محللات
تحلیل دهند و اگر بالمره ممکن نگردد باید بتدابیر علیه تخفیف مرض دهند و این تخفیف حاصل
میشود از شد ورید در تحت جلد و یا بفشار مساوی از همه جهة بدین نحو که عضو مؤوف را با نوار بخصوص

نوار پشمین محکم بپیچند و بدانکه بقراط و جالینوس و سلزوس از جهت رفع نمودن بکلی ورم دوالی را
شکافته و بعد تفتیش در زخم گذارده تا منفجر شود پس از آن التیام میدادند و چون تحدید این
مرض بدست حکیم نیست و دیده شده است که بطریق قلعونی تجاوز نموده بالا میرود و باعث
هلاکت میگردد لهذا بدین نحو علاج نمودن را ترک نموده و عمل اعراب را که باتش کی مینمودند
نیز متروک کردند چونکه خالی از تشویش نبود و چون در ایام جدید معلوم گردید که هرگاه جراحات
اورده را هوا برسد خطر بسیار دارد لهذا طریقی بجهة شد ورید در تحت جلد اختراع نمودند
بدین نحو که برگیرند بوزنی مخیطی و ابریشمی در ته او کشیده در جلد از تحت اورده فرو برده و از طرف
دیگر خارج سازند و بعد در مرتبه ثانی سوزن را در محل خروج داخل نموده لکن از روی اورده
گذرانیده و از محل دخول خارج سازند و بعد دو سه ابریشم را گرفته شد محکم نمایند و باید
دانست که بدین نحو عمل نمودن در اورده حتی الامکان عمل ننمایند الا در صورتیکه خوف انصداع
ورید و سیلان دم شدید بوده باشد در اینصورت نیز تا ممکن است بواسطهٔ فشار رفع
نمایند اگر چنانچه بفشار و سایر تدابیر رفع نشود آنوقت عمل بید مذکور را نمودن عیبی ندارد

فصل تاسع در دوالیکه در حبل بیضتین بهم رسد

و بیونانی کرزوکیل نامند و این اسم شامل است انتفاخ ورید مذکور در بیضتین و ضمیمهٔ
انرا و شناخته میشود این مرض بواسطهٔ وجع و تمدد دیگر پراکنده در مغابن شود و چون حبل
بیضه را لمس نمایند مانند طناب پشمی در تحت جلد احساس کرد که ایشان نیستند مگر
اورده آن محل که بدین نحو درد نموده اند و چون زمان مرض طویل شود خود بیضه نیز متورم
گردد و وجع در کمر بهم رسد و دیگر از علامات مخصوصه این مرض است رفع شدن ورم
و تمدد و وجع در هنگام استلقاء و بعکس میباشد در حین قیام و حرکت نمودن و اما
جهة این مرض گاهی غیر معلوم میباشد لکن اکثر از افراط در جماع و ملاعبهٔ با زنان
و عنین شدن بهم رسد و دیگر بواسطهٔ پدید آمدن سده است در احشاء و غالباً بیضه جانب
ایسر زیاد تر مبتلا بدین مرض گردد از بیضه جانب ایمن و اما اندر این مرض هرگاه بدون
علاج باقی ماند اورده زیاد و وسیع شده و ضعف مستولی شده و مانع از مجامعه آید و بعضی

اذیت نماید که بدون گذاردن بیضه در کیسه مریض قادر بر حرکت نباشد و اما علاج باید اولا رفع
جهة بمضجات نمایند و چون مرض شدید نباشد بیضتین را بواسطهٔ کیسهٔ تکیه دهند او را
که مبادا آویخته شود و از ظاهر مالیدن بعضی از قابضات از قبیل سفیداب قلع و جلوس در ماء
بارد و غیره نیز مفید است و هرگاه مرض شدید شده باشد که مانع حرکت شود در این صورت
بجز عمل بید نمودن علاج دیگر ندارد و اعمال بدیکه در این مرض اختراع نموده اند مختلف است
از آنجمله حکیم سکزوس بدین نحو عمل میکرد که جلد را شکافته و اورده را اخذ نموده شد محکم
مینمود و بعضی دیگر از حکما حبل بیضه را مقراض نموده بیضه را با بلره برمیداشتند و این عمل بسیار
خطیر و تشویش عظیم داشت و حکیم دیگر فرانسه برشیه نام بدین نحو عمل مینمود که اولا لحمش
لامسه اورده را از ظرف منی جدا نموده و این از خارج ممکن است بواسطهٔ آنکه مجرای منی
همیشه سطحی است مانند رشته و بعکس در اورده که همیشه مستدیر میباشند و همچو ریسمانی
در تحت جلد احساس شوند و بعد جلد را با اورده بمنقاش محکم گرفته و یوماً فیوماً بواسطهٔ
پیچیکه مر او است محکم تر نموده تا آنکه بالاخره بسبب غانغرایا شدن جلد و اورده را منقطع
سازند اما چون این عمل هم خالی از تشویش نبود لهذا در زمان جدید حکیم ریکارد اورده را
در تحت جلد بطریق مذکور در مطلق دوالی بتوسط یک یا دو ابریشم محکم بسته و بدین نحو
از عمل بید اکثری از صاحبان این مرض شفا یافته اند و در این عمل باید زیاد احتیاط نمود
که مجرای منی را از اورده به یکوئی جدا نماید چون بطور دیگر عفن عارض میشود

فصل عاشر در دمامیل بواسیر و آن عبارتست از متسع شدن اورده مستقیم که در لحم رخو متمکن گردیده اند و این جنس از دمامیل در قاعده مانند دم طمث بزمان دور متمثل و بعد
خون سیلان نموده خالی شوند و همچنین این دمامیل یا در اطراف شرج و یا در قدری بالا
تر از آن موجود میشوند اما عوارضات این مرض التهاب و انفجار و سیلان بلغم یا سیلان
دم شدید از مستقیم است و هرگاه این دمامیل در بالای عضله شرج یافت گردیده خون
نزول نمایند در تحت عضله مذکور حبس شوند و در این حالت با وجع شدید منجر بغانغرایا
گردند و چون منفجر شوند ریم در لحم رخو نفوذ نموده مورث مرض ناصیر گردند اما جهة این مرض

tarikhema.org

میشود که موروثی باشد لکن اکثر از سده احشا پدید آیند و دیگر از یبوست مزاج و افراط
در جماع و سواری زیاد و سنگ مثانه یافت شود اما علاج چون خوف زیاد ندارد بحالت
خود باز گذارند تا دم بواسیری خارج گردد و هرگاه این دمامیل در تحت عضلهٔ مذکوره حبس
شوند که باعث وجع شدید گردند باید دست را بروغنی چرب نموده و دمامیل را ببالا
برده رد بمستقیم نمایند و عسل بدیمودن در این مرض خالی از تشویش نیست بجهة آنکه دیده
شده است بسیاری از بریدن این دمامیل هلاک گردیده اند و بهمین طریق فانی نمودن
دمامیل بواسطهٔ بخور ادویه آکاله بطوریکه در تبریز معمول است خالی از تشویش نیست چونکه
چندی مردم از این عمل هلاک شده اند و هرگاه عمل ید بخواهند نمود بدین نحو جایز است
بگیرند سوزنی مستقیم و در ته او دو ابریشمی کشیده و پس از آن سوزن را در اصل دانه
بواصیر فرو برده و از طرف دیگر خارج نماید و بعد ابریشمها را از ته سوزن در آورده
در آنحال از هر طرف دانه دو رشته ابریشم ملبا شد و هر یک از دو رشته را از دو طرف
گرفته و بسمتی از دانه بواسیر محکم بسته بطوریکه تمام دانه بواسیر از بسمان احاطه شده
باشد تا آنکه بمرور ایام دانه مذکور منقطع گردد و هرگاه دانه منفجر شود بطریق جراحات
مذکوره عمل نمایند و هرگاه سیلان دم شدید بهم رسد در صورت عدم اذیت بحالت خود
باز گذارند و اگر چنانچه از شدت سیلان بیم غشی و هلاکت مریض باشد حبس دم نمایند
بواسطه قابضات مثل آنکه تفتیکی را بزاج آلوده کرده خمول نمایند و
هرگاه کفایت ننماید فضای مستقیم را با تفتیک محتلی نموده
تا سد مجرای دم کند و اگر چنانچه از این فائده
حاصل نشود علاجی نیست مگر
آنکه با آهن تافته
نمایند
که
تا سد سیلان دم مابره شود
قدغن فلسنه ۱۲۸

105

BLANK PAGE

لغات

با وجودی که در این کتاب اجتناب نمودیم از لغات اجنبی ولی در بعضی جا که لابد بودیم معنی آن را
نیز فرمانیدیم لکن بجهة اجتناب از تکرار لغات غیر مشهور را بترتیب حروف تهجی بیان نمودیم که
بدانها بدون معطلی رجوع خواهند کنند

اپولیس گوشت رخو اسفنجی است که از لثه میروید اپی کاکوانها دوای قی نباتی است
اتر کوکردی داروی بیهوشی است که افزوده میشود از تقطیر عرق و دو آتشه با جوهر کوکرد
اخیماز لیس خون مرده زیر جلد است اکسس زیادتی است غیر طبیعی که در جرم عظام مانند دمل میرسد
اکس ارتیکولاسیون قطع عضو از مفاصل الکتریسیت قوه فرخ الماس است
امپوتاسیون قطع عضو از وسط عظم امپراستانوس گزاری است که بدن
بقدام منحنی شود امفیزم نفوذ نمودن هوا بزیر جلد امونیاک جوهر نوشادر است
انخیلازیس بهم پیوستن سر مهره مفاصل با مفاک و خشک شدن آن پات دوسه
خسیر است مرکب از دوای اکال تر فی مورس بعقب رفتن خلفه است از پشت حشفه
و حبس شدن در آنجا پرولیس آمدن ریم از اصل دندان پیچی اسم حکیم مشهور فرانسه
پلاک کوی چوبی که با چرم احاطه شده باشد از برای فشار روی شریان تیتانوس
کزازیست شدن اسم جراحی است مشهور که آب مسدد خون را اختراع نموده باسم او
موسوم شد تریپاناسیون برداشتن قطعه از جمجمه بواسطه اره مدور الرأس
تریزموس قفل شدن دهان در ابتدای کزاز تروکار نیشی است در لوله مخفی بجهة بزل
وغیره تفنیک لفظی است و عبارت از کرک کتان ملبوس کهنه است تمپونات
تپانیدن پنبه یا کتان است در مجری بجهة سد سیلان نوردی کلیس فتح کردن است
جیم برنات اسم معلم معروف تشریح در باطی که در عانه ملبا شد موسوم باسم او است
خلر هوائی است باتن مخصوص که ماخوذ میشود از نمک طعام و سقل و جوهر کوکرد
خلراردوبریت بخار نمک طعام مرکب با بریت که خاک ثقیل نیز نامند در کیفیت قریب
بآهک است خلراردشیک آبک است مرکب با هوای نمک طعام خلراردرادیوس
بخار نمک طعام است مرکب با بلا و نطرون ملحست و محللی است قوی و در کیفیت و قوه قریب بسیماب است

خلر فرم

خلر فرم جوهر قوی است بجهة بیهوشی دپلیت دن اسم حکیمی است معروف در فرانسه
دکترین نشاسته شوی است دسکیسیون اره نمودن دو ملتهای عظم و مجاری مفصل است
دجیتیس فتح عظام است بواسطه نرم شدن جرم ایشان ساسافراس نباتی است
که قوه او قریب بقوه چینی میباشد سرپنتاردینا نباتی در قوه قریب بمشک و کافور است
سکوربوت در آوردن خون مرده است بالذات از زیر جلد بخصوص در ملاحان عارض
شود و در کیلان عمومیت دارد سکولیس انحناء صدر بقدام است سولفات دروتک
ملحی است از محلول روی در جوهر کوکرد شوپارت اسم جراح مشهور فرانسویست
طورنیکت چرخی است بجهة فشار روی شریان از جهة سد دم فسفر یعنی آتش انگیز
عنصریست ماخوذ از استخوان و فحمی است قوی و جزء کبریت فرنگی است فلاپی اسم معلم
تشریح ایتالیائی مورس ضیق غلفه که بعقب نرود کره پلیناسیون صوفی است
که از سائیدن دو شیء صلب بیکدیگر بهم رسد بخصوص در عظم مکسور کرپس ریم شدن عظم است
کلس عظم تازه ایست که دو جزء عظم مکسور بواسطه او بیکدیگر پیوسته شود کلمل
جیوه است با جوهر نمک کند بلام لحم زائدیست که قریب بآلات تناسل میروید از اثر
کوفت کونه پرچا صمغی است هندی و بجهة آراسته نمودن اسباب و آلات مختلفه بسیار
نیک لنکت لثه ایست که در جهة طول تر شده باشد نیک رزیس ریم شدن
عظم و بسر حد رسیدن موت او است وارزس فتح قدمت بجانب انسی ولکوس
فتح قدمت بسمت وحشی پل جوهری است ماخوذ از خاکستر نباتات بحری
پدردپناس قلیاب مرکب باید پلدردد فرآهن مرکب باید پلدرددمرکور
جیوه مرتب باید است و این بر دو نوع بود یا اصفر و یا احمر و بسمیت احمر قریب بسمیت
در را اشکنه است

فهرست رساله کحالی

مقدمه ۲

باب اول در تشریح عین ۲

باب دویم در طریق امتحان عین ۷

باب سیم در جراحات عین ۱۰

باب چهارم در اشیاء خارجی متوفه در عین ۱۳

باب پنجم در اورام عین ۱۴

فصل اول در اورام عین عموماً ۱۴

فصل دویم در اورام جفنین ۱۶

فصل سیم در اورام ملتحمه ۱۹

فصل چهارم در اورام قرنیه ۲۵

فصل پنجم در اورام عنبیه ۲۸

فصل ششم در اورام شبکیه ۳۰

فصل هفتم در اورام طبقات عین کلا ۳۲

فصل هشتم در اورام آلات دمعیه ۳۲

باب هفتم در قروحات قرنیه ۳۸

باب هشتم در تغییرات شکل عین ۳۹

نزول آب مروارید ۴۳

باب نهم در التصاقات عین ۵۰

باب دهم در تغییر نافذین آلات عین ۵۴

باب یازدهم در التقاط اشیاء تازه در عین ۵۶

باب دوازدهم در امراض عصبانی ۵۷

نزول آب سیاه

تضییق حدقه

باب ششم در اورام مرکبه بعضها با امراض خارجی ۳۴

BLANK PAGE

رسالة فی الکحالة ضیاء العیون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین این رساله ایست در کحالی
و مشتمل است بر مقدمه و دوازده باب اما مقدمه چون قوهٔ باصره از رای انسانی
از جمیع حواس خمسه الزم و اوجب و بصیرت است مزاد الهذا طبیعت حافظ
خدمی مانند حفرهٔ مقله و جفنین و حاجبین و غیره برای او تعیین نمود تا از ورود
آفات محفوظ باشد ولی با وجود این علل متعدده بهم میرسد اعم از آنکه سبب
ان علل خارجی و موضعی باشد مانند ورود ضربه و نقطه و رسیدن غبار و اشیاء
موذیه دیگر بر بصر یا آنکه داخلی و مزاجی بود مانند داء افرنجی و خنازیر و امثال
انها و بخصوص امراض عین در بعضی بلاد زیاد و گاهی واقعه شود مانند آنکه در
مصر و شام میباشد و بحمد الله که امراض عین در بلاد ایران باین زیادی نیست مگر
در عشیره که عمومیت تام دارد و با وجودیکه امراض چشم در ایران کم است و لکن
اعمی زیاد میباشد وجهه این اکثر از جدری و یا از استعمال ادویه موضعی مانند
شیاف و غیره است قبل از وقت وجهه دیگر است نفوس مردم که در میان
عوام شهرت تام دارد که نباید موی زیاد را کند و باین سبب که شعر زائده ضغطه
بر چشم میزند و انوی را نمی کنند چشم بواسطه سبل ضایع شود و سبب دیگر
آنست که اگرچه جراحان در عمل عموماً وهم و بیم زیاد است ولی در بریدن
عروق و غضون ملتحمه جری و جسور زده و نقصان کلی از این دیده میشود و یا بواسطه
اکثری در ظاهر چشم که عمل نمایند عروق و غضون ملتحمه را زیاد بریده و بجهة شدت

دراوم

درم و نقصان حرکت و عمل بصر کوری بهم رسد جهة دیگر کوری آنستکه اکثری حرکت چشم را
سبب حرارت و هیجان دم و دانسته گاهی نهایت تبرید نمایند بخصوص در مرض
خنازیر در این صورت از کثرت تبرید هزال در چشم بهم رسیده مورث کوری گردد و از جمله
ذکر نمودیم تکرار برای آنکه مباشرین این عمل ملتفت عیوب مذکوره شده و از روی
بصیرت عمل کرده و مرتکب انها نشوند بجهة اینکه در مدت چند سالیکه در طهران
معالجهٔ امراض چشم نمودم با ادویه سلبه و جراحی اعمال صعب و امراض شدیده
بصر رفع گردید و انچه را که قبل از اشتغال بمعالجه حکم بعلاج و صحت ان نموده
بودیم علاج پذیرد و انچه را که حکم بر خلاف کرده بودیم علاج ناپذیر گشت و چون
در این رساله طریقهای عمل مزبوره را می زیاده و نقصان بیان کرده ایم لهذا
امید داریم که منفعت زیاد بخشد

باب اول در تشریح عین و عمل بصر و مشتمل بر فصل است فصل اول در تشریح
آلات معین بصر و حافظ مقله و متضمن چهار بیان است بیان اول در تشریح محل مقله
و او عبارت از حفره ایست مخروطی مربع القاعده که نقطه ان بخلف و قاعده اش بقدام
در جانب اعلای فک بر سوین واقع شده و حاصل گشته است از اتصال عظام جمجمه با فک
اعلی بانکه حاصل شده است سطح فوقانی ان از جانب قدام بواسطه سطح عرضی عظم
جبهه و از خلف بتوسط جناح اصغر عظم قدری و سطح تحتانی او از قدام بواسطه سطح
فوقانی عظم فک اعلی و عظم وجنه و از خلف بواسطه عظم خنک و جناح اکبر عظم
قدری و سطح انسی محل مقله ساخته شده است بتوسط عظم مصفات و عظم دمعه
و سطح وحشی ان از قدام بواسطه عظم جبهه و از خلف بتوسط عظم خنک و جناح اکبر عظم قدری
و چون عظام مذکوره در کتاب تشریح مفصلاً بیان شده اند لهذا بیان نمودیم اما
در حفره مذکوره چند ثقبه و شیار وارد جهة عبور اعصاب و عروق و ارباط عضلات
مقله نباشد است که معرفت انها کمال را لازم و واجب است از انجمله در جانب مقدم
محل مقله از فوق ثقبه و مجرایست بجهة عبور عصب حساسه جبهه و در سطح تحتانی او شیاریست

که شعبهٔ دوم از زوج پنجم از اعصاب دماغی از آنجا عبور و از ثقبهٔ فوقانی فک اعلی
خارج و اعطای حس برفک اعلی نماید و در خلف محل مقله از جانب فوق در جناح اصغر
عظم وتدی ثقبهٔ مذوریست تحتهٔ عبور عصب باصره و در تحت ثقبهٔ مذکور از انفصال جناحین
عظم وتدی شکافی بهم رسیده که اعصاب محرکه و حساسه مقله و بعضی از عروق دم از آنجا عبور
نمایند و هم شکافی دیگر در سطح تحتانی آن از جانب وحشی بنا شده است جهت عبور
ورید دماغی و در الحرف ثقبهٔ عصب باصره زوائد و فروعی چند میباشد برای ارتباط عضلات محرکه
مقله و بعضی در سمت وحشی محل مقله تقعیریست جهت تمکن غدد دمعه باید دانست که حفرهٔ چشم
از غشاء قسی موسوم بصریح که تغذیهٔ عظام بواسطهٔ اوست پوشیده شده و تحتهٔ مقله
و سهولت حرکت آن بنحوی هلالی که حامل اندک دسومتی است بر روی غشاء صریح
کشیده شده تا آنکه از حرکت مقله اصطکاک دست ندهد بیان ثانی در تشریح عضلات
محرکهٔ مقله اول از آنها عضلهٔ مرفعهٔ جفن اعلی است که از قرب ثقبهٔ باصره روئیده
و از فوق مقله عبور نموده بنصروف جفن اعلی پیوندد تا از انقباض آن جفن مرتفع و چشم
گشوده شود دیگر عضلهٔ ایست مدور که در دور خارجی محل مقله واقع و از انقباض او
چشم بسته و متغیر گردد سیم از عضلات محرکهٔ مقله چهار عضل مستقیمند که هر کدام از آنها
قرب ثقبهٔ باصره ابتدا نموده و از چهار جانب بواسطهٔ وتری بسفیدهٔ چشم در نزدیک
قرنیه منتهی و ملصق گردند که از انقباض هر یک از آنها مقله مایل بآن سمت گردد چهارم
عضلهٔ ایست مورب اعلی که هم از قرب ثقبهٔ باصره روئیده و در ماق اکبر زائده
حادث نموده و بواسطهٔ وتر فیما بین عضل مستقیم فوقانی و عضل مستقیم انسی مقله
بسفیدهٔ چشم ملصق شود تا از انقباض آن مقله مایل بفوق و جانب انسی بدن
گردد و این عضل موسوم بعضلهٔ مورب اعلی چشم است که بطور دراب واقع است
عضلهٔ ایست که از وسط سطح وحشی مقله روئیده و در ماق اصغر محدث زاویه
کشته و در فیما بین عضل مستقیم تحتانی و عضل مستقیم وحشی بواسطهٔ وتر بسفیدهٔ چشم
منتهی گردد تا از انقباض او مقله بسمت اسفل و وحشی بدن متمایل گردد و هم

این عضل

این عضل موسوم بعضلهٔ مورب اسفل چشم است

بیان سیم در تشریح حاجب و جفن اما حاجب عبارت از برآمدگی و تحدبی است
که در عظم جبههٔ فوق محل مقله برای سایه انداختن بر چشم و هم محافظه نمودن او را
از اثر غبارات بهم رسیده و مر او را عضلی است قوسی شکل برای متحرک نمودن
آن و بجهة تکمیل عمل حاجب بر روی او شعری زیاد روئیده که اخذ غبارات و منع
ورود آنها بر چشم نماید و در اصل هر موئی غدهٔ چربی واقع است اما جفن
پوشیده بر فوق و تحت مقله واقع و مرکبند از دو طبقه که سطح ظاهر آنها
از جلدی رقیق و باطنشان از غشاء ملتحمه پوشیده شده است و در موضع
اتصال جلد با ملتحمه غضروفی مثلث و هلالی شکل واقع است که وتر عضلهٔ مرفعهٔ
جفن اعلی بدان متصل گشته و هم در کنار جفنین مژگان روئیده تا از اتصالشان
بیکدیگر مانع آیند ورود غبارات را بر چشم و در مبدأ هر مژگانی غدهٔ که بلغم رقیقی
از آن پالاید واقع است برای مرطوب نگاهداشتن چشم و تدهین مژگان و
در ماق اکبر در مواضع اتصال جلد با ملتحمه غدد کثیری مجتمع گشته و بلغم زیادی
از آنها مترشح گردد

بیان چهارم در تشریح آلات دمعه بدانکه در تقعیر سمت وحشی محل مقله که قبل
مذکور شد غدهٔ بادامی کثیر واقع است که مدود دم شریانی رسیده بعد از
تدلیل آن دمعه بواسطهٔ ده مجرای صغیر از ماق اصغر بچشم ریخته و مقله را مشتت و شو
بواسطهٔ دو نقطه که ابتدای دو مجرای موزند و در ماق اکبر کمی در جفن اعلی و دیگری
در جفن اسفل واقع است بکیسهٔ دمعه که در تقعیر تحت ماق اکبر متمکن است منصب شده و از آنجا
بمجرای علمی که شبیه عظم انف واقع است جاری و به بطن سیم بینی رسیده مورث
ترطیب آن و جلای چشم گردد و از این بیان چنان مستفاد میشود که اگر سدهٔ در این مجرای ماق
شود بنحو خشونت و یبوست بهم رسانده دمعه از ماق اکبر بصورت جاری گردد و باید
دانست که این مجاری مرکب از دو طبقه باشند طبقهٔ خارج لیفی و عضلانی طبقهٔ داخل غشاء
مخاطی و این غشاء مخاطی از ماق اصغر ابتدا نموده خانهٔ چشم را نیز پوشیده است و در این

موضع موسوم بغشاء ملتحمه شده و بواسطه اختلاف مکان منقسم به بخش گشته اول ملتحمه
جفن که سطح داخل جفنین را پوشیده و در این مکان بواسطه اکثرت عروق دم در او قدری
حمرت بهم رساند، دویم ملتحمه سفیده چشم که از جفن تجاوز نموده و سطح مقدم مقله را
پوشیده، چون در این موضع عروق دم در او قلیل بوند لون بیاض اخذ نموده سیم
ملتحمه قرنیه که از صلبه گذشته و قرنیه را احاطه نموده و در این موضع غشاء مذکور از لون افاده
شفاف بهم رسانده تا آنکه حاجب او را نگردد

فصل دویم از باب اول در تشریح مقله بدانکه مقله مرکب است از سه غشاء و یک آلتی
عدسی شکل که سهو اموسوم برطوبت جلیدیه شده و لاتین گرستالن نامند یعنی عدسی بلورین
و دو رطوبت اما غشیه مقله اول غشائیست لیفی و کروی شکل با ضخامت و صلابت
موسوم بصلبه که محیط است بر جمیع آلات مقله و در خلف او ثقبه است جهة عبور عصب باصره
و هم این غشاء را از جانب قدام تحدب زیاد بسان شیشه که بر روی ساعت تعبیه کنند
گشته و شفاف حاصل نماید تا آنکه اشعه اجسام از او بتواند نفوذ نمود و این موضع از
غشاء مزبور موسوم است بقرنیه
اما سطح ظاهر این غشاء که محدب است از قدام بواسطه غشاء ملتحمه پوشیده شده و سطح
باطنش که مقعر است محاذی برطوبت بیضی و غشاء دویم مقله است
دویم از اغشیه مقله که مؤخر از اشیمه و مقدمش را عنبیه نامند غشائیست که از اختلاط
و امتزاج عروق دم با اعصاب بواسطه لحم موجود گشته و در او لون ابیودی نفوذ نموده
تا اشعه زائده را از اطراف تحدب و تابع بطلان بعش گردد و بین واسطه است
که اندرون دوربین را سیاه کند و هم در جانب مؤخر این غشاء که کروی و موسوم بشبکیه است
ثقبه ایست جهة عبور عصب باصره و در قدام که محاذی بقرنیه است باستقامت مذکور
و موسوم بعنبیه شده و در وسط او ثقبه دیگری که ثقبه عنبیه نامند هم رسیده که حدقه عبارت
از اوست و قریب بوضعی که مشبه تنهی بعنبیه شده عضوی چند موسوم بدایره شبکیه
یا غشاء عنکبوتیه پدید و در خلف آن چند تار از عضله موجود گشته بجهة انقباض و امتداد
حدقه فاکر از این موضع از شبکیه چند تار از عصب کانکلیانی منفرد شده هم از اغشیه

مقله

مقله شبکیه است و او عبارت از غشائی است که حاصل گشته از منفرد شدن عصب باصره
در سمت مقعر شبیه که چون عصب مجوف از شبیه تجاوز نمایند مانند دایره در جوف آن
بالونی بیاض مفروش گردد و این غشاء ملاقی با شبیه نزول نموده در غضون او که
موهوم به پرده عنکبوتیه است منتهی شود که ادراک ضوء بواسطه این غشاء است
اما عدسی بلورین که موسوم است بجلدیه جسمی عدسی شکل و شفاف که در کیسه مخصوص در
طبقه عنبیه واقع است و در فضای مابین جلدیه و قرنیه رطوبتی رقیق و شفاف واقع
و موسوم است برطوبت بیضی که رطوبت اول مقله عبارت از وست و جلاء عین و تحدب
قرنیه بسته بمابین رطوبت است و فضای مزبوره بواسطه غشاء مثقوب که عبارت از
پرده عنبیه باشد منقسم بدو بخش گشته که مقدم او را بیت مقدم و مؤخر او را بیت
مؤخر بصر نامند و در خلف جلدیه رطوبتی است بسان آبگینه گداخته که عبارت از رطوبت
دویم مقله و موسوم برطوبت زجاجی است واقع و محاط است از کیسه دقیق که
بقشر زجاجی موسوم شده و این غشاء مانند آنکه در انار رطوبت مذکور را منقسم بچند
حجره نموده تا اگر ضربه باو وارد آید جمیع رطوبت خارج نگردد اما عروق و اعصاب مقله
مفصلا در کتاب تشریح بیان شده اند

فصل سیم از باب اول در عمل ابصار بدانکه چون شعاع بر جسم کثیف و مصقول
وارد آید بقسمی منعکس گردد که از شعاع وارده بر جسم و شعاع منعکسه از و زاویه حاصل
شود ولی چون بآب یا اجسام زجاجی وارد آید منکسر او را نفوذ نماید بسان چوبی که نصف
از او در آب فرو کنند کج دیده شود و هرگاه آن جسم زجاجی مانند بعدسی محدب بود
اشعه که از و نفوذ کنند در خلف آن بنقطه معینی موسوم بمجمع الشعاع مجتمع گردند
که اگر در این نقطه پنبه یا چوبی گذارند بواسطه حرارتی که از اجتماع اشعه منکسره حاصل
آید بسهولت محترق گردد و هر قدر که جسم مذکور را تحدب بیش بود نقطه مجمع الشعاع
اقرب بدو باشد و نیز چون اشعه شعاع بقرنیه رسد که جسمی زجاجی و محدب است
منکسر او را نفوذ نموده و در قدام غشاء آبگینه مجتمع شده و عکس آن شیء در این موضع

اجسام مع

منعکس گشته و عنکبوت شبکیه او را بدماغ که مدرک کل است رسانده بشیئی مذکور مرئی گردد
پس عمل ابصار بیکدیگر رسیدن اشعه شیئی مرئی بعنکبوت شبکیه و نقل نمودن عنکبوت مذکور
او را بدماغ و درک نمودن دماغ شیئی مرئی را و اگر منکری گوید با وجودی که اشعه شیئی
مرئی منکسر در جسم زجاجی نفوذ و در مجمع الشعاع صورت آن بعکس منقش گردد
و نیز چون چشم حیوانی را در مقابل شیئی نگاه داشته و از خلف آن ملاحظه کرده اند شیئی
مذکور بعکس در عنکبوت شبکیه نقش بسته است چگونه میشود که انسان اشیا را بعکس نبیند
جواب گوییم اگرچه حقیقت این امر در دست معلوم نشده اما از اینجا که مدرک کل دماغ است
یا بواسطه عادت است که حقیقة بعکس مرئی شود ولی بواسطه حواس خمس دیگر
براستی اشتباه نماید یا بواسطه اجتماع الیاف عصب مجتمعه در مجمع النورین و تقاطع
آنها هم اشیا درست مرئی گردند و نیز حجة آنکه با دو چشم اشیا فرد بنظر آید
این است که چون دو نقطه متشکل بر دو نقطه یکباره و در یکموضع از شبکیه نقش بندند شیئی
فرد بنظر آید و در صورت خلاف دو و زیاد تر دیده شود چنانچه از فشار نمودن بچشمی
و در اینجا مشاهده گردد این حالت

باب دویم در طریقه امتحان نمودن چشم برای تشخیص امراض عین باید دقت تام
ملاحظه در او نمایند و علاماتیکه در امتحان چشم برای تشخیص امراض او مشاهده باید شود
از سه وجه است اول علاماتی که از نظر نمودن بچشم و معلوم نمودن بشیر انکه در او
بهم رسیده باید مشاهده نمود دویم اعراضی که علیل باید حکایت نماید مانند وجع و غیره
سیم علاماتیکه از جمیع مزاج باید مشاهده نمود زیرا که در اکثر امراض مزاجی نادر است
که چشم ایمن از مرض باشد اما امتحان چشم بواسطه نظر نمودن در او ابتدا آب باید الاتیت
مبین بصر را ملاحظه نمود و از انجمله است حاجب که باید کمیت و کیفیت و جلد او را
ملاحظه نمود از کثرت شعر و نقصان او یا از دوایه ها یکه در او میباشد یا حشرات
یا قمل و غیره که در او مسکن یافته اند اما جفنین ملاحظه شود سطح و وسعت و مقدار
تمدد یا استرخا یکه در او بهم رسد و لون و وضع و حرکت ایشان بخصوص ملاحظه شود

کنار انها از مژگان و وضع انها که بحالت طبیعی است یا انکه از حالت طبیعی
منحرف شده و عدد تحت مژگان که بحالت طبیعی اند یا خارج از حالت طبیعی از تخانت
و غیره اما ملتحمه برای امتحان نمودن او از اسفل با جفن فرودین را بجانب اسفل
کشند و جانب اعلی او را منقلب نمودن جفن اعلی ملاحظه نمایند و برای منقلب نمودن
جفن اعلی باید از مژگان گرفته بپیش کشید و میلی یا قلمی بر پشت جفن گذارده و جفن را
بر روی او منعطف سازند و ملتحمه ملاحظه شود تهییج و انطباق و کوتاهی و لون و در
عروق که در و رهم در ظاهر است یا در تحت ملتحمه و بساطت در جمیع اجزای ملتحمه است
یا انکه مخلط با ما شده و یا بسیار ان مشاهده شود که گویا غشاء رقیقی بر او احاطه نموده است
و ملاحظه دیگر رطوبتی است که از دست سیال باشد و از رطوبت ملتحمی قیح یا خونابه است
و هم باید ملاحظه شود که شیئی خارجی در او پیدا شده یا خیر و امتحان نمودن الاتیت دمعه
باید ملاحظه نمود عدد دمعه را که بحالت طبیعی است یا انکه تغییر یافته و حصول دمعه که عمل
او است تزاید و ناقص و قشه یا نه و نقطه و مجرای دمعه مسدود است یا خیر و کیسه او که
در ماق اکبر است بحالت طبیعی است یا انکه برآمده گشته و مجرای عظیم او که به بینی
داخل میشود مسدود است یا خیر و این فهمیده شود از خشکی بینی از طرف علت اما خود
مقله ملاحظه شود از مقدار و شکل و وضع و سوء حرکت و قوام و در اینجا اول ملاحظه شود
قرنیه از زرکی و تحدب و سطح و جلا و شفاف و دیم ملاحظه شود پشت مقدم چشم
که و عایف او بحالت خود است یا انکه از تحدب نسبت نقصان یافته و در طوبت
بیضی که در او است شفاف یا مشتبه بارم و دم و یا مخلوط با اجزا جلیده و تشنجات خارجی
و این ملاحظه خوب معلوم شود چون نور اب نظر بر چشم نمایند بعینیم ملاحظه شود
غشیه از تحدب و سطح و نسیج و لون و التصاق او و تغییر لون او معلوم شود چون
مقابله با چشم سالم دیگر نمایند و ملاحظه دیگر حرکت عنبیه است که از مبتلی چشم
سالم و منع چشم مریض از شعاع و شدت اخذ شعاع بر چشم معلوم گردد که حرکت
او طبیعی یا بطی یا سریع و یا بالمره معدوم است و گاه اختلاجی در او مشاهده شود

چهارم امتحان نموده شود حدقه از بزرگی و شکل و وضع و لون بانکه مقدار او
طبیعی است یا اتساع و تضیق دارد و یا مدور و یا بیضی شکل یا صاحب زاویه و یا غیر
منتظم الشکل و یا کشیده یا مشق بسان یک شکری و یا مسدود میباشد و وضع در مرکز
و وسط چشم است یا انکه خارج از مرکز و غیر طبیعی است و لون او طبیعی و اسود است
یا انکه در هم و مخلط بالون دیگر است و این تغییر لون در خود حدقه است یا انکه از
بجاوران چون جلده مشیمه است که در حدقه دیده شود و از حدقه ملاحظه گردد جلده
و مشیمه و گاه رطوبت زجاجی از تغییر اینکه در انجا میرسد چون کدورت و تغییر لون
و غیره اما در صلبه باید ملاحظه شود مقدار و سطح و لون و عروق که در او دور نمایند
و امتحان چشم را گاه در روشنائی زیاد و گاه در سایه باید نمود و از انجا که
از کراهت ضوء و شدت تشنج مرض چشم را نتوانند گشود بباید که بزور دو چشم را
بگشایند بل باید صبر نموده و در هنگامیکه کراهت ضوء خفت یابد یا مرض خود
چشم را بگشاید و یا انکه سهولتی در گشودن چشم بهم رسد چشم را گشوده امتحان و ملاحظه
نمایند و هم لازمست که در وقت امتحان چشم مریض را در او طاقیکه روشنائی
از یکسمت داخل شود بزند تا انکه از کثرت اشعه غشائی در چشم بهم نرسد اما امتحان
بردن چشم بواسطه اعراضیکه از علل باید مسموع شود از انجمله است احساس
حرارت یا برودت و خشکی و حرکت ملی و حدر و سدر شدن او و وجع که سوزنده یا خس
یا فشارنده یا منصدع یا ثاقب است و در چه وقت خفت یافته و کی اشتداد پذیرد
و علل ایضا طبیعی است یا غیر طبیعی و ذکی الحس است یا بطی الحس و این
کمال نشان دادن اشیاء بمریض از دور و نزدیک تمیز دهد و سس و ابرو مه
و برق که کدر از دیده یا بر قرار است بنظر آید و اشیاء را یک یا متعدد بینند و نیز اشیاء را
برنگ خود یا لون مانند و سس و قزح ملاحظه نمایند اما علاماتیکه از جمع مزاج
در امتحان چشم نموده شود از انجمله است ملاحظه سن و کسب و شغل و مزاج
و سحنه و محل توقف و امراضی که قبل داشته است و علل والدین که بارث

در اطفال

در اطفال بروز نماید و بواسطه این قسم از امتحان چشم معلوم شود که دوای موضعی
استعمال باید نمود یا مزاجی زیرا که اکثر امراض عین تشبیه یا علامت مرض مزاجی بود

باب سیم در جراحات وارده بر چشم و در او چند فصل است فصل اول

در جراحات وارده بر آلات صعین بصر بدانکه جاحبین و جفنین بواسطه آلات شدید
یا کند عرضا یا طولا تفرق و اتصالی بهم رسانند که بچسبانیدن مشمع فقط اکتفا شوان
نمود و محتاج بدخیه کردن شوند در بخیه نمودن باید خوب ملاحظه نمایند که
اعوجاج یا شقی در موضع مجروح نماند و انجا که قطعه عظمی در جلد جفن یا از لحمه
ان ساقط شود انقلاب جفن بجانب باید حل حاصل گردد و بر جراح لازم است
که در اینصورت واسطه مخففات جراحات اثر زخم را حتی الامکان وسیع نمایند
تا از انقلاب ایمن گردد و گاه باشد که از لذع شرارت مزدی جفن نقصی مشهور
گردد که انتهای او فلج یا غائر یا ای موضع بود در این حالت باید که ابتدا دقت تمام
در خارج نمودن تمیش حیوان از موضع ملذوع بعد از خروج ان محلول نوشادر
یا جوهر او در جراحت طلا نمایند و از شایع لذع و ضربه و ضغطه و سقطه بر جبهه و جفن
مانند طپانچه و غیره نشر دم است در تحم اطراف چشم که زرد و چون بخته
کبودی مشاهده گردد و این از طلای محللات مانند شکر سرب و غیره بزودی
رفع شود و نافع است طلای نوشادر در عرق شراب و عرق اسطوخودوس
و بندرت شود که زخم صغیر ابرو موجب نزول آب سیاه گردد و هم تعبیر
این مطلب را ضبط نموده است و هم از شایع جراحت حاجب و جفن سرایت
ورم است باندرون مقله و هزال یافتن ان اما جراحات وارده بر حفره
مقله و جراحت انموضع بواسطه مجاورت و مشارکت باد ماغ بسیار خطرناک
و عارض شود از سنان و امثال او مانند سوزن و سهم و غیره و از شایع
جراحات حفره مقله نشر دم است بخلف مقله و جحوظ عین و حول و ضعف باصره
و ورم طبقات و تبدیل رطوبت بریم و هزال یافتن چشم بدان سبب و نادر

که ضربه وارده بر چشم و یا ورم او بواسطه مجاورت بورث تورم غشاء داخلی
یا خود مخ گشته و فراغتش عارض گردد و در علاج این قسم از جراحات
وضع علق و فصد و خوردن کلل و مسهلات بارده و سایر مبردات بکار داشته
استراحت بر مریض و قوای نفسانی او داده اغذیه رقیقه بنوشانند و آنجا
که رطوبت تبدیل بریم گردد زودی منفجر سازند تا آنکه مختنق نگردد اما جراحات
دارد بر لحمه چون بتشانی دیگر سرایت نموده باشد چون خطر و سعل الالتیام
و از علامات اوست تشریح قطره دم فاسد از بحر تحت ان و معالجه شود
بطلای آب بادیان یا محلول شکر سرب یکمن شکر سرب دو نخود آب مرد و سیر لیه
ترنموده مقتسل بر دو طرف چشم اندازند فصل دویم در جراحات و بردن پر خود مقله
و معرفه او بواسطه الطاف و نطاف آلات مقله لازم است تعذر اگر جنا باشد
جراحات عظیم مقله بدون ورم رفع شود چنانچه در عمل میل زدن برای نزول
آب جراح نصف قرنیه را برده و در فاصله سه روز جراحت بالمره التیام یافته
و بالعکس کاندک جراحتی بورث خطر عظیم شده خصوص چون علتی در مزاج
بود جراحت صغیر مقله بورث اختلاجش و علل عظیمه گردد اما جراحات قرنیه
چون جراحت در خود قرنیه و لمتحه او بود تدابیر لایقه زود التیام یابد ولی
چون التفات ان نگشته و از مداوا غافل شود مشغول بعمل دیگر گردند علامات
ورم قرنیه و نتایج ان عارض شده بورث خطری عظیم گردد و انجا که جراحت
در هر دو طبقه قرنیه بود و رطوبت بیضی خارج و عنبیه فتق نموده بورث حاصل آید اما علاج باید چشم را از ضوء محافظه نموده و ادویه
دافع ورم و غیره بکار دارند ولی چون در اندک عنبیه بایل بفتق نمودن
چشم را بنوری شدید بفتحه اندازند حدقه تضییق بهم رسانده منع ان
کند و چون بعد از مفتوق شدن ملاحظه نمایند ظهورات آنچه با عضاء ملاحظه
یا بند در التیام در چشم مانند تا حدقه تنگ گشته و عنبیه رجعت نموده رفع فتق

ان گردد و یکمرتبه آب مقطر بیت قطره عصاره بذر البنج یک گندم حل نموده و مریض را خوابانند
یکقطره از ان در انچشم او بچکانند این دو عصاره کیفیت انرا دارند که حدقه را وسیع
یا عنبیه را جمع نمایند اما جراحت صلبه خطری عظیم دارد زیرا که رای تفرق اتصال
ان قوتی عظیم باید چنین قوت اکثر شیشه و شکیه را نیز مجروح نموده بورث نزول
آب سیاه و فتق شیشه مانند مورسرج در قرنیه گردد اما جراحت عنبیه بواسطه
ورم آلت و بهم انسداد و شدن حدقه بسیار خطرناک است و از نتایج او التصاق
دم یا ماده در بیت مقدم چشم بیاشد و گاه عنبیه از شیشه مانند بریشه کلابتون بیخته
و آویخته شود باشد که مردمک و حدقه غیر طبیعی بهم رسد اما علاج در عدد غشاء
مذکور بیان خواهد شد اما جراحت شیشه اکثر بورث نزول آب سبز گردد تفصیل
علاج و علامت در اورام این پرده مذکور خواهد گشت اما جراحت جلیدیه و جراحت
این آلت یا بدون واسطه اند خلیدن سوزن و غیره بچشم و مجروح ساختن
غشاء او بود و یا از ضربه وارده بر اطراف چشم و حرکت نمودن جلیدیه از وضع
خود و از نتایج اوست که ورث جلیدیه نزول آب مروارید و باشد که جلیدیه
از کثرت و شدت ضربه ترک مکان خود گشته و بیت مقدم چشم افتد و علاج
در کدورت جلیدیه بیان خواهد شد اما جراحات شبکیه اکثر نتیجه این جراحت
نزول آب سیاه است و زیاد ملاحظه شده که چون ضربه شدیدی بر شبکیه چشمی
وارد آمده و ان چشم اعمی گردد چشم دیگر نیز ضعف بهم رساند بالاخره نزول
آب سیاه نموده اعمی اما علاج در مطلق جراحات چشم بدانکه در هر قسم جراحات
چشم باید مریض را راحت نموده و از ابش و اشتداد غذا تقلیل نمایند و بعضی
که بعد از آن شیئی خارجی هر دو چشم را ببندند اصلح حرکت نتوانند نمود و بعد
معالجه رفع ورم چون وضع علق بر بن گوش فصد بکار داشته و سوب و مرا
بواسطه مسهلات مبرد و منکسر سازند و در موضع ورم طلای از محلول شکر سرب که
غالب جراحات چشم را مفید است نمایند و منع از نظر در چشم البته در جراحت

فرا پوشش نخواهد فرمود اما سوختگی جفن و ملتحمه که از جمله جراحات چشم محسوب میشود بواسطه
قدری آتشی که در دور چشم افتد یا از اثر شعله شدیدی که بر صورت رسد یا سوختگی
در ملتحمه یا جلد جفن عارض گردد و از نتایج بدست طاول نمودن جلد و ملتحمه و التصاق
چشم که از نتایج خطرناک است و باشد که قطعه از جلد جفن زایل شده و منطبق گردد
و نتیجه بدتر آنست که صورت قرنیه اما علاج بعد از سوختگی زود طلای آب بارد نمودن
قدری روغن بادام یا کنجد در چشم چکانند و کاه نیز لازم شود از سال علق برین
گذاشتن و چون جلد طاول نماید نباید که او را بالمره ساقط کنند بل با شرط با نوعی
طاول را تحسیس نمایند تا رطوبت مجتمعه در او تماسح شده و جلد بر جای خود باقی ماند
و چون بنای مدبر کردن کنند طلای حرب و توتیا باید نمود

باب چهارم در بیان اشیاء خارجه واقعه در چشم و اثرات آنها بدانکه اشیاء خارجه
موقعه بصر یا اجسامی بودند که بواسطه کثیف اثر در چشم نمایند مانند غبار و براده
آهن و شعر و حشرات و غیره و یا اجسامی باشند که قرارها بواسطه کثیفت
و حدت آنها بود مانند آهک و تنباکو و سنگ چخم و غیره اما علامات ورود
اشیاء خارجه بر چشم چون شیئی خارجی وارد چشم گردد صورت ایذائی بصر
و اشتبان دم در او باروده و عروق و سیلان دموع و وجع و اختلاج و تشنج
جفن و تضییق حدقه گشته با الاخره طبقات قرنیه و کاهی هم بصر ضایع گردد
اما محل تمکن اشیاء خارجه یا در اطراف قرنیه است و یا در فضای بین صلبه و جفن و کاهی
در قرنیه مرکوز و بالمره در چشم تجاوز نموده در بیت مقدم بصر متمکن گردد و باشد
که بر عنبیه نیز نشسته صورت گیرد و ترتب آن و نزول آب مروارید می شود اما
نتایج ورود شیئی خارجه بر چشم بسیار مختلف است چنانچه کاهی بعد از ازاله آن
از چشم الم در بصر باقی ماند و با آنکه تمیز کامل نمود می و فشار ملتحمه باقی و در
زمانی قلیل رفع گردد و باشد که چون شیئی خارجه در قرنیه مرکوز گردد صورت تورم
ایجاد شود و یا بجلد بدن مستند و نزول آب حاصل آید و آنجا که از جلد بدن تجاوز نموده

برطوبت

برطوبت زجاجیه رسد مدتی چشم متورم و آخر الامر هزال یافته ضایع شود و چون شیئی
خارجه اکال بود قرنیه کشکی و عنکبوتی گشته مجفوف البصر گردد اما برای تمیز
دادن و پیدا نمودن شیئی خارج باید جفن را منعطف نموده بدقت تمام در چشم
نظر نمایند که شیئی خارجه چه و در چه محل متمکن است و کاهی شیئی خارج بواسطه اقرب
مقله خارج و سوزش و احساس آن در چشم باقی ماند لهذا اگر چنانچه از نظر
نمودن بر چشم چیزی مرئی نگردد و کحال را لازم است استنباط نمودن ازاله
آن از چشم و باشد که محل ارتکاز شیئی خارج بر یم نشسته و باریم شیئی خارج
دفع گردد اما علاج ازاله نمودن شیئی خارج است از چشم و این بسهولت زایل
گردد چنانچه در محلی مرکوز نباشد ولی چون شیئی خارج در موضعی مرکوز گردد باید
مخصوص موضع را مشق نموده و باعانت مربعه خارجش سازند آنجا که شیئی مذکور در رطوبت
بیضی یا در جلد به مرکوز گردد مانند آنکه در نزول آب بیان خواهد شد قرنیه را برین
و ازاله آن کنند و بعد از ازاله آن باید که ادویه مسکن ورم از قبیل قطور
شکر سرب و آب بارد و شوره و وضع علق برین گوش استعمال دارند بگیرند
شوره قلمی نخود آب بادام شیرین دو سیر مخلوط نموده هر دو ساعت یکفاشق بنوشند
که تخمیناً هر دفعه یه مثقال بشود و آنجا که شیئی مذکور اکال بود بعد از دفع
چند قطره دهن رقیقی در چشم قطور نمایند و در این وقت از قطور آب احتراز نمایند زیرا که
آب آن شیئی را حل نموده صورت تضییع بصر گردد و چون شیئی مذکور از قبیل
حشرات مانند قمل بود تدهین از دهن سیاب سنجابی بر جفن نمایند و چون شیئی
مذکور شعری مثقب یا سلعه بود مانند آنکه در مبحث خود ذکر خواهد شد عمل نمایند

باب پنجم در اورام چشم و در او نیز چند فصل است فصل اول
در ملاحظه عمومی اورام چشم با اسباب و علامات و علاج بدانکه ورم چشم عبارت است
از انصباب دم زیاده از حالت طبیعی در یکی از طبقات چشم یا در جمیع مقلا
که بدان واسطه رطوبتی از عروق نشر بخارج نماید و هر ورم چشمی را چهار هنگام میباشد

اول امتلای عروق از دم دویم مکث نمودن دم در عروق سیم نشر رطوبت بخارج
عروق چهارم شنج حاصل از آن اما سبب اورام چشم از چند وجه است اول
بواسطه استعداد شخصی دویم استعداد مزاجی سیم هیجان دم در چشم چهارم اسباب
بادی است مانند ضربه وارده و رسیدن ضوء شدید و شعاع و دخان و شعر زاید
و انقلاب جفن و تغییر هوا و عینک ردیه و گریستن زیاد سبب پنجم تاثیر هوای
بلدان دیگری و واقعه گشتن مرض است اما علامات در اورام عین حرارت بصر
و انتفاخ آن با اختلال عمل باصره و حمرت ملتحمه که گاه سرخ کلی رنگ و گاه بنفشی است
اعم از آنکه حمرت غلیظ و در جمیع اجزای ملتحمه واقع گردد یا در عروق تحت آن
و علامت دیگر وجع است که گاه ناخس و گاه ثاقب و گاه ضربانی و با سوزش
و خارش بود و از علامات مخصوصه کراهت ضوء و سیلان دموع و باشد
که در شدت ورم و در اشخاص زکی الحس حمی نیز عارض گردد اما اشهای اورام بصر
یا بتحلیل است و یا بغلظت و صلابت آلت و گاه بنتیجه بریم شده و منفجر گردد
و آنجا که ورم در قرنیه بود سپیدی مایل است بکبودی نمودن و متلاشی ساختن آن
و اورام چشم منقسم گردند اولا بواسطه آلت معلول چون ورم قرنیه و ملتحمه و غیره ثانیا
بواسطه مزاج علیل که ورم دموی است یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی ثالثا از
ترکیب و تجرید مرض رابعا بواسطه حدت و تزمن مرض خامسا بواسطه سبب که موضعی است
یا مزاجی اما علاج باید ابتدا رفع سبب نمود زیرا که اکثر امراض عین بعد از ازاله
سبب بدون استعمال دوا خود بتقلیل باید و چون ازاله سبب نمودند مریض را در محل
تاریک نشانند تا از اثر ضوء متاذی نگردد و هم نباید که بالمره منع ضوء از چشم نماید
که زکی الحس گشته و بعد از بواسطه رسیدن اندک ضوئی باو علیل شود و ادویه مسکن
ورم چون وضع علق و گاه فصد و تبرید و ادویه منفطه مانند صمغ لامی و روغن
فرفیون و دهن آسیمون و خوش و داغ و مسهلات برق برای انصراف ماده از داغ
بکار دارند و بدانکه علق و مسعطات ماده را نباید هرگز قریب بچشم اندازند بل غالب و بهتر

ملتحمه بود یا آنکه رقیق و مشبک باشد و در سطح ملتحمه

و بهتر آنست که در عقب گوش اندازند و با حجامت در پشت گردن نمایند و برای میل دادن ماده
بمحل دیگر انتخاب نمایند شمع زراوند یا فرفیون و یا آنکه خوش در جائی که عفن استعمال کنند
و هم قوبست که خوش و داغ و شمع را بجهة جذب ماده در بازو بکار دارند و در اکثر امراض
عین بخصوص در امراض حاده بواسطه مستهلک جذب ماده و داغ با معاء بسیار مفید است و نیز
داغ و سایر جانوبات مذکوره را نباید که در شقیقه و قریب چشم استعمال نمود و بل مانند
آنکه در علق ذکر شد دور تر از چشم بکار دارند و در اکثر امراض عین دوای موضعی نیز
لازم گردد و موافق دوام و سیر مرض دوا مختلف کرده باین معنی که موافق مرض
دوا اختلاف یابد و در موضع استعمال نمایند ملعبات و مخدرات و قابضات
و منضجات و محللات و اکالات و انصباب آب بارد و این ادویه را یا بطور محلول دهند و یا
مانند دهن و یا چون صنوف و اختلاف هر مرضی در محل خود مذکور خواهد شد

فصل دویم در اورام جفن بدانکه ورم جفن بر دو نوع است یکی آنکه ورم در خود جفن بود
و دیگر آنکه در غدد واقعه در تحت مژگان اما ورم خود جفن را نیز اقسام است اول
التهاب جفن بواسطه حمرت که اکثر هم آبله بود با حمره صورت و از علامات او
حمرت غیر محدود با انتفاخ جفنین و حمیری بودن آن و سیلان دموع و تمدد
و حکه و حمرت ملتحمه و باشد که طاول چند تر در اطراف جفن بروز نماید و این ورم یا خود
مرض اصلی باشد چون سبب لذع مانند زنبور و غیره و یا حمرت صورت بود و یا
عرضی است چون عظمی در تحت جلد ریم شود و یا در قعر حفره مقله مرض عارض گردد
اما اشهای مرض یا تحلیل و ازاله بشره است چون فلس ماهی مانند آنکه در حمره و یا ماس
آبی و نادر است که منفجر شده و یا غائر یا کبیر و اما علاج مسهل رطبی نوشانیده
و گاه دمی از باقلا و یا بونه و غیره نمایند و هم استعمال شود محلول شکر سرب
یا محلول سنگ جهنم و یا کلیدین که عبارت از محلول پنبه بارونی در آب است
و آنجا که منتهی بماس آبی گردد کمادات عطره و ندهن از دهن سیاب سنجابی
نمایند و هم نافع است که چند شرط در جلد منور ورم نمایند تا دفع رطوبت مجتمعه گردد

ماده

بودی صح

قسم دویم از اورام جفن ورمی است که عارض شود بواسطهٔ رزدرش در این صورت
باشد که از رسیدن رطوبت زردرش بچشم بواسطهٔ حدت آن لتحمه نیز متورم
شود و هم باشد که شبرهٔ در قرنیه بروز نموده مورث تورم آن گردد اما علاج چشم را
با ملیغات شسته بند آهن سیماب سرخ یا بطلاسی محلول سنگ جهنم رفع زردی
نمایند و طریقهٔ اخذ دهن مذکور این است که یک نخود چوهٔ سرخ را در دو درم
روغن بتدریج خوب سلایه نموده قدری بر روی شبره نهند نسخهٔ دیگر بگیرند گلاب
چار مثقال سنگ جهنم نیم کندم حل نموده و در جامی تاریک نگاه داشته
روزی دو نوبت با قلم مو بچشم کشند و استعمال مسهل و مثل ماده مخفف اذن
نیز نافع بود قسم سیم از اورام جفن التهاب اوست بواسطهٔ قلیلی تخم تحت
جلد که سبب خبر به و سقطه یا انتقال ماده بود اما علامات اوست تنفخ جفن و تمدد
آن با وجع و حمرتی سفیجی و حرارتی شدید بعد از چندی رطوبت مترشحه تبدیل
بریم شده منفجر گردد و باشد که قطعهٔ لحم میت چون سله با ریم خارج و دفع
گردد اما انتهای مرض چون قبل از تبدیل رطوبت بریم معالجهٔ لائقه نمایند
تحلیل رود و الا منفجر گردد اما علاج در ابتدا اطلیهٔ بارده از قبیل شکر سرب
و بارد استعمال داشته در تحلیل آن کوشند و چون از استعمال آنها
ورم تحلیل نرفته و علامات انفجار در او مشاهده اضمدهٔ حاره بالفعل بکار دارند
تا منفجر گشته و دفع ریم گردد و لازم است تا صلابت در اطراف جراحت
باقی است ترک انداختن ضماد ننمایند و آنجا که رخاوت و سستی در موضع
ماء وف بهم رسد نطول از آب اسطوخودوس و نعناع و سایر حشایش عطره
نافع و مستعمل است و بسا باشد که ورم بشدت یافته حمرت آن بدل بسمری شده
بثور چند در اطراف ورم بروز نموده و جای ضغطرابی عارض و جراحت بغاغرا
مبدل شود در این صورت چون مزاج قوی باشد زلوی چند در اطراف جراحت
نشانند و در صورت ضعف مزاج ادویهٔ مقویه مانند وج و سنبل الطیب و کنه

نوشانده در موضع ماء وف از محلول بورق نطول نمایند و رای آنکه بعد از رفع جراحت
علتی در جفن باقی نماند در حین علاج باید قسمی نمود که جفن بحالت طبیعی خود باقی ماند
قسم اخیر از اورام جفن عروض شبرهٔ سالکی است در او و چون این علت اکثر مایل بضایع
نمودن جفن است هرگاه قدری از جفن ناقص شود بواسطهٔ اثر غبارات در چشم لتحمه متورم
و بصر ضایع ماند لهذا لازم است که قبل از خراب شدن جفن بواسطهٔ ترشی شوره با عفن
چوهٔ سرخ رفع سالک نموده احتمال از خرابی بصر کردند و هم لازم است که در حین
استعمال ادویهٔ مذکوره ملتفت باشند تا چیزی داخل نشود چشم را و اطراف آن را
که سالم است بسوزاند

اما اورام غدد جفن بر دو گونه است قسمی شعیره که ورم در یک یا دو غده بود
نوعی حرب چو تورم در تمام غدد جفن بهم رسد اما شعیره عبارت از تورم یک یا چند
غدد معدودی از غدد چربی جفن است اما علامات ابتدا در یکی از نقاط جفن
حکه و حمرتی سفیجی و غیر محدود با اندک نفخ و وجع عارض شده بتدریج حمرت محدود
گشته و دملی صلب بوجود آید اما انتهای مرض بندرت تحلیل و اکثر انفجار است
اما علاج باید اضمدهٔ حاره بالفعل از قبیل بطبوخ بزرک باشیر کاو و غیره
بکار دارند تا ورم منفجر شده ریم دفع و جراحت التیام پذیرد و لازم است که تا
سله و ریم خارج نگشته است ترک استعمال ضماد ننمایند زیرا که چون سله
دفع نگشته جراحت التیام یابد بزودی مجدداً منفجر گردد و باشد که اضطرابی
در جراحت پدید شود و سلهٔ ریم صلب و مورث صلابت دملی گردد که او را برده
نامند در این صورت باید که با عانت مبضع جلد موضع را شق نموده شیئی را که
صلب شده خارج سازند اما حرب چشم عبارت است از ورم جمیع غدد
چربی تحت مژگان و سقوط موهای آن اما سبب اکثر تاثیر شود در آنکه
مرطوبه و از ازدحام که علی الاتصال در چشم رسد و اکثر باعث شود
در اطفال خازیری اما علامات ابتدا حمرت در اطراف جفن بهم رسیده

در تشنج چربی و بلغم از غدد تحت مژگان زیاد شده و مژگان بهم چسبیده خارش
در جفن عارض شود و بتدریج مژگان ساقط گردد و باشد که از اصابت
بلغم بسان چشم و حدت او ملتحمه نیز متورم گردد و بعد از زمانی
طویل صفرت در ملتحمه بهم رسیده تغیر نسیج یافته خشک و خشن گردد و از
نتایج این مرض است انقلاب جفن خواه بداخل و خواه بخارج و چون در جمیع
اجزای جفن حدت ورم مساوات نباشد بعضی در جانبی و ورم بیش از طرف دیگر
بود موها منقلب بدیگر تنبت گشته بعضی بدرون چشم رفته مورث اذای
آن گردد اما علاج در ابتدا اطلیه از ملعبات و مغریات نموده اسهال
علق در بن گوش نمایند و بعد از کسر حدت ورم قطور از محلول دارا شکنه
و یا محلول سولفات دزنک در چشم کنند و چون مزمن گردد بدهن سیماب
احمر رجفن مالند و آنجا که ورم مساوات نبود و موهای مژگان در میان بشره
پنهان شوند قطور از این نسخه نافع است صفت آن بگیرند دارا شکنه
تمکندم در زرده دو درم گلاب حل نموده و ده قطره تقطیر افیون اضافه کرده روزی
سه بار در چشم قطور بچکانند

فصل سیم در اورام غشاء ملتحمه از آنجائیکه این غشا نسبت بسایر اغشیه
عین بیشتر مورد صدمات و آفات میباشد علل و امراض آن هم نسبت بسایر
اغشیه اکثر خواهد بود و کل التهابات ملتحمه یا خود مرض اصلی بوند چون سبب
از جهات خارجه مانند ضربه و سقطه و غبار و اثر رودت هوا بود و یا
عارض در مرض ثانی باشند چون سبب امراض مزاجی و مجاورت باشد
و نیز کل اورام ملتحمه بر سه گونه اند اول ورم بسیط ملتحمه دوم ورم ملتحمه که سبب آن
شودی چون زرد ریش بود سیم سوزنک چشم که عارض شود از سرایت
مادهٔ سوزنک و هر یک از اقسام ثلثه یا حاد اند یا مزمن اما ورم بسیط ملتحمه بر دو
نوع است اول آنکه سبب ضربه و سقطه وارده بر چشم بود ثانی آنکه

سبب اثر برودت هوا باشد اما نوع اول که بتازگی بر چشم نامند عبارت از ورم
که عارض شود در ملتحمه بواسطه ضربه و سقطه وارده بر او یا از تعب کثیر که بر چشم رسد
مانند مطالعه نمودن زیاد و بیدار ماندن در شب و گریستن زیاد و ورود حشرات
در چشم و غبار نامناسب زدن و کار کردن در تاریکی و روشنائی زیاد اما علامات
چون خفیف بود حمرت در ملتحمه جفن و ملتحمه صلبه بسان شبکه با اندک نفخ و ضخامت
و صلابت در او بهم رسیده و سیلان دمعه و نشر بلغم زیاد شده مژگان بواسطه
کثرت بلغم بهم چسبیده و احساس بقای شیء خارج در چشم نماید و آنجا که ورم شدید
بود تمام اجزای ملتحمه بسان مخمل کلی سرخ رنگ شده و بنوعی متنفخ گردد که اطراف
قرنیه مانند گوشتی خام و حصار بر آمده و چنان نماید که گویا صلبه مشرف بر قرنیه گشته
و نیز حمرت در خارج قرین اصفر بهم رسیده احساس شیء خارج در چشم یا حکه شدید
و سیلان دموع و کثار بلغم و کراهت ضوء و تشنج جفنین و وجعی که در عصر و شب
هنگام چراغ شدت نموده عارض و در صباح خفت پذیرد و آنجا که ورم در
اطفال بود باشد که حمی نیز عارض شود و علل باصره اختلال نیابد مگر در وقتی که قدری
بلغم جزئی از قرنیه را بپوشاند و منتهی شود بتحلیل تام مگر در صورتیکه رفع سبب بالکلیه
نگردد و باشد که ورم سرایت بقرنیه نموده مورث رخاوت و نرمی قرنیه و غشیه
و خرابی بصر گردد اما علاج ابتدا باید رفع سبب نموده شود و بعد از خون
ورم خفیف بود از قطور محلول شکر سرب و گذاردن دستمال نشرده شده در آب
بارد بر بصر و نوشیدن مسهلی برای رفع التهاب نماید و در صورت شدت وضع
علق بر بن گوش نموده مسهلی از کلل و جلب نوشند نافع است نوشیدن این
نسخه بگیرند شوره هشت نخود آب بادام سه سیر مخلوط نموده در روز بدفعات نوشند
و بعد از کسر حدت ورم نافع است قطور از این نسخه بگیرند سولفات دزنک یک
نخود در یک سیر و نیم آب حل نموده ده قطره محلول تریاک در عرق اضافه کرده روزی
دو بار چشم را بشویند و چون حدت ورم بحدی بود که چشم

بهیچوجه باز نشود چند شرط در ملتحمه نموده و فصد فعال کرده مسهلی از تمک فرنگی و سنا کمی بنمایند
و انجا که اشتر خا و سستی بهم رساند قطور از محلول زاج سفید یا از محلول سبد روی نمایند
و چون ورم سرایت بغشا دیگر نماید موافق انکه در فصل خود مذکور میشود رفتار نمایند
اما نوع ثانی از ورم ملتحمه نزلهٔ چشم بود و او ورمی است که عارض شود در ملتحمه بواسطهٔ
چلیدن و افتادن در آب سرد و بخصوص چاپیدن باد اما علامات حمرتی مخلطه
با اندک انتفاخ در ملتحمه بهم رسیده دانهای صغیری بسان تخم خشخاش
که مرئی نگردد مگر انکه مورتا در چشم نظر نمایند در ملتحمه مدکشته و دمعه در ابتدا
خشک و بتدریج جاری و رطوبتی غلیظ سیال گردد که جفنین را بهم ملتصق
نماید و انسکونه ورم نادر است که در جمیع اجزای ملتحمه عارض شود بل اکثر اوقات
در همان ملتحمه جفن محدود ماند و علامت دیگر وجع است که در عصر اشتداد
پذیرد و هم عمل باصره ممنوع نیست مگر در صورتیکه بلغم غلیظ بر روی قرنیه منجمد شود
و این ورم منتهی شود به تحلیل یا ترمیت و علامت مزمنی او تبدیل حمرت است
بسرخی مایل به بنفشی و انتفاخ ملتحمه و جفنین و کثرت بلغم و باشد که از طول مرض
ملتحمه ضخامت یافته و انقلاب جفن عارض گردد و بسا باشد که در نزلهٔ مزمن
چشم دملی عارض شده پس از انفجار رفع نزله شود اما علاج اشتداد اول وضع
علق و اطلیهٔ اشیا بارده مانند آب سرد و شکر سرب مداوا نموده پس از
کسر حدت ورم قطور از محلول سولفات دزنک یا سنگ جهنم و یا کات کبود
بکار دارند و برای التصاق جفنین بواسطهٔ کثرت بلغم تمریخ از دهن بادام و غیره
نمایند و در صورت مزمنی و استرخا کات کبود و یا سنگ خدا که مرکب از نوره
و زنجار و کافور است بر ملتحمه مالند و چون باینها دفع نگردد دهن از دهن بابا
احمر یا دهن بابا بسفید نافع و مجرب است صفت نسخه نافع بگیرند سنگ جهنم
نیم الی یک گندم در هشت درم گلاب حل و قطور نمایند نسخه دیگر بگیرند گلاب بکسیر
سولفات دزنک یا شکر سرب یک الی دو گندم عصارهٔ بذر البنج دو گندم

روزی

روزی دو مرتبه قطور نمایند نسخه دیگر بگیرند گلاب یکسیر سولفات دزنک یا شکر
سرب یک الی دو گندم عصارهٔ بذر البنج دو گندم روزی دو مرتبه قطور نمایند
نسخه دیگر بگیرند سنگ خدا انکه مرکب از زنجار و زاج سفید و شورهٔ مکد
هشت جزء کافور یک جزء است از سه الی چهار گندم تقطیر افیون دوازده قطره در
هشت درم گلاب حل نموده قطور کنند و انجا که قطورات مورث ضرری شوند باید
ترک آن نموده استعمال ادهان محلله چون دهن از بنه روی و سیاب اسپرک
اسپغول نمایند صفت دهنی نافع بگیرند روغن گل سرخ سیاب اسپرک و شکر سرب یک
یک گندم در هم آمیخته روزی دو بار بر جفنین مالند اما نوع سیم از اورام ملتحمه
دمیست که همراه رود با ظهور بثوری چون زردریش و اکثر بروز کند در اطفال خنازیری
و بلغمی مزاج و دختر انیکه علتی در حیض انها باشد اما علامات در یکی از اقسام عروق
دم برآمده و مخروطی الشکل امتداد یافته و در نقطهٔ او که قرب بقرنیه است بثرهٔ که گاه
فرد و گاه متعدد بود عارض شده و جمعی ناحس با کراهت ضوء و تشنج شدید
جفنین و سیلان دموع ترکیب با او کردند و این بثره گاه تحلیل رفته و گاه منفجر
گشته تقیری در قرنیه پدید آید و باشد که تقرح بقرنیه اثر نموده و او را متلاشی
و عنبیه را منفتوق و مورث موسرج گردد اما رفتار مرض سریع و بسیار مایل
بعود است و اکثر موافقت نماید با اغلب از بثورات جلد اما علاج انجا که مرض
خفیف بود باستعمال منضجی رفع شود و چون شدید باشد وضع علق در بن گوش
نموده و از این نسخه چشم را بشویند صفت او بگیرند گلاب یکسیر لعاب به دانه
یکمثقال عصارهٔ بذر البنج دو گندم مخلوط نموده روزی دو بار در چشم قطور
نمایند و چون بثره بزرگ بود از این نسخه چشم را بشویند بگیرند گلاب بیست و چهار
مثقال دارا شکنه نیم گندم لعاب به دانه نیم مثقال در هم نموده روزی دو بار
قطور نمایند و نافع است که بواسطهٔ مسهلات و وضع علق و خوش سیل ماده را
بخارج دهند و در اطفال ضعیف و بلغمی مزاج بخصوص چون سبب خنازیر بود

تقلیل در غذا منفعتی نبود بلکه باید مقویات نوشانند و در معالجهٔ این مرض حکیم باید
تانی و تامل نماید که بلکه در قرنیه ماند و یا متقرح گشته مورث مورسرج شود اما نوع
چهارم از اورام ملتحمه که بقرانیه ملوّر و ذری نامند و مرض شدید که عارض شود
در ملتحمه بواسطهٔ سرایت مادهٔ سوزنک یا بلغم چشمی که قبلاً مرض مذکور بود در غشاء
ملتحمه چنانچه از مجاورت با صاحبان این مرض قبلای یا بکنوع ورم چشم گردد
و بندرت ورم بسیط ملتحمه بنهایتی رسد که مشتبه با این مرض شود اما علامات
انتفاخی مانند حمره در جفنین و متعلقه است با حمرتی ارغوانی و تورم ملتحمه نوعی که
صلبه برآمده و مشرف بر قرنیه گردد و عروق دم مانند حلقهٔ در روی قرنیه در ورم نامد
و دمعه در ابتدا خشک و بتدریج سیلان نموده و حدتی بهم رساند که مورث
جراحت اطراف جفن شود و هم تمدد و سوزش در چشم بهم رسیده گاه حمی نیز
عارض گردد و اینجا که مزاج دموی بود علامات امتلای دم و حمرت و تمدد
و جریان رطوبات غالب و در امزجهٔ عصبانی ورم کمتر ولی وجع و قلق و اضطراب
شدت یافته حمی اضطرابی عارض گردد و جلد مریض را مزاج بلغمی باشد حمی و وجع اندک
ولی سیلان بلغم و انتفاخ اکثر خواهد بود اما بلغمی که در این مرض سیال بود بواسطهٔ
حدتی که در اوست بهر عضوی که رسد مورث حمرت و جراحت آنعضو گردد و چون
بقرنیه رسد مانند اشیاء اکاله او را ضایع و متلاشی نموده و رطوبت بیضی خارج
و عنبیه مشوق و چشم مهزول شود و اینجا که مرض رو به نقاهت گذارد رطوبت
اندک شده و حدتش فانی و چون غساله خون جاری گردد اما انتهای مرض چون
معالجهٔ لائقه نماید و دم فانی و شفا حاصل یا آنکه حدتش شکسته و مزمن شود و باشد
که قرنیه کشکی و متلاشی شده مورث مورسرج شود و هم باشد که بعد از مزمنی
انقلاب جفن بهم رسد اما انذار مرض بسیار خطرناک است ولی چون قبل از
کشکی شدن قرنیه معالجه شود جید و بعکس او ردی است و هم از علامات ردیه است
چون وجع در جبهه و رأس بهم رسد زیرا که این وجع دلیلست بر تورم طبقات داخلهٔ

چشم

چشم اما علاج در ابتدا لازم است که مرضا را متفرق و از همدیگر دور نمایند و هم چشم
سالم را از چشم علیل محافظه کنند تا آنکه سرایت باو هم نکند و بخصوص بر حکیم فوج
لازم است که در این مطلب زیاد اهتمام و دقت نماید تا اینکه مبادا همه فوج
کور شوند و بعد از ارسال علق در بن گوش نموده یا فصد قیفال کنند و نافع است
که چند شرط کوچک در ملتحمه و اطراف قرنیه نمایند و کمر چشم را با اسفنجه یا آب دردک
بشویند و از این نسخه قطور نمایند بگیرند سنگ جهنم یک الی شش کندم در هشت درم
آب حل نموده روزی چهار نوبت قطور کنند و چون از استعمال این محلول
غشاء کاذبی در چشم بهم رسید با انبری او را بالتمام و بزودی بردارند زیرا که اگر
قدری در مکان خود بماند مورث تقرح انموضع شود و چون بعد از کسر تورم و
وجع باقی ماند قدری افیون در جبهه مالند و قدری هم بنوشند و بهتر است که
عوض افیون قدری فرفیون بنوشند اما نوع اخیر از اورام ملتحمه سلاق است و او
عبارت از مرضی است که در ملتحمه ثالیل های اصفر اللون مانند ساغری نمودار و از
ایذای انها بچشم قرنیه متورم و عمل باصره مختل گردد و عارض شود از سوزنک
چشم و باشد که از سایر اورام ملتحمه نتیجه گردد اما بنادر و هم باشد که خود مرض
اصلی بود اما علامات او جفن غلظت و غمر و فیت بهم رسانده ثالیل اصفر اللونی در او
پدید و ایذای انها بچشم مورث ورم قرنیه و سیلان دمعه و کثرت بلغم و گرانی
ضو گشته و باشد که قرنیه کشکی و متلاشی شده رطوبت بیضی خارج و عنبیه
مشوق گردد اما رفتار مرض بسیار مزمن است و اگر ادویهٔ لائقه بکار دارند
تحلیل رود ولی بواسطهٔ اثری که در ملتحمه ماند بحالت اصلی خود معاودت ننماید
اما علاج از اینجا که این مرض همراه بود با ورم عین ابتدا وضع علق در بن گوش
نموده شوره و سایر مبردات مانند اطلاح مسهله نوشانده و برای رفع وجع
قدری افیون بر جبهه و اطراف بصر مالند و بعد از کسر حدت ورم هر سه روز یکمرتبه
کات کبود برای تحلیل بردن ثالیل بر ملتحمه و روی ثالیل مالند و نافع است صب

دهبر است که در دو جزء شوره و یکجزء سنگ جهنم را
گداخته مدادی ساخته از آن
مرهم نمایند مالند

آب بارد و چون ثالیلی بزرگ شود با مصفی در آمیخته بنموده و دانه زردی که در جوف آن
میباشد با انبر گرفته خارج سازند و بعضی مانند سوزنک در چشم رسانند تا مرض حاد شده
و زود معالجه شود ولی بسیار خطرناک است و اینجا که انقلاب جفن عارض شود بطوری که
در مبحث خود ذکر خواهد شد رفتار نمایند

فصل چهارم در اورام قرنیه از اینجا که قرنیه مرکب از دو طبقه بود اورام او هم بر دو نوع
باشد اول ورم ملتحمه قرنیه ثانی ورم جرم قرنیه اما ورم ملتحمه قرنیه و او هم بر دو گونه است
یکی بثورات قرنیه و دیگری سبل اما بثورات قرنیه عارض شوند در اطفال خصوصا اطفال
خنازیری و گاه همراه بود با جرب چشم و زردی ریش اما علامات مرض کراهت ضوء
و سیلان دموع با هیجان دم در ملتحمه و درد عروق آن عارض شده بعلاوه چند عرق
از ناقین مخروطی الشکل که قاعده اش در ماق و نقطه اش در قرنیه بود برآمده بعد از
چندی قرنیه رخو گشته در نقطه مخروطی مذکور بثره پدید آید و این شکل مخروطی گاه فرد و گاه
متعدد بود و هم از درد عروق حمرت در صلبیه و اطراف قرنیه پدید آمده مانند
حلقه قرنیه را احاطه نماید و چون تاخیری در علاج افتد بثره مذکور منفجر و مورث تقرح ملتحمه
گردد و این تقرح یا رفع شده و حفره مثل ناف بدون کدورت مانند تراش الماس
در قرنیه ماند و یا آنکه اثر عرم قرنیه نموده او را هم متقرح سازد و در این صورت نیز
یا قرحه رفع و کدورت در قرنیه ماند یا آنکه حرم قرنیه کشکی و متلاشی شده رطوبت بیضی خارج
و عنبیه مشوق و مورس سرج حاصل آید اما علاج ابتدا باید بوضع علق در بن گوش
و نوشاندن کلل و حلب رفع هیجان دم از چشم نموده بعد از رفع هیجان دوای
موضعی برای تحلیل عروق بکار دارند صفه کلل و حلب جهة اطفال بگیرند کلل یک گندم
حلب ده گندم یکبار بنوشند چنانچه در روز اول افاقه نشود روز دویم و سیم را هم
بهمین طور عمل نمایند و برای کراهت ضوء مریض را در محل تاریک نشانده و مخدرات
چون روغن بذر البنج و غیره بدور چشم مالند و نافعست نوشاندن یک گندم
برگ شوکران نسخه جهة تحلیل عروق بگیرند دارا شکنه نیم گندم در یکسر آب حل نموده

روزی

روزی دو بار چشم را بشویند و انفع است که نیم الی یک گندم سنگ جهنم را در
درم آب مقطر حل کرده روزی دو بار بچشم قطور نمایند و هم برای رفع هیجان دم
ادویه منفطه چون مشمع زرنیخ و مشمع فرفیون در بن گوش انداختن نافع بود
و چون قرنیه کدر شود و شرایطیکه در مبحث خود ذکر میگردد عمل نمایند اما سبل
عبارت از متلی و مشبک گشتن عروق دم است در ملتحمه قرنیه و سبب او ست
مرض سلاق و شعر زائد و انقلاب جفن و مرض خنازیر و علل طمث و سن یاس
اما علامات مرض در ابتدا هیجان دم در چشم با کراهت ضوء و سیلان دموع
و تشنج جفنین و وجع ملتهب و مثقب عارض و چند عرق از صلبیه برآمده و در اطراف
قرنیه مخلط و منسج گشته شبکه حاصل نموده و رطوبتی مترشح گردیده مورث کدورت
قرنیه شود و چون مرض در امزجه بلغمی بروز نماید وجع و التهاب آن اندک و کدورت
قرنیه اکثر خواهد بود و باید دانست که کدورت قرنیه بسته بکثرت عروق نباشد بل
چون نشر رطوبت زیاد بود کدورت قرنیه هم اکثر خواهد بود و اما سبل منقسم
گردد به سبل رقیق چون شبکه نازک بوده و حاجب ماورا نباشد و سبل غلیظ چون
اجزای شبکه بهم آمیخته و حاجب ماورا گردد و اما انتهای مرض یا تحلیل است
که در عروق فانی و اثری از آنها باقی نماند و یا آنکه خاوت در عروق مذکوره
بهم رسیده و نازک بسبب مرض عود نماید و باشد که مرض رفع ولی کدورت قرنیه از او
باقی ماند و یا قرنیه کشکی و محترق گشته رطوبت بیضی و عنبیه از ثقبه محترقه خارج
و مورث مورس سرج گردد اما علاج ابتدا باید رفع سبب نمود و زیرا که اکثر از رفع سبب
مرض خود زایل گردد چنانچه اگر سبب شعر زائد بود متصل او را بکنند و همچنین و سرلاز
که مولود از چشم بواسطه مسهلات و منفطات چون خوش و داغ و حجامت
و مشمع منصرف ساخته و در صورت استرخا ادویه منفضه چون محلول سنگ
جهنم با شکر مربب با سولفات و زنک استعمال دارند و گاه نافع آید قطور از محلول
دارا شکنه و مریخ از دهن سیماب احمر یا ابیض و در تقرح و کدورت قرنیه نافع است

نفوخ از کلل و فشد بگیرند کلل ده کندم فشد یکمثقال با هم مخلوط کرده و نرم سائیده
روزی دو بار بانی یا با قلم در چشم نفوخ نمایند و قطور از محلول زاج سفید و تقطیر
افیون صفت آن بگیرند زاج سفید یک مثقال دو نخود در هشت درم گلاب حل نموده
و دوازده قطره تقطیر افیون اضافه آن کرده روزی دو بار در چشم قطور نمایند
و آنجا که استرخائی در قرنیه بود تقطیر افیون زعفرانی انفع باشد و هم استعمال
نفوخ از قشر روسی و شیشه و صدف و هرکاه عروق مذکور معدود بوند
میتوان شرط نمود ولی مثمر ثمری نخواهد بود و در این مرض باید حکیم و مریض هر دو در صبر
زیاد بود زیرا که گاهی نفع دوا دیر معلوم شود و دیگر اینکه اگر از زدن آهن مضرتی نمیشد
باستعمال قطورات پرواز نمایند و بعکس آنا ورم جرم قرنیه مدانکه بواسطه کمی عروق
در این غشا، تورم او نیز نادر است و عارض شود از ضربه با آلات کند و افتادن خوشه
گندم یا جو در چشم و شعر زائد و انقلاب جفن و بثره در ملتحمه قرنیه اما علامات مرض
حمرت در چشم بهم رسیده چند عرق دم مانند بخبره قرنیه را احاطه نموده و قرنیه را اشتباه
زایل و کدورت او بسان آئینه غبار آلود شده کراهت ضوء و سیلان دموع
بهم رساند و اکثر مرکب شود با ورم عنبیه که تورم قرنیه با انفراده بسیار کم است
اما انتهای مرض یا تحلیل تام است چون اثری در چشم باقی نماند و یا تحلیل ناقص
چنانچه ورم رفع ولی قرنیه کدر شود و باشد که منتهی بریم شده و در خلف قرنیه ریمی
مانند ناخن هلالی شکل مجتمع گردد که از حرکت رأس تغییر وضع از برای ریم مذکور
بهم رسد و باشد که جزئی از قرنیه منفجر گشته و لکه زردی در او بماند یا آنکه قرنیه منفجر گشته
رطوبت بیضیه و طبقه عنبیه از ثقبه منفجر بخارج و مورث موت سرج گردد اما علاج
از آنجا که بواسطه قلت عروق در غشا مذکور و ورم کمتر بهم رسد هم بدان واسطه چون
متورم گردد بسیار عسر العلاج باشد لهذا در ابتدا باید که وضع طلق در بن گوش نموده
و چند شرط در قرنیه نمایند و مسهلی چند نوشانده و منفعات از قبیل کلل و بود بکار
دارند تا ماده از چشم منصرف شود و چون ریم حاصل گردد در تحلیل بردن آن سعی شده

در قوت مزاج فصد و مبردات بکار داشته و در ضعف آن مقویات چون خطمی و ا
با کلل بنوشانند و بعد از کسر حدت ورم چنانچه قرنیه سست بود قابضات چون زاج سفید
و مازو استعمال نمایند و برای آنکه قرنیه بقواعد یکه بعد در مبحث خود ذکر میشود مداوا کنند
فصل پنجم در ورم عنبیه و او عبارت از همان دم است بر غشا عنبیه و نشر طوبی
در پشت مقدم یا در پشت مؤخر چشم اعم از آنکه رطوبت مذکور منتهی گردد بتحلیل یا اصلاح
و ملتصق نمودن عنبیه با قرنیه یا جلیدیه و یا نادر ابریم و بدانکه ورم عنبیه یا خود مرض
اصل بود و یا عرض بعضی از امراض مانند دآء افرنجی و غیره و هر یک از اینها نیز یا خاص
یا مزمن اما ورم حاد عنبیه که خود مرض اصل بود چون خفیف باشد ابتدا چند عرق
دم از ملتحمه در ورم نموده و لون عنبیه اندک متغیر شود چنانکه اگر مریض سیاه چشم بود
چشم متورم تیره گردد و چون ازرق بود سبز گون شود و این تغییر لون اکثر ملاحظه شود
در اطراف حدقه و عنبیه کدر گشته حرکت آن بطئی بالمره فانی شده زاویه در حدقه بهم رسد که
حالت استدارهٔ آن ساقط گردد ولی چون مرض شدید بود وجعی مثقب در جبهه و
نیز در دندان و اذن بهم رسیده شبها اشتداد یابد و این وجع بعد از ساعتی
ساکت شده دوباره اشتداد یابد و این تسکین وجع حاصل شود از خدر شدن عصب
بواسطه شدت وجع که بعد از ازاله آن دوباره وجع عارض گردد و هم شدید شود
از رسیدن باد و هوای بر چشم و کدورت در ضوء بهم رسیده اشیا را غبار آلود
مانند آنکه ابری حایل باشد بند و از تحدب عنبیه پشت مقدم چشم کوچک شده و عنبیه
تقرب بقرنیه بهم رسانده و گاه هم ملتصق باو شود و باشد که در شدت مرض حمی نیز
عارض گردد و گاه ورم عنبیه مرکب گردد با ورم قرنیه با آنکه نتیجه او بود و بعد از
یک هفته و منتهی تا سه هفته یا ورم تحلیل رفته رفع مرض گردد و یا آنکه رطوبتی قرب بعد
بالانعقاد نشر نموده و شظایای او عنبیه را با جلیدیه یا با قرنیه ملصق نموده و بواسطه
عنبیه بحرکت ماند و باشد که رطوبت مذکور ثقبه را بالمره مسدود سازد و با آنکه
از کثرت رطوبت متراکمه اکثر طبقات بهم ملصق شوند و گاه گاهی رطوبت مذکور

فستطین

قیحی ریم شده و بسان ناخنی هلالی شکل در خلف قرنیه نمودار و متحرک باشد بحرکت
ماتند آنکه در ورم قرنیه مذکور شد اما سبب مرض عارض گردد از ضربه و سقطه
و از ضوء شدید و زیاد نگاه کردن ببرق و از مکان تاریک بروشنائی نظر
نمودن و از چاییدن و درد کور از اناث بروز کند و اکثر صاحبان دآء افرنجی
و نقرس مبتلای باو گردند اما انذار مرض در ابتدا جید است که چون معالجه
لایق شود تحلیل رود و اگر عنبیه بواسطه رطوبت مذکور ملصق با بعضی از طبقات
گردد ردی است اما علاج در ابتدا باید که مسکن ورم چون وضع علق در ان
گوش و گاهی هم فصد یا حجامت نموده و مسهلات مبرد نوشانده تقلیل در غذا
و هم مریض را در محل تاریک نشانند و انجا که سبب ضربه یا سقطه وارده
بر چشم باشد آب بارد استعمال دارند و بعد را دو تکاره برند که رطوبت کمتر
نشر شده و هم آنچه منتشر گشته تحلیل رود برای این مطلب در شدت ورم دو نخود
کلمل را چار قسمت نموده در دو روز قسمتی صبح و قسمتی شام بنوشند و قدری دهن
سیاب ریاوی بر جفنین مالند و انجا که وجع شدید بود قدری هم عصاره بذر
البنج یا عصاره بلادانه داخل دهن مذکور نموده قدری هم افیون بر جبهه مالند
صفه نسخه نافع برای دفع التصاق و انسداد عنبیه و حدقه بگیرند دهن سیاب شامی
دو مثقال عصاره بذر البنج شش نخود درهم مخلوط نموده روزی یک نخود صبح یا عصاره بلادانه سه نخود
و یک نخود شام باطراف جفن مالند که از تدهین دهن مذکور حدقه متسع گشته
و مسدود نشود و انجا که سبب چاییدن بود نوشیدن روغن کاج یا طرفان
مفید است نسخه بگیرند روغن کاج هشت درم در زرده تخم مرغ خوب مخلوط نموده
دو سیر آب بادام شیرین و یک سیر شربت نارنج و سه قطره عطر نعناع اضافه
نموده روزی سه عاشق از ان بسه وقت بنوشند چنانچه ضرری ازین دوا
بشانه رسد قدری کافور با مطبوخ بزرگ بنوشند و چون ریم حاصل آید
باستعمال منضجات و محللات مانند کلمل و طرطیر و نمک فرنگی و تدهین از

از دهن سیاب سنجابی باطراف چشم رو ان کنند و چون بهیچگونه تحلیل نرود و ماشر طی
قرنیه را سوراخ نموده دفع ریم کنند اما ورم مزمن عنبیه عارض شود از اسباب
در بیان حاد او مذکور شد و باشد که ابتدا حاد بوده بعد را مزمن گردد یا انکه از
ابتدا بطور مزمنی بروز نماید و علاماتش نیز مانند علامات حدت اوست ولی با خفت
زیاد و باشد که در صورت مزمنی بواسطه سببی بادی مرض حاد شده صداع
و وجع عین و سایر علامات حدت بروز کنند اما تشخیص مرض از تغییر لون عنبیه
و فضای مدوری حدقه و کدورت ضوء و سایر علامات مذکوره نموده شود و انذار او
ردی و رفتارش بطی و اشهایش مانند حاد است اما علاج کلمل نوشانده خوش
و زرشیج و غیره از منقطات استعمال دارند و هم نافع است که دو یا سه کندم
پودر و پلو مرکه عبارت از ترکیب کلمل و انتیمون طلائی بمساوات باشد بنوشند
و محافظه نمودن چشم را از روشنائی و سایر تدابیر مذکوره در صورت حدت را بسته
فراموش نخواهند کرد و هم باید ملاحظه نمود که در ورم عنبیه و قرنیه تا حدت ورم
شکسته نشود مداوای موضعی نمایند که ضرر کلی خواهد نمود

فصل هشتم در ورم شبکیه و او عبارت تورم غشاء دویم چشم است و باید دانست که
تورم کل اجزای این غشاء نادر ولی جزئی از وشایع و وافر است و عارض شود از اسباب
دم درد دماغ و مسدود گشتن سیلانی مانند خون بواسیر و طمث و از ضربه وارده براو
مانند آنکه در میل زدن بچشم گاهی بواسطه خوردن میل بغشاء مذکور تورم در او غلبه
همراه بود با نقرس و بعد از محرقه و باشد که سبب ان سوء مزاج و ضعف قوای
بدن بود و مستعدین مرض اشخاصی بوند که زیاد نظر در اجسام صغیره نمایند مانند حکاکان
و نقاشان زرگران و قلمکیران و مینا کاران و زنانیکه در شب خیاطی نمایند و مستعدین
سکته نیز اغلب مبتلا بمرض مذکور شوند اما علامات چون مرض حاد باشد امتلاء در عروق
مفروشه و غشاء مذکور و عنبیه بهم رسیده و عروق ملتحمه در ورم نموده مانند آنکه در دوالی
برآمده شوند کراهت ضوء و کدورت ان با دیدن لمس و آتش که گاه علی الاتصال

فصل هشتم

و گاه با نفصال بود و ثقل سر و طنین عارض و عنبیه را حرکت فانی گشته شدت
یابد از اکل اغذیه و شرب شربه حاره و خفت یابد از عروض رعاف و بعد از طوبی
منتشر شده مورث نزول آب سبز گردیده حدقه را لون متغیر و حرکت فانی
و ابصار ضایع ماند اما چون مرض مزمن باشد علامات مذکوره عارض شوند و بیکن
خفیف و هم طولی در رفتار بهم رسانده منتهی بنزول آب سبز شود اما نزول آب سبز
که نتیجه ورم غشاء شبکیه است بعد از چندی که علامات ورم غشاء مذکور در شخصی بهم رسید
ضوء بصر فانی و لون حدقه سبز فیروزه بسان فیروزه معدن جدید گردیده
گاه طنین و صداع نیز باقی مانده شدت یابند در برودت هوا و غلبه دم و کثرت
حرکات نفسانی دیابیطس که بعد از نزول وجع و صداع فانی شوند و هم باشد
که سمع خراب گردد و سبب سبز نمودن حدقه برای آنست که رطوبت متزشحه در
مقابل جلیدیه بسان آنکه آب در مکانی جمع شود بایستد و سبز گون نماید
و این مرض اکثر عارض شود در سن کهولت که نادرا قبل از چهل سال بروز کند
و اکثر ترکیب شود با شرس اما تشخیص از نزول آب مروارید بواسطه فقدان
حرکت عنبیه داده شود چه در نزول آب مروارید حرکت عنبیه ضایع نگردد و اندار
مرض بعد از نشر رطوبت و عروض نزول ردی است که دیگر معالجه پذیر
نخواهد بود اما علاج در ابتدا باید رفع سبب نموده منع صعود از چشم کنند و عینک
سبز بر چشم زده اغذیه حاره و قوی نخورد و از حرکات نفسانی و نزدیک شدن
بآتش اجتناب نموده هیجان دم را از راس منصرف سازند و برای این مطلب
لازم است که سر را سرد نموده و وضع علق در بن گوش کرده مسهلی از گلقند
و جلاب یا از جلاب و طرطیر یا از تمک فرنگی بنوشند و در حین ارسال علق
در بین القحدین یا صبت ملایم در مهبل نمایند و برای انصراف ماده از دماغ
خوش و داغ و شمع زراریح استعمال دارند در ضعف مزاج مقویات
مانند وج و پوست کنه کنه نوشانند و استعمال عشبه نیز جایز است و در

و در سوزه ورم و وجع تدهین با دهن بسیاب و افیون در اطراف چشم منفعت کلی
بخشد و یا سم الفار سفید دهند یا جوهر کنه کنه چون بنوبه عارض شود

فصل هشتم در اورام کل طبقات عین بدانکه گاهی بواسطه ضربه و سقطه شدید وارده
بر چشم جمیع طبقات معا متورم گردید اما علامات مرض وجع شدید در چشم و تاقین
با حمرت و حرارت و انتفاخ ملتحمه چنانکه در سوزنک چشم عارض و لون عنبیه متغیر
گشته کراهت و کدورت در چشم بهم رسیده آتش و نکس بنظر آید و هم حمی و هذیان
با قلق و اضطراب مستولی شده از کثرت نشر رطوبت بصر حفوظ بهم رسانده از موضعی متغیر و رطوبت
ان خارج و بصر هر آل ها قه ضایع ماند و منتهی شود اغلب بنزول آب مروارید اما علاج
لازم است استعمال مسکنات ورم چون فصد و وضع علق و مسهل و کلمل و طلای
میاه بارده و غیره چنانکه ورم شدید و بحدی بود که امید شفا نباشد و کثرت وجع
مورث ایذای مریض گردد ثقبه در چشم نمایند تا آنکه رطوبات دفع شده و وجع تسکین
یابد فصل هشتم در آلات معین بصر و در او چند بیان است بیان اول در ورم
آلات دمعه و او نیز دو قسم است غده و کیسه دمعه که هر یک مرضی میباشند جداگانه
اما ورم غده دمعه بسیار نادر و عارض شود از ضربه وارده بر ماق اصغر
اما علامات ورم اندک حمرت و انتفاخی در ماق اصغر و سیلان دموع بدون
التهابی در سایر آلات عارض و منتهی گردد بتحلیل و گاه منتهی بریم شده مورث
نواصیری در ماق اصغر شده ریم و بلغم از و خارج شود اما علاج وضع
علق و گاهی فصد نموده مسهل مبردی بنوشند و بعد از کسر حدت ورم قطور
از نسخه که ذکر میشود در چشم نمایند صفه آن بگیرند تقطیر افیون بیست قطره در
گلاب داخل نموده روزی سه بار چشم را بشویند و انفع آنست که نیم کندم
دارا شکنه اضافه بر نسخه مذکوره نمایند اما ورم کیسه دمعه و او عبارت از
تورم غشائیست که در تقعیر تحت ماق اکبر از اجتماع مجاری صغیره دمعه حاصل
گشته و عارض شود از نزله مزمن چشم و حمی حمره و ضربه و سقطه وارده بر او

واکثر صاحبان دار افرنجی وخنازیر مبتلای بدین گونه ورم شوند اما علامات
تمددی در ماق اکبر با ورمی سخت ومحدود لوپیائی شکل بهم رسیده که او را غرب
نامند هم حمرت در اطراف چشم با ضخامت در لحم واقعه در کنار ماق اکبر
عارض وبواسطه تورم کیسه مذکور ممر دمعه مسدود شده اشک بر وجنه سیال
وچنی از طرف علت خشک گردد واما اشتهای مرض یا تحلیل است ویا بانفجار
انجاکه کیسه منفجر شود از حدت تقرح نموده مورث غرب گردد اما علاج در ابتدا
مسکن ورم وطلای از شکر سرب یا ماء بارد نموده در تحلیل ورم کوشند
وانجاکه ورم مایل بانفجار باشد ضمادات حاره با انفعل ومنضجات موضعی استعمال
دارند تا منفجر شود ولازم است که تا صلابت در موضع بود ترک استعمال ضماد
نمایند وبهتر است که تدهین از دهن سماب سنجابی بر اطراف آن کنند تا قرحه
حاصل نگردیده مورث غرب نشود وهرگاه غرب حاصل شود بطریقی که در مبحث
خود مذکور می شود رفتار نمایند بیان دوم در ورم لحم محط مقله واو مرضی است
نادر الوقوع عارض گردد از فلقمونی جهه وصورت اما علامات او وجعی شدید در
اطراف چشم از جمیع جوانب با انتفاخ در جفنین والم از عموم حرکات بهم رسانند
حمی وهذیان عارض شوند واز انجاکه ورم لحم توسعه مکان لازم دارد مقله جحوظ
نموده وبعد قشعریره مادی عارض وگوشه از چشم منفجر شده مده حاصله در خلف
مقله خارج گردد وباشد که از فشار مده بر عصب مجوف یا از مجاورت غشای
عصب مذکور متورم ومورث نزول آب شده عمل باصره ضایع ماند وهم باشد
که ورم عموم طبقات چشم نتیجه این مرض گردند اما علاج باید مسکنات ورم چون
وضع علق ومسهل از کلل وجلاب استعمال داشته دهن سماب سنجابی بر اطراف
چشم مالند وچون مده حاصل آید بدون صبر با شرطی گوشه چشم را منفجر سازند
تا دم خارج گردد بیان سیم در ورم ضریع مستبطن خانه چشم عارض شود از دار
افرنجی وعلامات او وجع شدیدی است که در چشم وجهه واطراف بصر عارض گردد

ومنتهی شود تحلیل چون معالجه لایقه نمایند والا مده حاصل گشته مورث قروح گشته
ومجاری مثاوی در اطراف چشم وبینی پدید گردد اما علاج در ابتدا باید دوا
مخصوص آتشک خصوص مزرود وتوتیا استعمال نمایند تا ورم تحلیل رود وانجا
که بواصیر عارض شود معالجه عظم رمیم نموده فتیله در قرحه گذارند تا عظم رمیم
خارج گردد باب ششم در اورام مرکبه با امراض مزاجی بدانکه اکثر از امراض
مزاجی مانند دار افرنجی وخنازیر چنانکه در سایر اعضا اثر دبروز نمایند هم در چشم
اثر نموده مورث الم آن گردند واین قسم از امراض چشم بسیار بلند بنزمنی وهم
رفع نشوند مگر از استعمال ادویه مزاجی ومخصوص بدان مرض اگرچه گاه از استعمال
ادویه موضعی رفع مرض شود ولیکن بزودی عود خواهد نمود لهذا لازم است
که در این قسم از امراض چشم ادویه موضعی استعمال نمود مگر برای اعانت
بر ادویه مزاجی وهم باید کحال عارف باشد بر اینکه در این قسم امراض را اکثر
ماده منتقل شود بعضوی دیگر چنانچه در نقرس دفعه وجع پاسکت شده واثر
در چشم نموده مورث ورم مشیمه گردد اما ورم چشم بواسطه خنازیر چون بر
رای شناسائی بر این مرض معرفت بر احوال خنازیر لازم است لهذا در اینجا اندک
مجملی از مرض خنازیر بیان نمائیم تا آنکه در تشخیص مرض کحال را اشتباهی بهم نرسد
اما خنازیر که مرضی است مزاجی واکثر موثر در عروق واضع وعارض شود در
اطفال وصبیان ودر بعضی از بلاد شایع ودر چند دیگر نادر الوقوع وعارض گردد
از رطوبت وبرودت هوا واز اکثار وافراط در اغذیه نباتی ومسکن نمودن
در زمین واکنه رطوبی وقلیل الشعاع وزیاد نشستن در محلهای مذکور
واکثر عارض شود در ابتدای شباب وهنگام بلوغ وشدت یابد در بهار وخزان
اما مستعدین بدین مرض اطفالی بودند که علامات غلبه دم مانند صباحت منظر
وزکاوت ذهن وسرخی مو ونظافت جلد با سرعت وضعف نبض با علامات غلبه
بلغم چون ترهل وتنفخ در جلد وضخامت در لب اعلی وبره بینی وانتفاخ صورت

وصفرت وبیاض جلد وصلابت وعظم غدد بدن وبطوء حرکات بدنی وبلادت
ذهن در انها غالب بود واکثر سیاهان که در ایران هستند بمرض خنازیر که قریب
بمرض سل است مبتلا شوند اما چون مرض مذکور در چشم اثر نماید ملتحمه و غدد
اطراف جفن متورم شده در ملتحمه و قرنیه شورات چند روز نموده کراهت ضوء
وسیلان دموع و تشنج که در صبح اشد از سایر اوقات بوند عارض و در جفن
ضخامت بهم رسد و انجا که مرض در اطفال دموی مزاج عارض شود تشنج
جفنین بحدی بود که هیچ نوع چشم گشوده نشود و مریض دست بر صورت
گرفته سر خود را بر روی متکا گذارده تقویت زیاد بفشرد تا اثر ضیا بر چشمش نرسد
و هم ملتحمه ملتهب شده حمرت زیاد بهم رساند و اوعیه دم مشتبک شده شبکه
در قرنیه بروز و کدورت ضوء عارض شود و گاه شبکه منتفخ و قرنیه متلاشی گشته
مورسرج حاصل آید و یا انکه در دور عروق مورث سیل خنازیری شود
و باشد که جز کراهت ضوء و تشنج جفنین علامتی دیگر بروز ننماید و گاه ماده
منصب بجفن شده مورث شعیره و ضخامت آن گردد و چون مرض در اطفال بلغمی مزاج
عارض گردد علامات مذکوره جمعا هم رسند ولی بسیار خفیف و هم اکثر منتهی بمرض می شود
و از مرکبات مرض است بروز خنازیر در عضو دیگر یا جرب رطب و بعضی شورات
جلد و دانس و سیلان بلغم از گوش و ورم عظام انامل و باشد که این مرض
نتیجه بعضی از امراض حاده مانند جدری و سرخجه بود اما انتهای مرض بتحلیل است
یا بضخامت جفن و انقلاب آن مداخل و باشد که قرنیه یا مورسرج نتیجه مرض
گردد اما اندار مرض موافق نسج معلول و شدت و ضعف مرض و قصور غذای
مریض است که چون علت در لاجرم قرنیه و مرض شدید و مریض مسکین باشد اعلاج
ابتدا مسهلی چون گل و حب و سنا آمکی و حب فرنجمشک یا فلوس و دیوثو
چینی معمول دارند تا امعاء خالی از امتلا شوند و بعد از مقویات
معده چون عصاره کاسنی و ریشه بنفشه یا گل آن و پوست تربد گردد

ملتحمه در مرض خفیف و مریض غنی بود به از آنکه علت لازم

وچای وج و قهوه بلوط و آهن وایل وکود که روغن کبد یکنوع ماهی است استعمال دارند
وچون روغن مذکور ماف نگردد بدیدا اصلاح انرا بکار برند و اغذیه بیاتی کمتر شاول
نموده و باین دو وقت غذا فاصله بگذارند که تا غذای نخستین تحلیل نرود میل
بغذای دویم ننمایند و در آب قدری شراب ریحانه بنوشند و برای خشونت جلد استحمام
از میاه نباتات عطره نموده لباس گرم پوشند و گردش نموده بملاقات
وکوهستانات روند و برای کراهت ضوء کل و حلب نوشند و هم نافع است
برگ شوکران و طلای از افیون و بذر البنج در اطراف جفن رفع ان کند و هم
رفع ان نماید استعمال بذر دیوتاس و برای شعیره قرنیه قطور از محلول داراسکنه
با افیون نموده در استرخاء و ضخامت جفن از محلول سنگ جنم یا از تنجه
قطور نمایند صفه آن بگیرند آب شانزده درم زاج سفید یک نخود تقطیر افیون
ده قطره با قدری صمغ عربی مخلوط و ممزوج نموده روزی سه بار چشم را شویند و انجا که
قرنیه متورم شود بدون تامل بدوا اصلاح آن بکار دارند بگیرند گلاب بیست و هشت
مثقال بودرید و بوتاس نیم مثقال روزی یکمثقال صبح و یکمثقال شام
بطفل ده ساله اما وجع چشم واسطه ریاح افرسه و نفرس بدانکه در نفرس
و ریاح افرسه گاهی ماده مستقل بچشم شده و غشاء مشیمیه یا صلبیه یا عنبیه متورم گردد
و از علامات اوست درد عروق ملتحمه مانند انکه درد والی و احاطه نمودن انها قرنیه را
بسان حلقه و حصاری با غلظ و ضخامت جفن و سیلان دموع مانند آب دهان
و احساس برودت و علاء در جبهه و وجع در چشم و جبهه که در برودت و رطوبت هوا
اشتداد یابد با فنای حرکت عنبیه و کراهت ضوء و سایر علامات مذکوره در دم
غشاء مذکور و هم از نتیجه اوست نزول آب سبز اگرچه اغلب این مرض بعد از
انتقال نفرس و تسکین آن عارض شود ولی باشد که هر دو یکبار بروز نمایند اما علاج
ابتدا باید که چشم را راحت موده از اشربه و اغذیه مغویه اجتناب ورزند و منصجا
مخصوصه کبد چون استحمام در آب ترش یا تلخ معدنی و غیره استعمال داشته

منقطات مانند خوشس و داغ و امثال او بکار دارند و برای تسکین وجع افیون
با نشاسته در جبهه طلا کنند و هم مستعمل است سایر معالجاتیکه در ورم شبیه
بیان شد و بسیار نافع است نوشانیدن پودر دو پلوتر که قبل مذکور گردید
و باید دانستکه در این مرض قطورات استعمال نباید نمود که بسیار ضرر خواهد
نمود اما ورم چشم بواسطه آفت فرنجی و او عارض شود در غشاء عنبیه و علامات
او مانند آنستکه در ورم غشاء مذکور بیان شد ولی در اینجا وجع شدید شود و شدید
تر گردد و شبها بزودی رطوبات سهل الانقعاد متراشح گشته عنبیه ملتصق
و حالت استدارهٔ اش ساقط گردد و بعلاوه این باشد که بثورات کوفتی
مانند کندیلون و قوبا و غیره در جلد بروز نموده و صورت گرفته شود و یا آنکه
بثورات مزبوره قبل بوده و بعد این علامات ظهور نمایند اما علاج بطریقی که
در ورم بسیط غشاء مذکور بیان شد و وضع علق در بن گوش و فصد متوالی
مسهلی از گلیل و جلب نوشانیده منضجی از داراشکنه استعمال دارند و اینجا که
درجه سم آتشک بود بعوض داراشکنه املاج یدیه بکار دارند و برای تسکین
وجع طلای از عصارهٔ مدر لبنج با افیون یا تدهین از دهن سیماب سنجابی
بر جفنین و اطراف چشم نمایند و باید که در این مرض معالجه را زود نمایند زیرا که
اگر تاخیری در علاج افتد بصر بزودی ضایع گردد اما ورم چشم از جدری
باید دانستکه هرچند در اکثر امراض بثوری چشم متورم شود اما غیر از جدری
هیچیک باین زودی و دفوری مورث نزول و خرابی بصر نگردد زیرا که در
این مرض هم بثره در ملتحمه بروز نموده مورث انفجار آن و حصول مورسرج
یا نزول بصر گردد اما علاج باید قبل از بروز بثره در چشم تدهین از دهن
سیماب سنجابی باطراف جفن و چشم نموده چون بثره بروز نماید قطور از
محلول داراشکنه در چشم نمایند و برای حفظ بصر قبل از بروز بثره نیز توان
قطور مذکور را در چشم نمود و فنجه بگیرند گلاب شانزده مثقال داراشکنه

نیم الی یک گندم صمغ عربی دو نخود باب سیم در تقرحات قرنیه و شایع آن بدانکه تقرحات
قرنیه بر سه نوع بوند اول آنکه تقرح در غشاء ملتحمه قرنیه عارض شده و سرایت بجرم
آن نکند دویم آنکه تقرح بجرم قرنیه اثر نموده جزئی از او را متلاشی ساخته مورث
مورسرج گردد سیم آنکه جمیع قرنیه متقرح و متلاشی گشته رطوبات چشم خارج
شده و بصر هزال یابد و هر یک ازین تقرحات یا در وسط و مرکز قرنیه بوند و یا در
اطراف آن اما سبب مرض عارض شود یا از ورم نزله که بثره در قرنیه پدید گشته
و مورث تقرح آن شود یا از سوزنک چشم که جمیع قرنیه متلاشی گردد و یا از اورام
خنازیری بصر و یا از ورم جرم قرنیه و هم حبس شدن روح پنجم از اعصاب دماغی و اشتغال
ماده محرقه و دوبا و حمی بعد از وضع حمل و مستعد بدین مرض نماید رداءت مزاج
و نقصان تغذیه بدن چنانچه زنداخان اکثر مبتلا بمرض مذکور گردند اما علامات
مرض اینجا که غلبه دم و التهابی در چشم بود کراهت ضوء و درد و عروق و سیلان
دموع با وجع و سوزش عارض شده قرنیه تیرگی و کدورت ضوء بهم رسانده و متقرح
شود و چون سبب قلت دم باشد بدون التهابی در چشم و قرنیه بتدریج ورم
متقرح گردد یا آنکه از عدم تغذیه خشک و خشن شده مانند پوست آهو اجزای او
از هم سوا شود و کل قروح قرنیه یا در ظاهر آن بوند که اثری در قرنیه بهم نرسد و یا
سرایت بجرم او نموده و قرنیه متاثر شود و اعم از آنکه این اثر مورث کدورت آن شود یا آنکه
مورث کدورت نشود و با آنستکه قرنیه یکلی متلاشی شده رطوبات چشم خارج
و عنبیه مفتوق و مورث مورسرج گردد و از اینجا که این خروج عنبیه شبیه بدانه
انگور بود در فرانسه انگور چشم و بعربیه باین حکما متداول است مورسرج نامند
و باید دانستکه مورسرج یا در جمیع اجزای قرنیه بود یا در یکجزو آن و در صورت
اخیر نیز یا در مرکز قرنیه باشد که کل یا بصر یا بمره ضایع شود یا در کنار آن که ضوء یکلی
کدر نگردد و هر یک ازین اقسام هم یا فرد بود یا متعدد مانند قوت سیاه اما علاج
چون قرنیه متورم شود در صورت حدت آن وضع علق در بن گوش و فصد و مسهل

بکار داشتن بعد از کسر حدت ورم محلول سنگ جهنم یا نطرون در چشم قطور کنند
بعضی مداوسنگ جهنم را بردی قرحه مالیده و نافع دیده‌اند اما بسیار جایی برای
این عمل لازم است و آنجا که قرنیه بمیل باختناق نماید عصاره بلادانه در چشم قطور
نمایند تا اتساع حدقه عارض شده و عنبیه خارج نگردد صفقه قطور نافع آنستکه یک
کندم عصاره بلادانه را در بیست قطره آب حل نموده یکقطره در چشم قطور نمایند و چون
عنبیه منفتق شود و ابتدای مرض باشد مرض را در محل تاریک راحت داشته یکقطره
محلول عصاره بلادانه در چشم ریزند تا حدقه منتج شده عنبیه جهت کند چنانچه
مورث سرخ بسیار بر آمده باشد خرالشی در قرنیه دهند تا رطوبت مجتمعه در او خارج
شده بعد از سنگ جهنم موضع آن بالنه تا برآمدگی فانی گردد و چون در این صورت
قرنیه با عنبیه ملتصق شده وجع شدید هم رساند از هم انبلای چشم دیگر شقی
در قرنیه نموده و تقدر از عنبیه را که خارج گشته با مقراض بچینند و آنجا که
از تقرح قرنیه کدورتی در مرکز مقابل حدقه بهم رسیده باصره ضایع ماند
از محل دیگر که قرنیه کدر نگشته حدقه تازه بنحویکه در محل خود مذکور خواهد شد
درست نمایند باب هشتم در تعبیر هیات و شکل چشم از حالت
طبیعی و این گونه امراض چشم یا خلقی بوند یا عارضی اما آنها نیکه خلقی بوند
آنستکه در یکی از جفتین شقی بسان آنکه در لب شکری هم رسد و هم معالجه آن
بطوریست که در کتاب جراحی در علاج لب شکری مذکور شده است دیگر بزرگ شدن
در دیدن گوشت زیادیست در ماق اکبر بسان آنکه در اکثر اتراک این حالت مشاهده شده
علاج آن بریدن گوشت مذکور و بخیه نمودن موضع است و قسم دیگر فقدان یا انفصال
دو چشم است از بالای انف بهمدیگر که مرا نهار اعلاجی نیست و باشد که چشمی کوچکتر
از دیگری بود قسم دیگر از این امراض سرخ شدن عنبیه است بسان چشم خرگوش سفید
و هم این اشخاص را لون و موی سفید بود و زیاد چیزی نه بیند دیگر مشق بودن عنبیه است
بسان آنکه در جفن و لب شکری و از این قبیل است منصرف شدن حدقه از مرکز چشم

چشمی م

و این اشخاص را اما حول بوند قسم دیگر مسدود بودن حدقه است و این انسداد را
که در جنین ملتصقات چشم کلاً کثیف حاجب او را بوند در ماه هفت بعضی از انهار حاجی
و بعضی فانی گردند از آنجمله است عنبیه که تا ماه هفت او را ثقبه نبود بعد از موضع حدقه
تحلیل رفته ثقبه عنبیه و حدقه حاصل آید و چون این موضع از عنبیه فانی نگردد مورث
انسداد حدقه شود اما علاج در باب هشتم ذکر خواهد شد اما دور بینی و نزدیک بینی که از جمله
امراض هیات و شکل چشم محسوب شوند عارض شوند از تحدب و تقعر قرنیه و جلدیه اما دور
بینی عارض شود از مسطح بودن قرنیه و جلدیه و بواسطه کم شدن رطوبات چشم و از این سبب است
که بعد از محرقه و وبا که رطوبات بدن تحلیل رود این مرض عارض شود و هم در سن
کهولت و بدور نظر بودن و از مورث این مرض گردد چنانچه ناخدا و صیاد و اهل
نظام اکثر دور بین بوند و سبب دیگر مرض عینک مقعر و نامناسب بچشم زدن است
اما علاج باید عینک محدب بچشم زنند و در صورت ضعف بصر تدابیر از عطر اسطوخودوس
بر چشم نمایند اما نزدیک بینی که عبارت از تحدب قرنیه و جلدیه بود از کثرت خواندن
و نوشتن و در شب مطالعه نمودن چنانکه اکثر طلاب و اهل قلم مبتلای بدین مرض بوند
و هم عینک نامناسب بر چشم زدن مورث این مرض گردد و باشد که موروثی
بود و اکثر عارض شود در سن شباب و این اشخاص خط خفی را بهتر خوانند و هم بهتر
نویسند و در قلت شعاع بهتر از غیر آن بینند و چون حدقه را شک نمایند دور را بهتر
بینند و باشد که از دور شیئی را دو بینند اما علاج در ابتدای سن شباب باید که عینک
نزدیک و مشق دور دیدن کنند که چون قدری مطالعه نمایند چشم را از روی ضعیف
برداشته بدور نظر کنند و به ملاقات رفته بسبزه زیاد نظر نمایند و بجایکه
بدین قسم علاج نگردد عینک گذارند و عینک باید که تقعر و تحدبش بر خلاف
تحدب و تقعر چشم بود و این را چنان نمایند که چون عینک را بر چشم زنند
اشیا بقدر طبیعی خود بنظر آمده و سیلان دمعه عارض نشود و خط را از
مسافت متوسط بخوانند و هم لازم است که عینک صاف و بی تراش بود و در گذاردن

عینک بچشم باید ملاحظه نمود که نقطهٔ وسط و مرکز عنک محاذی و مقابل نقطهٔ مرکز چشم باشد
و انجا که چشمی از چشم دیگر متفاوت باشد دو چشمه عینک هم باید متفاوت بود
که بهر چشمی موافق لیاقت خود عینک زنند لازم است که ابتدا عینک ضعیف بچشم
زده بتدریج قوی نمایند و برای این مطلب در فرنگستان هر یک ازین دو قسم عینک
بدرجات مختلف درست نمایند که از دو تا نود درجه عینک درست نموده اند که قوی ترین همه
عینک و در درجهٔ دو و ضعیف ترین عینک در درجهٔ نود وجود و باید دانستکه دور بین را
بتدریج عینک قوی تر و نزدیک بین را عینک ضعیف تر لازم آید و برای سنجیدن عینک
باید در صبح وقتی که چشم خسته نشده امتحان ان کنند و بکمارش از دو عینک
امتحان نمایند بجهة انکه چون چشم خسته شود گاه عینکی را قبول نماید که سزاوار او
نباشد و بعد را اذیت نماید و انجا که عینک چشم را خسته نکند و اشیا را از فاصله
از قدر طبیعی بنظر آورد ترک ان کنند که مضر است اما کدورت قرنیه عارض شود
از متحجر و متقرح شدن بثورات قرنیه و سیل و تورم جرم قرنیه و حصول ورم
در قرنیه و باشد که سبب آن نقصان تغذیه باشد که اطراف قرنیه بسان دایره
سفید گردد در این صورت غالبا همسر آید و رود با نزول آب مروارید و این
کدورت واقع شود یا در وسط قرنیه و مرکز حدقه یا در اطراف ان و شایع مرض است
کدورت صور و حول هر گاه کدورت در یکچشم بود و انجا که در اطفال بود همسر
رود با اختلاج و تشنج چشم اما اندار مرض مختلف است از حیثیت قدر و دوام
و مکان و لون لکه و مزاج و سن علیل اما علاج برای ازالهٔ کدورت قرنیه چند
طریقه میباشد اول رفع نمودن انستکه بواسطهٔ بعضی از ادمان محلله چون دهن خوز
و مازو و ادمان معطره و روغن کاغذ و دهن عرعر و مرارهٔ گاو دویم ازالهٔ کدورت است
بواسطهٔ قطور ادویه مره چون عصارهٔ کاسنی و هیشه بهار و عصارهٔ صبر و نطرون
شامی و قلیاب قلی طریقهٔ استعمال عصارهٔ صبر بگیرند عصارهٔ صبر
الی شش نخود در دو درم آب حل نموده در چشم قطور نمایند سیم رفع کدورت

نسخهٔ دیگر بگیرند نطرون شامی یا قلیاب قلی نیم نخود در دو درم آب حل کرده قطور نمایند م

نمایند

نمایند بواسطهٔ ادویهٔ محلله مانند تقطیر افیون و محلول دارا شکنه و بورهٔ ارمنی و مورات
و زرنیخ و بزر و دیوتاسس و سیماب ابیض و زرنیخ احمر چهارم ازالهٔ کدورت شود
از استعمال ادویه که اثر انها بواسطهٔ کمیت شان مانند نفوخ از کلل و قند و صدف
و سنگ پا و شبه فرعونی و طرطیر و برادهٔ قلع

اما نزول آب مروارید و او عبارت است از تکدر جلیدیه یا از تکدر غشاء آن
و یا از تکدر هما معا بدانکه چون نزول آب در بعضی از اجزای جلیدیه و بسان
خطی مستقیم بود انرا نزول آب سهمی و انجا که نقطهٔ از وسط او کدر شده و بر آمده گردد
نزول آب مخروطی و چون کدورت در همهٔ اجزای او یافت شود نزول آب مروارید
خوانند و نزول نسجی هنگامیرا نامند که جلیدیه با غشاء خود کدر و خشک مانند بالوئی
خشک شده گردد اما نزول آب مروارید منقسم شود بنزول صلب که صلابت آن
چون نکت یا میوهٔ خشکیده بود و بنزول لین که قوام جلیدیه بسان پنیر یا شیر گردد
و باشد که لینت جلیدیه زیاد و حرکت او در جوف کیسهٔ خود بسان ماهیکه در میان
آب ریزند محسوس شود و گاه بواسطهٔ ضربهٔ جلیدیه متفرق و از مکان خود متحرک
و در پشت مقدم چشم افتد

دون بعضی بود او را نزول آب مختلط و چون کدورت در وسط جلیدیه م

و باید دانستکه چون جلیدیه کلا کدر شده و یا آنکه سبب کدورت فانی گشته است
از انزول تام و رسیده و چون بالعکس سبب باقی بود نزول آب ناقص
و نارسیده نامند و سبب این مرض یا خلقی بود و یا عارضی و آنکه عارضی است یا از جهات
خارجه مانند ضربه و سقطه و اردیه بر راس و غیره عارض شود و یا از اسباب داخله
چون امتلای تهییجات و نفرس و ریاح افرسه و قلت تغذیه بدن می باشد که از تورم
عشاء عنبیه عشاء جلیدیه نیز بواسطه مجاورت متورم و مورث کدورت آن شود و مستعدین
بدین مرض کسانی بودند که زیاد آتشکاری نمایند و همچنین سکنه اقطاب و خط استوا
و بلاد مرطوبه و صاحبان چشم شهلا و ازرق را این مرض بیش از سایرین عارض گردد
اما ترکیبات مرض مرکب شود با نزول آب سبز و نزول آب سیاه که دیگر
معالجه پذیر نخواهد بود و هم مرکب شود با ورم ملتحمه و التصاق عنبیه اما تشخیص اگرچه
مشتبه شود با مسدود گشتن ثقبه عنبیه بواسطه نشر رطوبت در ورم عشاء مذکور
و با نزول آب سبز ولی از حرکت عنبیه که در امراض مذکوره فانی و در نزول آب
مرواریدی باقیست تمیز و تشخیص داده شود اما علامات مرض قبل از وقوع نزول که
در آن حالت رفع نمودن آن ممکن است از این قرار باشد که قدری کدورت در ضوء
بهم رسانده و اشیاء را غبار آلود و ابر گرفته مانند آنکه غشاء رقیقی بر روی آن
بود بنظر آورند و چون بواسطه اشعه موریه در چشم نگاه کنند اندک تغییری
در لون جلیدیه در نظر دیده شود بدون آنکه خلل در حرکت عنبیه پدید آید و هم در قلت روشنائی
اشیاء را بهتر بنظر آورد و دیدن کس و تار عنکبوت و الوان مختلفه در اطراف شعله چراغ
و متعدد نمودن اشیاء و تمیز ندادن مسافت مابین بصر و مبصر را علاماتی بودند که کاه باشد
شود و در اینوقت مرض مشتبه شود با نزول آب سیاه ولی از بقای حرکت عنبیه و قلت
کدورت ضوء تشخیص آن کنند و چون کدورت ضوء بیش از کدورت جلیدیه بود و قلیل
آنستکه نزول آب سیاه ترکیب با مرض خواهد شد اما دوام این حالت چون سبب
از جهات داخله بود بسیار مزمن است ولی چون سبب ضربه و یا سقطه و اردیه

بر راس باشد بزودی منتهی بکدورت شود که در سه روز جمیع جلیدیه کدر گشته است
اما انذار مرض چون سبب داخلی بود به از آن است که از اسباب خارجه باشد اما علاج
برای تاخیر انداختن نزول ادویه مسقطه و خوش و داغ بکار دارند ولی برای رفع آن
جز عمل ید چاره دیگر نباشد اما ملاحظاتیکه در عمل میل زدن باید نمود ملاحظه اول بدانکه
صورتیکه عمل ید جایز بود بدانکه عمل میل زدن جایز است در صورتیکه نزول رسیده
و تمام و چشم بالمره کور بوده و جلیدیه را با عنبیه التصاقی نباشد و هم آنکه کدورت در مرکز
جلیدیه بود و چون کدورت در یکچشم باشد عمل ید جایز نیست مگر برای حسن صورت
و هرگاه چشمی کدر و چشمی شروع بکدورت نماید باید ابتدا چشم اعمی را میل زده
بعد از آنکه چشم دیگر نیز بالکلیه کور گردد اقدام بمیل زدن آن کنند و اینجا که کدورت در هر دو
چشم و مریض عاقل و صبور باشد هر دو را میتوان یکمرتبه میل زد و الا باید ابتدا یکی را میل زد
بعد از حصول صحت اندیگری را میل زنند ملاحظه ثانی در صورتیکه عمل ممنوع گردد بدانکه عمل میل
زدن امتناع بهم رساند چون جلیدیه ملصق بعنبیه گشته یا آنکه قرنیه و عنبیه متورم یا مستعد بورم
دیگر آنکه مرضی مزاجی چون دق و آرافرنجی و خنازیر در بدن وجودی داشته باشد که ابتدا باید
اصلاح مزاج نموده بعد را اقدام میل زدن نمایند ملاحظه سیم در وقت و هنگام عمل در هر فصل
و وقتی میتوان این عمل را نمود ولی بهترین فصول بهار و خزانست و پسندیده ترین اوقات
قبل از ظهر و در هیچ سنی ممنوع نباشد مگر در اطفال رضیعه و هنگام خروج دندان و اواخر حمل و هنگام
حیض و اجذای یابس ملاحظه چهارم در مدارکاتیکه قبل از عمل باید دیده شود اول غیرت و حرارت
دادن مریض است دوم ازاله نمودن مرضی است که در بدن موجود باشد صرفه اسهال و نزله
چشم و ریاح افرسه و امراض کبدی و غیره که ابتدا اصلاح انها نموده بعد را شروع بعمل نمایند
و در هنگام عمل مریض را بر روی کرسی نشانده کمال در مقابل او بر کرسی دیگر که قدری مشرف
کرسی مریض بود قرار یابد و اینجا که مریض طفل بود بهتر است که دستهایش را از کتف به بندند
و چشمان مریض را بمنقه بندند که هم حدقه متمتع شده و هم اگر چشمی نبابود آلات خارجه را مشاهده نماید
آنگاه نایبی عالم در خلف مریض ایستاده سر او را بسینه خود چسبانیده و با دست یسار رنج مریض را

دهاد و انامله سبابه و وسطای دست دیگر مژگان جفن اعلی را گرفته و محکم بطرف جهه ملتصق نماید و خود
عامل باید و انامله خود جفن اسفل از مژگان گرفته و تنگ اعلی ملتصق نماید بنوعیکه قدری هم فشار تحت
مقله برای اکثار تحدب مفصله نموده شود و با انامله ابهام و سبابه و وسطای دست دیگر اسباب لازمه
در عمل را بطوریکه فرنگیان قلم در دست بگیرند گرفته و انامله خنصر را بر روی وجنه بسان مسندی برقرار
گذارده مشغول عمل شود

اما طریقه عمل بدانکه برای میل زدن سه طریقه است اول آنکه قرنیه را مشق نموده و جلیدیه را خارج
کنند دوم آنکه او را در خلف رطوبت زجاجی بدون بریدن قرنیه پنهان سازند سیم آنکه
جلیدیه را چند قطعه نموده بعضی از آنها را در پشت مقدم و بعضی دیگر را در پشت مؤخر چشم اندازند
تا بتدریج تحلیل رود اما قسم اولی معمول شود چون جلیدیه صلب و آزاد باشد و یا آنکه
در پشت مقدم چشم افتاده بود و امتناع باید در حین نرمی جلیدیه و التصاق آن با عنبیه
و در ضیق حدقه و کوچکی بطن مقدم عین که تحدب قرنیه اندک بود و حوط عین و ضعف بازکاوت
قرنیه و ورم عنبیه بازکاوت آن و هم در اشخاص جنون و اطفال که زیاد گریه کنند و جان
سرفه مزمن و مرض صرع و نیز ممنوعست در صورتیکه هوای بلدی ردی و جراحات در آن بلد در
التیام پذیرد و اما اسباب لازمه در عمل کارد مخروطی الشکل دوم میل مخروطی منحنی
و گاهی انبر و خاشقی هم لازم و برای انجام رسانیدن عمل سه هنگام ملاحظه شده هنگام اول
بریدن قرنیه و در این راه شرط است یکی آنکه نصف قرنیه بریده شود دوم آنکه جراحت حاصله
الی الشکل بود شرط اخیر آنستکه جراحت در خود قرنیه وارد آید یعنی آنکه قدری از قرنیه در صلبه
ماند اما طریقه بریدن کارد مذکور را بنحویکه ذکر گردید در دست گرفته و از جانب ماق اصغر
عمود بقرنیه فرو کنند تا آنکه نیش کارد در رطوبت مائی رسد آنوقت او را سطحی نموده و بسمت
ماق اکبر حرکت دهند تا نصف قرنیه بریده شود و قریب بصلبه رسند که هنوز قدری از قرنیه
بریده نشده است کارد را سطحی نگاه داشته و بعد از اندک تأملی بیرونش کشند و جفنین را
رها کنند تا مریض چشم را بر روی هم گذاشته باید و لازم است که در حین عمل کارد را
فشار پایین ندهند که از قرنیه تجاوز نموده بصلبه رسد و در این وقت که جفنین را رها نموده

البته رطوبت مائی خارج خواهد شد اما هنگام دوم بعد از دقیقه که چشم آسوده ماند نایب و عامل
جفنین را بلند نموده موعامل میل مذکور را گرفته از شقی که در قرنیه از فرو نمودن کارد مخروطی بوجود
آمده بود بقسمی که نشان دسته میل بالا بود در چشم فرو برد تا رسیدنش بجلیدیه آنوقت
نشان دسته را رو بخود نموده دو خط طولی و دو خط عرضی موربا در کیسه جلیدیه کشد تا آنکه
شکل مربع مستطیل از شقاق مذکور بریده شود بعد نشان دسته میل را پایین برده و بیرونش
آورد و جفنین را رها کنند تا مریض حرکت و فشاری بر چشم داده جلیدیه خارج شود و آنچه
باین هم خارج نگردد جفنین را بالا نموده با عانت انبر یا خاشقی مذکور بیرونش کشند و هرگاه بواسطه
التیاف ملتصق بقرنیه بود چشم را بسته بعد از التیام قرنیه بنحو دیگر رفع کدورت نمایند اما
هنگام سیم بعد از ازاله جلیدیه دوباره چشم را باز نموده نظر نمایند تا چیزی در او باقی بود که
مانع نمو گردد هرگاه نقصی در عمل دیده شود رفع آن نموده با مشتبع و یا خلیون هر دو چشم را بسته
و مریض را در محل ظلمانی بخوابانند اما آسیبهائیکه در حین عمل احتمال ورود دارند اول اختلاط
مقله است که از گذاردن سطح کارد بر روی مقله رفع شود و هرگاه توان رفعش کرد
ترک عمل کنند دویم آنستکه کارد بطور لایق فرو نرود در این صورت باید بیرون آورده
دوباره فرو کنند سیم آنکه از نصف حقیقی قرنیه کارد را فرو نمایند در این وقت همان موضع
ابتدای دایره فرض نموده تا نصف دایره شق قرنیه نمایند چهارم زخم شدن عنبیه است
در حین بریدن قرنیه در اینصورت باید که نایب بر قرنیه فشار دهد تا عنبیه عقب رفته
مجروح نگردد پنجم کیسه شدن ملتحمه است که گاه از کندی کارد بریده نشده پاره شود در این وقت
باید موضع مزبور را بریده یا مقراض نمایند ششم خارج نگشتن جلیدیه است و این هرگاه
از ضیق حدقه بود بعد از اتساع آن خارج گردد و هرگاه از التصاق باشد باید
چشم را بسته بعد از التیام بنحو دیگر عمل نموده در رفع کدورت نمایند هفتم مفتوق
شدن عنبیه است که از فشار رجعت نماید هشتم خارج شدن رطوبت زجاجی است
که باید بزودی عمل کرده برگردانندش و الا چشم هزال یابد و این عارض شود
اندر یا دیر بریده شدن غشاء جلیدیه

چنانچه از فشار خود مریض جلیدیه خارج نگردد
دسته میل را بر پشت چشم گذارده
قدری بفشارند تا خارج
شود
ع

اما طریقه دوم میل زدن که استرداد جلیدیه است بتخلف رطوبت زجاجی
داود او دور است یکی از صلبیه دیگری از قرنیه اما طریقه عمل از صلبیه چنان است
که میلی بسان نیزه با انحنا کمی در نیش او بتوسط سه اغلمه مذکور در فوق گرفته هم خط
از تحت محور چشم و یکخط دور تر از قرنیه بصلبیه فرو نمایند بطوریکه نشان دسته او
بمحاذی صورت جراح باشد آنگاه چون جراح بقصد که صلبیه مثقوب شد در آنوقت
کارد را بچرخاند که نشان او بفوق باشد و باین جانب در اندرون ببرد تا نک سوزن
مسلط باشد از فوق و اندرونی جلیدیه و بسته نک سوزن را جراح از مردمک مشاهده
نماید یعنی باید دانست که تا میل از صلبیه تجاوز نموده است غضنی مانند بسره در اندرون مشهود
که بعد از رسیدن میل بزجاجی فانی گردد پس لازم است که تا این غضن فانی نشده
میل را فرو برند و حرکت بقدام دهند تا از مردمک مرئی شود آنوقت با نیش او فوق جلیدیه را
بقسمی که سمت محدب نیش رو بخارج و طرف مقعرش محاذی جلیدیه باشد گرفته از جانب
اعلی و انسی مایل باسفل و وحشی خانه چشم نمایند تا آنکه جلیدیه از مکان خود خارج گشته
و در خلف رطوبت زجاجی قرار یابد و بدیهی است که برای قرار دادن آن حرکت مذکور را
باید مکرر نمود و هم بعد از استقرار زبانی میل را در چشم نگاه دارند تا اگر دوباره رد شود
مکرر استرداد نمایند و پس از قرار دادن جلیدیه میل را از چشم خارج سازند و آنگاه
بعض رسیدن میل بجلیدیه جلیدیه قطعه قطعه شود بعضی از آنها را در بیت مؤخر چشم
اندازد تا بتدریج تحلیل رود چنانچه جلیدیه بملتصق بعنبیه بود ابتدا از بانیش میل آنرا قطع
قطع نموده بعد استرداد آن نمایند اما آسیبهائیکه در این عمل میتوانند وارد آیند یکی ریختن
دم است در سفیده چشم دیگر انصباب دم است در بیت مقدم در این صورت باید
ترک عمل نمود و دیگر رد نشدن میل است از جلیدیه مانند بیکان که مانع خروج میل گردد
و برای این باید که چند حرکت دوری میل دهند تا رد گردد اتفاق دیگر مجروح شدن
عنبیه است که باید بعد از عمل معالجات آن کنند دیگر افتادن جلیدیه است در بیت مقدم
چشم در این صورت باید چشم را بسته بعد از چندی بقسم اولی ازاله آن کنند و اتفاق

در بیت مقدم
و بعضی

دیگر

دیگر معاودت جلیدیه است بمکان خود پس از اتمام عمل و برای این باید بعد از چندی که
چشم اصلاح یافت دوباره عمل نمایند طریقه دویم که استرداد جلیدیه است از
قرنیه و این عمل چون بسیار خطرناک است و حکما در این عمل خطر عظیمی حادث میشود
لهذا ترک این عمل لازم است و بدینجهة هم طریقه این عمل را ذکر نکردیم
اما طریقه سیم که عبارت از قطعه قطعه نمودن جلیدیه است بدو قسم میباشد
اول آنکه از قرنیه میل را فرو برده و جلیدیه را از قدام مقطع سازند و این عمل جایز است
در صورتیکه جلیدیه نرم و ملتصق بعنبیه نباشد و حدقه را حرکت بوده و قرنیه سالم باشد
و یا آنکه جلیدیه در بیت مقدم چشم افتاده باشد و ممنوع است در ضیق حدقه و زنگاه
حس قرنیه و چون علتی مزاجی مانند آتشک و خنازیر در بدن بود اما طریقه عمل از طریقه سیم
ابتدا یک گندم عصاره بذر البنج را در ده قطره آب حل نموده یک یا دو قطره از او را
در چشم قطره نمایند تا حدقه متسع شده از فرو بردن میل عنبیه مجروح نگردد بعد با میل
مذکور در فوق از وسط خطی که دایره قرنیه را بهشت قسمت نماید بقرنیه فرو نمایند تا رسید
بجلیدیه در آنوقت جلیدیه را با غشاء او چند قسمت نموده بعضی از آنها در بیت مقدم و بعضی
دیگر را در بیت مؤخر چشم اندازند آنجا که جلیدیه زیاد نرم باشد یکضرب کفایت نماید
چنانچه جلیدیه را از وسط شق نمایند مانند یکشک آب در رطوبات چشم پراکنده شود و غیر از
باید که چهار شق از عرض و چهار از طول در جلیدیه نموده در بیوت مقدم و مؤخر چشم
پراکنده کرده و چشم را بنحوی که ذکر یافت بسته تا آنکه بتدریج تحلیل روند اما اشتباهی
در عمل اول مجروح گشتن عنبیه است که از اندک نمودن روشنائی مکان از او
ایمن شوند دوم خارج شدن رطوبت بیضی است قبل از موعد که در این صورت عمل بعهده
تعویق افتد سیم صلابت جلیدیه است و در اینصورت باید که عمل را تغییر داده بهمان
قسم اول از خلف رطوبت زجاجی برند قسم دویم فرو بردن میل است از صلبیه و منقطع
نمودن جلیدیه از خلف و این عمل نموده شود در التصاق جلیدیه با عنبیه و ضعف قرنیه
و ضیق حدقه و ممنوع است چون مرض نقرس و ریاح افرسه و سایر امراض

مزاجی در مریض موجود بود اما طریقهٔ عمل مانند آنست که در استرداد جلیدیه مخلف رطوبت
زجاجیه مذکور شد مگر آنکه در اینجا چون جلیدیه رسند او را قطعه قطعه نمایند و بسوزن
چشم تقسیم کنند و هرگاه در حین عمل معلوم شود که جلیدیه منقلب است بطوریکه قبل مذکور شد
او را بمخلف رطوبت زجاجیه برده متکمش سازند و هم در عمل استرداد جلیدیه اگر معلوم
شود که جلیدیه نرم است منقطع باجزا نموده در بیوت چشم تقسیم نمایند اما اعمالیکه بعد از
عموم اقسام میل زدن باید نمود از استقرار است که بعد از اتمام هر دو چشم را با مشیع
داخلیون و دستمال بسته در اطاق تاریکی مریض را بخوابانند مگر در طریقهٔ دویم که بعد
از اتمام عمل بهتر آنست تا چند ساعت مریض بهمان طور نشسته باشد و بعد از تا چند روز
بحرکت در مکان تاریک مانده و غذاهای رقیق چون حریره و غیره نوشیده و روزی
یک آب از لعاب خطمی و امثال او مالیده نموده مشیع را هر روزه نم کنند تا خشک نگردد و شش روز
بعد در محل تاریک کم روشنائی چشم را گشوده و شیئی بر او نمایند بعد باز چشم را بسته هر چند
روز یکمرتبه دوباره چشم را گشوده و بندند و کم کم روشنائی منزل مریض را زیاد کنند تا
بتدریج چشم عادی بدیدن شود پس از آن آفتاب دانی سبز بر شیشهٔ پیش چشم گذارده کم کم
حرکت نمایند و بعد از دو ماه رای عانت بصر عینک زنند اما عوارضات و علتیکه بعد از
عمل میتوانند وارد و عارض شوند یکی ورم طبقات داخلهٔ چشم است خصوص ورم عنبیه
که بواسطهٔ رخوردن میل و یا اثر ضوء متورم گشته سیلان دموع و درد عروق و گرانی
ضوء بلوج و سایر علامات مذکوره در آن باب عارض شوند و برای رفع آن وضع علق
در بن گوش و فصد نموده کلل با افیون یا بذر البنج نمایند اتفاق دیگر آنست
که جراحت قرنیه التیام یابد با آنکه ناسوری حاصل آید که از مالیدن سنگ جهنم
رفع آن شود و باشد که عنبیه متفتق یا حرکت آن ناقص گردد و دیگر آنستکه
که جراحت متفتق گردیده جلیدیه خارج نشود در این وقت قدری محلول عفص بلادانه در
ریزند تا حدقه تنگ و جلیدیه خارج گردد و باشد که از ضعف مزاج تاخیری در تحلیل
جلیدیه افتد در اینصورت باید مقویات و محللات استعمال نمایند و چون بعد از
رو نمودن جلیدیه مخلف رطوبت زجاجی حکم شیئی خارج بهم رسانده باشد که مورث

تورم

تورم اغشیهٔ داخلهٔ چشم گردد و باشد که قبل از حصول غشائی بدور جلیدیه بواسطهٔ خبط یا حرکت دیگر معاودت
بمکان خود نماید در اینصورت باید مجدداً عمل نمود و باشد که در حین عمل مریض باقی عارض شده منع
عمل نماید در اینصورت باید دوای خوش خصوص از نمک قلیایی ترشی لیمو یا آب بادام تلخ بنوشانند
تا سدان نماید باب نهم در التصاقات چشم و مشتمل بر سه فصل فصل اول در التصاق جفنین و او
بر دو گونه است یکی آنکه همان جفنین ملتصق بهم شوند دیگر آنکه جفنین ملتصق با مقله گردد اما
التصاق جفنین یا خلقی است یا عارضی که خوشکی و جراحات جلد و قروح خنازیری موث آن شوند و آن
التصاق یا در جمیع جفنین بود و یا در جزئی از و در این صورت هم یا در کنار چشم بود یا آنکه جفنین از وسط
ملتصق شوند اما علاج آنجا که التصاق در اطراف چشم بود کارد نکمه داری در تحت موضع ملتصقه برده قطع
التصاق آن کنند و چون التصاق در وسط بود باید میل شیار دار را از سمتی فرو برده بسمت
خارج شبه با مضع مذکور رفع التصاق نمایند و هرگاه التصاق در جمیع جفنین باشد عضوی از وسط آن نموده
متعرض شد که بعد بطوری که در التصاق اطراف مذکور شد با مضع نکمه دار ببرند و بعد از برین باید که
لحمه را با جلد مانند آنکه ترکی دوزی نمایند بخیه کنند تا آنکه دیگر ملتصق نشود اما التصاق جفنین با مقله عارض
شود از سوختگی و ورم شدید و غالب سرآید بود با التصاق جفنین بهم و این التصاق هم یا در جمیع مقله است
و یا در یکجزء او اما علاج سوزنی منحنی برداشته مفتولی از سرب با و کشند و سوزن را از جانبی فرو
و از جانب دیگر خارج و سوزن را برداشته و مفتول را در جوف التصاق گذارند و بعد از یکماه که غشائی او را
محیط گردد هر روز مفتول را قدری بفوق حرکت دهند تا آنکه بتدریج هم التصاق تمام شود و هم غشائی در آن
پیدا گردد که دیگر ملتصق نشود فصل دویم در التصاق حدقه بدانکه التصاق حدقه یا خلقی است که در جنین مانند
آنکه قبل مذکور گشت غشاء عنبیه مقابل تحلیل زقه مورث فنای حدقه گردد و یا عارضی است که از تورم عنبیه
و التصاق آن با جلیدیه یا قرنیه و از انسداد ثقبهٔ عنبیه بواسطهٔ انتشر مشیمهٔ یا بقعی در ورم غشاء مذکور طارض
گردد و چون که در قرنیه اعلامات و علاج مانند التصاق عنبیه و انسداد حدقه است در این مقام مذکور میگردد
اما علاج آنجا که رطوبت مترشحه رقیق و ابتدای مرض بود باستعمال منضجات و محللات مانند املاح سیماب
و غیره در تحلیل آن کوشند و چون رطوبت مترشحه غلیظ و مرض مزمن بود جز عمل ید و تحصیل حدقهٔ
مصنوعی چاره نباشد و در این عمل باید که چشم بالمره کور و قرنیه از موضعیکه باید عنبیه را مثقوب نمود

باجلاء و شفاف بود و هم در چشم مرضی باقی نباشد دیگر آنکه چون چشمی سالم بود عمل بدجا نیست مگر آنکه
بتوان حدقه مصنوعی را از وسط و مرکز بصر تحصیل نمود اما موضع حدقه مصنوعی در صورت امکان باید
از وسط چشم باشد و لا اقل طبقی اکبر و در عدم امکان آن از ماق اصغر و بعد از جانب اسفل چشم
و آنجا که از جوانب مذکوره ممکن نبود لابد باید از سمت اعلی عنبیه مشقوب نموده و عضله مستقیم اعلی را
نیز قطع نمایند تا عضله اسفل مقلله را بجانب خود جذب نماید اما طریقه عمل مریض و عامل مانند آنکه
در نزول آب مذکور شد متمکن گشته یکی از اقسام ثلثه که هر یک را طریقه ایست جداگانه بقدر امکان
اما طریقه اولی که حکیمی جرلدن نام اختراع نموده با میلی که در استرداد جلیدیه بتخلف رطوبت زجاجیه
مذکور شد از صلبه از همان موضع مذکور فرو رفته و شقی در ثقبه مسدود شده نمایند و این عمل بواسطه
آنکه مورث بعضی خطرها مانند کدورت جلیدیه و التیام یافتن شق مذکور بود موقوف و متروک
شده است اما طریقه ثانی که حکیمی موتو از نام فرانسوی مخترع آن بوده این است که با مقصی مخروطی
ثلث قرنیه را از باین قسلیه و قرنیه بریده و نایب دیگر جفن اسفل را نیز بقسمی که گفته بود نگاه داشته
و عامل با قلاب کوچکی از شق مذکور فرو رفته و عنبیه را گرفته بسمت خارج کشد و آن عضلی که در عنبیه
پیدا آید با مقراض قطع کند و این عمل نموده شود در صورتیکه قرنیه شفاف و انسداد ثقبه حدقه خلقی
بوده و هرگاه عارضی هم باشد ثقبه بالمره مسدود بود اما آنسببی که در حین عمل رخ نماید اول قطع
قرنیه است بطور مالایق که باید دوباره شق سازند دیگر آن است که قلاب لحم را منحرق نموده و رد
گردد در این صورت با انبر کوچکی او را گرفته بزند آسیب دیگر کدر شدن جلیدیه است بواسطه خروج
قلاب یا دیگر بعد از درست نمودن حدقه او را نیز بطریقی که در کدورت جلیدیه مذکور شد خارج سازند و باشد که
در حین عمل باز آنکه قبل ذکر شد رطوبت زجاجیه خارج گردد و در اینجا نیز چنانکه ذکر گشته
باید عمل نمود و آسیب دیگر آنکه ثقبه کوچک و بقدر کفاف نگردد و باید دوباره بتیر قدری وسیعش
سازند اما طریقه سیم که حکیمی انکار با نام ایطالیائی اختراع کرده در صورتی نموده شود که جزئی از قرنیه
که زیاد است اما طریقه عمل از محاذی موضعی که از قرنیه شفاف باشد یعنی اگر قرنیه از سمت ماق اکبر شفاف
بود از ماق اکبر شقی در قرنیه نموده و با قلاب از شق مذکور تا موضع باجلای عنبیه فرو رفته عنبیه
از موضع مذکور گرفته بجانب خود کشند و عضلی قسمی شکل که از بین تمدد عنبیه بهم رسد مقراض نموده

چشم را بطریقی که مذکور شد به بندند و باید دانستکه در این عمل شق از قرنیه باید از قرب مرکز آن بود و آنجا که
بعد از اتمام عمل بیم از تورم ملتحمات چشم بود از سال علق در بن گوش نموده طلای مبارد در چشم
نمایند اما آسیبهائیکه در این عمل متواند وارد آید اول تورم قرنیه و عنبیه است دویم نزول آب
مروارید سیم نزول آب سیاه و مدانکه چون شخص عامل مختار در عمل دویم و سیم بود باید بطریقه دوم
رفتار نماید که اسلم و انسب از سایر اعمال است

فصل سیم در التصاق آلات معده و انسداد و شدن مجاری غدد معده عارض شود از تورم غشاء ملتحمه که سر انجام
مذکور نموده باشد و مرور اعلاجی نیست و باشد که مجرای مذکور وسیع مانند آنکه در ضفدع تحت لسان
گردد که باتر و کار آب از آنجا خارج سازند اما انسداد ثقبه مجرای صغیر و معده عارض شود از شوره جدری
و بزرگ شدن لحم ماق اکبر و از انفجار قروح جسیمه و سالک و باشد که خلقی بود و از شایع و انست
خشکی بنی از سمت علت و سیلان دمعه بوجه و صورت و باید دانستکه در این مرض یا مجری ضیق
بود و چون میل مخصوص او را بطریقی که مذکور میگردد شود ان در او فرو برد و یا آنستکه بالمره
مسدود است چون میل مذکور بهیچوجه فرو نرود اما طریقه فرو بردن میل در ثقبه دمعه در جفن اعلی
اولا باستقامت فرو برده بعد بسطحی و جانب اسفل مایل زند و در جفن اسفل ابتدا بطور عمودی فرو
نموده بعد بسطحی نمایند اما علاج آنجا که مجری بکلی مسدود بود معالجه پذیر نباشد و در ضیق آن خصوص
چون سبب ضخامت لحم ماق اکبر که غرب گویند یا غشاء ملتحمه باشد ظاهر از قابضات چون محلول سولفات
در تنک و دارا شکنه و تنک خداد و سولفات دزنک با تقطیر افیون در چشم نمودن رافع آن بود و بهتر
که قطورات مذکوره را با آب دزدک مخصوص چشم در مجری نمایند اما انسداد کیسه و مجرای کیسه دمعه و این هم
بر دو نوع است اول ضیق مجری دویم انسداد آن و عارض شود از ضخامت غشاء مخاطی بواسطه
ورم مزمن مجری اما علامات در ابتدا اساس خمیری بدون وجع و غیر محدد در محل کیسه دمعه زیاده
عصر انزر کتر از صبح گردد و چون فشار بدان نمایند چند قطره بلغم از ماق اکبر خارج شده رفع اساس
گردد و شدت یابد در اهویه بارد و رطب و بعد از چندی که رفع ورم نگردد بلغم مذکور بمجرای بنی در امتداد
نموده و رمی لوپانی شکل در محل مزبور بر آمده محدد دشود و هم این ورم بدون وجع و لین بود
که چون فشار بر او کنند چون قطره ریم غلیظ از ماق اکبر خارج گردد و این ورم بتدریج بزرگ باشد

که بسان بیضهٔ کبوتر گردد و بعد منفجر گشته و از انصباب دمعه در موضع منفجره وحدت آن تقرح
در او بهم رسد و چون خواهند که در این صورت میلی در مجری فرو برند ممکن نگردد اما علاج در ابتدا آن
که هنوز مجرای مبتلی مسدود نگشته روزی سه بار فشار بر موضع ورم نموده بلغم مجتمعه در او را خالی نمایند
و قطور از املاح مس و روی و سنگ جهنم در مجری نموده و شوق از ماء بارد کنند و چون مجری مسدود باشد
باید کسه را شکافته دفع بلغم مجتمعه نمایند و برای این مطلب لازم است که اول بمریض سفارش نمایند تا دو روز
فشار نکنند تا کیسه ممتلی گشته و شکافتن آسان گردد و بعد منصفی راست برداشته از فوق و سمت
انتهی کیسه تا اسفل و سمت وحشی آن را شکافته بعد از دفع بلغم قدری تتیک در موضع گذارند تا آنکه بواسطهٔ
ایذای الیاف تتیک بر جراحت زخم تا چندی التیام نیابد و هرگاه بواسطهٔ سوء تدبیر مجرای متانی
عارض شود مجرای مذکوره را بشکافند تا آنکه غشاء حاصله در او بواسطهٔ جراحت حاد تخلیل رفته
رفع مجرای متانوی گردد و از اینجا که انسداد کیسهٔ مذکور اکثر همراه رود یا انسداد مجرای کبیر دمعه
طبیب را لازم است که بعد از منفجر نمودن کیسه ملاحظهٔ مجرای کبیر را نیز کند تا اگر او هم
مسدود بود در علاجش کوشد و انسداد این مجری بواسطهٔ فرو بردن میل مخصوص که از دندان
ماهی اخذ نمایند در او معلوم گردد و برای رفع انسداد او دو طریقه است یکی آنکه در ابتدا
مجری را از ماء فاتر با عانت آب وزدک شسته و قدری تتیک در موضع مجروح گذارده
رفاد شش کنند روز دویم بعد از شستن جراحت و مجری زه بسیار باریکی برداشته
و بکسر انزانیم نموده بمجری فرو برند و این زه بسهولت فرو رود و هرگاه زود نتواند پیچ
در فرو نمودن او را بچرخانند چنانچه روز اول زه فرو نرود روز بعد عمل را اعاده کنند
تا آنکه زه بمثانه فرو رود و بعد از آن سر زه را بریده قدری شمع و یا خلیون در موضع جراحت
گذارده بعد از چند روز که مجری قدری وسیع تر شود زه دیگر که قدری ضخیم تر از زه اولی
بود در مجری فرو برده رها دهند و بعد از دو ساعت مریض دهان را بسته و بینی را از
تمیز گرفته بحالت گرفتن از بینی بجهت علت تقویت اخراج نفس نماید تا سر زه از بینی بدر آید
آنوقت زه را در بینی گذارده و همه روزه سر زه را مانند فتیله پائین کشیده و قطور از قابضات
در مجری نماید و بعد از پانزده روز که مجری قدری وسیع تر شده و آب قطور از بینی خارج شود

از زه را برداشته زه دیگر که کلفت تر از وست در مجری فرو برند و این عمل را تا دو سه ماه باید مداومت نمایند
تا آنکه مجری بکلی وسیع گردد و بعد از وسیع شدن مجری چون یکدفعه ترک گذاردن زه نمایند مجدداً
مجری مسدود خواهد گشت لهذا مبتلی که از سرب درست نموده باشند تا مدت سه ماه در مجری بگذارند
که پس از برداشتن میخ مجری دوباره مسدود نخواهد شد و اینجا که از ابتدا بهیچ وجه نتوان میل را
در مجری نمود باید تروکار و نازکی که سر او را موم گرفته باشند برداشته در مجری مبتلی کنند و هر جا
که مسدود شده است رسند نیش تروکار را فرو برده ثقبه نمایند بعد نیش تروکار را خارج حشا
زهر از غلاف تروکار فرو نموده و اعمال مذکوره را متدرجاً بجا آورند و جراحتی که در این عمل حاصل شود
اگر بعد از رفع انسداد خود التیام یابد و هرگاه رفع نشود قدری سنگ جهنم را بر او مالیده رفع
آن کنند اما طریقهٔ دوم که در میان حکمای فرانسه متداول است چنین بود که در ابتدا لوله از طلا یا نقره
خالص درست نموده بزور در مجری فرو کرده مدت دو سه روز خارجش نسازند تا آنکه رفع تضیق
مجری گردد باب دهم در تعبیر پاره آلات جنس از سوی و محور خود و مشتمل بر دو بیان
بیان اول در انقلاب جفن و این دو گونه است یکی انقلاب بخارج و دیگری بداخل اما انقلاب جفن
بخارج عارض شود از تمدد جلد بواسطهٔ جراحات و سوختگی و از فنای حس عضله مستدیره متقله و از
ضخامت غشاء مخاطی جفن یا از ضخامت غضروف آن اما علاج چون سبب تمدد جلد بود باید
از محل دیگر که اقرب باشد جلد آورده با او پیوند کنند و چون سبب بیحسی عضب عضله باشد مقویات
اعصاب استعمال دهند و اینجا که ضخامت ملتحمه مورث آن بود در تحلیل او کوشند بمالیدن کات کبود
یا سنگ جهنم بروی جفن اما طریقهٔ آوردن جلد از موضع دیگر چون انقلاب جفن اعلی بود
جلد را که کشیده شده است ابلجی شکل بریده مریض چشم را به بندد ملاحظه نمایند که جلد کم
برداشته نشده باشد و بعد جراحت حاصله از جلد جبهه بریده و سلخ نموده جلد طرف جراحت
بخیه نمایند و باید که این جلد برداشته شده از جبهه از یک سمت اتصال بود تا غذا از این طرف اخذ
نماید و هم لازم است که شکل این جلد با خود با شکل جراحت یکی باشد و قدری بزرگتر از آن باشد
معلوم است که چون جلد از یکسمت اتصال دارد در وقت انعطاف و غضی در موضع بهم خواهد
رساند که بعد از التیام و پیوند یافتن باید آن غضن را برید اما چون انقلاب در جفن اسفل بود

جلد موضع الشکل مثلث مخروطی که قاعده اش متصل باشد و زاویه اش در صورت باشد بطوری بریده
و سلخ نمایند که قاعده اش متصل باشد و زاویه اش از جلد ما بجاور جدا سوا گردد آنوقت او را
بقدری بالا کشند که جفن بموضع طبیعی خود رسیده رفع انقلابش شود پس از آن نقطه و طرفین از
با جلد ما بجاور خود بخیه نموده رفادش سازند طریقه دیگر آنکه جلد موضع را بریده و از جانب اسفل
دو خشی چشم مربعی سل و سلخ نموده بجانب انسی کشیده بخیه نمایند و جراحت مثلث شکلی
که حاصل آید بزودی رفع کرده و باید دانست که هرگاه سبب تمدد جلد عظم رمیم بود تا از مزاج
خاطر جمع نگردد اقدام در عمل نمایند اما آنجا که سبب تسخمات غضروف جفن بود و ابری
از وسط غضروف گرفته جفن را پیش کشند و با مقراض از طرفین جفن را قطعی نموده جراحت
مثلثی که حاصل آید بخیه کرده رفادسازند اما انقلاب جفن بداخل عارض شود از استرخا
جلد و تشنج عضله مستدیره بصر و التصاق جفنین اما علاج چون محض استرخا بود با ابر
مثلث مخصوصی قدری از جفن را گرفته از تحت آن مقراض کرده جراحت را بخیه کنند و لی
چون اکثر در انقلاب جفن غضروف نیز منقلب گردد این عمل کافی نباشد و برای این ابتداء
شقی از زماق اکبر و شقی از زماق اصغر در جفن نموده بعد از مژگان گرفته جفن را منعطف
و خطی نیز از تحت مژگان کشند که ملتحمه و نصف غضروف بریده شود آنوقت بطریق مذکور
جلد جفن را بریده بخیه نمایند و باید ملاحظه نمود که در شق کردن جفن از زماق اکبر نقطه و مجرای دمعه
بریده نگردد بیان دویم در شعر زائد و او را اقسام است یکی آنکه شعر طبیعی از سوی
و ترقیب خود خارج شده باندرون چشم رود و هم باشد که این شعر زائده بسیار نازک
و صغیر بود که جز با ذره بین و با در ضوء منحرف نگردد و قسم دیگر آنکه دسته موئی
بسیار خوشه کنند و در زماق اکبر روید اما علاج چون شعر طبیعی از سوی خود خارج و منحرف
شود بواسطه علک البطم و غیره او را با مژگان ملتصق نموده بسوی طبیعی بدارند و آنجا که
شعر زائد باشد با مقاش گرفته بکنند و در کندن مو باید که بر خلاف سوی خود نکشند
والا چنانچه اندک منحرف گردد شکسته خواهد شد و آنجا که شعر زائد کثیر و با مژگان رخنه دهد
از خرابی شدن بصر بود جز عمل بدچاره نباشد و برای این مطلب باید که جفن را بردی تخته گذاشته

با انگشت پیش کشیده با مقص محدب از زماق اصغر و از محل روئیدن مو جلد را تا زماق اکبر قریب بنقطه دمعه
شق سازند تا رسیدن شق بر غضروف جفن بعد با مقراض آنقدر از جلد را که شق شده است تا نصف
غضروف قطعی نموده برداشته و هرگاه بعد از مقراض کردن نقاط سیاه در روی باقی غضروف دیده شد
دوباره قدری از غضروف را بچینند زیرا که آن نقاط نیستند مگر ریشه مو که چون باقی مانند باز
خواهند روئید و بعد از اتمام عمل قدری مشمع داخلیون بر روی جراحت گذارند که بعد از
بیست و چهار ساعت خود التیام یابد

باب یازدهم در انعقاد آلات تازه در چشم اعلم آنکه بواسطه ورم و التهابی عارض شوند یا آنکه
خلقی بوده و بدون التهاب بروز نمایند و بدانکه انعقاد آلات جدیده در چشم یا جدا است چون مزاجی
نبوده باشد و یا روی است چون مهلک و مزاجی بود اما نوع اول از آن قبیل است بردهٔ منجمده که
باید از جلد یا از ملتحمه هر کدام که اقرب باشد مانند سلعه بریده خارج سازند قسم دیگر ثالیل یا زرده در چشم
و این ثالیل یا صاف است که مالیدن سنگ جهنم یا کات کبود بر روی آن رفع شود و یا با قطع مباشد
که باید برید و چون این قسم اکثر خلقی و از بریدنش دم کثیری سیال گردد بهتر آنست که خانه
از قطع آن محکم ببندند تا بتدریج بریده شده بیفتد و آنجا که عسرتی در بستن آن بود و ابریشم بر نوک
کشیده و سوزن را بر بیخ آن فرو برده بعد از خروج او از سمت دیگر هر بیخ خانه را از یکطرف ثالیل
محکم ببندند و چون یکی از عدد چربی جفن بزرگ بیرون آمده شود بتقاضا چربی را خارج سازند و هرگاه بیشتر خارج
نشود بیشتر زده و عشار محلول را اندک اندک سلعه خارج سازند قسم دیگر سلعه ایست که در چشم بروز کند
و این را بطریقی که در کتاب [illegible] ذکر شده باید بریده خارج نمایند اما ظفره که قسمی از انعقادات چشم است
و او عبارت از بروز شیئی است مثلث مخروطی که در یکی از ماقین بروز نموده و بر آید بقرنیه ملصق شود بنوعی که
قاعده اش در زماق و نقطه اش در کنار قرنیه بود و گاه باشد که نقطه آن بصلبه ملصق نگشته بیان وتلی
گردد اما علاج با انبری گرفته و با مقراض بریده بردارند لازم است که در وقت بریدن ابتدا از زماق
برید بعد را از قرنیه رفع التصاق آن کنند و بعد از بریدن قطره از محلول شکر سرب نمایند تا مورث
ورمی نگردد و از این جنس است روئیدن گوشت زیادی در چشم و زرکشدن گوشت زماق اکبر که
از مالیدن سنگ جهنم یا کات کبود رفع آن شود اما چون وتلی در اندرون چشم بروز نماید از زماق

بعصب باصره نور ضایع و از فشار بر عصب حساسه وجع عارض و از فشار بمقله جحوظ عین بهم رسد و این دلیل
بالاستقصی است یا عنصر وفی یا تکمله اکوفی یا سلعه یا عرق مدنی و هم ازین قبیل است انوریزم چشم
اما علاج چون مرض معلوم نیست علاج نتوان نمود اگرچه گاه از گوشه چشم تر و کارد زده بواسطه مده
که خارج شود تشخیص آن کنند و در این صورت اگر سلعه باشد محلول یود از لوله تر و کارد و بخیه رفع
آن نمایند اما نوع ثانی از انعقادات چشم سرطان بارزه در اوست که اکثر در حفن جنس متغیری
و سیاه از سرطان بروز نماید از علامات اوست جحوظ عین و خرابی بصر علاج باید چشم را خارج
ساخت تا مورث هلاکت مریض نگردد و این عمل نموده شود چون بصر ضایع یا چشم بکلی جحوظ نموده
باشد اما طریقه عمل چنین را با قلابهای کند بالا زده عامل با قلابی تند مقله را گرفته پیش کشیده
و با مبضعی از جانب اسفل مقله فرو رفته التصاق آنرا از پایین فانی ساخته بعد با مقراضی محدب
از سایر جوانب نیز التصاق آنرا قطع نموده عصب باصره را برید مقله را بیرون آورد و بعد را چنانچه
خون زیاد و سیال گردد با ثیفک و ادویه قابضه عمل مقله را علو نماید و الا عمل مقله را خالی گذارد
مریض را بخوابانند

باب دوازدهم در امراض ساذجه و عصبانی بصر بدانکه این قسم امراض چشم عارض شوند
یا از علل دماغی مانند سکته و فشار بر مغز و یا از علل اعصاب مغز و شاخه او و بر روز بعضی شورات
و التهابی عصب در غشاء عصب باشد که عروض انها مانند نوبه بود که در وقت معینی عارض و فانی
شوند و اکثر بعضی از برای انها مشخص نگردیده زیرا که هیچ نوعی تغییر در اعضا ملاحظه نشود و بواسطه
اختلاف اعمال اعصاب بصر این نوع امراض او منقسم گردند بمرض عصب مجوف که نزول آب
سیاه بواسطه اوست و بامراض اعصاب حس و تغذیه و بامراض اعصاب محرکه مقله اما مرض عصب مجوف
که عبارت از نزول آب سیاه باشد عارض شود از اثر ضوء شدید که بقوه بچشم رسد مانند شعله آتش
و غیره و دفعه از سکان تاریک بیرون رفته بآفتاب نظر کردن چنانچه محبوسین و معدن کاران و متعیشان
که بعد از خروج از محبس و معدن و چاه و امثال انها اکثر مبتلا باین مرض شوند و هم عارض شود
از غلبه دم در چشم و از فشار بغشاء شبکیه و از ضربه وارده بر جبهه و بر در بشور در غشاء عصب مذکور
و گاه سبب او گردد مرض اعصاب حساسه بصر و هم مورث این مرض شود امراض دماغی مانند سکته

و ام الصبیان و کان مغز و تغییر نسج دماغ و هم در تجاع و اختلاج و ضعف قوای بدن و نشر شحمی
کثیر از بدن مانند جماع کردن زیاد و غیره و اکل بعضی از سموات مخدره مانند تاتوره و بذر البنج نیز
مورث این مرض شوند و باشد که خلقی و مادرزادی باشد و مستعد بدین مرض اند اشخاص سیاه چشم
که بیش از سایرین مبتلا گردند و نیز عارض شود از نظر نمودن باشیاء صغار و در روشنائی کثیر یا در ظلمت
و سفر نمودن در برف و بوران اما علامات مرض قبل از بروز او بچند سال که در صورت ضوء بدون تغییری
در آلات چشم با شکسته نمودن اشیاء و متصل دیدن شعله چراغ عارض و در خواندن خطوط کلمه از
سطر و حرفی از کلمه بنظر نیاورد و اینجا که علت در یکجزو از شبکیه بود از تغییر دادن سوی نظر علامات
فانی شده و هیچ کسری در اشیاء مبصره دیده نشود و اغذیه و اشربه حاده و حاره و اعراضات نفسانی مورث
شدت مرض و خلاف آن باعث خفت او گردد و بتدریج علامات مذکوره شدت یافته اشیاء مبصره
بسان سیاهی در ظلمت بنظر آمده بالاخره انهم مرئی نگردد و باشد که قبل از بروز مرض بصر زکاوت بصر سازنده
و ضیاء الموت درک نماید و چون بشیئی نظر کند بعد از برداشتن نظر از آن یا در هم گذاشتن چشم شیئی
مذکور از نظر محو نشود و ولی در این صورت بسان آتش نمودار باشد خصوص چون مریض را سر خود را
مایل باسفل نماید و باشد که حس الوان کم شده و چند رنگ را تمیز نتواند داد و هم از علامات او سبب
دیدن نقش و غیره بدون تغییری در روشنائی و تاریکی و هم در این مرض حرکت غشیه و حدقه فانی
شده مریض همیشه سر را بالا نگاه داشته راه رود و اکثر قوای سامعه و لامسه مریض زیاد شوند و گاه نمیه
منی نیز عارض شود یعنی که اشیاء را نصف بیند در این صورت نصف از الیاف عصب باصره در مجمع النورین
ضایع شوند که از تشریح مرضی معلوم شده است اما سر مرض اکثر بطور مزمنی است مگر چون سبب اکل
سمی یا تکان مغزی بوده باشد که مرض در روز عارض و شب فانی گردد و این اشخاص را غشیه سرخ
و همه بدن سفید باشد مگر گوش ابیض بود و گاه برخلاف روز قوه باصره صحیح و شب را فانی گردد
باین نوع که از طلوع تا غروب چشم سالم و از غروب تا طلوع چشم کور بود در این صورت بعضی اوجاع
ساذجه و نوبه و سوء هضم با امراض همراه بوند و باشد که مرض واقده گردد و هم عارض شود
از سرما خوردگی و ماندن در امکنه رطبه و مداومت نمودن باغذیه نباتی اما اندار مرض روشن
و تشخیص داده شود از علامات مذکوره اما علاج ابتدا در صورت امکان باید رفع سبب نمود

چنانچه اگر سبب هیجان دم بود خون گرفته منقطعات مانند داغ و حجامت و غیره بکار دارند و گاهی هم
نافع است انداختن زلو در پره بینی و استعمال منضجات مانند گل و مبردات مانند نمک قرنگی و غیره نافع
بود و نیز نافع است نوشیدن گل با جلب قدری از روغن سیاب رادی و چون هیجان دم
مزمن بود همین معالجات نافع بود و چون سبب انسداد دم بواسیر باشد زلو بمقعد انداخته
صبر زرد و کوکرد و طباشیر دهند و چون سبب مرض احتقان بوده منضجات و مسهلات و دوای کرم
دهند و چون جهة انسداد طوبتی بود باید دوباره او را بگشایند و اگر بواسطه مرض قلب عارض شده باشد
دادن ذرهٔ تال بسیار نافع است و نیز لازم است که حرکت کمتر نموده و تعب بچشم نرسانند
باین قسم که سر را پایین خم نموده و نزدیک آتش و پیش آفتاب نشینند و اغذیه و اشربه حاره
میل نمایند و چون سفر کرده یا بیرون روند چشم را از شعاع برف و آفتاب محافظه نموده و عینک
سبز یا آبی پیش چشم گذارند و اگر با زلهٔ همراه بود بخور آب گرم در بینی دهند و اگر چنانچه ریم در جبهه
بهم رسد باید جبهه را شکافته ریم را خارج سازند و اینجا که وجع مفاصل همراه بود شراب سورنجان
بوی دردا و آرد و بوی دردا و پلوم بکار برند و چون شب کوری بود و ضع علق نموده و طرطر انتیمون
بمقدار متقیه نوشند بدین طریق که دو گندم انتیمون تی را با بیست نخود دیوند چینی بیست حبه
یکی صبح و یکی شام فرو برند و اگر مانند نوبه عارض شود که قشعریره و تمدد دست و هر گونه که
استعمال نمایند و بسیار مشهور است تغبیر چشم با بخار چلگر گوسفند و قدری از روغن ابودلدا
و خوردن کافور مرکبا که نافع میباشد و در صورتیکه سبب مرض کوفت باشد باستعمال باورود دیوده هند
و گاهی از استعمال بود و دارشکنه رفع مرض شود و این در صورتیست که سبب برودت بخور
در عصب مجوف باشد و چون سبب از عاج دماغ بود خون گرفته بود و داغ و رم بکار دارند
و اینجا که ضعف غالب باشد مقویات داده قدری از روغن ابودلدا که نموده بیلاقات
اما چون مرض در بلغمی مزاج بود که علامات ضعف و عدم هیجان دم مشاهده گردد برای
آنکه کمتی در حرکت خون میباشد ابتدا از مقیات چون مشمع و داغ استعمال نموده
بعد از مقویات معده مانند خیطیانا و گوسپند پوست کنه و گرنبات و فوکه ماخوذ گردد
از ممزوج نمودن نظر و شامی با زاج سینا با سادی و حرقی سفید و تربد معدنی که مرکب از

از انتیمون و جوهر و کلل است بمانند و در جبهه جوهریات محرکه مانند از سولفور یک و جوهر اسطوخودوس
و جوهر فرنجمشک و تنتور افیون و اود و کلون مالند نافع است استعمال بلسان مکی و اپودلدک در دهن
کندر و مصطکی و قدری از این دهن که ذکر شود و بگیرند پیه خوک چهار درهم پیه گوسفند نیم درم در شیشهٔ دهن
کشادی گداخته و بعد چهار درم اماناک اکال اضافه نموده سر شیشه را با پوست آهو محکم بسته در حین
ضرورت بکار برند و چون از این روغن بعضوی مالند اول سرخ شده بعد از چند دقیقه طاول نماید
بزند موضع را بشویند زیرا که طاول نمودن عضو در اینجا مطلوب نیست و نیز نافع است که قدری
اثر را در دست مالیده و قریب بچشم نگاه دارند تا بخار آن بچشم برسد و مفید بود صبا آبا رد در جبهه
و هم استعمال مشمع برنده در جبهه و بن گوش و اینجا که استرخا و سستی همراه بود بعد از انداختن
مشمع زرنیخ بشره جلد را با مقراض برداشته نیم کندم استرکنین که مخلوط با نشاسته یا غیره
کرده باشند در ورنمایند و چون استعمال این روغن صداع و اختلاج چشمین عارض شده و یا غوایی
بهم رسد ترک نمایند و بسیار نافع است استعمال چرخ الاس که یک پل او را مریض در دست
بگیرد و پل دیگرش را بموضع عصب جبهه نهاده و در اینجا حرکت دهند و اگر از استعمال او اذیتی
بچشم رسد باید ترک استعمال او نمایند و باید که برای کشیدن ماده از تحت گوش و پشت گردن مشمع
و غیره بکار دارند بطوریکه نزدیک چشم نباشد و اینجا که جبهه از اثر سم بوده باشد خون را بعضو دیگر
مایل نموده و حموضات نباتی مانند آبغوره و سکنجبین و غیره دهند و اگر از اثر سم سرب بوده باشد
روغن فرفیون و ماده دالکتریک بکار برده حموضات نباتی بنوشند اما امراض عصب حساسه
بصر که عارض شود در عصب وجع چشم از اعصاب ناعی اما علامات عارض گردد وقتی وجع شدیدی
که حرکت نماید مانند نیش شعب عصب و این وجع گاهی خلند و گاهی برنده بود و از جائی بجائی حرکت
نماید که در یکموضع برقرار نماند و اینجا که با مین اعصاب حساسه و تغذیه نسبتی میباشد از طول مرض
تغییری در خود چشم نیز بهم رسد این نوع که عروق دم متسلی شده و معده زیاد گشته شریان اطراف و قوت
بصر و اشربان زیاد گردد و طمس خفیف وجع شدید عارض و از فشار شدید و تمام وجع فانی شود و باشد
که این وجع مانند نوبه عارض گردد و این مرض اکثر اعارض شود در سن شبابی نادر الوقوع است
در اسنان طولیت و شیخوخیت اما جهة مرض اکثر عارض شود در هوای نوبه و از انسداد و زله

در این مرض باید چند دقیقه بعد از تدهین قبل از انکه طاول ع

دو معده و دم بواسیر و حیض و غیره اما علاج بسیار عسر العلاج است ولی بمزاج اذیت نرساند و اکثر
مرضی از شدت وجع خود را بهلاکت رسانند در صورتیکه مرض بطور نوبه عارض شود باید کنه کنه و سم الفار دهند
و در اینحالت سم الفار زیاده از کنه کنه است و نافع است استعمال کربنات دفر و طریقه بدست
آوردن او این است که قلیاب صاف و زاج سبز را بالمساوی در آب ممزوج بهم کرده در دیگی
از و بهم رسد که کربنات دفر است و از سوبر از دوی قبل از تاثیر هوا بدان حب نموده استعمال
نمایند و اگر هوا باو اثر نماید ضایع و بی خاصیت خواهد بود و قدر شربت آن از نیم درم الی یکدرم است
در یکروز بسیار نافع است عصاره تاتوره که از تخم تاتوره که از تخم تاتوره کندم را دو قسمت نموده در یکروز دو دفعه
دهند و از ادویه موضعی استعمال شود مخدرات مانند جوهر افیون و جوهر خرق سفید یکمثقال جوهر
خرق سفید بست کنند م روغن هشت درم با هم در هاون مخلوط نموده روزی سه مرتبه هر دفعه
بقدر یک نخود بجبهه و جبین نمایند و گاهی نافع بود مالیدن مقناطیس و طلای جوهر از بجهد و استعمال
الکتریسیته و یک قوه که عبارت است از فرو بردن سوزن در اطراف موضع وجع و متصل نمودن
دو قطب الکتریک با آن سوزنها چنانکه در کتاب فیزیک مسطور است و بعضی از اطبا عصب
قطع نموده و منفعت دیده اند ولی در اینوقت چون سبب درد داغ باشد عمل بجا حاصل خواهد بود
و چون سبب او مرض کوفت یا خنازیر بود معالجه انها را نمایند اما بجهت شدن اعصاب چشم هر چند
که اینمرض خود ایذاء ضرری ندارد ولی چون حس اعصاب عضوی کم گردد قوه تغذیه آن عضو
تغییر یافته و نهال بصر سائل مین یابت شود که فربه باشند پوست آنها خشک شده بعد بواسطه
نرسیدن غذا بدو متقرح گردد و باشد که در مرض لقوه چشم متقرح و ضایع گردد و در این مرض اگرچه
حس فانی شود ولی باشد که بتهیه وجعی شدید عارض گردد اما علاج باید مقویات عصب مانند دارچین
و پودلدک و الکتریک و مقناطیس استعمال نمایند و از داخل جوهر کوچله و دوالاریانات از
که عبارت از ترشی سنبل الطیب با سودی باشد بکار برند و انجا که فربه خشک شود آب داراشکنه
قطور نمایند نسخه داراشکنه یک کندم آب بیست مثقال لعاب صمغ عربی چند قطره اما امراض
اعصاب بصر که بصر را دو نوع است نوعی اشلاج و تشنج نوع دیگر استرخا و سستی اما
امراض تشنجی از انجمله است اشلاج جفنین و این تشنج یا دائمی است چون بالاتصال بود

و یا گذرنده است چنانچه تشنج منفصلا مانند اشلاج عارض شود و از علامات اوست که بروشنائی
نتوان نظر نمود و جفنین در روشنائی بهم وصل گردند بنوعیکه گشودن انها از هم بکمال محال و ممتنع بود اما جهة
مرض گاهی معلوم نگردد و گاهی عارض گردد از سرما خوردگی و غالب سبب او مرض اعصاب حساسه مخصوص
عصب حساسه جفن است و مستعدین مرض از صاحبان کرم و اشخاصی که دم بواسیر انها مسدود شده
باشد و نسبت تامی دارد با مراض رحم اما دوام مختلف باشد که گاهی زود رفع شده و گاهی بطول
انجامد و از شایع اوست انقلاب جفن اما علاج ابتدا باید رفع سبب نمود زیرا که بعد از ازاله سبب
رفع مرض گردد چنانچه اگر سبب ضربه بود معالجه ضربه و سقطه نمایند و اگر بواسطه سرما خوردگی و داء جاع
مفاصل باشد انجمون قی بمقدار منقسمه و پودر دلپوره و سورنجان و مخدرات و معرقات چون نوشادر
و غیره استعمال دارند و اگر سبب کرم امعا بود دوای مناسب آن و اگر خنازیر باشد بود بکار برند
و انجاکه مرض زیاد خیره و عسر العلاج بود قدری روغن بذر البنج با افیون بر جبهه مالند دیگر از
امراض تشنجی اشلاج مقله است و عارض شود در اطفالیکه وجع چشم شدیدی کشیده باشند
و نیز بهم رسد در نزول آب مروارید و نزول آب سیاه که معالجه پذیر نیستند و علامت او آنست
که مقله دایم در حرکت بود و این حرکت اغلب بعرض بصر است و باشد که بطول بصر متحرک گردد و نادر است
که حرکت دوری و استداره نماید و ازین جنس است حول و این مرض اکثر عارض شود در یکچشم
و گاهی در دو چشم و بعضی اوقات چون حول در یک چشم بود اگر چشم سالم را ببندند چشم علیل نیز
سالم نماید اما سبب او یا در عضله است که عضله اقصر از سایر عضلات گشته و مقله را بجانب خود
کشد و یا در عصب است چنانچه عصب عضله متشنج گشته و مقله را مجذوب بجانب خود سازد و یا عصب
فرانده عضله مسترخی گردیده و عضله مقابل او که قوه عصبانیش تام و کامل است مقله را بجانب خود
جذب نماید و گاهی عارض شود از دیدان امعا و نیز عارض شود از انکه که در وسط دماغ قرنیه بهم رسد
و باید دانست که حول چون در دو چشم بود یا حول متقربه است چون سوی نظر بجانب انسی بدن
باشد و یا حول بعدیه است چون سوی نظر بجانب وحشی بدن بود اما شایع مرض زشتی صورت و کوتاهی
نظر که یک شیء را دو از بصر اشیا را شوانند دید و دیگر از شایع اوست ضعف بصر که زود خسته
شود و باشیاء شوانند نظر زیاد نماید اما علاج باید رفع سبب نمود چنانچه اگر سبب کرم امعا بود

دفع او کنند و چون از بروز دندان باشد جهد کنند تا دندان بزودی بیرون آید و لازم است
که چشمرا مشق دهند باین طور که دیده سالم را بسته و در مقابل چشم معلول بطرف خلاف او
چیزی نهاده و نظر را براو اندازند تا چشم بنگاه کردن از طرف مخالف عادی گردد اگر بدین طریق
رفع نشود باید عضلهٔ معلول را برید تا عضلهٔ مقابل او چشم را بجانب خود جذب نماید اما طریقهٔ عمل
باید با مقاشی بقدر یکشعیر دورتر از قرنیه ملتحمه را گرفته و بسمت مخالف آن عضله بکشند و با مقراض
چاکی در او داده بعد با قلابی از محل شقه فرو رفته بزیر وتر عضله انداخته بالا کشیده و در همان دم
با مقراض محدب وتر مزبور را قطع سازند و بعد از قطع چشم سالم را بسته و لقه آلوده از شکر
سرب در چشم علیل گذارده و سایر معالجات او را بکار دارند تا رفع جراحت گردد و بعد از این عمل باید
که تا یک ماه چشمرا مشق دهند تا درست دیدن را عادی گردد و الا که عمل بیحاصل خواهد شد اما استیگماتیسم
در این عمل بهم میرسد اول باز نشدن چشم است بواسطهٔ تشنج و اختلاج دویم آنکه مقاش از ملتحمه
رد گشته و او را نگیرد و باید ملتحمه را دوباره گرفت سیم آنکه در گرفتن وتر عضله عسرتی بهم رسد چهارم
آنکه بعد از اتمام عمل مشاهده شود که وتر عضله بالمره بریده نشده باشد در اینصورت باید مجدداً اقلاب انداخته
و وتر را بالا کشیده درست ببرند و باشد بعد از عمل از محلی که ملتحمه را بریده اند گوشت زیادی پیدا شود
در اینوقت باید سنگ جهنم مالند تا رفع آن شود قسم دیگر از امراض اعصاب حرکت بصر لقوه است
که اکثر عارض شود در عضلهٔ رافعهٔ جفن اعلی و نادر است که در عضلهٔ محرکهٔ مقله و عضلهٔ مستدیرهٔ چشم
بهم رسد و اکثر همراه باشد بالقوهٔ صورت و از علامات اوست که از طرف علت حاجب و جبهه را
نتوان بالا برد بلکه همیشه پائین افتد و گوشهٔ لب علیل از سمت علت مانند حالتی که قلیان میکشند جاذب
و صغیر نتواند زود چشم را نتواند بست و تمدد در طرف سالم بواسطهٔ شلی و سستی طرف معلول بهم رسد
و از اینجا که قوهٔ جاذبهٔ مجرای دمعه نقصان بهم رساند اشک از چشم بیرون جهد و برای آنکه چشم
بهم میخورد تا شسته شود باشد که از اثر غبار قرنیه متقرح گردد اما جهة مرض باید بدانید اعصب است
و یا از فشار دنبال موجود در گردن است اعم از آنکه دنبال خنازیری باشد و یا دنبال دیگر و نیز عارض
از اثر برودت شدید مسامات تودهٔ رطوباتی که باید دفع گردد در زیر جلد و خلاف عصب ماند بسبب
فشار بر عصب مورث لقوه شود و باشد که سبب عصب زوج سیم از اعصاب دماغی که عبارت

زیرا که برودت دفع

زیر عصب

که عبارت از عصب محرکهٔ مقله است بود در این صورت جفن و مقله را حرکت فانی گردد دیگر از جمله
مورب فوقی و مستقیم وحشی که حرکت انها از این عصب نمیباشد لهذا اکثر لقوه بسمت وحشی چشم بود و چون
حرکت عنکبوتیه هم بواسطهٔ این عصب است در او هم شلی عارض شده عمل باصره بواسطهٔ نقصان
حرکت عنبیه فانی و ناقص گردد و بندرت باشد که عضلهٔ مستقیم وحشی شل شده و لقوه بجانب انسی بود
و نیز شود که عضلهٔ مورب فوقانی از حرکت افتد و اغلب این اقسام از علت در دماغ بود و شلی عنبیه
معلوم گردد از عدم حرکت آن و در شلی عنبیه سه چیز ملاحظه شود یکی اتساع حدقه دویم تضییق آن سیم حرکت
آن بقدام و خلف و اتساع حدقه عارض شود از ام الصبیان و سکته و بعضی امراض دماغی و از استعمال
سموم نباتی و باشد که خلقی بود و شود که از دیدن آن بیماران معوی بهم رسد اما تضییق حدقه گاهی خلقی
و گاهی عارضی است که از امراض دماغی و نخاعی بهم رسد و جهة کلی این مرض یا در مبدأ و یا در شعب عصب است
و چون در شعب عصب بود عارض شود از سرماخوردگی و از ضربه و سقطهٔ وارده بر اطراف چشم و از بروز
دنامیل در خانهٔ بصر و چون سبب در مبدأ عصب بود از سکته و ام الصبیان مزمن و ورم شدن
دماغ و دنامیل بارزه در دماغ عارض گردد اما سیر و رفتار مرض بطور مزمنی است و چون سبب در مبدأ
عصب باشد گاهی معالجه محال بود اما علاج باید رفع سبب نمود چنانچه هیجان دم غالب باشد
فصد و حجامت و زلو مفید است و اگر سبب سرماخوردگی بود باید فشار بر معبر عصب نموده هر جا که
وجع محسوس شود زلو انداخته ادویهٔ معرقه مانند گل اطلی و سورنجان و غیره داده مشمع زراریح
به پیچ گوش انداخته و در محل او جوهر چوله فرو رنمایند و اگر سبب فشار دنامیل بود اهتمام در تحلیل
انها بمالیدن روغن بود و خوردن اطلاح بود نمایند بخصوص چون همراه بود آمدن ریم از گوش
که دلیل بر ریم شدن عظم است پس در این صورت باید بود و روغن ماهی مورد دهند و از ادویهٔ
دیگر کوچوله و جوهر یا عصارهٔ او خورانند و مالیدن ادویهٔ معطره از قبیل تقطیر سنبل الطیب و اتر
سولفوریک و جوهر اسطوخودوس و تقطیر زراریح نافع است و بهتر از همه است استعمال چرخ الماس
که در این مرض منفعت کلی دارد و چون در این کتاب محتاج به نسخه شوند که به تفصیل ذکر نگشته است باید
بکتاب قرابادین فرنگی رجوع نمایند که در انجا هر نسخه بتفصیل نوشته شده و این کتاب را چون
خواستیم که مختصر نوشته شود لهذا ذکر انها نپرداخته در همان نسخ مختصری که مسطور گشته اکتفا نمودیم

تمام شد بیاری کتاب مستطاب مجمع الامراض
که کمی از ثلاثه خاصه از انجا مجال از نهیه
تفصیل یافته است تاریخ
تاریخ تحریر الفاظ
حرره العبد الاقل عبد الحسین
بتاریخ شهر ظهر شنبه

BLANK PAGE

فهرست جلد دوم جراحی

مقالهٔ اوّل در التصاقات و ماندن شئ خارجی و حبس دم یا شئ مایع در بدن ۱

باب اول در التصاقات

فصل اول در التصاق و انطباق عموماً ۱

فصل دویم در التصاق اصابع ۲

فصل سیم در التصاق دو عظم مفصل ۲

فصل چهارم در التصاق مغرین ۳

فصل پنجم در التصاق لسان ۳

فصل ششم در التصاق دهان ۴

فصل هفتم در التصاق حرقی ۴

فصل هشتم در التصاق مستقیم و شقاق شرج ۵

فصل نهم در التصاق غلفه ۶

فصل دهم در التصاق مجری بول ۸

باب دویم در ماندن شئ خارجی در اعضای عضو ۸

فصل اول در ورود اشیاء خارجیه بانف ۹

فصل ثانی در ورود و بقای شئ خارجی در چشم ۹

فصل ثالث در ورود شئ خارجی در گوش ۱۰

فصل رابع در ورود شئ خارجی در فضای دهان ۱۰

فصل خامس در ورود شئ خارجی در امعاء و معده ۱۲

فصل سادس در ورود شئ در مهبل ۱۲

فصل سابع در ورود شئ خارجی بمثانه و قضیب ۱۳

باب ثالث در حبس خون و شئ مایع در موضعی ۱۳

فصل اوّل در بیان ضفدع ۱۴

فصل ثانی در حبس صفرا در مرارة ۱۴

فصل ثالث در احتباس بول و اقسام او ۱۵

مبحث اول در کشته تر اندام حسن ۹

مبحث ثانی در عسل بزل مثانه ۲۰

فصل رابع در بیرون آوردن جنین از رحم ۳۱

فصل خامس در احتباس و اجتماع دم در تحت سحاق اطفال ۲۱

فصل سادس در انصباب دم در سینه ۲۲

فصل سابع در انصباب دم در جوف مفاصل ۲۲

مقالهٔ ثانی در بیان اجتماع رطوبتی در کیسه حاصله از غشاء زجاجی و حصات مثانه ۲۲

باب اول در انصباب و احتباس رطوبت در کیسه ۲۲

فصل اول در استسقای کیسه سری که در تحت غشای عضلات ۲۲

فصل دویم در تربیع و استسقای معضلی از مفاصل ۲۳

فصل سیم در مرض لیدول که اسم اعضای ناسند ۲۴

فصل چهارم در بیان اجتماع رطوبت یا ریم در غشاء جنبانیه محیط بقلب ۲۵

فصل پنجم در استسقای زقی بطن و بیضتین ۲۵

فصل سیم در قیل الماء ۲۶

باب ثانی در حصات مثانه و اقسام او ۲۹

فصل اول در ماده حصات و اقسام او ۲۹

فصل ثانی در تعریف رمل مثانه ۳۱

فصل ثالث در حصات مثانی ۳۲
جمله اول در تعریف مادهٔ حصات و کسر او ۳۲
جمله ثانی در عسل بدو شکافتن مثانه
فصل رابع در عسل خروج حصات از اناث ۴
مقاله ثالث در تعسیر حرم التی از آلات بدن و وجود التی غیر طبیعی ۴۱
باب اول در تعسیر بیض التی از آلات ۴۱
مقدمه در جید و ردی بودن حرم التی از بدن ۴۱
فصل اول در تقلص و غلظ حرم لسان ۴۱
فصل ثانی در عظم و غلظ غده زائده ۴۲
فصل ثالث در عظم شفرین ۴۵
باب ثانی در وجود التی جدید غیر طبیعی ۴۵
فصل اول در ثآلیل و ثلث قرن ۴۵
فصل ثانی در تعسیر و غلظ جرمی از عظام ۴۶
فصل ثالث در سلعهٔ شحمی ۴۸
فصل رابع در سلعه و کیکلیانی ۴۹
فصل خامس در عرق مدنی ۵۰
فصل سادس در وجود شیء غطروفی در مفصلی ۵۱
فصل سابع در دمامیل کمانی ۵۱
باب ثالث در بواسیر که بیماری بواسیر نامند ۵۱
فصل اول در بواسیر عموما ۵۱
فصل ثانی در بواسیر انف ۵۲
فصل ثالث در بواسیر نابت از جوف مقعد ۵۵
فصل رابع در بواسیر نابته از اوهبل و رحم ۵۵
فصل خامس در بواسیر نابته از معاء مستقیم ۵۶
باب رابع در سرطان با اقسام و اسباب ۵۷
فصل اول در اقسام سرطان و سرطان ۵۷
فصل ثانی در سرطان شفه و وجنه ۵۹
فصل ثالث در سرطان لسان ۶۰
فصل رابع در سرطان ثدی ۶۱
فصل خامس در سرطان قضیب ۶۲
فصل سادس در سرطان بیضه ۶۴
مقاله رابع در امراض عدد از زیاده و نقصان عضوی از اعضای بدن ۶۵
باب اول در نقصان التی و طریق اصلاح او ۶۵
فصل اول در اصلاح عضو مفقود ۶۵
فصل ثانی در طریق تشکیل بعضی اعضای مفقود ۶۶
باب ثانی در ازدیاد عضوی از اعضا ۶۸
فصل اول در اصبع زاید ۶۸
فصل ثانی در سنان و انف زائد ۶۸
مقاله خامس در بیان بعضی از اعمال ید و طریقه قطع هر یک از اعضا ۶۸
باب اول در عمل ید جامعه و متعلقات آنها ۶۸
فصل اول در جراحات بعضی از مفاصل ید ۶۹
فصل ثانی در عمومی اعمال ید ۷۱
باب دویم در عمل ید صغیر ۷۲

فصل اول در فصد و وضع علق ۷۲
فصل دویم در ادویه جذابه از قبیل خروج دزدراریع و کرک و غیره ۷۵
فصل سیم در انصباب دم با ادویه دراوره ۷۸
باب سیم در قطع اطراف ۷۹
فصل اول در قطع اطرافی که او را امپوتاسیون نامند ۷۹
فصل دویم در طریقه قطع اعضاء از دو عظم ۸۶
فصل سیم در خلع مفاصل ۸۹

ضمیمهٔ کتاب در نسخه جات متفرقه

BLANK PAGES

tarikhema.ir
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
manbeqar.tarikhema.org

BLANK PAGES

143

tarikhema.ir
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org

مخزن الفوائد در احکام مدد قطاعی

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس مر جهان آفرینی را که مرز و بوم ایران زمین را عدل اقالیم و شاه ایران را اکمل سلاطین بیافرید و هر گونه
علوم غریبه و فنون عجیبه را در این خجسته زمان و فرخنده عهد ظاهر و باهر و افر و شاهرباچه چون برق رای جهان آرای اعلیحضرت
قدر قدرت شاهنشاه فلکجاه ظل الله اسلام پناه السلطان العادل و الملک الباذل قالع الفجره و قامع الکفره ماحی الملاحده
و نافی الزنادقه نصیر الاسلام و المسلمین معین الحقیقه و الیقین سلطان ناصر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و ایده الله جیشه و یمن
تربیت و فیض تقویت جناب سلالة الاتاب اجل افخم فخر الصدور و اعتماد الدوله العلیه الحالیه صدر اعظم مدظله العالی مقرر شد
که علوم مختلفه معلمین فرنگستان را که بر حسب امر مطاع در مدرسه مبارکه دار الفنون دار الخلافه اجتماع کرده اند بجهت تشهیر
قوانین و تسهیل غوامض بنده در کارخانه فلک اشتباه رضا قلی ناظم دار الفنون در مطبع جدید نسخ عدیده مطبوع ساز و این رساله
حکمت مقاله که از تحقیقات و تلقینات علامه حکیم پولاک حکیمباشی مباشر و میرزا محمد حسین فراهانی تلمذش مرتب
و مبوب کرده و در اعمال قطاعی بدو علوم فصل و وصل کثیر الفوائد مخزن الفرائد موسوم و مشتمل است بر پنج مقاله
اما مقاله اولی مشتمل است بر سه باب باب اول در التصاق و انطباق کلی از اعضا و مجاری بدن و مشتمل است بر دو فصل
فصل اول در التصاق و انطباق عموما بدانکه در بعضی اوقات باشد که دو عضو منفصل در حالت طبیعی بواسطه سببی بیکدیگر
متصل و ملصق گردند چنانچه اصابع بایکدیگر یا عظم تخذ با ساق و امثال آنها و این التصاق یا بواسطه اثریست که
از سوختن و غیره در جلد بهم رسد و بدینواسطه دو عظم بیکدیگر بچسبد و یا آنکه کلی از مجاری ضیق و منطبق گردد بواسطه
تورم انجری و شایع یا قیه از ورم اگرچه اغلب عیوبی باشند خلقی و چون جلد ظاهر اعضا از التصاق آنها بیکدیگر
مانع است بنا علی هذا در این قسم امراض لازم است که جلد ازاله و معدوم شده باشد بواسطه ورم مانند آنکه دو اصبع
هرگز ملصق بیکدیگر نخواهند گردید سوای آنکه از جانب انسی آنها جلد ساقط شده باشد و همچنین است جلد باطن
در اعضای باطن مثل آنکه جدار فیل ملصق بیکدیگر نخواهند شد الا در صورتیکه غشاء مخاطی جوف او فاسد
و زایل گردیده باشد چون این مطلب مفهوم گردید باید دانست که هرگاه بواسطه حرق نار و غیره یا از قروحات
دیگر جلد زایل شود باشد که دو عضو مختلف متحد شوند بیان آنکه وجه بتر قوه یا صدر بچسبد و همچنین از ورم ثدی
و غیره باشد که کلی از مجاری بدن منطبق یا بالمره مسدود گردد چنانکه در مجری بول و دمعه و غیر هم دیده شده

والتصاق

والتصاق خلقی یا کامل است بنحویکه در بعضی دیده شده که مقعد یا ثقبه گوش و غیره بالمره مسدود و یا ناقص است
که بالمره مسدود نیست بلکه مجری منطبق گردیده بواسطه ضیق مجاری خروج فضول عسرت بهم رساند علی ای قسم کان
این انطباق و انسداد یا در جمیع انجری بهم میرسد و یا در منتهای او و اما علاج این علل در اغلب از عمل میتوان نمود
بطوریکه هرگاه سبب لصق سوختگی باشد حتی الامکان باید اثر موضع او را برداشت یا چند شکاف بدو داد و حین التیام
بدقت ملاحظه نمود که ثانیا ملتصق و منطبق نشود و هم باید مانع گردید از التیام او بطریق قرب تا آنکه اثر موضع
وسیع شود و در صورتیکه کلی از مجاری منطبق گردیده باشد باید با غاب میل و زره وسیع نمود و انجرا را بکشایند و آنجا که
التصاق خلقی باشد با کارد شکاف اگر مسافت او قلیل باشد اما چون مسافت موضع ملتصقه عظیم باشد
البته شکافش کفایت نخواهد نمود در التصاقات بتفصیل فصل ثانی در بیان لصق اصابع و این علت یا خلقی یا بواسطه
جراحات و آزارها را نهایت علی ای قسم کان خالی از سه نحو نخواهد بود یا چنانست که مابین دو اصبع شظایای
لحمانی روئیده آنها را بیکدیگر بچسباند و یا آنکه بعد از ازاله جلد لحم دو اصبع بهم ملتصق شوند و قسم اخیر آنست که
عظم سلامیات آنها بهم بچسبند و علاج جز بعمل بدو طریق دیگر ممکن نخواهد بود و در صورتیکه عظم دو اصبع بهم ملتصق
باشد و الگذاشتن اولی است و لیکن در دو قسم دیگر با قیچی شظایای لحمانی باید قطع نمود و هرگاه دو اصبع از
ابتدا آنها بالمره بهم ملتصق شده باشند بریدن ثمری نخواهد بخشید بلکه باید اولا در انتهای اصبع با سوزن
ثقبه ساخته و مفتولی سربی بدو کشیده و رها دهند تا در جوف این ثقبه جلد اثری بوجود آید آنگاه از ما فوق او
ثقبه دیگر ساخته و بدستور سابق مفتول سربی کشیده و رها دهند و بهمین قسم نمایند تا انتهای اصبع
فصل ثالث در بیان ملتصق گردیدن دو عظم منفصل بایکدیگر که پونانی آن کیلوس نامند و سبب این
علت در اغلب تورم منفصل است بدین قسم که بعد از تورم او خضروف واسطه مابین آنها تحلیل و در
دو عظم منفصل لحمی روئیده و بیکدیگر ملصق گشته و عظمت بهم رساند و این لصق یا کامل است و یا ناقص کامل
آنکه لحم ملصقه واسطه میان دو عظم عظمت بهم رسانیده بنحویکه حرکت نمیتوان داد منفصل را و ناقص
آنکه منفصل از شظایای لحمانی بهم چسبیده و صلابت بهم رسانیده فی الجمله حرکتی داد باقی است اما علاج
باید دانست که در ورم منفصل بعضی اوقات التصاق نیکو و مطبوع است در اینصورت باید منفصل متورم را بالمره مشتمل
و بوضعی بدارند که بعد از لصق آنها بالمره از کار نیفتاده باشد مثل آنکه پا را راست گذارند تا راه توانند رفت
و دستها را بخمانند تا غذا توانند خورد و لیکن بعد از عدم اعراض و در جائیکه از حرکت منفصل علیل متورم دشواری

نشود جراح باعانت عمل ید میتواند قدری از التصاق را رفع نمود سیما هنگامی که بلصق ناقص و دو عظم
منفصل بواسطهٔ رباط با هم وصل شده باشند و بجهة علاج لازم است که چندی منفصل را بالبعضی ادهان
تریخ نموده و کمرزا استحمام نمایند تا مسترخی گردد و بعد ازین اعمال معالج باید دو قسم مرعی و منظور دارد
یکی آنکه علیل را با جواهر تریاخلور و فورم بیهوش نموده و بقوت منفصل را بخمانند تا رفع التصاق او شود
و در حین این عمل از کشیدن اربطه و رشتهای عظیم صدای انکسار مسموع خواهد گردید و اما این عمل از جملهٔ اعمال
خطرناک چون در بعضی دیده شد که ازین عمل ورم حادی در مفصل بهم رسیده و او را متقرح ساخته
و هم باشد که عرقی عظیم از شریان و غیره بواسطه تمدد بکلد و ازین بابت است که اکثر جراحان ترک
نموده و در بلصق منفصل رکب جرحی ساخته اند یا تخته طویلی که در وسط او میلی منصوبست و روز بروز
میل مذکور را پیچانیده و ازین عمل تخته پس رود بمرور و بمتابعت او پا بکشاید و رفع اتحاد او شود
فصل رابع در بیان التصاق و انطباق منخرین و این علت در قاعده ناقص و بواسطهٔ موخشکی
عارض شود و در صورتیکه انطباق و التصاق جزئی باشد و اکذا اشتن اولی اما در صورت شدت
مرض و عظم انطباق و عسرت تنفس لازمست که باعانت مبضع منفذ را بکشایند و بعد فتیلهٔ عظیمی بیاشه
و در منخرین نهند که ثقبهٔ انف وسیع بماند و باید تا چندی دست از فتیله نهادن بر ندارند
زیرا که مرض بنکس میباشد فصل خامس در بیان بلصق لسان و ازین علت عمل مص و نوشیدن
و تنفس ناقص و عارض میشود از تنگی و کوتاهی بند زیر زبان یا از قرحه که زبان را بیخ دهان بچسباند
اما علاج بجهت قطع بند زبان باید با مرهم کشی که در او چاکی است به تحت لسان گذارند بنحوی که بند
لسان در چاکی او قرار گیرد آنگاه قیچی بر داشته او را قطع نمایند و لیکن حتی الامکان بند را از پائین
باید برید که مبادا آسیبی بشریان منفذ عمی لسان وارد آید و هرگاه قرحه در تحت لسان بهم رسیده باشد
باید مانع آیند از التصاق بنیان با دهان و بعد از بلصق انها چون مورث اذیت شدید میگردد
باید باعانت مبضع محدبی موضع بلصق را بکشایند و چون در این عمل سیلان دم شدید بهم میرسد
باید که از قابضات مانند آب بذبن و غیره مضمضه نموده و ادویهٔ قابضه بموضع مجروح ذرور ساخته
و از مالیدن سنگ جنم سد سیلان دم نمایند و بعد از عمل باید مواظب بود که مبادا مجدداً
موضع علت بلصق شود و همچنین در بعضی اوقات بواسطهٔ قرحه دهان بثقبهٔ بالسه ملتصق میشود و ازین بابت

عمل مضغ

عمل مضغ و مص و تنفس عسرت بهم رساند و باید در هنگام قرحه مانع آیند از اتصال انها و بعد از بلصق باید
با مبضع آن موضع را قطع نموده و دو رقه سربی بدانجا نهاده که مانع التصاق او شود فصل سادس در بیان
التصاق و انطباق دهان و اغلب این علت نتیجهٔ ضربه و سقطه یا قرحه ایست که بواسطهٔ او یکجزء شفه
متآکل گردیده باشد سیما قرحهٔ عارضهٔ از استعمال زیبق زیاد در دهان افرنجیه یا آکله و حرق نار و سالک
و بواسطهٔ این علت زیبائی وجه تمام و عمل مص و نوشیدن نقصان بهم رساند و علاج ممکن نیست جز بعمل ید
و شکافتن محض هم کفایت نمینماید چون بهر قسم که باشد فضای دهان متضیق خواهد گردید اگرچه گاهی ممتنع
العلاجست و در بعضی لابد می سازد معالج را بآنکه از موضع دیگر جلد عاریه آورده و بشفه به پیوندند بدین قسم
که در صورت ضیق گردیدن فضای لب باید یکمثلث از جلد گوشهٔ لب بردارند بقسمیکه غشاء مخاطی را آفتی نرسد
آنگاه غشاء مخاطی را از وسط قطع نموده نصف برگردانند بروی لب برسوین مانند سجافی و نصف دیگر
بر روی لب فرو دین و بعد بخیه نمایند که بعد از التیام این غشاء مانع خواهد بود از التصاق و اتحاد شفتین
فصل سابع در بیان التصاق و انطباق مری و این علت عارض میشود از نوشیدن جوهر کوکرد
و شوره و اثر حرق انها و یا بواسطهٔ ورم مزمن و صلابت او و از دمامیل و سلعه و بواسیر و سرطان
و یا از تشنج مری منطبق گردد و هم باشد که در اطراف مری دملی عارض و از انضغاط او انطباق
در مری بهم رسد و از علامات اوست متألم گردیدن علیل از بلعیدن و هنگام عبور لقمهٔ غذا از موضع
ضیق و منطبق تکریر احساس نمایند در مابین کتفین و گاهی علت بحدیست که علیل را ضیق النفس
عارض شود با سعال شدید و خفقان و هرگاه مرض بحد کمال رسیده باشد بلعیدن چیزی ممکن نیست
جز اشیاء مایع و هم با صدمهٔ عظیم و حین ورود لقمه بموضع ضیق عارض شود و بدینواسطه غذا نتواند خورد
تا از گرسنگی تلف سازد او را و چون معالج در تشخیص خاطر جمع نباشد گیرد میلی که در سر او کلولهٔ اسفنجه
منصوب است و از دهان فرو برد اگر مری سالمست میل بمعده خواهد رسید و الا در موضع منطبق از
مجری گیرد و نایهٔ انطباق و التصاق مری بواسطهٔ تشنج اگرچه حقیقتاً التصاق نیست ولی چون باشد
مشتبه شود بلصق حقیقی بنا علی هذا لازمست ذکر بعضی علامات بجهت تمیز انها از انچه در این قسم عسر البلع
در بعضی اوقات بحدیست که بالمره مجری مری مسدود است و گاهی چنین نیست و بلعیدن عسرت
ندارد و از انفصال اعراض مذکوره باید تمیز داد که این علت مادی است یا تشنجی یا سایر اعراض

عصبانی که لازمهٔ تشنج افتاده از قبیل بالنخولیا و مانیا و اختناق رحم و امثال اینها و اما علاج چون سبب
این علت ورم مزمن مری باشد چنانچه در شاربان عرق اغلب عارض می شود باید منضجات و ادویه
دافع ورم بکار داشت و لهذا از نوشانیده و در غذا تقلیل نموده و از مشروبات کلل یا بوداود
پوتاس میل فرمایند و لیکن در صورتیکه علت بحد کمال رسیده یا اثر یست که بواسطهٔ ادمری ضیق
گردیده علاجی نیست سوای آنکه با عانت میل موضع منطبق از مری را برور و وسیع سازند و بهترین آلات میلی است
مرتب از صمغ کوتیرچاه که از ابتدا میل دقیقی از دو مری فرو برده و بقدر بضاعت رادادهٔ خارج سازند
و همه روزه بوقت میل بیفزایند تا در عرض مدت دو ماه ممکن باشد فرو بردن میلی که بقطر یک انگشت است
و چون از انداختن میل علیل را تنوع دست میدهد نافع است که قدری افیون میل فرمایند و بعد از گشودن
مری و آسان گردیدن بلعیدن بقطعاً از استعمال میل دست نباید کشید که عود نماید بلکه بهتر آنستکه بعد از
رفع مرض تا چندی از فرو بردن میل تغافل نورزند فصل ثامن در بیان ملصوق و مسدود گردیدن مستقیم
و مقعد و این علت اغلب خلقی است و در بعضی اطفال دیده شده که ثقبهٔ معاء مستقیم بالمره مسدود بوده
و غشاء رقیقی بموضع او گسترده و بعد از تولد فضلهٔ غشاء مذکور را منهدم سازد و بجهت علاج باید عامل
با مشرط غشاء را شکافته و مثقوب ساخته آنگاه با مشرط تکمه دار صلیب وار بشکافد و لیکن در بعضی باشد که
ثلث جدران منتهای معاء مستقیم بالمره بیکدیگر ملصق شوند در این صورت مهیز را از مدرک نخواهد گردید
و در این هنگام چون لابد مورث هلاکت خواهد گردید لهذا بهتر آنست که با نرم کار معاء مثقوب
سازند شاید که نجات یابد و انطباق عارضی این معاء یا بواسطهٔ تشنج عضلهٔ شرج و شقاق
اطراف اوست یا از تقلص غشاء مستقیم و یا از اثر قرحه و یا دمامیل عارضه باطراف اوست
که مورث انطباق شوند و در صورتیکه سبب این انطباق تشنج یا انشقاق مقعد باشد علامات او
این است که براز بعسرت دفع گردد و در او خطوط خون باشد با حرارت و سوزش مقعد
و علیل از ایذاء براز بحدی مخوف باشد که دو سه روز خود را نگاه دارد آنگاه در حین اجابت از
حدت و یبوست براز بحدی متألم میشود که گویا با آهن مقعد او را میسوزانند و چون اطراف
مقعد را ملاحظه نمایند در غضون او شقاقی مشاهده شود و اما علاج باید چند روز علیل تبرید
نموده و ملینات میل فرموده و در آب بارد چند نوبت جلوس و از مخدرات شیاف

نماید صمغ شیاف نافع بگیرند بنبر دری یکمثقال پیه گوسفند شش مثقال مخلوط و بطریقی که رسم است شیاف
ساخته بکار دارند از این معالجات و ندابیر البته چندی علت زایل خواهد گردید لیکن بجهت علاج اصلی لازم
که با مشرط تکمه دار عضلهٔ شرج را با غشاء مخاطی شکافت و لازم نیست که همیشه موضع شق از عضلهٔ مذکور را بشکافند
بلکه از هر جانب که این عمل نمایند رفع تمدد گردیده و شقاق التیام خواهد پذیرفت و بعد از عمل فتیلهٔ مقعد
فرو برده و قدری پنبه بموضع مجروح نهاده بالته کتان با پن و بر کمر انداخته اند نگاهش دارند
و اما اطباقیکه بواسطهٔ قرحه و ورم مزمن عارض گردیده باشد دوام او اکثر خواهد بود و علیل از ابتدا
احساس حکه در مقعد نماید و از قرحه مادهٔ رقیقی پالاید و حین عبور براز وجعی صعب عارض و براز مانند
دقیقی مندفع شود و هرگاه طبیعت یبوست داشته باشد چندان اذیت نخواهد نمود و علیل را بخلاف اگر
یبوست داشته باشد مورث ایذاء شدید خواهد شد و لیکن در اغلب یبوست طبع و تنفخ بطن و سوء الهضم
و قولنج با علیل همراه است و در بعضی چنان باشد که قطعاتی از غشاء مخاطی یا کاذب با براز آمیخته دفع شود
و انطباق معاء مستقیم اغلب موازی نیم اصبع فوق عضلهٔ شرج میباشد و بجهت تشخیص باید علیل را خوابانیده
و اصبعی روغن آلوده بمقعد فرو برند تا موضع منطبق را بیابند و سبب این علت ورم مزمن غشاء او است
بواسطهٔ تأثیل بواسیر یا از جراحت داردهٔ بر مستقیم از آلت حقنه و از نتیجهٔ مرض دوسنطاریا و اسهال
مزمن و گاهی هم بواسطهٔ لواط این علت عارض شود و اما علاج او بنابر وفق اسباب او باید بود
چنانچه هرگاه سبب ورم مزمن یا تورم دم باشد ارسال علق باطراف شرج نموده و از ادویهٔ ملعبه حقنه
نمایند تا ورم تحلیل شود و آنجا که مرض بمرتبهٔ کمال رسیده باشد استعمال ادویهٔ مذکور نفعی نخواهد بخشید
بلکه باید به استعمال میلهای لدن بتدریج فضای مستقیم را وسیع ساخت و باید پیش از بخش و قبضه
میل در مستقیم نگذارند تا مورث وجع و زورنج نگردد و هرگاه فضای مستقیم از دمامیل سرطانی ضیق گردیده
باشد باید حتی الامکان دمامیل مذکور را با عانت عمل بر قطع نموده و خارج سازند و بجهت این مطلب علیل را مانند
آنکه در سنگ مثانه خوابانیده و بگویند قوت نماید تا دمامیل خارج شوند آنگاه با مقراضی آنها را بچینند
و بجهت سند سیلان دم تمپون نمایند و او عبارت از قطعهٔ ساختن فضای عضو را بالته که بدینوسیله سند سیلان
خواهد شد و هم لازم است حین عمل دوانیدن کثافتهای بجری بول تا بهدایت او صدمه مرمشانه داده
نیاید فصل تاسع در بیان التصاق غلفه بدانکه در اطفال قبل از ختنه نمودن با اشخاصی که رسم اینها

بیست غنسته نامند باشد که جلد نوک حشفه بحدی جمع و ضیق گردد که نفوذ ممنوع و هم در بعضی باشد که
این علت مانع آید اندفاع بول را که پوشانی فیمور پس ناصیه اند و هم باشد که غلفه از نوک حشفه پس رفته
و بقدام نیاید و مانند حلقه شک بفشارد و حشفه را مجموع سازد و این حالت را پارافیموز پس ناصیه اند
و این علت یا خلقی است یا عارضی هرگاه خلقی باشد از ضیق او بول بالمره دفع نتواند شد بلکه در غلفه
جمع و متوقف گشته مورث تورم او گردد و در این صورت بلغم غلیظی همیشه از او سیال باشد
چنانچه در مرض حرقة البول و صاحبان این علت در حین بلوغ از نفوذ بسیار متألم شوند و با آنکه
بهیچ وجه نفوذ دست ندهد و لیکن اغلب عارض میشود از ورم غلفه بواسطه مرض سوزنک یا قرحه آتشی
یا لحم زائد نابته در او و از مرض آتشک و این لحم زاید و متراکمست بطوری که مجری را پر کرده و بول بعسرت
دفع شود و یا الاخره بتعدد ورم و بول باشد که غلفه متقرح شود و یا غانغرینا بهم رساند و اما علاج
در صورتی که خلقی باشد اسلم آنست که علیل را ختنه نمایند بدین قسم که اول میل صاحب شیاری بغلفه
فرو برند تا بند او و بعد جانب فوق او را با مقراض شکافی داده و از طرفین او دو مثلث از جلد مقراض
نموده و قدری پنبه در موضع نهاده با شمع داخلیون پیچیده از اسفیداج رصاص ممزوج بآب تاتیا
کثیره طلا نمایند و در بعضی باشد که قرحه بغلفه عارض شود و بدینواسطه با نوک حشفه ملصق گردد لیکن نه
التصاق کلی بلکه از یکجانب در این صورت علاج آنست که معالج میلی فرو برد و بدایت او با شرط تکمه دار
قدری جلد را لف نموده بشکافد و با شرط محدب او را قطع و ساقط نمایند تا رفع التصاق گردد و بدیهی است
که این علاج اذیت و آلام شدید است و در فیموز پس که بواسطه ورم بهم رسیده باشد عمل بدینصورت
لازم خواهد گردید و در اغلب از وضع علق بنعاب و طلای با اسفیداج رصاص و تکیه دادن قضیب را رفع
علت خواهد گردید و هرگاه صلابتی در موضع علت باقی بماند از مداهن بدهن زنبق زرد و کافور
تحلیل خواهد رفت و اینجا نیز که سبب این علت قرحه آتشکی باشد باید زلو نشانید و ادویه منضجه بکار
داشته و بهر دو ساعت از حقنه بماء فاتر یا لبن موضع علت را از مادهٔ آتشکی شست و شو نموده
و از داخل ادویه سیاپه و بدیه میل فرمایند و هرگاه مخوف باشند از عروض غانغرینا در موضع
لابد باید بشکافند مبادا سرایت بآلات باصره نموده و مورث علتی عظیم شود و چون غلفه ضیق گردیده
باشد خلقتا یا بواسطه ورم در خلف حشفه شک کشیده شده باشد بسان حلقه و پس نرود و بدینواسطه

مترسل و متورم گردد بلکه در صورت شدت تمدد باشد که غانغرینا گیرد و بقضیب سرایت نموده و مورث فسادی عظیم شود
و علاج او این است که جراح بتدریج بتسبیح غلفه را پیش کشد بدین قسم که اول موضع متورم را بالای آنگاه
نوک حشفه را پس فرستد و غلفه را پیش آورد و این عمل مورث تألم علیل میگردد و چون بجهتی شک ایجاد نموده
باشد که بهیچ قسم پس نرود باید که با مقراض حلقه ضیق شده را بچیند تا وسیع گردیده و غلفه را پیش توان آورد
فصل عاشر در التصاق و انطباق مجری بول و جهل آنا انطباق مجری بول که از شایع مرض سوزنک است
در کتاب اول جراحی بتفصیل بیان نموده ایم و اما انطباق جهل و این علت یا خلقی و یا عارضی است و خلقی
یا از التصاق شفرین و یا بواسطه مثقوب نشدن پردهٔ بکارت و یا بواسطه التصاق نفس جهل میباشد و لیکن از
قرحه آتشکی یا جراحت و آرده جهل باشد که این علت عارض شود و اما در صورتی که خلقی باشد قبل از بلوغ
علیله ادراک را انطباق جهل نماید مگر در حین حیض احساس ثقل و تمدد و امتلائی در خلف یعنی شکم کوچک
بهم رسد و در حین ادرار زوری بطبیله نشیند و با وجود بروز ظهور اعراض حیض حایض نگردد و بعد از چندی
اعراض مذکوره فانی و لیکن همه ماهه دوره حیض اعراض مذکوره ظهور خواهد نمود با وحشت و وجع عظیم در بطن و منعاب
و تمدد انها با صداع و سهر و دوار و غش و باشد که خون حیض بواسطه تمدد جهل رفع نتواند شد بلکه طبیعت او را
از موضعی دیگر خارج سازد مانند آنکه از پستان و ثدیه و بواسیر و غیره و این حالت جداست صاحبان این
علت را تشخیص این مرض باعانت فرو بردن اصبع باید نمود و اما علاج چون شفرین ملصق بیکدیگر یا غشاء
بکارت غیر مثقوب باشد باید علیله را بخوابانند بنحوی که در عمل سنگ مثانه و بعد بتانی ثقبه کوچکی در او نموده
آنگاه با مبضع دکمه دار ثقبه را وسیع ساخته و باستعمال فتیله مانع آیند از التصاق انها و باید از جانب علی
به اسفل بشکافند زیرا که اگر بعکس عمل نمایند شاید مجری بول را هم جراحتی وارد آید و اما در صورتی که جهل
ملتصق گردیده باشد بمقام امتلای رحم از خون حیض جهل نیز متمثل گردد و لیکن دفع نتواند شد بجهت علاج باید که
اصبعی بمعاء مستقیم و اصبع دیگر بجهل فرو برده و ملاحظه نمایند مسافت مابین دو اصبع را که مسافت
موضع ملتصق از جهل معلوم خواهد گردید هرگاه مسافت موضع علت قلیل باشد لازم است که باعانت
و هدایت اصبع ترکار منحنی فرو برده و بکشایند تا خون محتبس دفع شود و لیکن اگر مسافت کثیر باشد
البته با نمودن اولی است چون در عمل بیخوف هلاکت باشد باب ثانی از مقاله اول در بیان رسیدن
و ماندن شیئی خارجی در فضای عضوی و مشتمل است بر هفت فصل و در ضمن این باب بیت ماندن

کلوله وغیره در موضعی از بدن ولکن چون در کتاب اول ذکر انها رفته در انجا بیان تنمودیم اصلا فصل اول
در شیئی خارجی که بفضای انف رسیده و در انجا بماند بدانکه باشد اطفال را در حین بازی وغیره
چیزی مانند عدس ولوبیا و امثال آنها به بینی فرو رفته در انجا بماند و این بدو جهت است یا بواسطه
جسیم گردیدن اوست یا بواسطه ضیق مکان شواز خارج گردید بجهت علاج و خروج او باید علیل نفس را
از بینی خود اخراج نماید انگاه با انبری او را اگر رفته بیرون آرند و اگر ممکن نشد خورد نموده اجزای او را بیرون
کشند و بجهت این مطلب اولا باید میل نقره فرو برده متحرکش کنند انگاه به انبری که شبیه است بکلوله
کش یا انبر شربان گیری او را اخذ نموده و خارج سازند فصل ثانی در ورود و بقای شیئی خارجی
بچشم از قبیل غبار و رمل و توفال آهن و خشارات و مژگان و شعر زاید و منقلب و امثال آنها
بدانکه از اشیا آواره بر چشم بعضی بواسطه کیفیت صورت ایذا کرده مانند جوهر شوره و اهک
و توتون و سنگ جهنم و امثال آنها و بعضی بواسطه کمیت مانند غبار و رمل وغیره و مقر اشیا
مذکوره یا در ماق اکبر است یا در غضنیکه طبقه ملتحمه از جفن بقله عبور مینماید و باشد که از ملتحمه بگذرد و محرم
طبقه قرنیه نشیند و علامت این علت است وجع و کراهت ضوء و انطباق جفنین و سیلان
دموع و التهاب و هیجان دم و انصباب او بچشم و اما شایع باقیه ازین علت اغلب آنست که بعد از ازاله
شیئی خارجه چشم صحیح باشد ولکن در بعضی اوقات بعد از خروج او ورمی در ملتحمه باقی ماند و هرگاه
شیئی مانند توفال آهن در قرنیه فرو رفته و مورث تورم او گردیده باشد مخوف است و اگر شیئی اگاهی
برسد بقرنیه و او را شکی و رقیق سازد میتواند او را پاره نمود و انجا که شیئی خارجی بطبقه عنبیه رسیده
باشد متورمش سازد و اگر بجلدیه رسیده باشد اقل مراتب او نزول آب است و اگر شیئی خارجه
برطوبت زجاجیه فرو رفته باشد البته کور خواهد نمود و بجهت تشخیص باید خوب ملاحظه و مشاهده
نمایند که این شیئی خارجی در چه موضع متمکن یافته و اگر ممکن نشود باید میلی به پشت چشم نهاده و جفن را
مقلب ساخته و ملاحظه نموده مقر او را بیابند اگرچه در بعضی کسب و عمل علیل هدایت مینماید بر اینکه چه
چیز بچشم وارد شده و هم باشد که بطبیعت از حرکت مقله و رطوبت او شیئی خارجی را مندفع سازد
و اما علاج باید ازاله نمایند از چشم ماوردیه باعانت انبری و این عمل در صورتیکه شیئی خارجه در طبقه
از چشم مرکوز نگردیده باشد سهل است اما قدری توفال آهن یا فلز دیگر در طبقه قرنیه مرکوز شده باشد

البته خروج او صعوبت خواهد داشت لهذا باید با میلی ملتحمه را مجروح ساخته انگاه نوک میل را بر شیئی خارجه استوار نموده
مرتعش سازند و هرگاه شیئی خارجه تا بیت مقدم چشم رفته باشد باید با مبضع مخصوصی قرنیه را مقطوع و او را
بیرون آورند و در صورتیکه تا جلیدیه رسیده باشد چون از لوازم اوست نزول و کدورت او لهذا
باید بعد از خروج او جلیدیه را نیز خارج سازند و انجا که سنگ جهنم یا جوهر شوره و اهک و امثال آنها بچشم رفته
باشد باید بعد از شست و شو قدری روغن بادام قطور نمایند و بعد از خروج اشیا خارجه باید ادویه
و تدابیر ضد ورم بکار داشت مانند انکه زلو به پشت گوش بیندازند و قدری اسفیداج محلول در آب بچشم قطور
نموده و لته را بماء بارد آلوده و بر پشت چشم نهند و تفصیل او را در کتاب کحالی بیان نموده ایم فصل ثالث
در ورود و بقای شیئی بگوش و از این قبیل است کرم و هزار پا و گندم و دانه تسبیح و سنگ و یا خود و نحو
که صلابت بهم رسانیده و مورث ایذا گردد و از اعراض اوست ورم صماخ و صداع و سهر مفرط و وجع عظیم در آن
و بالاخره بر یم نشیند و از و مده پاید و اگر احیانا ریم بخارج دفع نگردد و صماخ را مثقوب به پیت و سطاد آن
انصباب باید اصم گرداند صاحب خود را و تشخیص این علت را از مقدمات و دیدن با چشم و آهسته گوش نمایند
اما علاج باید شیئی باقیه در اذن را خارج سازند هرگاه جانوری بگوش رفته و زنده باشد باید قدری روغن کنجد که در او
روغن کاج حل نموده بگوش قطور نموده او را بکشد انگاه با فوق اذن را گرفته و مرتفع ساخته و انبر فرو برده
او را خارج سازند و این عمل در بعضی بواسطه ضیق مجری صعب و مؤلمست بنا علی ذالک بعضی از استادان
علم جراحی بدین تدبیر ازاله نموده اند شیئی خارجه را که اول ثقبه گوش را چرب نموده انگاه قدری کج
دوغ آب کرده و بگوش ریخته اند و بعد از بستن کجرا با انبر گرفته بیرون کشیده و بدینواسطه شیئی خارجی که
بکج چسبیده بود دفع شده است فصل رابع از باب ثانی در ورود و بقای شیئی از اشیا خارجه در فضای
دهان و حلق و مری بدانکه باشد قطعه استخوانی مانند تیرا ماهی و امثال او در موضعی از دهان بماند و مورث
ورم او شود و بدینواسطه منفذ و بلع عسرت بهم رساند بجهت علاج باید بعد از یافتن مقر او با عانت انبر خارج
سازند اما ورود و بقای شیئی در حلق و مری باشد که سوزن و تیغ و استخوان وغیره در حلق یا مری بماند
بدین قسم که طرفین او بطرفین حلق یا مری فرو رود و هم باشد که کسی لقمه بزرگی یا پول سیاهی فرو برد
و منسد و سازد معبر مری را خواه در مبدا و خواه در منتهای او یعنی در فم معده و از اعراض اوست
وجعی صعب در موضع علت با تشنج او و خفقان و غشیان و باشد که از شدت ورم مری تقریا بمیرد

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

و باید دانست که هرگاه شیئی خارجی مری را خراشیده و بگذرد بعد از گذشتن او علیل چنان احساس نماید
که هنوز در موضعی از مواضع مری باقیست پس معلوم شد که میشود کسی را اعراض ماسبق همراه باشد
بدون آنکه شیئی در مری او مانده باشد و هم اغلب اوقات شیئی خارجه در خلف لسان باشد و علیل
چنان احساس نماید که در مری مانده لهذا از مشاهده دیده خواهد شد و بجهت تشخیص باید زبان را فرو
نشانیده و علیل بگوید آه تا مشاهده نمایند مقر شیئی خارجه را و اما علاج باید در صورت امکان او را
خارج سازند والا بمعده فرو برند و اگر شیئی خارجی در جانب اعلی باشد انبری که شبیه بمنقار است
او را گرفته بیرون آرند و یا آنکه قلابی مخصوص شبیه بمنقار لک لک فرو برده و تحت او استوار ساخته
بیرون آرند و بعضی از جراحان دوای قی استعمال نموده و لکن ثمری ندارد و هرگاه خروج او
ممکن نباشد باید بامیلی که از دندان ماهی ساخته و بسر او اسفنجه نصب نموده بمری فرو برده و مانند
همه بمعده فرو برند شش و قبل از اعمال مذکوره باید لقمه بزرگی از نان و کره به بلعد و با پین کشیدن را
شست زنند شاید فرو رود و چون از ابتدای شیئی خارج ورم عظیم مری را عارض شود علی نباید
نمود از خوف آنکه مبادا مرئی و علیل فی الفور هلاک شود لهذا باید چند تا لوبیا موضع علت نشانیده
و ضد ورم عمل نموده و از مشروبات گل و روغن بادام و سایر ملینات و ملعقات میل فرمایند
بدین قسم باشد که بعد از ورم و حصول ریم شیئی خارجی دشود و بمعده فرو رود و علیل بر
ازین علت و هرگاه شیئی خارجی در مری بماند و بهیچ وجه خارج یا بمعده داخل نگردد
و از جانب ایسر عنق تحدبش ظاهر باشد و از بقای او در مری خوفی عظیم دست دهد بقاعده
که بعضی از جراحان اختراع نموده اند باید از ظاهر مری را گشوده و بیرونش آرند اگرچه از اعمالی است
خطیر زیرا که در ظرفین مری بعضی از اعصاب و شریان نسبت واقعه شاید در حین عمل جراحتی
بر آنها وارد آید و طریق عمل آنست که علیل را بر کرسی نشانیده و ناپی سر او را نگاهدارد و عمال از
جانب ایسر قصبة الریه جلد را بقدر انگشت کوچک مجروح ساخته و با قلاب کند کناره‌های او را از یکدیگر
دور نموده و با قلاب دیگر غدد زایده را گرفته و بجانب بین کشیده و با مبضع محدب بجاورت قصبة
الریه بشکافند تا بمری رسند آنگاه موضعی را که از شیئی خارجی بر آمده است شکافته و با انبری گرفته
بیرونش کشند و باید در حین عمل در صورت امکان احتیاطی کامل بعمل آرند که شریان غدد زایده را

جراحتی

جراحتی وارد نیاید و الا باید قبل از قطع نمودن از جانب قلب ببندد او را و بعد از عمل باید بموضع
مجروح فتیله نهاده تا ماده دفع و بمعده منصب نشود فصل خامس از باب ثانی در ورود و بقای شیئی
از اشیاء خارجه در معده و امعاء در بعضی اوقات میشود که شیئی وارد بمری و از بمعده و از دهن و از
عبور با معاء نموده و با براز دفع شود بدون آنکه مورث ایذا و فسادی گردد و لکن در صورتی که شیئی
خارجی شد و تیز و نوک داشته می تواند در دو موضع گیر نمود یکی در معده و دیگری در معاء اعور
و هم باشد که شیئی بمعده افتد و مدتی مدید در آنجا توقف نماید بدون فسادی اگرچه اغلب اوقات مورث
التهاب معده و امعاء گردد و هم باشد که بواسطه او قولنج ایلاوس عارض و هلاک سازد و در صورتیکه
شیئی خارجی خلنده و نوک داشته باشد مانند سوزن و غیره و بغشاء معده یا امعاء فرو رود و در
آن موضع ملتهب خواهد شد و بدینواسطه صفاقت و غلظی در صفاق بهم رسیده و مانع آید اخراج شیئی
خارجی را بفضای بطن بلکه بجانب ظاهر میلش داده و از موضعی خارجش سازد مثل آنکه دیده شده
که کسی سوزن خورده و بعد از چند سال از یکموضع بطن یا مغابن یا ساق بیرون آمده است و باید دانست
که میشود شیئی خارجی طبقات معده یا امعاء را مثقوب و بفضای صفاق افتاده و متورمش ساخته و مورث
هلاکت شود اما شیئی خارجیکه بمعده فرو رود و این از دو حال خارج نیست یا از دهان فرو رفته و از معده
و امعاء گذشته و در مستقیم باقی مانده و یا آنکه از مقعد فرو رفته و در معاء مذکور حبس گردیده علی ای تقدیر
از علامات او دست مغص و هیجش و ایلام شدید از خروج براز و التهاب معاء مذکور با نفخ امعاء و قلق و اضطراب
و حمی و ازاله شیئی خارجی از معاء و مستقیم بهیئه صعب است زیرا که عضله ها سکه اشرج مانع گردد گشودن آن
مخرجه را و بجهة خروج او باید که اولا انگشت چربی بمقعد فرو رفته و مقر او را بیابند آنگاه با نبر یا قاشق مخصوص
او را بیرون آرند و در صورتی که با اسباب ممکن نگردید اندفاع او لازم است که با مبضعی عضله اشرج را
از یکجانب بشکافند تا از وسعت او بتوان اسباب فرو برد و شیئی خارجی را خارج ساخت و بعد از عمل
باید بدون تامل زلوی زیادی باطراف شرج نشانیده و ادویه ضد ورم بکار دارند مبادا التهابی
در او بهم رسد چون ورم این عضو جزئی و بدون خطر نیست فصل سادس از باب ثانی در ورود و بقای شیئی
در مهبل و این علت اغلب از حمول فرجه ایست که در آنجا مانده و بلغم مترشح از مهبل در اطراف او
جمع و منجمد گردیده و بیرون نتواند آمد و بدین واسطه علیله زیاد متالم شود و از اعراض او

وجعی شدید در قلب و چشم هنگام ادرار نمودن باسیلان لبنیم از مهبل و سوزش او بجهة خروج او
باید بهدایت اصبعی بسر مخصوصی بمهبل فرو برده و شیئی خارجی را بیرون آرند فصل سابع از باب ثانی
در درد و بقای شیئی بحلقوم و قصبة الریه بدانکه میشود در حین اکل غذا بواسطه تکلم و ضحک پاره بحلقوم افتد
و بدین واسطه سرفه شدیدی با صفیر و جراحت و عسر التنفس و خفقان عارض شود و علیل متقر آن شیئی را نشان
میدهد هرگاه خارج نشود و طول کشد انحالت بکودی در وجه بهم رسد با تهییج و چشمها برآیند و این علت را
چند نتیجه است اول مخنوق ساختن ثانی بزرگشدن ریه ثالث ملتهب گردیدن قصبه و ریه رابع شکسته
بواسطه هیجان خون در دماغ و این شیئی خارجی اغلب در حلقوم قرار گیرد و گاهی در قصبه و از تنفس حرکت
باعلی و اسفل نماید و بباید دانست که میشود شیئی در مری بماند و علیل بمجاورت چنان احساس نماید که در قصبه
اوست بنا علی ذالک اسلم آنست که اول میلی بمری فرو برده و تشخیص دهند که در مری یا قصبه توقف است
و بجهة خروج او جز عمل ید نمودن و کشودن حلقوم با قصبه علاجی نیست اگرچه بعضی از جراحان مبتلی استعمال
نموده و آثار مرضی بخشیده و باید در عمل تعاجل نورزیده و تامل نمایند که کار از دست رفته و مخنوق سازد
صاحب خود را و این عمل ید را که بفراسه لارین گوتومی نامیده اند نه شاید هنگامیکه شیئی در حلقوم یا قصبه باشد
باشد بکار میرود بلکه در هر مرضی که راه تنفس مسدود باشد چنانچه در خناق کلبی و ورم عظیم لسان و تهییج
حلقوم که غشاء مخاطی او متهییج میشود باید این عمل نمود و اگرچه عمل ید سهل است لکن خطر او عظیم و نباید عمل نمود
مگر هنگامی که راه علاج مسدود و منحصر باشد و طریق عمل آنست که علیل را خوابانیده و جلد عنق را بکشند
تا متمدد شود آنگاه او را بقدر دو بهر انگشت بخوی که محاذی باشد موضع منشق رباط واقع ما بین غضروف
درقی و حلقه تا برسیدن ایشان ما بین عضله قص و لامی و عضله قص و درقی و بعد هر یک از این دو عضله
از زوج خود فرد نموده و خوب دقت نمایند که عرقی در اینجا نباشد و بعد از ظهور رباط مذکور
که بلون نقره مایل بصفرت است مشرطی رباط مذکور فرو برده مشقوبش نمایند آنگاه با منقع دلکه دار
با فوق و مادون او شکافی داده و با دو قلاب طرفین او را گرفته پس کشیده تا ثقبه وسیع گردد در این
صورت هرگاه بواسطه سرفه شیئی خارجه دفع گردید فبها و الا آنرا بیرون انداخته و او را گرفته بیرون کشند و هرگاه
قصد از این عمل شق نفس باشد نه خروج شیئی خارجی چنانچه در مرض خناق باید بعد از مشقوب ساختن رباط
مذکور لوله نقره بدانموضع نهند تا بواسطه او هوا خروج و دخول تواند نمود باب ثالث در امراض حلق

و شیئی رابع در یکی از مواضع بدن مشتملست بر شش فصل فصل اول در بیان ضفدع که عبارتست
از توسعه مجرای غدهٔ در تحت لسان بواسطه احتباس لعاب در او و این توسعه در بعضی لین و در بعضی
صلب و شفاف است و از ابتدا صدمهٔ قلیل و بمرور توسعهٔ او عظیم و شدید گردد بحدیکه زبان را
جای نماند و اضراس بدین واسطه از محور خود خارج و در تحت ذقن در می ظاهر شود در بعضی اشخاص چنان
باشد که اگر موضع علت را بفشارند رطوبتی بقوام عسل مندفع گردد و در تحت ذقن در می ظاهر شود
در بعضی چنین نیست و هرگاه با مصنعی موضع متورم را بکشایند رطوبتی بسان بیاض البیض از او مندفع
شود و در این مرض جراحان اختلاف نموده بعضی میگویند که مخرج لعاب مسدود و رطوبت محتبس و مورث
عظم و غلظ آن موضع شود و بعضی دیگر بمطلق قائل نیستند و میگویند این علت نیست مگر سلعه که
در تحت لسان بهم رسیده است علی ای تقدیر بجهة علاج باید که سطح فوقانی موضع متورم را شکافته بنحویکه
جراحی بشریان تحت اللسان وارد نیاید آنگاه دو قسم میتوانند نمود یکی آنکه قدری سنگ جهنم برداشته
بجوف موضع معلول بمالایند و انفع آنستکه بعد از شکافتن و برداشتن قطعه فوقانی سطح فوقانی موضع
متورم قدری کتان بجوف او نهند و هرگاه کفایت ننماید میتوان اول با سنگ جهنم آلوده بعد کتان
نهاد و بعضی از جراحان علاج این مرض بدین قسم نموده که تر و کار مخفی بموضع متورم فرو برده و بعد از خروج
رطوبت مجتمعه در جوف او قدری آب بدن با عانت آب و زدک در و بجهة بسان آنکه در قبله الماء و بعضی دیگر
بموضع علت خوش کشیده و نفعی کلی دیده اند فصل ثانی از باب ثالث در حبس صفرا در مراره و این علت
خود را ظاهر سازد بایجاد صفرا بطور حصاتی در مراره که مانع آید سیلان او را با ثنا عشر در صورتی که صفرا
در مراره مدتی حبس و مجتمع گردید و ملی در شراسیف بروز نموده و بعد از انفجارش صفرا مندفع
شود و از اعراض این علت است سوء الهضم و یبوست طبع و وجع در شراسیف ایمن و در صورت
شدت و طول مرض دلی در تحت غضروف اضلاع ایسر ظاهر شود و باید چنان تصور نمود که
حصاة متکونه در مراره مجرای مرارة را بالمره مسدود می سازد بلکه ضیق شود و قدری از صفرا
از و بتواند بمعا اثنا عشر منصب گردید و این علت از چند حال خارج نیست یا چنانست که حصاة
بواسطه وسعت مجرای مراری بمعا اثنا عشر وارد و از تمام امعا گذشته و بمخرج دفع شود
و علیل نجات یابد و یا آنکه بعد از سد مجرای مراری از حصاة مجری مثانوی طبیعت ما بین مراره

و اثنا عشر بنا نموده تا از انجا صفرا بکند و یا انکه مراره با مراق متصل و ملتصق گردیده و صفرای
محتبس بخارج میل نموده و از ظاهر دلی بهم رسیده و منفجر گردیده و صفرا مندفع شود و نباید
جراح غفلت دل را کشود بلکه باید بطبیعت رها نمود انفجار او را و اعانت نمایند شش در انفجار
و یا انکه بعد از ظهور اول ترو کار رقیقی زده و بواسطه او امتحان نمایند که دل مذکور ساده است یا صفراوی
و بعد از انفجار و دفع صفرا باید قدری کتان بموضع او نهاده و به بندند و از مشروبات ادویه منضجه
و مقویه بکار دارند فصل ثالث در بیان احتباس بول و اقسام او اما حبس البول عبارت از ان است
که بول را مانعی بهم رسد از دفاع و خروج و او را اقسام است قسمی آن است که کلیه علیل گردیده و نتواند
بول را از خون امتیاز دهد و این قسم را بشوزال نامیده اند یعنی حبس البول کلیه قسم دیگر انستکه
جالینوس علیل یافته در او بهم رسد از حصاة کلیتی و بدین واسطه بول نتواند از کلیه بمثانه عبور نمود
او را حبس البول حالبی نامند قسم دیگر آنست که علت در مثانه باشد یعنی وهن و ضعفی در عضلات
او بهم رسد یا عضله عنق او را و ازین سبب حبس البول عارض شود و او را حبس البول مثانی نامند
و قسم دیگر آنست که در مجرای بول بهم رسد یا حصاتی در مجری بماند و مورث حبس البول شود
او را حبس البول مجرائی نامند و این علت یا تام یا ناقص است تام هنگامی است که بول بالمره حبس شده
باشد و ناقص آن است که بول بیاید غفلتا و وجعی عظیم که او را دیس اوری نامند و یا انکه بول قطره قطره
میاید او را استرنگوری نامند و اما حبس البول کلیتی و حالبی عارض میشود از ضربه و سقطه و آرده
بر آن و یا از شیئی که فضای کلیه را قملی یا حالب را مسدود سازد و آن شیئی یا حصاتی است که در کلیه
متکون شود از مجر و صلابت بعضی اطلاح مزوجه با بول و بنا در از کرمی که در کلیه متکون میگردد
و این علت دست دهد و هم باشد که در اطراف کلیه یا حالب بعضی دمامیل عارض شوند و از انتفاخ
انها مجرای بول مسدود و این مرض موجود شود و بباید دانست که هرگاه علتی در یکی از کلیتین و حالبین
بهم رسد عمل او از کلیه و حالب دیگر صادر شود لهذا تشخیص این قسم حبس البول دشوار است مگر انکه چون
صاحب این علت را در موضع کلیه وجعی بهم رسد و علیل گوید که سابق بعد از ظهور و انتفاخ وجع
این موضع حصاتی در بول مشاهده نموده ام و وجع یک جانب باشد ظن غالب انستکه
علت در کلیه است و حالب در حالت صحت بغلظت ظلی است اما چون حصاتی از کلیه آمده

و بموضعی از حالب گیر نماید ما فوق ان موضع جسیم و وسیع و بغلظت معائی میشود و بعلاوه کلیه جانب
علت نیز عظم بهم رسانیده و بسان کیسه گردد و هم باشد که کلیه یا حالب مسدود بواسطه غلظم بعضله
صلب متصل و ملتصق و منفجر گردیده و معبری از عضله مذکور بجهت اندفاع بول موجود شود و از صلب
بول آید و اما علاج باید بموضع کلیه علیل حجامت نموده و زرنوشانیده و از مشروبات دهنیات
و ملعبات و مخدرات استعمال نموده و زرنوشانیده و از مدرات اجتناب ورزند انگاه ادویه
قلیابی و مفتت حصات بکار دارند و جوهر حسن لبه از مجربات است در این مرض و هرگاه بول در مثانه
حبس شده باشد اعراض مختلفه علیل را عارض شود از انجمله احساس نماید بر امتلا مثانه با وجع
خفیه و در تحت سره ورمی کلابی شکل ظاهر شود و باشد که از امتلا مثانه معا مستقیم منضغط و متقعد
خارج گردد و در صورتی که حبس البول شدید باشد و هیچ وجه بول مندفع نگردد چند نتیجه از و
بظهور رسد یکی انکه از شدت امتلا جرم مثانه منصدع شود دیگر انکه مجرائی مثانی از مثانه بظاهر بهم رسد
بعلاوه علیل را قلق و اضطراب و خوف عارض و لون بشره تیره و صورت کشیده شود با یبوست و خشونت
زبان و سرعت و صغر نبض و هذیان و قی از چیزیکه بتن بول است و بدانکه چنین را مابین مثانه و سره
مجرائی است موسوم باورا کوس که بعد از تولد مسدود میگردد و چون بول مدتی در مثانه حبس گردیده
باشد می شود که طبیعت مجرای مذکور را کشوده و بول را از مثانه مندفع و از سره خارج سازد و بدینواسطه
علیل نجات یابد و در پیران باشد که از ضعف مثانه بول حبس و در او متوقف گردیده و ازین باب
در جوف مثانه حجرات موجود شوند و سبب حبس البول مثانه چند چیز است یکی استرخای اوست
مانند انکه در مرض محرقه و مطبقه از استرخا بول حبس تواند شد ثانی انکه التهابی در مثانه بهم رسد
و بول حبس شود ثالث انکه مثانه را تشنجی عارض شود و بول محتبس گردد رابع انکه عنق مثانه بمجری
بول مسدود و مورث این علت شود و قسم اخیر را نیز چهار وجه است یکی انکه شیئی خارجی در حشفه فرو رود
مجرای بول یا عنق مثانه را مسدود سازد ثانی انکه غده و ذی متورم و صلب شده و بدینواسطه مجری
مسدود گردد و ثالث انکه در اثنا عنق مثانه باشد که از رحم منضغط و مورث حبس البول و سبب این حالت
یا چنین باد مایلی است که در جرم رحم بهم رسیده و از عظم او ضغطه بر عنق مثانه که در قدام او واقع است
وارد و بدینواسطه حبس البول بهم رسد رابع حبس و انطباق عنق مثانه یا مجری بواسطه مرض سوزنک

شود و سبب ایجاد لت صح

وغیره و اما حبس البول مثانه که سبب سترخا باشد این حالت طول می کشد و از ابتدا در حین ادرار
زوید و بحس عارض و بول بتانی خارج شود و مابعد با بول بی اراده قطره قطره دفع و در حجم مثانه
عظمی بهم رسد بحدیکه باستسقا و در اناث بحمل مشتبه گردد چون بخواهند مثانه از بول خالی
شود باید او را بفشارند و در صورتی که سبب سترخا ضربه یا سقطه وارده بر مثانه باشد اعراض
باستبق در دو روز عارض و بول محتبس گردد و نتیجه این علت است ورم و عظم و غلظ حرم مثانه
و اوتار عضلانی او و هم باشد که صاحبان مرض ثقرس و شیوخ را بواسطه ضعف قوای عصبانی
مثانه مسترخی گردد و هم باشد از حرکات عنیفه مانند افراط در جماع یا از آبله افرنگ این علت
بهم رسد و اشخاصی که بول را عمداً حبس و نگاه دارند باشد که بدین واسطه مثانه مسترخی و مورث
حبس البول شود اما علاج باید اولاً مثانه را از بول خالی ساخت و بعد ادویه استعمال
نمود که مثانه متشنج و قوت گیرد بنا علی ذالک بجهت تخلیه مثانه باید کثیر انداخته و نواحی
مثانه را فشرده تا بول دفع شود هرگاه مرض بنهایت شدت نباشد محض از استعمال کثیر تر
باشد که رفع علت شود مثانه قوت گیرد و اگر ازین عمل قوت نگیرد از مرگ علیل ایمن خواهد بود
البته و بجهت تقویت مثانه باید روزی چند نوبت بگیر را شسته و در آب گوگردی استحمام نموده
و ایندوا مایل فرمایند صفت او بگیرند کوچوله نکدرهم زراریح سبز نیم درهم کوفته بارب السوس
خمیر نموده و صد و بیست حب ساخته یکی صبح و یکی شام میل فرمایند صفت دوای نافع بگیرند زراریح
کافور صمغ عربی نکدیکدرهم مخلوط و بالعاب بهدانه خمیر و صد و بیست حب ساخته یکی صبح و یکی
شام بخورند و از تدابیر نافعه درین مرض انداختن مشمع زراریح است بقطن و باهن فحدین
و وضع علق در عجان و جلوس در خاک سرخ گرم کرده و آنجا که استرخائی بعنقه مثانه را عارض شود سیما
در صورتیکه سبب او مرض ثقرس باشد استحمام با آب گوگرد طبیعی یا مصنوعی نافع و حجامت گیر
و مالیدن روغن عرعر با هن فحدین نیکوست و اما حبس البولی که سبب التهاب مثانه باشد
حاد و اعراض او شدید است بحدیکه بعد از تورم او وجع عظیمی در نواحی مثانه و کمر بهم رسد
و در حین دفع بول زوری بعلیل نشیند و از فشار مثانه وجع اشتداد یابد باشد که ورم از
بصفاق سرایت نموده و علیل را هلاک نماید و سبب التهاب او ضربه و سقطه وارده بر مثانه است و هم

و هم باشد که در سوزنک و ورم مجری بول یا در بواسیر و ورم عضله شرج بمثانه سرایت نموده و موجب
تورم او گردد و هم از حقنه با دویه حاده در مرض سوزنک باشد متورم سازد مثانه را و گاهی از فرو رفتن
آب سرد دفعةً هنگام حرارت بدن این علت عارض شود اما علاج باید ضد التهاب عمل نموده
و بر عجان و اطراف مثانه زالو نشانیده و از مشروبات لعاب بزرک میل فرموده و هم استعمال
بعضی از مخدرات مانند افیون و مرفین و بزر البنج و بنگ نافع و کلل نیکوست در امر مرض
و آنجا که سبب ورم مذکور مرض بواسیر باشد باید باطراف مقعد زالو داده و ادویه مخصوصه بدو میل فرمایند
و در این قسم حبس البول انداختن کثیر تر پیشاب مولم است پس باید اولاً ادویه مخدره و ملینه
و کلل و سایر تدابیر ضد ورم بکار دارند شاید بول بگشاید و الا لابد در استعمال کثیر تری
که از صمغ الاستیک ترتیب نموده باشند و هرگاه کثیر تر بمثانه نرسد و بول نگشاید و بیم هلاکت
باشد باید از زمار بموضع مثانه تروکار مخصوصی فرو برده و باعانت او مثانه را از بول خالی
سازند و اما حبس البولی که سبب تشنج مثانه باشد عارض میشود اشخاصی را که مرض بالنحو لیادر
و زنان صاحب خناق رحم را هم از افراط در شرب آبجو تازه این علت بهم رسد و هم باشد که از دادن
معوی تشنجی در مثانه بهم رسیده و مورث حبس البول شود و این قسم از حبس البول چنان است
که بعضی اوقات بول بالمره حبس و گاهی خونیست و اما علاج باید ضمادی مرتب از بابونه بر موضع
مثانه انداخته و در آنجا جلوس نموده و قدری افیون با روغن بادام سائیده و بزمار و اطراف
شرج مالیده و از انقوزه حقنه نموده و از مشروبات پودر داور یا تنطیر افیون و شیره بادام میل فرمایند
و آنجا که سبب تشنج او چائیدن بدن باشد باید معرقی از کافور و اموناک و غیره استعمال
نمایند و چون سبب این علت گرم باشد ادویه مناسبه بدو باید بکار داشت و در این قسم حبس البول
از معالجات و تدابیر مذکوره رفع مرض خواهد گردید و بندرت احتیاج بانداختن کثیر تر میشود و هرگاه
سبب حبس البول حصاة مثانه یا ماندن حصاتی باشد در مجرای بول باید بقاعده که ذکر خواهد شد
عقر سنگ مثانه را بیرون آورند و چون در مجری باشد در صورت امکان مجری را شکافته
و بیرون آورند و الا میلی فرو برده و حصاة را بمثانه رجعت داده آنگاه بواسطه عمل سنگ

سنگ مثانه رفع علت نمایند و اگر سبب این علت انضغاط رحم باشد در حین حمل باید کثیرة الاستیک ترتیب داده
و حین استلاء مثانه زن بخود برگیرد تا بول دفع شود و در بعضی باشد که تحمی نماید موسوم به بولیموس در مجری
بول زنان بروید و بواسطه او بول حبس شده بجهة علاج باید میل فلزی فرو برده و او را بنشانند تا تحلیل و مجری
بگشاید و میشود که بیمار را حبس البول عارض شود بواسطه غلظ جرم غده و ذی که در اغلب از جمله مشایخ سوزنک است
در این صورت علیل ادراک سوزش و خارشی قریب بمقعد نماید و حین دفع ادرار زور بدو نشیند و اگر صبی
بمعا مستقیم فرو برند ورم و غلظ او را ادراک نمایند و این ورم اغلب ثابت نمیشود بغلظ جرم و صلابت غده
مذکور در این صورت مانع آید دفاع بول را اگرچه گاهی بعد از ورم ریم حاصل و مورث نواسیر گردد
علاج او آنست که اوتیه ضد ورم بکار داشته و باطراف معا مستقیم و عجان زلو نشانده و در آنجا حلول
نموده و اوتیه مخدره میل فرموده و زیر قضیب حقنه نموده و هم مدهان بهمین بدلسا نافع و محلل است و بالاخره
میل باید انداخت قاعده که در کتاب اول در بیان مرض سوزنک بتفصیل ذکر نموده ایم و بخصوص در سن
شیوخ باشد که غده و ذی غلیظ و اورام او متملی و سخت شود در این صورت میشود که غشائی مانند و سایه
متولد گردیده و معبر بول را مسدود ساخته و مورث حبس البول شود و چون میل بیندازند و سایه بخواید و مانع
از فرو رفتن میل شود اما حین آمدن ادرار و سایه برخواسته و مجری را مسدود ساخته و بول نتواند گذشت
و سبب این حالت ورم مزمن و آبله فرنگ و اغلب در سن شیوخ هم میرسد اما علاج این است که زلو
باطراف مقعد نشانیده و بجهة جذب و میل اداء از باطن بظاهر باید خوش بعجان کشیده و از مشروبات
کلل بطور منضج میل فرموده و از دهن زیق موضع علت را تمریخ فرمایند اما حبس البول که سبب انطباق
مجری باشد باید دانست که اشخاص صاحب ضیق مجری همیشه حبس البول مبتلا نیستند مگر هنگامی که
در جماع و سایر حرکات عنیفه و اکل خربزه و شرب سکر و عرق افراط نموده باشند حبس البول مزاجهارا عارض
شود علاج او این است که حتی الامکان سعی و کوشش نمایند در دفع بول بجلوس در آب حار و نوشیدن
افیون و زرنیخ و زلو نشانیدن باطراف مقعد و عجان و حقنه نمودن از ملینات و ملینات و بعد از
معالجات مذکوره باید کثیرة الاستیک فلزی مجری دوانیده و باعانت او بول را خارج سازند و اگر ممکن نشد
کثیرة الاستیک از صمغ الاستیک باید انداخت و در موضع ضیق و مطبق از مجری کشی نموده تا بسهولت
بعد از چند دفعه فرو خواهد رفت البته بدون قوت و اگر بهیچوجه دخول او بمثانه ممکن نشود دیم ماکنا باشد

معالج

معالج باید ترکاری از ظاهر زنا بمثانه فرو برده و باعانت او مثانه را از بول خالی ساخته و چند روز میل را بکار
در مثانه باقی گذاشته تا بواسطه معالجات دیگر رفع انطباق مجری نموده باشند گفتگو در کثیرة الاستیک و طریق
بکار داشتن آنها اما کثیرة عبارت از لوله استوانه ایست مستقیم یا منحنی که از نقره یا صمغ انجیر هندی موسوم
بکاچوک ترتیب میدهند و طول او مختلف است باختلاف صنف انسان از ذکوریت و اناثیت و کبارت و صغارت
و مقدار عظم او نیز مختلف است در بعضی عظیم و در بعضی صغیر و در بعضی متوسط پنهان و نوک او مدور و منحنی و از طرفین
مثقوب است بجهة جذب ادرار و بجهت فرو بردن میل باید چندی مشق نموده باشد و طریق استعمال او این است
که اول قضیب را رفع نمایند بسوی بطن و محاذی و بعد میل را فرو برند تا هنگامیکه احساس نمایند که نوک
میل به تحت قوس عانه رسیده آنگاه قضیب را قدری پس کشیده و نزول دهند و میل را مکرر بجانب دایره
حرکت دهند هرگاه در مجری مانعی نباشد خود بدون صدمه میل بمثانه داخل خواهد شد و در این عمل قوت
نباید نمود اصلا زیرا که اگر عنفا میل بدوانند باشد که نسیج موضعی از مجری مصدوع و ناسوری بعمل آید در کثیرة
صمغ الاستیک باید مقبولی منحنی بخوف او نموده و بمجری فرو برند و بعد از رسیدن بمثانه مقبول را
بکشند و انحنائی که خوف داشته باشند که کثیرة مذکور را بعد از خروج دخول بمثانه ممکن نیست باید
پیرامونش بیاورد و در اس خارجی او را بواسطه مشمع داخلیون زیاد و بطن ملتصق ساخت و از عیوبی که
مکنست حصول انها از فرو بردن کثیرة ترکی آن است که عامل قبل از وقت قضیب را کشیده
و نازل سازد در این صورت نوک میل بقوس عانه برخورده و فرو نتواند رفت و عیب دیگر آن است که
جراح با میل برای غیر طبیعی برود و هرگاه مجری ضیق باشد لازم است که عامل اصبعی چرب نموده
و بمقعد فرو برده میل بیندازند تا بهدایت او میل بمثانه رسد و چون وضعیت مجرای بول از ابتدا
معلوم نیست بنا بر علی ذالک باید قسم از میل حاضر باشد و قاعده آن است که با میل کلفت آن راست
این عمل خود و عامل را ثابت میشود و ورود میل بمثانه یکی هنگامیکه از خوف او بول خارج شود ثانی آنکه
نوک میل را بتوان حرکت باطراف داد در طریق فرو بردن کثیرة بمثانه زنان و این عمل سهل و آسانست
که در مردان و مجرای بول آنها قدری در تحت نظر واقع است یعنی چون میل از شفرین کبیر و نظر بگذرد
بجدار حصار مانند رسد که در وسط او مجرای بول واقع است باید که انرا تمیز دهد و واضح است
که کثیرة مجرای بول زنانرا انحنائی نباید باشد گفتگو در بیان عمل پیک سیون و او عبارت است

واگر عامل تجربه نموده باشد
که در چه موضع مجری بول واقعست

از خالی ساختن مثانه را از بول باعانت تر و کار و این عمل را در صورتی باید بکار داشت که بول حبس بواسطه
مخدرات و بعضی اضمده و کشه ترفانده و تنزیب نکرده و مثانه بحدی ممتلی شده باشد که خوف تصدع
او و هلاکت بهم رسد و جراحان این عمل را بسه نحو نموده اند یکی آنکه از معاء مستقیم مثانه تر و کار فرموده
ثانی از فوق عانه ثالث از عجان و از تجارب یافته اند که از فوق زنا عمل نمودن اسلم و خوفی مراد آنه
و بنیکوئی اصلاح یابد بنا بر علی و هلاک این قسم را اشخاص و قسم اخیر را متروک نموده اند و طریق
عمل او اینست که علیله را بکرسی نشانیده و نائبی از خلف او تکیه داده و با دو دست تهی گاه او را
گرفته و مثانه را بر قرار دارند آنگاه تر و کاری منحنی موسوم بقلوران بسم حکیمی که او را اختراع نموده
بگیرند بقسمی که تحدبش بسوی اعلی باشد و بموضع مثانه فرو برند یک اصبع در فوق عانه تا ادراک
نمایند در و او را بجوف مثانه و بعد نیش او را پس کشیده و میل او را باقی گذارند تا از جوف او بول
دفع و مثانه خالی گردد و میل مذکور را باید چند روز در مثانه باقی گذاشت بدو وجه یکی بول بفضای
صفاق منصب نگردد و دیگر آنکه فرصت باشد طبیعت را در گشودن مجرای بول و بجهة اینکه از تو
لوله مذکور صدمه بر مثانه وارد نیاید لوله دیگری که در سر او دکمه است اختراع نموده و بجوف
آن لوله نصب کرده و رها دهند تا آنکه درین چند روز طبیعت مجری را وسیع سازد یا آنکه در
موضع لوله اندکی ناسوری بعمل آید و دلیل بر ناسور است بریم آمدن اطراف لوله هم لازمست
بندی بر سته لوله بسته و بکمر استوار سازند که مبادا لوله از مثانه خارج و بول بصفاق
منصب و علیله را هلاک سازد فصل رابع از باب در طریق بیرون آوردن جنین از رحم خواه زنده
و خواه مرده و این عمل را سکسیون سزاریین نامیده اند بدانکه چون زنی را حوضه بحدی ضیق
باشد که جنین را بهیچوجه از جر خاندن و نه با انبر توان بیرون آورد و بدین واسطه از خوف
هلاکت مادر باید عمل بدین نمود دیگر آنکه هرگاه زنی بعد از ماه ششم حملش فوت شود در همان دم باید
بدین عمل طفل را بیرون آرند و چون از اعمال با خطر و در اغلب مهلک است لهذا نباید این عمل نمود
مگر بهنگام وجوب اگرچه در تاریخ حکما ثبت نموده اند که زنی را چند نوبت این عمل نموده و ثمره اثبات
و چون وضع حمل را بهنگام است باید این علت را نمایند مگر در هنگام سیم که علیله را وجعی صعب
عارض شود بجهت تولد جنین و آلاتی که لازم است تدارک آنها بجهة این عمل مضبع محدب تکمه دار

و میل شیار دار و آلات مسدد خون و چند قطعه اسفنج و آب گرم و سرد و لنگ و چند لوله چرب
با ریسمان بجهة بخیه زدن و هم ناپی باید که از ظاهر رحم البشار تا از شکاف موضع عمل شده رو ده خارج
نگردد و این علت را بچهار هنگام باید تمام نمود اول شکافتن مراق ثانی شکافتن رحم ثالث خارج
ساختن جنین و تخصیص رابع بخیه نمودن نهاد در هنگام اولی عامل بکسر و مضبعی محدب و از یکجانب خط ابیض
که در وسط بطن واقع است محاذی بسره قدری منحرف بجانب وحشی جلد و عضلات را بشکافند
تا فوق زنا را نگاه اصبع بخلف مضبع نهاده بفشارند تا مراق قطع شده و رحم ظاهر شود یا کبودی
لون و بعد او را نیز مجروح سازند تا مائیتی که در جوف اوست خارج شود و فوق اصبعی فرو برده
و با مضبع بمقدار شش اصبع مضموم رحم را شکافته جنین را خارج ساخته و حبل السره را بسبقه
و با اسفنج خون را پاک و قدری تأمل نموده آنگاه اگر ممکنست باسره خصر را خارج سازند و الا دست برده
و او را بیرون آورده و با اسفنج آب بخیه جوف رحم را شسته و شوی نموده و از ظاهر موضع رحم را
بمالند تا جمع گردیده و خون نیاید و بعد از این اعمال موضع مجروح از مراق را بخیه کمه زده و قریب
زنا را ثقبه کوچکی از و باقی گذارند تا اگر مادهٔ حاصل شود بتواند دفع گردد آنگاه مشمع و اطلیون موضع
مجروح را رفاد نموده و ناطر افش را نشانیده و از مشروبات کلل میل فرمایند و ده روز بعد بخیه
حکمت را برداشت اما اکثر زنان بعد از این عمل از تورم صفاق هلاک میشوند فصل خامس
در بیان اجناس و اجماع دم در ما بین جمجمه و سحاق طفلی که تازه متولد گردیده باشد و این دم را بیونانی
کسفالو هماتم نامیده اند بدانکه در بعضی اطفال بعد از تولد دمی لین و متموج و محدود در یکی از جنبین
و بنادر در جمجمه و محدوده ظاهر گردد که بعد از شکافتن دمی منجمد در جوف او محتبس است و مقدار او
مختلف بقدر فندقی تا حجم مرغ و اگرچه بعد از تولد یکی از و ظاهر است و لکن در اندک زمانی عظم بهم رسانده
و دم مذکور تحلیل نمی شود مگر بنادر ریم در او حاصل و منفجر گردد و در بعضی باشد که صلب شده بعد از
چندی تحلیل رود و سبب این علت ظاهر نیست اگرچه بعضی از حکما گفته اند که هرگاه از صعوبت وضع حمل
صدمه و ضغطه را سر طفل وارد آید مورث حدوث این دم خواهد شد و لکن خلاف است و مادهٔ
تمیز داد این علت را از فتق دماغ چون باشد که صلابتی دماغ بهم رسد بنحوی که از لمس ادراک نمایند
که ثقبه ایست و دماغ فتق نموده و لکن خلاف است ثقبه نیست و دماغ فتق نموده و بجهت تمیز آنها

بالله عظیمی الوجه
و در صورتیکه ورم و حمرت ظاهر شود صح

از یکدیگر انیست که هرگاه دست گذارند بموضع مفتوق از دماغ طفل اغشی دست دهد حکما بخلاف در این علت
که غشی عارض نگردد و از و گذشته فتق دماغ در ملازمه میشود و این همیشه در قوس قحفین بود اما علاج باید
باعانت لکده متخذه از حشایش عطره و طلاء از آب نوشادر و عرق و اسفیداج و رصاص و آب تدین
و امثال آنها تحلیلش دهند و هم بستن قطعه سرب محلی نیست و شکافتن لازم نیست مگر هنگامیکه بند آبر
مذکور تحلیل نرود آنگاه با شرطی او را گشوده دم مجتمعه در جوف او را خارج ساخته و قدری پنبه محلوج بر او
نهاده و بالته محکم به بندند تا بصلاح آید فصل سادس در بیان انصباب و اجتماع دم در کیسه بیضه
و سبب این علت ضربه و سقطه وارده بر اوست و علامات و علامات قبلة الماء است بعینه الا این که ضرب
بسرعت از ورود ضربه و سقطه عارض میشود و هم باشد که بواسطه ضربه صعب کبودی بهم رساند علاج باید اولا
ادویه و تدابیر ضد التهاب بکار داشته و باستعمال لکده متخذه از حشایش عطره و طلاء با رود آب
تدین و عرق و شکر سرب و امثال آنها خون را تحلیل دهند و اگر ممکن نگردید تحلیل او لازمست که با موضع
کیسه بیضه را شکافته دم مجتمعه در او را خارج سازند فصل سابع در بیان انصباب خون بجوف
یکی از مفاصل و این علت عارض میشود از ضربه که بر نفس مفصل وارد آمده باشد یا باطراف او و هم
آنست که با این علت ورمی در اجزای مفصل عارض گردد علاج بنحوی باید نمود که در کتاب اول صراحی
در اورام مفاصل بتفصیل ذکر نموده ایم مقاله ثانی در بیان اجتماع و ازدیاد رطوبت در کیسه حاصله از غشاء
سرزمی و حصاة مثانه و اقسام و اسباب و علامات و علاج آنها و مشتمل است بر دو باب باب اول در بیان
انصباب و اجتماع و احتباس رطوبتی در کیسه سرزی که بعبارت اخری استسقای سرزی نامند
و مشتمل بر شش فصل فصل اول در بیان استسقای کیسه سرزی که در تحت عضلات و بعضی از
اوتار واقعند مانند آنکه در مرفق و زائدتین رأس فخذ و غیرها چنانکه در کتاب تشریح بتفصیل ذکر
نموده ایم و این علت را که اورم برز نگرز نامیده شده بعد از عروض اعراض او این است که متورم
میسازد کیسه مذکور را در بعضی با وجع و در بعضی بدون وجع عارض میشود قریب بمفاصل و فخذ و مقدم
رکبه و عضد و سایر مواضعی که این کیسه در آنها میباشد و سبب اغلب او ضربه و سقطه وارده بر آنهاست و هم
اشخاصی که همیشه بزانو می نشینند باشد که انصباب کیسه سر مقدم رکبه استسقا بهم رساند و هم از ریاح آفر
و نفرس و چاییدن این علت باشد که موجود گردد و رطوبت حادثه و مجتمعه در او مانند بیاض البیض است

و هرگاه سبب این علت ورم حادث کیسه مذکور باشد می شود که بریم نشسته و منفجر گردد و این قسم مخصوص است بکیسه سر
و در بعضی اوقات دیده شده که کیسه سر مقدم رکبه متورم گردیده بدون تغییر جلد ما فوق و بالنسبت
ولذت و بعضی شکل محدود که از لمس مرتفع و نازل شود و بر جراح لازم است معرفت آنکه در حالت
صحت رطوبت سینوئیا قرار دارد و می شود که از طول کشیدن کیسه مذکور غلیظ و سخت شود بسان
چرمی اما علاج باید قسمی نمود که رطوبت مذکور تحلیل رود و در جمیع کیسه سر زمفاصل رطوبت بذکر
ممکن التحلیل است مگر در کیسه و مرفق بعضی اوقات بهیچ وجه تحلیل نمیرود و بجهة تحلیل باید از ابتدا از لو موضع
علت نشانیده و از شرب مسهلات مکرر اهمال نفرموده و از استعمال شمع زراریح پرنده یا مشمع
اشق و سرکه عنصل یا سرکه مورنجان چند انند که بسیار نافع و محلل است و هم بستن قطعه از سرب
بواسطه ضغطه تحلیل خواهد یافت و در صورتیکه کیسه سر زمستقی غلیظ شده باشد اگرچه اذیت او قلیل
لکن روی البته است از معالجات و تدابیر مذکور رفع نخواهد گردید بلکه بر معالج لازم است قسمی نموده
کیسه مذکور را معدوم سازند و بجهة این مطلب ما آن است که مانند قیل الماء با ترو کار رطوبت او را
خارج و قدری بدر او میریزند و یا آنکه با نخی خوشی بدانموضع بکشند و یا آنکه موضع علت را شکافته
و بسان آنکه سلعه کیسه مستقی را بیرون آرند و اگر این عمل صعوبت داشته باشد باید انموضع را
مجروح ساخته و فتیله نهاده تا ریم آمده و تحلیل شود و بدانکه در بعضی میشود که کیسه سر زظاهر مفصل
متورم و بمجاورت کیسه سر زجوف آن مفصل نیز علیل باشد و چون جراح این حالت را مجرب نیست
باشد که از شکافتن ضرری بکیسه سر زداخلی آن مفصل وارد و مورث خطر بلکه خوف هلاکت است
صفه نسخه محلل قوی بگیرند اسفیداج رصاص چهل و هشت درهم مصطکی مرکی یکدرهم سرکه بسیار
شدید پنج سیر اجزا را در آب ریخته و مفصل مستقی ضماد نمایند که بهترین محلل است فصل ثانی
در استسقای مفصل از مفاصل و این علت عبارت است از اجتماع و احتباس مائیتی در کیسه سرزی
واقع در جوف مفصل و علامات او اینست که تغییرات اطراف آن مفصل از رطوبت ممتلی گردد
و چون بفشارند اماسی لین القوام متموج محدود ادراک نمایند و این تهیج در موضعی از مفصل
که عضلاتش قلیل است ظاهر و بروز نماید و در اغلب محل عروض او در مفصل رکبه و مرفق و عضد است
و تمیز ما بین استسقای این کیسه و ریم حادثه در جوف مفصل همین قسم باید نمود که در صورت حدوث

در این کیسه صح

که در صورت حدوث مده در مفصل علیل را حمی عارض شود با قشعریره و سهر مفرط و وجع بسیار شدید
بخلاف آنکه در استسقای مفصل ثقلی عظیم در موضع علت بهم رسد بدون وجع و قشعریره و حمی و با وجود
بر اینکه سالها طول کشد منفجر نگردد ابداً و سبب این مرض ضربه و سقطه وارده بر مفصل است
ولکن اغلب اوقات تاثیر برودت خارجه بر مفصل در ایام افرسه و مرض شرس مورث استسقای او
و علاج او مانند آنست که در استسقای کیسه سینوئیا ذکر نموده ایم از اینکه مکرر در ابتدا زلو
نشانیده و عضو علیل را آرام داشته و از مشروبات چند نوبت مسهلی مرتب از گل و جلب با سنا
مکی و تنک فرنگی در تحبین میل فرموده و انفع آنست که شمع زاریج بفوق و اطراف مفصل
علیل انداخته بدینوسیله مدتی ماده از او بیاید و بعضی از معالجین موضع علت را داغ نموده و نفعی کلی
حاصل شده و هم استعمال شمع مرتب از اشق و سرکه عنصل اقوی محلل و استحمام بآب
معدن کوکرد بسیار نافع و رافع این مرض است و هرگاه با وجود معالجات و تدابیر مذکوره رفع
مرض نگردد باید تروکار مفصل فرو برند رطوبت محتبسه جوف او را خالی ساخته و قدری آب
در و بریزند بدین قسم که بگیرند بدو دو پوتاس یکدرهم آب چهار درهم حل نموده و بجوف مفصل
بریزند و ما بعد ابا باید بالمره عضو موف را آرام دارند و چون التهابی عظیم مر او را عارض شود
باید زلو نشانیده و از مشروبات ادویه منضجه میل فرمایند ولکن اگر از ابتدا آظهور مرض دقت
نموده و از معالجات و تدابیر لایقه غفلت نفرمایند البته تروکار لازم نخواهد شد فصل ثالث
در بیان مرض ایدروسفال و ام الصبیان نیز نامند و او عبارتست از اجتماع رطوبتی در جوف دماغ
ام الرقیق دماغ یکدیگر متفرق شوند و هم باشد که در غشاء سرزی موضعی
از تجاع مائیتی گرد آید و دو فقره از یکدیگر جدا سازد که او را سینائی فیدا نامیده اند یعنی انفصال
و در بعضی اوقات از ورم حمره یا ورود بردی بر سحاق باشد که ورمی مر او را عارض شود شبیه بایدروسفال
بعد از تمیز او علاج چنانست که سابق در باب ورم سحاق ذکر رفته و بدانکه هنگام امتلاء سر دماغ
از رطوبت محمود سبع و در روز او از یکدیگر متفرق بطون و تجاویف او عظیم شوند و این حالت در بعضی
خلقی است و هنگام اجتماع رطوبت در سر و موضعی از تجاع مشاهده میگردد که کان ضار موضع
علت از یکدیگر متفرق و منفصل و غشاء این تجاعی از موضع فتق نموده و در صورتیکه بموضع

آید و سفال صدمه و ضغطه وارد آید علیل را غشی عارض شود و چون به موضع مجتمعه رطوبت
سرزنجاعی صدمه و ضغطه وارد آید اعضای مادون او مفلوج و از کار بیفتد و در اغلب موت
هلاکت شوند و اما علاج باید ادویه منضجه و محلله میل فرمود اگرچه نیکو می نماید که با عانت
تروکار رطوبت مجتمعه را دفع نمود ولکن از تجارب دیده شده که بعد از این عمل چند نوبت
علیل را تشنج عارض و هلاک گردیده است لهذا جایز نیست و هنگامیکه بواسطه رطوبت
کان ضار از یکدیگر متفرق و غشیه او فتق نموده باشند باید از نقره آلتی محرف ترتیب
نموده و موضع مفتوق را در و نهاده و بندند تا از صدمات محفوظ ماند فصل رابع
در بیان اجتماع رطوبت یا ریح در غشاء اجنب یا کیسه محیط بقلب و این علت یا نتیجه ذات الجنب
و یا ورم کیسه قلب است که بواسطه تورم انها رطوبت بحدی نشر نماید که قلب یا ریه را از عمل خود
باز دارد و در این حالت بعضی از جراحان بواسطه تروکار رطوبت مجتمعه را خواه در جنب و خواه
در کیسه قلب خارج ساخته ولکن جمیع هلاک گردیده فلهذا اسلم آن است که ادویه منضجه
و محلله استعمال فرمایند شاید که تحلیل رود و هرگاه از ورم غشیه مذکوره ریمی متورم و جسیع
گردد در کیسه جنب و قلب از دو حال خارج نخواهد بود یا آنکه در صورت امکان طبیعت آنرا از
موضع دفع سازد و یا آنکه کیسه در اطراف او متکون ساخته و در جوف او حبس نماید و در بعضی
دیده شده که ازیم در کیسه چندی مانده بدون اذیتی ولکن بعد از مابین عضلات مستبطن اضلاع
طبیعت معبری بنا نموده و ریم را خارج ساخته و علیل نجات یافته و بدینوسیله بعضی جراحان تروکار
از مابین اضلاع فرو برده و بواسطه او ماده را خارج ساخته اند اما بهتر آنست که بطبیعت وا
گذارند تا خود ریم را میل بظاهر دهد و در مابین اضلاع ورمی ظاهر شود آنگاه با مشرطی او را
گشوده تا ماده دفع شود فصل خامس در بیان استسقای زقی بطن و مبیضتین اما
استسقای زقی یا چنان است که رطوبت در جمیع اجزای بطن و یا در موضع مخصوصی قرار
دارد و در اناث باشد که یکی از تخمها که در حالت طبیعی بقدر ذره میباشد عظم بهم رساند بحدیکه
فضای بطن را ممتلی سازد و باید دانست که عمل بد در این مرض نفعی اصلا ندارد بلکه بعد از
چندی پس از عمل نیکو مجدداً عود خواهد نمود لهذا چند ماه موت او را میتوان بتعویق

در مبیضتین مع

انداخت و در اناث اسکاهیکه علت در مبیضین باشد از عمل ید میتوان تا پنجاه سال علیله
زنده نگاه داشت بدینکه در سالی یکدو نوبت رطوبت را خارج سازند و در استسقای زقی
اسکاهیکه از جمیع معالجات شرعی متهرب نگردد و از کثرت رطوبت خوف آن باشد که علیل صحت
شود لابد از بزل نمودن اما موضع عمل بد بقطعه وسط خطی است که از سره بحاصره فرض نموده باشند
یا آنکه موازی اصبع مضموم در تحت ناف در ما بین خط ابیض واقع در وسط بطن اسباب
فرو برند و آلاتیکه وجود آنها بجهت عمل لازم است دو دستمال طویل و آلت موسوم به تروکار
و مشمع داخلیون و آب سرد برای نوشیدن و میلی که همراه تروکار را با او بکشانند هرگاه
سده در او بهم رسد و طریق عمل بدین نحو است که دو دستمال طویل یکی را از جانب اعلی و دیگری را
از جانب اسفل بطن تقاطع نموده و از طرفین بدو ناب سپرده و عامل تروکار را بقسمی بگیرد
که قبضه او در کف و اصبع سبابه بروی لوله او نگه داشته باشد آنگاه بموضع مذکور فرو برده
و نیش او را پس کشیده تا رطوبت از جوف لوله خارج شود و بمرور دستمالها را از طرفین
کشند و اگر لوله تروکار از زغوه یا غیر او مسدود شود با میل بکشانند و رطوبت را باید
یکدفعه خارج ساخت بلکه باید بمرور و تانی و هم باید بالمره در بکنوبت آب را دفع نمود بلکه قدری
باقی گذارده و میل را کشیده و دولته آلوده مشمع داخلیون صلیب وار بموضع او نهاده
و با دستمالی بطن را محکم به بندند که مبادا معائی فتق نماید و یا آنکه در بطن نفخه بهم رسد و اما
در استسقای مبیضین عمل نیز بنحو مذکور است و رطوبت مندفعه از و غلیظ و اثمر اللون و بعد از عمل
بنحو سابق باید بطن را محکم بست و هم باید دانست که چون این علت موضعی است بسرعت عود
نخواهد نمود مثل استسقای زقی و در بعضی اوقات مشاهده شده که تخمی در یکی از مبیضین بحدی
عظم بهم رسانیده که میل را منضغط ساخته و در این صورت جراح از میل تروکار فرو برده
و رطوبت او را خارج ساخته آنگاه میلی از صنع [illegible] ترتیب داده فرو برده و بعد بدین وسیله
دمل مبیضین عارض و مرض اصلی علاج پذیر شود

فصل سادس در بیان قیلة الماء و او

عبارت است از اجتماع رطوبت در فضای کیسه سرزی مبیضین و باید تمیز داد این علت را
از ورم صفن اما ورم صفن اغلب عرض است از مرض دیگر مانند استسقا و غیره و باشد که از کزیدن جانوری

یا ورم جرم بیضه صفن مستحیل شود و هم بعضی بثورات مانند جرب بطب و غیره بواسطه رخاوت جرم
یا ملتهب که صفن را متسبح سازند و علاج این علت ازاله مرض اصلی است و هر حکیم دانا هرگز مشتبه
نشود قیل الماء تسبح صفن و از علامات قیل الماء است عظم بیضه که از جانب اسفل با علی عظیم بهم رساند
تا برسد بحلقه مغابن و قاعده چنان است که وجع با او نباشد و مراد او قمعی متصل ببطن است
مانند آنکه در مرض فتق و تمدد او بسته بکثرت و قلت رطوبت است و لون جلد فوق او را هیچ
قسم تغییری نه و چون لمس نمایند سبک و از دیدن عظم بهم رساند و در صورتی که تمدد او قلیل باشد
بیضه جانب علت را از فوق و خلف میتوان لمس نمود و از لمس او وجع و حالت خاصی دست
دهد و در موضعی که تاریک باشد هرگاه بخلف او روشنائی بدارند از جانب دیگر شعاع او در
گردد و لکن میشود که با این علت غلظ و صفاقی در جسم غشائی سرزی بیضه بهم رسد که مانع آید عبور شعاع را
و باشد که از شدت مرض جلد قضیب را بیضه تصرف نماید بحدی که از و هیچ باقی و ظاهر نباشد
مگر نولولی کوچک و هم میشود که بقعه ما بین صفاق و بطن و سرزی بیضه مسدود و نگردیده و در حین
ایستادن رطوبت صفاق از بطن بکیسه سرزی بیضه منصب و او را متملی سازد چون او را
بخوابانند بموضع خود معاودت نماید این حالت را قیل الماء خلقی نامیده اند و چون این علت میشود
که مشتبه شود با بعضی از امراض مانند فتق و ورم جرم بیضه لهذا بعضی علامات بجهت تمیز آنها لازم است
که ذکر نمود از انجمله ما بین فتق و قیل الماء

فتق	قیل الماء
از جانب اعلی به اسفل نمو مینماید	بخلاف آن از اسفل با علی نامی است
صاحب قمعی است متصل ببطن	قمعی ندارد
از قرع صدای طبلی مسموع میشود	از قرع صوت زقی و ه

و فرق ما بین قیل الماء و سرطان بیضه باین علامات باید نمود از انجمله

سرطان	قیل الماء
لون بیضه شفاف ندارد	بخلاف شفاف است
وزن او زیاد	نسبت بدو اخف است

لون بشره کاسدی و باهته تخلاف نه چنین است

و فرق ما بین قیل الماء و دوم بیضه را بعلاماتی که سابق در کتاب اول جراحی در باب ورم مذکور
ذکر نموده ایم باید نمود اما سبب این علت اغلب مجهول و لکن در اطفال و شیوخ از ضربه و سقطه
وارده بر بیضه و گاهی نتیجه التهاب بیضه قیل الماء است و اما علاج این مرض را بدو نحو مینمایند
یکی آنکه چندی علیل را ازین مرض رانند یکی آنکه معالجه اصلی می نمایند قسم اولی را در پیران
و بدان ضعیف و آنجائی که کیسه بحدی عظیم نمیشود که عمل بدنمودن درد مخوف است و در اشخاصی که
مبتلا بمرض سل اند باید نمود که با تروکار بعد از تیز دادن موضع بیضه آبرا خارج سازند و اگر از
بیضه را بافسند فبها و الا قاعده آن است در جانب مؤخر بیضه قرار داشته باشد بعد از درک او
تروکار را فرو برند تا حس خلا نمایند آنگاه نیش او را پس کشیده و رطوبت را خارج ساخته و میل
تروکار را برداشته و موضع او قدری مشتعل و اخلیون بمالند اگرچه بعد ازین عمل چندی مرض خود
عود خواهد نمود لکن بنادر دیده شده که بعد از این گونه عمل التهابی در اجزای کیسه بهم رسیده و مرض
از اصل رفع گردیده است و اما علاج اصلی این مرض از ادویه منضجه یا عمل ید می باید نمود
در اطفال ضعیف که تازه بدین علت مبتلا شده باشند باید مقیئی میل فرموده یا مسهلی از تربد فرنگی
نوشیده و از عرق و نوشادر روزی چند نوبت موضع علت را دلک نمایند و باطراف بیضه مشتعل
زراریح اندازند تا ماده دفع و رطوبت تحلیل شود و اگر نشد لابد در عمل بدنمودن و در این علت
چند نحو عمل بدنموده اند چنانچه متقدمین کیسه را مکشوف و رطوبت را خارج می ساختند دیگر است
شکافتن و قطعه از سر او قطع و ازاله نمودن دیگر است حقنه نمودن یا بمدرک و تروکار دیگر است
خوشنهادن اما عمل بقسم اول باید علیل را خوابانید و ناپی از خلف بیضه را گرفته و متمدد سازد
و عامل موضع را از جانب مقدم بقدر نیم اصبع ابهام چاکی داده آنگاه با منضج محدب بهدایت
اصبع بشکافند تا رسیدن بسر مستقی و بعد بهدایت اصبع با منضج از تا فوق و ماد و آن
قدری شکافته و بعد از دفع رطوبت قدری پنبه مملوج آلوده بروغنی بموضع او فرو برند و منتظر
باشند تا از این عمل تا لیلی تکانی بروید و کیسه را بجرم بیضه ملصق سازد و فضای او معدوم
شود و از آنجا که سر او علیل را جرم غلیظ شده باشد باید با مفراض قدری از او را برداشته و منتظر

باشند

باشند تا بدنه نشسته التیام پذیرد و در مدت شش هفته و باید از روز دوم عمل الی بعده ضمده جاره
بالفعل بکار داشت تا طبیعت را در تولید مده اعانت نموده باشند و در صورتیکه بعد از عمل التهاب
و وجعی شدید عارض شود از خوف سرایت او بصفاق بواسطه مشارکت و خشت لازم است
که بدون تأمل زلو نشانیده و کلل چند نوبت میل فرموده و از دهن زیق رمادی تمریخ نمایند
الموضع را و اما عمل بدبقسم ثالث که بهترین اقسام و اسلم انهاست اینست که با عانت تروکار
رطوبت را خارج و بآب دزدک بموضع او قدری شراب سرخ بریزند تا مقتلی سازد محل خالی
شده از رطوبت را و پنج شش دقیقه را داده و بعد خالی ساخته و بموضع او مشتعل و اخلیون
بمالند بعد از یکدو روز معلوم خواهد شد که کافی است یا نه اگر بقدر کفایت سر زر مستقی
متورم نگردیده باشد باید فنجانی شراب نوشیده و قدری حرکت نموده تا ورم زیاد شود و علت
زایل و هرگاه ورم زیاد باشد بالمره باید از حرکات مانع آیند و آرام یابند و در بعضی از شدت مرض
ریختن شراب کفایت نمی نماید و در این صورت باید این دوا بجوف بیضه بریزند صفه آن یکمن
آب است و درهم بدرود و پوطاس یک درهم بدخالص ده گندم مخلوط نموده بعد از اندخا
رطوبت با آب دزدک بجوف سر زر مستقی بریزند و اما عمل رابع این است که اول تروکاری
بر بیضه فرو برده و رطوبت مجتمعه در کیسه را خارج سازند تا عضی در کیسه مذکور بهم رسد آنگاه
سوزنی برداشته یکجانب از میل تروکار فرو برده از دیگر طرف بیرون آورده و چند ریسمان
بدو کشیده و میل را برداشته و از ظاهر ریسمانها را گره نموده تا مدت هشت یا ده روز رها داده
در ریسمانها را بردارند که ماده آمده و بدین واسطه رفع علت خواهد شد و در بعضی اوقات باشد که صاحبان
مرض قیل الماء عارض شود در این صورت اعراض بالمشارکه میباشند که بعد از جهت معاء
مفتوق بالمره بطن رجوع نموده است باب ثانی از مقاله ثانی در بیان حصاة مثانه اقسام
و اسباب و علامات و علاج او مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در ماده حصات و اقسام و اشکال
و اسباب آنها باید دانست که چنانچه در کتاب تشریح بیان نموده ایم بعضی املاح مختلفه در بول
محلول اند که اگر املاح مذکوره زیاد شوند چنانچه در حمیات یا بسببی از اسباب رطوبت بول
قلیل شود و یا هر دو بنا بعلی ذالک املاح محلوله راسب شوند بطوریکه هرگاه بالمره از بول ممتاز باشند

مفتوق بطن علامات قیل الماء محسوس گردد
در اینوقت با تروکار رطوبت مجتمعه
در کیسه سر زر بیضه را نباید دفع
نمود مگر هنگامیکه خاطر جمع باشند
که معاء مم

او را رسوب نامند و یا آنکه اجزای این غبار بیکدیگر ملصق شوند او را حصات نامند و در هر یک
سنگ مغزی است که اغلب از کلیه بواسطه حالب بمثانه آید و در انجا املاح بروی او ورقه ورقه
ملتصق و حجریت بهم رسانند مانند پیازی که او را طبقات است پس هر یک سنگ را اصلی است
بزرگی عدسی که از کلیه بمثانه وارد و یا از خارج بمجرای بول و از انجا بمثانه داخل و اطراف
او از املاح محلوله در بول طبقات متصل و ملتصق و متحجر گردیده سنگ مثانه بوجود آید و اصل
این سنگ اغلب یکی و در بعضی دو یا سه دانه میباشد و مادهٔ این سنگ مثانه مختلف است
بواختلاف مادهٔ بنابراین سنگ موجوده در مثانه یا از ترشی بول که در کتاب تشریح ذکر رفته بعمل میآید
و یا از ترشی بول و نوشادر و یا از اکسلات دوشو که عبارت از ترشی است که در بعضی از نباتات
هم یافت میشود مانند آنکه در ترشک و ریواس با آهک مخلوط و یا از ترشی فسفور با آهک و تباشیر
و یا از املاح موسوم بکبانت اکسید حاصل میشود اما شکل و هیأت و لون احجار نیز مختلف است
بعضی صلب و بعضی دان دادان و بعضی لسان ریگ و بعضی مانند کلوخ و بعضی شکننده
و سطح ظاهر هر یک از انها یا صاف و یا تکه دار و بعضی توئی شکل و چون از وسط ببرند مانند
پیاز صاحب قشوری باشند بروی هم افتاده و بنا در جرم او مساوی است و در لون
اغلب یا ابیض یا اسود یا بنفسجی یا بخور میباشد اما مغز سنگ که محض از ترشی بول بوجود
می آید اثمر اللون و سطح خارجشان مساوی و چون از وسط ببرند صاحب قشر باشند و در
قوام نه صلب و نه لین است اما سنگی که از اکسلات دوشو بعمل می آید همیشه ناهموار و دان
قوت دادان و در لون مایل بسواد است و سنگی که از آهک و تباشیر بوجود آید ابیض اللون
و شکننده و در بعضی بجدی رخاوت دارد که با دو انگشت خورد کردن شان ممکن و لکن در
اغلب چنان است که مادهٔ داخلی احجار سوای مادهٔ خارجی انهاست و در شکل مختلف اند
بعضی مدور و در بعضی بیضی شکل و بعضی از انها وسط قسیق و طرفین مخیم و وزن انها
از نیم مثقال ممکن و در صدد اغلب فرد و نادر زوج یا سه و چهار است و واضحست
که چون چند سنگ در مثانه باشد جانب حاشی انها بیکدیگر بواسطه اصطکاک صاف خواهد بود
لهذا بعد از عمل بدو خروج یکی از انها مشاهده میتوان حکم نمود بر این که سنگی دیگر

در مثانه باقی است و بنا باختلاف مقر حجر انقسام یافته در حصاة کلیه و حالبین و مثانه و مجری
و سبب سنگ مثانه این است که چون ذکر نمودیم در بول بعضی املاح محلوله و املاح مذکوره از غلبه
حموضت و قلیائیت راسب شوند بنا علی ذالک از مداومت در استعمال این دو چیز سنگ مثانه
حاصل میشود و ازین باب است که اشخاصی که ترشی زیاد می خورند بسنگ مثانه مبتلا گردند و هم اکل
بعضی اغذیه که خون ترش از انها متولد میگردد سنگ از انها بوجود آید و همچنین است مداومت اکل
اغذیه حیوانی که مورث ازدیاد ترشی بول می شوند سنگ از انها حاصل گردد و هم باشد که بطور ارثی
در یکخانواده این علت باشد چنانچه دیده شده که دو سه برادر صاحب سنگ بوده اند و هم از رسیدن
شیئی خارجی بمثانه مورث تکوین سنگ میشود و هم دیده شده که صاحبان مرض نقرس سنگ
بهم رسانیده اند و این علت در صنف ذکورش از ان است که در اناث ولند اچون سنگی در انها
حاصل شود بواسطه وسعت مجری بیرون آمده و نمی ماند که بزرگ و مورث ایذا گردد مگر بنا در فصل ثانی
از باب ثانی در تعریف رمل و این لفظ شامل است احجار صغار را که بسان ماسه و ریگ با بول خارج
میشوند و لون ایشان یا احمر و از ترشی بول موجود شوند و یا مایل بسواد و خضرت است و از اکسلات دین
بعمل آمده و یا ابیض و از املاح آهک حاصل شده اما علامات و اعراض رمل مختلف است در بعضی
صدمه اوجزئی و گاهی بواسطه اوجعی صعب در کلیه بهم رسد با عسر البول و در اغلب سوء الهضم
و ازدیاد حموضت معده با صاحبان این علت همراه است و اما علاج چون وجع با عسر البول عارض
شود باید بطراف کلیه حجامت و از حشایش حارهٔ آبزن و در ماء حار جلوس نموده و از ادویه
افیون میل فرمایند و در بعضی از خوش کشیدن باطراف صلب نفعی کلی صاحبان این مرض را
حاصل شده و از انجا که رمل از ترشی بول یا از اکسلات دوشو حاصل شده باشد استعمال
ملح نطرون و آب معدن ترشی که نمک نطرون در او محلول است بسیار نافع و چون از شرب انها
ترشی بول منجمد و هم حموضت معده رفع میگردد و بالعکس چون رمل از آهک بهم رسیده باشد
باید حموضات بکار داشت و هرگاه رحراح یقین نباشد قسم و ترکیب رمل لازمست که معالجه
یک قسم از انها اختیار نماید اگر نفعی نمود فبها در معالجه اهتمام بجای آرد و اگر نفعی حاصل نگردد
ترک و معالجه قسم دیگر از رمل پیش گیرند چنانچه اولا ادویه قلیائی استعمال نماید هرگاه رسوب

بول زیاد شود دلیلست بر آنکه این قسم معالجه نافع نیست و چون اغلب رمل از ترشی حاصل می شود
لهذا اصلح آنست که در این اشتباه ادویه قلوی بکار دارند اگر نافع نیفتاد ترکش دهند

فصل الثانی باب ثانی در بیان حصاة مثانه و مشتمل است بر دو جمله جمله اولی در تعریف و ماده و شکل
حصاة مثانی و طریق کسر او اما اصل این سنگ اغلب از کلیه بواسطه حالب بمثانه وارد
و در اینجا اطلاح بول با اعراف او ملتصق و متحجر گردند و بنا بر در خود مثانه سنگی متکون شود و اعراض
این علت بنا بر اختلاف کمیت و وضع و عدد و سطح و خارج سنگ مختلف است و اغلب در مثانه
یک سنگ بعضی شکل که عرض او عریض باشد متکون میگردد و سطح خارجش صاف یا تراشیده است
و چون در مثانه پیش از یکی سنگ بهم میرسد همیشه تراشیده است و اگرچه حصاة در مثانه بموضعی
مستقر نیست و حرکت میتواند نمود ولکن باشد که در موضعی قرار گیرد بدون آنکه حرکت تواند نمود و این
حالت از دو قسم خارج نیست یا چنان است که یکجانب از حصاة در عنق مثانه قرار گیرد و جانب دیگر
در خود مثانه باشد و بدین واسطه حرکت نتواند نمود و یا آنکه حصاة در گوشه از مثانه حجره و مقری برای خود
بنا نموده و در آنجا متمکن گردد بدون تحرک و اگر علامات و عوارضات لازمه حصات بنا بجنس اشخاص
مختلف است ولکن در اغلب علیل احساس ثقل و وجعی در موضع مثانه نماید با حکه خشونتی که صاحبان
این علت همیشه قضیب خود را در دست دارند و میکشند و جمع از سواری و حین ادرار باز دیاد بهم رساند و از مجرای
بول بلغمی خارج شود که بدین واسطه مشتبه گردد بسوزاک و از بول نمودن وجع اشتداد بهم رساند و زوری
به علیل نشیند و باشد که در حین ادرار نمودن بول قطع شود و تا تغییر در وضع ندهد بول نیاید و علاوه
بر اینها زوری بمقعد نشیند بحدیکه بدین واسطه پیچش و خروج مقعد اغلب باصاحبان این علت همراه
باشد و همچنان احساس نمایند که مقعدش مرتفع و بالا کشیده شده اند و در صورتی که علت بطول
انجامیده باشد مثانه متورم و بول بلغمی غلیظ و فع و خواب از علیل مقطوع و بالاخره در هضم تصاعد
روی داده و از حمی دقی هلاک شود و اصح است که حصاة مثانی هر چه عظیم و ناهموار است اعراض
او اشد خواهد بود و هرگاه در عنق مثانه مستقر باشد عوارضات عظیمه از و بظهور خواهد رسید و لازم
باشد که مثانه متقرح و ناسوری مر او را عارض شود و در اناث میشود که سطح فوقانی مهبل متقرح گردیده
و حصات مثانی از مهبل خارج شود و با وجود بظهور جمیع علامات و عوارضات مذکوره تشخیص صحیح

بر وجود

بر وجود سنگ نتوان داد سوای آنکه با میل امتحان نمایند که از برخوردن نوک او بسنگ صدای مسموع و محسوس شود
و چون سنگ کوچک باشد بعضی اوقات بواسطه میل ادراک نمیگردد لهذا لازم است که مکرر باقسام و هیات
و اوضاع مختلفه امتحان نمایند تا در تشخیص تعیین حاصل شود و هم از راه ثقل میل مقدار و عظم سنگ را
تخمیناً می توان استنباط نمود مانند آنکه هرگاه در مثانه از جمیع جوانب نوک میل حصات را حرکت
بتوان داد دلیلست بر صغر او ولکن از فرو بردن اصبعی بمقعد مستقیم بهتر میتوان مقدار حصاة را استنباط
نمود و اما علاج این علت بنا بر آنکه حکما در این مرض ادویه مختلفه از منضجات و مفتتات و غیره بکار داشته
و ادویه مذکوره را حل نموده ولکن در حصاة اثری نبخشیده و بعضی ادویه محلله و مفتته از خارج بمثانه ریخته اند
بجهة حل نمودن سنگ ولکن خلاف است بجهة آنکه اگر ادویه مذکوره ضعیف باشند قوت حل نمودن ندارند
و اگر قوی باشند مثانه را سوراخ و متقرح میسازند علی ذالک بعد از یاس از جمیع معالجات
هیچ باقی نیست سوای آنکه سنگ را از مثانه بواسطه اسباب خود نموده بیرون آرند و یا آنکه از عمل
مثانه را شکافته و حصاة را خارج سازند اگرچه حکیم ابو القاسم در کتاب خود ذکر نموده ولکن از
اعمالی است که تازه حکیمی مساوی موسوم به کرتیوزن اختراع و سایر حکمای فرانسه تکمیل نموده اند و اما بعضی که
حال در فرنگستان اغلب بدین قسم در صاحبان حصاة مثانه عمل می نمایند و بجهت عمل مذکور میلی
منحنی موسوم بسنگ شکن ترتیب داده که از دو قطعه مرتب و یکی دیگر را مرکوب است و در حین فرو بردن
بمثانه یکی و بعد از ورود بجوف او از یکدیگر گشوده و حصاة را در مغار خود گرفته و باعانت چرخ
یا چکش منکسرش میسازند و اما طریق این عمل بدین نحو است که علیل را بر روی کرسی خوابانیده
بقسمی که پایانش خارج باشد و بزیر کمرش مخدی نهاده و عامل با بین پایهای او ایستاده و گشاد
تری مثانه فرو برده و باعانت ادمثانه را از آب مملی ساخته و گشاد تر را خارج و نوک قضیب را
گرفته که آب بیرون نتواند آمد آنگاه میل سنگ شکن را بمثانه داخل و با مغار او تجسس نموده و بعد از
یافتن حصاة اسباب را گشوده و حرکت دهند تا ادراک نمایند بدین که سنگ با بین مغار میل آمده
و بعد او را محکم نگاه دارند و هرگاه جرم حصاة زیاد و لین باشد از فشار دادن منکسر خواهد گردید اما اگر
صلابت و استحکام داشته باشد لازم است که بعد از استقرار حصاة با بین مغار میل
از خارج چکش بزنند به میل تا منکسرش سازند و باید در حین چکش زدن میل را محکم نگاه داشته باشند

مبادا صدمه از و بشانه وارد آید و بدانکه حصاة را خوراباً این عمل میتوان منکسر ساخت و بعد از بیرون
آوردن میل چند پارچه کوچک با اسباب بیرون آید و بعضی از و با بول مندفع شود و هرگاه
حصاة بحدی صلب باشد که شکسته نشود مانند حصاة ترقی شکل در این صورت لازم است که با عمل
بر مثانه شکافته و بیرون آرند بنحویکه عنقریب بیان خواهیم نمود و بعد از عمل مذکور علیل را تا چند روز
خوابانیده و آرام دارند هرگاه دردی در مثانه بهم رسید فبها و اگر دردی مر او را عارض شود علاج
او نموده و بعد از چند یوم دیگر مجدداً ممکن است تکرار عمل و کسر حصاة و مدت طول عمل بجهت کسر
حصاة مختلف است بنا بجنس علیل و باید پنج شش دقیقه زمان عمل بیش نباشد و در صورتیکه در حین
فرو بردن اسباب بمثانه آب بالمره بیرون آمده باشد باید میل را خارج ساخته و مجدداً آب
بمثانه ریزند که مبادا از نوک میل و ضربه چکش مثانه را آسیبی عظیم رسد و هرگاه این عمل را با عمل
شکافتن مثانه موازنه نموده نسبت دهند اسلم نماید و لکن از تجارب دیده شده که با وجود رعایات
تام از این عمل بیش تلف شده اند که از عمل شکافتن بجهة آنکه در شکستن بالمره حصاة خارج نمی شود
و ذره کوچکی هم از و در مثانه باقی ماند و بمرور اطلاع بول باطراف او گرد آمده و متحجر گردیده عظیم
بهم رسانده حصاة موجود شود و هم باشد که حصاة ناهموار در حین بیرون آوردن در موضعی از مجرای
بول فرو رود و بیرون نیاید در این صورت هم لازم است که بشکافند و بیرون آورند و هم دیده شده
که بعد از سه نوبت این عمل در مثانه ورمی عظیم بهم رسیده بحدی که ممکن نباشد کسر حصاة در مجاری
باید شکافته بیرون آرند و از این بابت است که اغلب حکما عمل بر شکافتن را بر عمل شکستن ترجیح
داده اند و عمل کسر حصاة را نباید بکار داشت در صورتیکه مثانه بسیار تنگی الحس باشد و بدانکه
حصاة بحدی صلب و مستحکم باشد که قوت زیاد بجهت کسر او بکار باید برد و دیگر در هنگامی که قوة
ماسکه مثانه فانی شده باشد بقسمی که نتواند آبی را که در و رخنه اند نگاه دارد لازم است که عمل کسر را
ترک نموده و مثانه را شکافته حصاتش را خارج سازند جلد ثانی از فصل ثالث در بیان عمل
شکافتن مثانه و او عملی است که غدد و ذی و عش مثانه را بقدری بشکافند که بواسطه آن حصاة را
خارج توانند نمود و بخلاف هرگاه در کلیه وجعی شدید و دائم باشد از خوف آنکه مبادا حصاة دیگری
در کلیه باقی یا آنکه متحجر گردد نباید این عمل نمود دیگر آنکه اگر مثانه متقرح یا فیها علیل بحدی ضعیف

بحدی ضعیف باشد که قوای او کفایت عمل نمایند یا از تسبیح حصات حمی دقی عارض شده باشد چند روز
تامل نمود و بعد از آنها پرداخته آنگاه عمل نمایند و چون قوای علیل کافی و مانعی مر عمل را نباشد لازم است
که یکه و روزی تقلیل در غذا نموده و در روز عمل بواسطه حقن لیسینه امعاء را از فضول خالی سازند و بدانکه
دیدن که مثانه را از سه موضع می توان شکافت و حصاة را خارج ساخت اول از عجان سیما جانب ایسر او ثانی
از مقعد مستقیم ثالث از فوق عظم عانه اقسم اولی که اسلم شقوق و حاصل او بهتر و خوف او کمتر است
او را عمل بدطرقی نامند چون عش مثانه بواسطه شکافته مشود و آلاتی که در این عمل مجروح میکردند اول جلد
و لحم واقع در تحت او ست ثانی چند عضله از عجان ثالث قطعه عضلانی مجرای بول رابع غدد و ذی
خامس قطعه عش از مثانه و چون در کتاب تشریح مذکور داشته ایم که صفاق تا بدین موضع از مثانه
نمیرسد لهذا مخوف نباید بود از مجروح گردیدن او و از شرایین عظیم عابر از این موضع یکی شریان حیاتست
که در شیار عظیم خاصره متمکن است هرگاه بحکمت عمل نمایند البته آسیبی بدو وارد نیاید و متقطع نگردد
اما دیده می شود که بعضی از شرایین در این محل بخلاف عادت طبیعی عرضاً سالک باشند در این صورت
البته با وجود احتیاط کامل مجروح و متقطع خواهند گردید تدارکاتیکه مراعات باید نمود قبل
از عمل آنستکه عجان را از موی و کثافت پاک شسته و علیل را بر روی کرسی مرتفع نشانیده بنحویکه دو نشیمنگاه
قدری از کرسی پیش آمده باشد و از عقب تکیه بجهة او قرار گذاشته آنگاه دو دست و پای او را بایندم محکم
بسته و دو ناب نگاه دارند بعد میل فرو برده و ناب دیگر بسپارند بقسمی که قسمتهای میل از خارج در جانب
ایمن و نوک او در جوف مثانه بجانب ایسر واقع باشد و همین ناب بیفتیمین را مرتفع سازد تا از شکم
جراحی بر او وارد نیاید و اما هنگام ثانی از این عمل باید اولاً از وسط عانه بشرح و هم از وسط قوس تحت
عانه بفضای نشیمنگاه خطی و خطی دیگر از وسط شرج بفضای نشیمنگاه فرض نموده و از این دو خط مثلثی حاصل می شود
که از نقطه فوق او باید شکافت جلد را تا وسط خط سطحی تحتانی مثلث مفروضه مذکوره و چون از عظم خاصره
بعدی بهم میرسانند از خوف جراحت وارده بر شریان ایمن خواهند بود و از حرکت اولی که با مضع
شرط داده جلد و لحم واقع در تحت او شکافته خواهد گردید و بعد هم چند تار از عضلات واقع در عجان را
بشکافند تا آنکه بناخن اصبع سبابه شیار میل را ادراک نمایند آنگاه از جانب وحشی اصبع مذکور
بشرط محدبی به استقامت قرب بنا مل فرو برده و ناب میل را محکم نگاه داشته و قدری بجانب

فوق بفشارند تا از معاء مستقیم بعدی بهم رساند و بعد عامل شرط را از شیار میل بادی بقدر الامکان
فرو برد و در هنگام رابع باید غده و ذی و عشی مثانه را شکافت و بجهت این عمل حکمای نسه طریقی و حکمای
فرانسه طریقه دیگر دارند مساوی مبضع از خارج بداخل و فرانسوی با عانت میل پنهان از داخل بخارج
می شکافند اما حکمای نسه با همان شرط بعد از شکافتن قطعه عضلانی مجرای بول علم متصل می نمایند
تا آنکه صدای قرچه بسماع آید از قطع شدن غده و ذی آنگاه عامل ملاحظه مینماید که ممکن است دخول
اصبع سبابه ایسر بمثانه یا نه هرگاه ممکن است حکم میدهد بر خروج و از فرو بردن اصبع و تعیین مقدار
حجر انبر مخصوصی که مراد است فرو برده و حصاة را گرفته بیرون آورند و اگر بعد نگفایت شکافته نشده
دخول اصبع ممکن نیست لازم است که با شرط نکته دار وسعتی بدانموضع داده تا دخول انبر و خروج
حصاة سهل باشد و طریقه فرانسوی چنان است که بعد از شکافتن قطعه عضلانی مجرای بول
میل شیار دار خارج ساخته و میل دیگر که در جوف او شرطی پنهان است از موضع مجروح
فرو برده و از حرکتی که خارج بدو میدهند شرط پنهان از جوف میل بیرون جسته غده و ذی
و عشی مثانه را میشکافد و این آلت را نیکوئی بدان است که مراد او در جائی است بهر درجه که بخواهند
بنابر سنین علیل از صغر و کبر او معین نموده و بهمان درجه بقدر ضرورت می شکافند و لکن اگر میل مذکور را
محکم نگاه داشته یا درجه مافوق آنچه لایق است استعمال نموده باشند شریان حیا یا شریان معاء
مستقیم را مقطوع و یا آنکه قعر مثانه را مجروح سازد و خارج ساختن حجر از مثانه در بعضی صعوبت دارد با آنکه
اولا اصبع سبابه ایسر را عامل فرو برده و هدایت او انبر مخصوص بجوف مثانه داخل ساخته
تا آنکه احساس نمایند برخوردن انبر را بحجر آنگاه اصبع را بیرون آورده و انبر را گشوده بحصات برسانند
هرگاه حجر در قطر عرضی خود با بین انبر قرار گرفته باشد رها داده و چرخانیده در قطر دیگری که خروج او ممکن
باشد گرفته و بعد انبر را بدور خود گردانیده تا برانند که جزئی از مثانه با حصاة گرفته نشده باشد
و بعد بملایمت و رفق انبر را خارج سازند و گاهی بعضی موانع روی دهد که بیرون آوردن حصاة
ممکن نباشد یکی وضع و عظم خود حصات دیگر متشنج گردیدن طبقات مثانه و اینجائی که حجر بوضعی
مستقر باشد که با انبر گرفتن او ممکن نگردد لازم است که ناپی از ظاهر موضع مثانه را بفشارد
با آنکه اصبعی بمعاء مستقیم فرو برده و حصاة را بوضعی بارد که بتوان اخذ نمود و در بعضی با انبر کج

میل بادی صح

بتوان گرفت اگرچه وضع او نیکو باشد و هرگاه وسعت ما بین دو قطعه دسته انبر از خارج کثیر باشد دلیل است
بر عظم حجر از جمیع اقطار و این صورت بجهت خروج او باید حرکت دهند که حجر را بتوانند بیرون آورد و اگر بحدی عظیم باشد
که بهیچ وجه خروج او ممکن نگردد باید با عانت مشرط وسعتی در موضع مجروح دهند تا حجر را بتوانند بیرون آورد
و هرگاه مثانه از تشنج اطراف حجر محکم احاطه نموده باشد بر عالمست که قدری مکث نموده قدری موضع مثانه را
دلک نماید تا تشنج تسکین یابد و اگر حصاة در موضعی از قعر مثانه مستقر باشد خواه جانب ایمن و خواه ایسر در این
صورت خروج او صعب و متعسر است و چون کشودن انبر محال است لهذا باید ناپی از ظاهر بر ما بفشارد
و عامل با اصبع حصاة را از مقر خود حرکت دهد تا بتواند بیرونش آورد و اگر جرم حصاة رخو و لین باشد
از برخوردن اسباب منکسر گردد و خروج او عامل را زحمت دهد باید قطعات عظیم از او را با انبر و خورد شده
او را با قاشق بیرون آرند و هرگاه حصاة زیاد منکسر و خورد شده باشند بجهت خروج اجزای صغار او لازم است
که با عانت آب ذرک مثانه را شست و شوی نموده پاک سازند آسیب و علتی که در این عمل ممکن است
علیل را روی داد سیلان دم و خروج مقعده و اختلاج و غشی است و اما سیلان دم اغلب بخارج بندرت
می شود که بجوف مثانه ریخته شود و در صورتیکه شریان حیا یا مجروح یا مقطوع گردیده باشد سیلان شدید
و خطر بهم رسد و قاعده آن است که از قطع عروق بعد از عمل بلافاصله سیلان دم عارض شود و لکن بندرت
شده است که دو الی هشت یوم بعد از عمل سیلانی بهم رسیده و اما بهترین علاج او اینست که لته را به آب
سرد آلوده دمبدم بموضع مجروح گذارند و اگر از شدت سیلان خوف باشد میتوان لته آلوده به آب سرد بیست
زمان انداخت و هرگاه کفایت ننماید آخرین علاج آنست که میل باکثه تیز را برداشته و لته بدو پیچیده در جراحت
فرو برند که تفوت باشد و بدینواسطه سیلان مسدود خواهد شد اما در اغلب این لازم نخواهد گردید و بیاد داشت
که از عمل جراحان بزرگ شده که بعضی از سیلان هلاک گردیده اند و اتفاق دیگر که در حین عمل می شود
بهم رسد جراحت وارده بر معاء مستقیم است و این حالت در صورتی بهم رسد که ناپ میل را بپایین
فشارده و عامل با شرط زیاد از حد بجانب معاء مذکور بشکافد یا در وقتی که علیل زوری بخود داده
و این علت خود را ظاهر می سازد بدینکه در حین اجابت طبیعی بول از مقعد خارج یا در هنگام بول
نمودن ریح با قدری براز از مجرای بول دفع شود و اغلب اوقات جراحت مذکوره با ندرات اسقام
یابد و بنا در میشود که ناسوری ما بین مثانه و معاء مستقیم عارض شود در این صورت علاج او اینست

این اما بوضعی بدانند

که آلت لوسوم بآنیه مستقیم از مقعد فرو برده و ثقبه ناسوریه را بآهن سرخ سوخته و تا چندی که ثقبه بجرای بول نپیوندد
و هرگاه در حین عمل مقعد خارج شود باید آنکه ناسی بالته او را فشرده و بموضع خود رد نماید اما بعد از اتمام
عمل علیلرا به پشت خوابانیده و پایها را بالا کشیده و موضع مجروح را بالته آلوده به آب سرد پوشیده
و دبندم لته مذکور را تبدیل نموده سیما تا هنگامی که از جراحت سیال است و از اغذیه لطیف
و رقیق اکل فرمایند و در روز اول و ثانی عمل بول از مجری می آید بواسطه انسداد و بودن جراحت
از دم منجمد لکن بعد از روز دوم و سوم بول از جراحت خواهد آمد در فرنگستان بعد از سه هفته و در ایران
بعد از ده یوم نصف بول از مجری و نصف از جراحت می آید در فرنگستان بعد از یکماه در ایران
بعد از بیست یوم بالمره التیام یابد اما بنا در دیده شده که جراحت مذکور بطریق غریب بدون ریم
بعد از چهار یوم و بالمره التیام یافته است و هرگاه بعد از عمل بد علامات و عوارضات التهاب شدید بظهور
رسد از خوف تورم صفاق باید قبل از التهاب معالج ادویه و تدابیر ضد ادعل نماید از وضع علق زیاد
و ضماد بموضع جراحت و نوشانیدن کلل و شیوخ کاهی بواسطه غلظ حرم مثانه بعد از عمل
هلاک گردیده اند از تقرح او یا محض صدمه او در امزجه عصبانی اگر بعد از عمل حمای اضطرابی
مرا نها را عارض شود با قلق و اضطراب و سهر مفرط و دهن اعضا لازم است که قدری افیون و فیون یا
بدانها بخورانند و در بعضی اوقات میشود که جراحت بالمره التیام نپذیرد بلکه در موضع او ناسوری
باقی ماند علاج او بنحوی است که در کتاب اول جراحی در معالجه بواسیر بتفصیل ذکر رفته و بنا در میشود که
بعد از این عمل معمول را عنن روی دهد و سبب او این است که در حین خروج حصاة صدمه و ضغطه باوعیه
منی وارد آمده و بدینواسطه اوعیه مذکور مسدود گردیده و مورث عنن شده و لکن اغلب اوقات اگر صدمه
بر اوعیه منی از خروج حصاة وارد آید اوعیه جانب مقابل عمل او را میسازند بدون علتی و اگر بعد از این عمل
معمول التقطیر البولی عارض شود سیما در بالی بجهت ضعف بنیه و مثانه در این صورت دوا باید بکار داشت
صنعت او بگیرند علک البطم دو مثقال عصاره کوچوله یک نخود کوفته و با هم آمیخته صد و بیست حب نموده
پنج صبح و پنج شام میل فرموده و اطفال یکی صبح و یکی شام فرو برده و هر روز بفرمایند تا سه دانه
و اما قسم ثانی از عمل بجهت خروج حصاة علی است که از مقعد مستقیم مثانه را شکافته و حجر را بیرون
آرند و چون این قسم عمل بدی مخوف و در اغلب اوقات تسمم او حمای وقی است و خوف عنن و ناسور

بیشتر است علی هذا حکما هنگامیکه بکار میبرند او را که عمل بقسم اولی ممکن نباشد یعنی نصف از حصات در مثانه
و نصف دیگر در مجرای بول مستقر و از ظاهر لمس و ادراک توان نمود او را و بدین واسطه میل بمثانه فرو
نرود و طریق عمل این است که علیلرا بنحوی که در قسم اولی بیان نموده ایم خوابانیده و عامل میل شیار
داری بقدر امکان بمجرای بول دوانیده و بنا بسپرده که در وسط بدن او را نگاه دارد آنگاه جراح
اصبع سبابه ایسر را بروغنی آلوده نموده و بر روی او مشرطی مستقیم خوابانیده و از مقعد مستقیم موازی
یک ابهام فرو برده و بعد در امعاء مستقیم گردانیده و عضله مشرج و جانب مقدم مقعد مذکور را
با قدری از عجان شکافته تا اینکه با ناخن میل واقع در مجری را درک نمایند و بعد با مبضع مستقیم
باستعانت در شیار میل از عجان و مقعد مستقیم قطعه از قطعه اعضلانی مجری و تمام غده و بی را
از وسط شکافته و بعد اگر لازم باشد قدری موضع مجروح را وسیع ساخته و اصبع سبابه فرو برده
بهدایت او و باعانت انبر حصاة را گرفته بیرون آرند و چون در این عمل از وسط بدن باید شکافت
و در وسط بدن اوعیه دم قلیل اند لهذا سیلان دست نخواهد داد و بعد از اتمام عمل علیلرا به تخت
خوابانیده و قدری گلل بدو خورانیده و اگر از جراحت خون کم آمده باشد چند زلو بدانجا نشانند
و بعد از روز هفتم عمل که شروع بآمدن ریم مینمایند از خوف آنکه مبادا ناسوری از جراحت باقی
ماند لازم است که هر یکروز فاصله جراحت را از سنگ جنم پالایند و البته التیام این جراحت
بیش از یکماه طول خواهد کشید و اما قسم ثالث از عمل بجهت خروج حصاة علی است که از فوق زهار
مثانه را باید شکافت و چون در کتاب تشریح ذکر نموده ایم صفاق بعد از پوشیدن مراق از قرب فوق
زهار بقعر مثانه عبور و از اینجا بمقعد مستقیم بگذرد و در هنگامی که مثانه را از آب ممتلی سازند صفاق
مرتفع گردیده و فضائی در مابین زهار و مثانه باقی ماند بنا علی ذلک هرگاه در این فضا عمل بدنماید
جراحتی بر صفاق وارد نخواهد آمد البته و طریق عمل آن است که علیلرا بنحوی که در قسم اولی خوابانیده
و عامل باعانت آب ذرور مثانه را از آب ممتلی ساخته و بعد میلی که ناو از فوق دارد برداشته
بمجری فرو برد تا آنکه نوک او را از ظاهر موضع مثانه ادراک نموده و بنا بسپرد آنگاه عامل
بجانب ایسر علیل ایستاده و با مبضعی محدب در خط ابیض وسط بطن یک اصبع از فوق زهار
بشکافد تا زهار بعد لف نماید تا مثانه و ادراک نمایند نوک میل را با اصبع ابهام و سبابه ایسر

آنگاه نوک میل را

گرفته و از شیار او با مبضع مستقیم مثانه را مجروح ساخته و باعانت اصبع انبر اندخته حصاة را گرفته
بیرون آرند و بعد از اتمام عمل فتیله در موضع مجروح نهاده با قدری کتان او را پوشیده و در روز اول
عمل چند نوبت رفاده را تبدیل باید نمود بواسطهٔ آلوده شدن او به بول و چهار پنج روز بعد از عمل
فتیله را تجدید نمایند که بول نصف از مجری و نصف از جراحت خواهد آمد در این وقت و بدین تدابیر
در چند روز جراحت مذکور التیام پذیرد و از آنچه که ممکن است از این عمل بظهور رسد جراحت
و ورم مضاق و تورم او و فستق یکی از امعا از موضع مجروح و قرحهٔ لحم اطراف مثانه بواسطهٔ
انصباب بول و حدت او و نباتهٔ علی ذالک چون این قسم عمل بدرا خوف بیشتر است از قسم اولی
جراحان تا ممکن است بکار نمی دارند مگر هنگام وجوب بلکه ترک او را اولی دانسته اند فصل رابع از باب
ثانی در بیان عمل خروج حصاة از اناث چون از تشریح مفهوم گردیده است که مجری بول انها
قصیر و فی الجمله انحنا دارد و در فوق سطح فوقانی مهبل موازی نصف ابهام در تحت منظر واقع
و بسان حصاری است لهذا عمل و اخراج حصاة در انها اسهل است که در ذکور و اما طریقهٔ این
عمل اینست که علیله را خوابانیده و میل شیاردار از مجری مثانه فرو برده و بمجرا رسانیده و مبضع
دکه دار دقیقی در شیار میل نهاده انگاه بجانب فوق قدری مایل باسر تمام مسافت مجری را شکافته
و اصبعی فرو برده بمجرا رسانیده و مبضع دکه دار دقیقی در شیار میل نهاده انگاه بجانب فوق
قدری مایل باسر تمام مسافت مجری را شکافته و اصبعی فرو برده و بهدایت او انبر بجوف مثانه
داخل و بمجرا را اخذ نموده خارج سازند و انجا که حصاة بحدی عظیم باشد که خروج او موجب تالم و درد
شدید گردد باید خورد نموده قطعات او را بیرون آورند و چون در این عمل از قطع شریان شعرین سیلان
عظیم روی خواهد داد بنا علی ذالک بجهت انسداد باید مکرر لته را بآب مشلوج آلوده و بر موضع مجروح
نهند و بعد از این چندی تقطیر البول علیله را عارض شود و باید که جراحت را با سنگ جهنم آلوده تا انکه
بعد از التیام علت مذکوره بالذات ازاله شود و بعضی از استادان علم جراحی که از عمل بدرا کراهی دارند
در صاحبان این علت بدین نحو عمل مینمایند که قدری اسفنج محکم فشرده و فتیله از او ترتیب داده
و بمجرای بول دوانیده و چندی را داده که از رطوبت حجم اسفنج زیاد شده و مجری وسیع گردیده
و بدین واسطه حصاة بدون آلت و شکافتن خارج گشته و لیکن این علاجه عیب است یکی انکه طول

در بدن طولی لازم دارد ثانی انکه قوهٔ ماسکهٔ مثانه علیله فانی شود بحدی که ضبط خود نتواند نمود ثالث انکه هرگاه
حصات عظیم باشد تالم و صدمهٔ او اشد از ان است که عمل بدر و بعضی جراحان گفته اند که در صورت عظم حصاة
از خوف انکه مبادا شکاف فوقی مجری کفایت خروج نماید لازم است که سطح تحتانی مجری را نیز بشکافته
ولی این عمل قولیست ضعیف و علی است خطیر بواسطهٔ انکه اگر از عظم حصاة شکاف فوقی مجری کفایت خروج نماید
از دراب وسیع نمود تا مجری وسیع گردیده بسهولت حجر را خارج سازند و ابدا از طرف تحتانی
عمل بدر و شکافتن جایز نیست چون خود دخترهای بسن سه که بدین علت مبتلا بوجانب فوق مجرای بول او را شکافته
بدون ایلامی بسهولت حصاة عظیمی از و خارج ساختم و هم باشد که از شکافتن سطح تحتانی مجری ناسوری مابین
مهبل و مجرا بول بهم رسیده و همیشه بول بواسطهٔ ثقبهٔ مذکور از مثانه بمهبل داخل و مندفع گردد و این از علل
که مرگ صاحب او را بر حیات مقدم است و لهذا اغلب همیشه از این عمل اجتناب نموده اند فصل خامس در استقرار
در استقرار یافتن حصاة یا جسمی از اشیا خارجه در مجرای بول بدانکه هرگاه اتفاقا شیئی از راه قضیب بمجرای
بول فرو رود یا حصاة صغیری از مثانه در حین اندفاع در موضعی از مواضع مجری استقرار و تمکن یابد این
علامات از و بظهور رسد از وجعی صعب در موضع علت با عسرت بول بلکه در بعضی حبس البول هم عارض شود و از
عجان ادراک حصاة یا شیئی خارجه را توان نمود و از دویدن میل محسوس شود که در موضعی که از مجری فوق
میل بحصاة رخورد بجهت علاج لازم است که حصاة را بیرون آورد بواسطهٔ انضغاط و دلک مجری از ابتدا تا انتها
اما در صورتیکه مستقر و متمکن گردیده باشد بحدی که بدین عمل خروج او ممکن نشود باید انکه عمل بدر نموده او را بیرون
آرند بدو انکه پای از فوق ممر حصات را بفشارد که بالا نرود و بعد عامل میلی از مجری بدر اندازد تا رسیدن
بسنگ انگاه از خارج مجری بواسطهٔ مبضع مستقیم روی حصاة را شکافته تا برسند بحجر و بعد موضع مجروح را
وسیع ساخته و با انبر حصات را اخذ و خارج سازند و بعد از اتمام عمل علیله را خوابانیده و آرام داشته و مکرر
بآب بارد طلا نمایند مقالهٔ ثالث از کتاب ثانی در بیان تغییر جرم آلتی از آلات بدن و وجود آلتی جدید
غیر طبیعی و مشتمل است بر چهار باب باب اول در تغییر نسج و جرم آلتی از آلات و مشتمل است بر مقدمه
و سه فصل اما مقدمه بدانکه تغییر جرم آلتی از بدن یا چند باردی است چند آن است که با وجود بر این حالت
و ابدای موضع متغیر الجرم مزاج از حالت طبیعی خود منصرف نگردد اصلا و روی آن است که علاوه
بر انکه موضع علت علیله را متالم می سازد مزاج را نیز منصرف و فاسد گرداند فصل اول از باب اول

در تقلص و غلظ جرم لسان در بعضی باشد که لسان را جرم بحدی غلظ بهم رسد که در دهان جای نگیرد و خارج شود
و پیلو زرد اغلب این علت خلقی و بواسطهٔ اورام مص و منع و بلع عسرت بهم رسانند و لعاب از دهان
خارج شود و چون از عظم او ضغطهٔ والی بر اعصاب راس وارد می آید بدینواسطه از عود طبیعی خود
خارج شوند و در لسان شقاقها بهم رسد که متقرح گردند اما علاج در صورتیکه خلقی طفلی را لسان غلظ
و عظم رسانیده و دائم از دهان بیرون آرد باید آنکه در حین خروج حشیشی حریفی بسان فلفل و امثال او
بزبان زده زود نمود تا آنکه پس کشد و هم لازم است که آن طفل را مرضعهٔ عظیم الثدی و الحلمه باشد تا از
عظم حلمه دهان ممتلی و زبان خارج نتواند شد و در صورتیکه بحدی لسان عظم بهم رسانیده باشد که در دهان جای
نگیرد و باید آنکه چند نوبت بر لسان دخت انزروت نشانیده و با قوابض روزی چند نوبت مضمضه فرمایند
یا آنکه با مبضعی چند شرط نمایند بعد از این که بدین تدبیر قدری لسان صغر بهم رساند لازم است که همیشه
دهان را بسته دارند و اسلم آن است که نواری تحت زنخ انداخته و بفوق راس استوار ساخته
تا کشودن دهان ممکن نگردد و هرگاه معالجات مذکوره ثمری نه بخشد و لسان صغر بهم نرساند بر معالج
لازم است که قدری از او را قطع نماید بدین طریق که اولا مشخص نمایند که تا چه حد بزرگ شده آنگاه با ابزری
زبان را گرفته از دهان بیرون کشیده و از نوک او بقدر آنکه عظم رسانیده هلالی وار قطع نمایند اگر بعد از اتمام
عمل سیلان دم شدیدی عارض شود و بهیچ وجه انسداد او ممکن نگردد بآهن سرخی که حاضر است موضع
مقطوع را بسوزانند و استادان این فن تازه ابزری اختراع نموده که دم او عریض است بسان ابزری که
با او جفن را گرفته مقطوع می سازند با این ابزار از موضعی که قطع او لازم است از لسان گرفته و از دهان بیرون
کشیده قطع نموده و ابزار را ماندهند تا قوات عروق مذکوره منقلص و مسدود گردیده سیلان موقوف
و هم در بعضی اوقات استرخای در لسان بهم رسد بواسطهٔ فلوج و سرخی گردیدن عصب او بدینواسطه
عظم بهم رسانیده و از دهان بیاویزد در این صورت بجهت علاج لازم است که مشعع زراریح تحت اذن
انداخته و بموضع او جوهر خرق ابیض مالیده و از ادویهٔ کوچوله و جوهر او میل فرمایند و هم استعمال
چرخ ایلک تریکار معبر عصب لسان از معالجات نیکوست فصل ثانی از باب اول در بیان عظم و غلظ غدهٔ
زائده که او را بفرانسه کوانتر نامند و این علتی است که حجم و جرم و هیئت غدهٔ مذکوره بالمره متغیر شود از آنچه
در حالت طبیعی بوده و غدهٔ مذکوره را دو راست که بین دو یسار واقع اند یا چنان است که راسی

از عظم و جرش غلظ بهم رساند و یا تمامه علی ای تقدیر جلد فوق او بهیچ وجه متغیر نگردد مگر آنکه در صورتی که
عظم زیاده بهم رسانیده باشد او رده ما فوق او در دور و ظهور بهم رسانند و انجائی که این علت بطول
انجامیده باشد در جوف غدهٔ مذکوره سلعها با غلظ و استحکام عارض شوند و هرگاه مانع نگردند از عظم او
روز بروز زیاده شود و بسیار منفجر گردیده ریم از او بالاید و بدانکه در صورت خفه این علت صدمه او قلیل
و بالعکس چون زیاد عظم بهم رسانیده و قصبة الریه را منضغط و بدینواسطه بحة الصوت عارض شفس و بعید
متغیر گردیده و بالاخره از مکان خود خارج شده و بشره کبود و علیلا مخنوق سازد و این ورم خالی
از سه قسم نیست قسمی آن است که جرم غدهٔ مذکوره غلیظ شود او را کوانتر لیپوماتیک یا جدری نامند و قسم
ثانی آن است که غدهٔ مذکوره سرطان بهم رساند او را کوانتر کانسرنامند و قسم ثالث آن است که اوعیه
و عروق غدهٔ بحدی وسیع شود که دم در آنها ممکث نموده شوانند گذشت او را کوانتر انوریزم نامند
و قسم اولی کثیر و دو قسم اخیر قلیل و نادر الوقوع است اما قسم اولی در بعضی از بلاد مانند باویا
و بعضی از ایتالیا و کوه الپ زیاد است بحدی که بعضی اطفال بعد از تولد این علت بهم رسانیده
در تجاویف دماغی انها رطوبت جمع و عقلشان زایل و زبان آویخته و بعد از چند سال بمیرند
و در همین بلاد میشود که بعد از رسیدن طفل بسن بلوغ یا حین حمل غدهٔ زایده انها ورم نموده و عظم بهم رسانیده
و در جوف او سلعهائیکه از رطوبت شهدی ممتلی باشند موجود و بر در رطوبت مذکوره صلابت
و غلظیت بهم رساند بنحویکه از لمس سخمی انها محسوس و ملموس شود اما قسم ثانی که ورم سرطانی غدهٔ
زائده باشد در ابتدا تشخیص او از قسم اولی محال و لکن این قسم را نمو بسرعت است بنوعی که در مدت
دو سه ماه زیاد عظم بهم رساند با وجعی صعب و هذا و بعلاوه با این علت رداتی در مزاج بهم رسد و در موضع
دیگر از بدن نیز سرطانی عارض شود اما قسم ثالث آن و بسیار نادر الوقوع است که اوعیهٔ دقاق مفروشه
در جرم غدهٔ مذکوره وسیع گردیده مورث عظم او شوند و تشخیص او از قسم اولی اصعب است اما در این
قسم چون بموضع علت گوش دهند صدای انوریزم از و مسموع شود ضربان و حرکت دم در عروق
غدهٔ مذکوره علیلا محسوس و نمو او زیاد سریع است و سبب این علت بسته است بمکان چنانکه
در بلدانی که در وسط درهٔ کوهی واقع اند و در آنکه که در آب آنها آهک زیاد است این مرض زیاد باشد
و هم از حمل شیئی ثقیل بر راس و در زنان هنگام حمل و حین وضع حمل باشد این علت عارض شود

و اما اندار او قسم اولی که از جنس سلعه باشد ابتدا میتوان به استعمال ادویه لایقه علاج نمود
و چون سلعه او عظیم شده باشد عمل بدلازم است قسم ثانی را علاج دیگری نیست اصلاً و بجهة علاج قسم آخر
که کوا ترا لوزم باشد باید مکرر طلای آب بارد نموده و قطعه سربی بر موضع علت بسته و از مشروبات خود
دیتیال میل فرماید و چون علت بحد کمال رسیده باشد آخرین علاج که عمل یدی است عظیم و خطر بود
که شریان فوقی غدهٔ مذکوره مکشوف نموده و بندند و لکن اغلب از جراحان این علاج را نمیکنند
و مرتکب نمی شوند و اما علاج قسم اولی که کوا تریلیسنفاتیک باشد باید بدیدادو تیدیه و اسفنجه
و امثال آنها کار برند در ابتدا ید را مشروبا استعمال نیفرمایند بلکه دوائی از و ترتیب داده موضع
علت را دلک و تدهین فرمایند صفه دوائی نافع بگیرند خالص شش نخود بدر دو پتاس نیمثقال کره
کاو شش مثقال مخلوط نموده بمالند و هرگاه تدهین او کفایت ننماید در دو پتاس از یک تا چهار نخود بهر صباح
میل فرمایند و هرگاه از مبادرت بدو علاج اسرع خشک پیاپی و طپش قلب و سهر و هزال اعضا و اذابه
غدد و ضعف بدن و قوی تورم مفاصل و رعشه و اذابه شدید بدن و غدد او ظاهر شود دلیل است بر افراط
دوا و بر آنکه طبیعت دیگر متحمل او نتواند گردید صفه دوائی که قدما در این علت بکار برده اند بگیرند
نمک خرنگی اسفنج بریان کرده قند مکعب نیم درهم نوشادر ریشه امیر الطوریا که دوائی است از جنس
انقوزه سلیخه مکعب نیم درهم نیمون طلائی شش نخود فلفل طویل یکدرهم اجزا را سحق و مخلوط نموده
صبح و شام یکخاشق از و را سفوف نمایند و هم در تحلیل این غده معین است تمریخ دهن اب
و لدک و دهن دیتیال و دهن بید انجیر مخلوط با عرق که هر یک از دهان مذکوره را بالتهٔ صوفی
بر موضع علت بمالند و هم استعمال شمع مرتب از اشق یا از اشق و شوکران بسیار نافع است
و در صورتیکه علت بطول انجامیده و خوف هلاکت دست دهد از عظم غدهٔ مذکوره اسلم آنست
که در تحت او خوشی بگشند اول از یکجانب غده و بعد از علاج او از دیگر جانب اگرچه این علاج
نیز خوف است ولی احتیاط و تشویش چنان ندارد که شکافتن و بیرون آوردن غده و بعضی
از معالجین در صورت وجود سلعه در جوف غده چنین نموده اند که شکافی بدو داده و بعد از
خروج رطوبت محتبسه در جوف او قدری کتان بدانموضع نهاده تا بصلاح آمده است و لکن
از اعمال ردیه است و هم از جراحان شکافته و بالمره غده متورمرا برداشته اما چه سود

(بنجر)

که جمیع انها تلف شده اند فصل ثالث در باب اولی در بیان عظم شفرین و منظر بدانکه باشد منظر بحدی
عظم بهم رساند که مانند قضیب طفلی و طایفه از نسوان زنگیان میباشند که بنظر عظیم دارند بذاته لکن باشد
که آلت مذکور بحدی عظیم شود که سرطانی مراد را عارض و مورث عظم او شود علاج او این است که قطعش نمایند
بدین نحو که ناپی شفرین را از هم گشوده و عامل او را گرفته با مبضع قطع نموده و بموضع مقطوع ادویه قابضه ذرور
و قدری کتان بروی او نهاده و باندی بجهت استوار سازند و هنگامیکه شفرین عظیم شوند بحدی که
تا وسط فخذین بیاویزند و این علت یا خلقی است یا عارضی علی ای تقدیر علاجی جز قطع نمودن ندارد باب
ثانی از مقالهٔ ثالث در بیان وجود آلتی جدید غیر طبیعی و مشتمل است بر هفت فصل فصل اول در ثالیل
و نبت قرن در انسان و او نیست سوای عظم و غلظ ثالیلی که در بشره واقع در فوق جلد که بسان قارچی
باشند بهم رسد و این ثالیل دو قسمند یکی عریض و دیگری طویل صاحب قمعت و هر یک از انها اغلب
در بدین دو وجه و عشق عارض شوند و در زنان بیش از ان بهم رسد که در مردان و سبب او واضح نیست
و باشد که در بعضی اشخاص این علت عارض و بعد از چندی زایل شود و اما علاج هرگاه در جمیع بدن
عارض شده باید منضجات مانند اشق و طرطیر و امثال آنها میل فرموده و اگر در بعضی اعضا ثالیل بهم رسد
دون بعضی اسلم آنست که ادویه موضعی بکار دارند و انفع آنها آن است که اگر ثالیل با قمع باشد
موی اسبی به اصل او بندند تا آنکه ساقط شود و اگر عریض باشد قدری سنگ جهنم با عصارهٔ
فرفیون یا تقطیر زراریح بدو بمالند و هم از طلای جوهر شوره در این باب نفع کلی حاصل شود
و لازم است که در استعمال آنها احتیاط کامل بعمل آرند مبادا که ادویه مذکوره بعضو سالم
اطراف برخورده و مورث فسادی گردد و هم باید آنکه بمضمضی ثالیل را خراشیده و آنگاه ادویه
اکاله بر موضع او بمالند و باشد که ثالیل بعد از مدتی بدون علاجی رفع شود اما بنحوی و او عبارت
از آنست که بشره موضعی از جلد سخت و غلیظ گردیده و بداخل آن موضع میل نموده مورث
ایلام و ایذا گردد و اغلب در جل سیما در خلف ابهام و از ضغطهٔ متوالی که از پای پوش تنگ
و آرد آید عارض شود و در فصل شتا اذیت او اشد سایر فصول است و علاج باید اولا مانع آمد
انضغاط بدانموضع باشد آنکه پای پوشی وسیع پوشیده و حلقه از صمغ الاسنگ ترتیب داده
بموضع علت نهاده تا ضغطه بر انموضع وارد نیاید و بجهة اسقاط و ازاله ثالیل چه مذکوره لازم است

که بزاحت کثیره او را باصابون شست و شوی نموده و بمرور با منضج بریده بر دارند و در شیوخ
باید احتیاطی کامل نمود از اینکه در حین قطع منجر جراحتی بر ما بجا و او وارد نیاید مبادا غانغرا
گیرد و مورث هلاکت شود بدانکه بعضی از حکما در کتب ثبت و ذکر نموده اند که مشاهده نموده ایم
در جبهه انسان شیئی روییده بسان قرن بطول یک تا دو انگشت ابهام در صورت حقیقه این مطلب
بجهة علاج لازم است که او را از اصل شکافته بر دارند فصل ثانی از باب ثانی در بیان تغییر و غلظ
جرم عظمی از عظام بدن انسان و مشتمل است بر دو جمله و چون این علت خالی از دو قسم نیست
یا خفان است که ماده خضروفی بجرم عظمی از مبدا الی منتهی منصب و او را در رقه نموده و در جوف
انها گیرد و این قسم استسقای استیتام نامند و قسم دیگر آن است که در موضعی از عظمی دملی با لینت
عارض و بمرور صلب و غلظت بهم رساند و او را گنجس تر نامیده اند جمله اولی در بیان گنجس تر
بباید دانست که در بعضی بواسطه آبله فرنگ یا خنازیر یا نقرس می شود که شب در جزئی از عظم
وجعی صعب عارض شود بواسطه تورم ضریع و بعد از ورم رطوبتی از و منبعث گردد و بغلظت
و قوام صمغ که بمرور رطوبت مذکور صلب و غلظت بهم رساند و نادر است که در جمیع اطراف
از عظم این علت عارض شود بلکه همیشه در یکجانب است و هم باشد که بسان تولولی با قمع بر
نماید و این علت در جمیع عظام بدن عارض نمیشود بلکه در عظامی بهم رسد که از عضله پوشیده
نیستند مانند زندین و ترقوه و جبهه و هم در مفاصل عروض او نادر است و مسلم میشود
که این ماده در جانب باطنی جبهه بروز و دماغ را منضغط و مورث صرع و سایر امراض دماغی
گردد و علامات و اعراض این علت مختلف است باختلاف اسباب موجبه او چنانچه هرگاه
سبب آتشک باشد در لیالی وجع اشتداد یابد بعلاوه آنکه در ابتدا وجع در جمیع عظام
و آخر در عضو موقوف مستقر گردد و انجا که سبب مرض ماده خنازیر باشد وجع خفیف و بدر
عارض شود با سایر اعراضی که لازمه وجود خنازیر است و بسیار نادر است که دمل مذکور
ریم و متقرح شود موضع او و گاهی این علت مشتبه میشود بورم غلیظی که از ضربه و سقطه عارض
شده باشد تمیز انها از یکدیگر بعلاماتی که سابقا در باب او ذکر رفته باید نمود اما علاج
باید بروفق سبب او نمود چنانچه اگر سبب آتشک و ماده خنازیری باشد انفع جمیع ادویه استعمال

ادویه

ادویه بدیه است اگرچه از استعمال ادوای مذکور وجع نقرس هم تسکین یابد در انجائیکه با این علت
التهابی هم همراه باشد باید بموضع علت زلو نشانیده و از دهن زیق رمادی تمریخ فرموده
و ضمادی متخذه از حشایش عطره بکار داشته تا تحلیل رود و هم بعضی از حکما استعمال مشمع
متخذ از شق و شوکران و زیق را بجهت تحلیل نافع دیده اند و هرگاه تحلیل نرود و مورث تالم
و ایذای شدید گردد و حرکت را مانع آید بر معالج لازم است که با عانت عمل یدی دمل مذکور را
ساقط و زایل سازد و بدین قسم که با منضج جلد فوق موضع علت را صلیب و اشکافته و لف نموده
انگاه با آلتی شبیه باسکنه نجاران و مطرق یا آلهٔ زاره عظمی را با عظم بریده و بر دارند و موضع
او را فاد نموده تا التیام یابد جمله ثانی از فصل ثانی در بیان مرض استسقای استیتام و او
عبارت است از انکه عظمی از عظام بدن ورقه ورقه گردیده و بجوف او رطوبتی لقوام صمغ عربی
منصب و بمرور غضروفیت بهم رسانیده و بالاخره صلب و غلیظ شود در صورتی که در جوف عظم
رطوبت منصب گردیده است او را استسقای یاتم نامند و بعد از غضروفیت و صلابت استسقای
استیتام نامند و سبب این مرض اغلب مجهول و لکن عارض میشود اشخاصی را که مزاج ردی و قوی
ضعیف و بمرض آتشک و خنازیر و نقرس قبلا بوده یا استعداد آنها دارند و علامات این مرض
بعینه مانند آنست که اگر گنجس تر از اینکه در ابتدا وجعی متصل بنمنده در لیالی عارض و بعد از انکه
به بستر رفته گرم شدند ساکت گردد و بعد از چندی که بدینمنوال گذشت استخوان بر آید و وجع مذکور
تزاید و جلد فوق موضع علت متمدد و مانند آنکه در سرطان باشد که بعد از مدتی وسط عظم علیل منفجر و متقرح
گردیده صدیدی متعفن از و بالوده و در اطراف موضع متقرح لحمی زائده روییده و علیل از شدت
سیلان لحمی و قیح قبلا و هلاک گردد و در بعضی از صاحبان این علت میشود که وجع خفیف باشد
و علت زیاد نگردیده یک منوال بماند و بعضی را از ابتدا وجع شدید عارض شود بحدی که خود را هلاک
خواهند نمود اما چون مرض بدرجه کمال رسید تسکین یابد تمیز ما بین این علت و گنجس تر بدین نحو باید نمود
که گنجس تر از موضع علت محدود است از نسیج سالم بخلاف انکه این مرض غیر محدود است عضو موقوف
از سالم و گنجس تر منفجر نگردد و ماده از و نپالاید و اما علاج چون در ابتدای این علت اعراض
التهابی شدید است باید ادویه و تدابیر ضد التهاب بکار داشت از اسال [illegible] علاج باید

رصاص و امثال آنها و قبل از آنکه معالج تشخیص دهد این علت را از آکلس تر باید ادویه
بدیه بکار داشت هرگاه نافع افتاد و وجع تخفیف یافت معلوم است که آکلس تر است و الا
یقین باید نمود بر این مرض و علاجی مر او را نیست سوای عمل بدین طریق که جلد فوق موضع علت
از عظم را جلیب و از شکافته و لف نموده آنگاه با عانت مطرق و اسکنه و کاز عظم را قطع
و در دوا زند و موضع او قدری کتان آلوده بروغن بادام نهاده تا التیام پذیرد و اینجائی که
عظم متقرح و اطراف آنش فاسد شده باشد برئی نیست سوای آنکه العضو را بالمره قطع نموده
بطریقی که عنقریب در باب عمل بدی ذکر خواهد شد فصل ثالث از باب ثانی در بیان سلعه
شحمی که بفرانسه لیپوم نامیده اند و او عبارت است از ورمی که حادث شود از دو موت در تحت
جلد بسان آنکه سلعه و این علت موروث اند و تا لم نکرد مگر آنکه چون نشانند مشان قدری
لذت نماید و دل مذکور محدود و متحرک و از لمس مانند پشمی ادراک شود بخش بخش
و بر در عظم بهم رسانند و اگرچه جلدی حاوی بدو متغیر اللون نیست ولکن بعد از عظم بواسطه
تمدد عروق او دور بهم رسانند و سبب او مجهول و لکن اغلب عارض شود بموضعی که مضروب
و کوفته شده و اکثر شبان و اناث را عارض شود و هم اغلب مابین کتفین و عنق و ظهر
بروز نماید و نادر است که یک شخص دو سه از این دمل بهم رسانند و چون تشریح نمایند او را
بسان دنبه کوسفند ظاهر شود و هم مشاهده شده که طفلی با این دمل بدنیا آمده
و اگرچه از اعمال خفیف و جید است لکن در صورت عظم و مجاورت با وعیه عظیم دم باشد
که مورث فسادی گردد و علاج نیست سوای آنکه با عمل بدی او را بیرون آرند و این عمل
در قاعده سهلست چون به اطراف التصاقی ندارد و بعد از قطع کیسه او با دست ممکنست او را
بیرون آورد و اگر باشد چند بخش از این دمل با مابین عروق عظیم دم یا عصب قرار گرفته و جراح
قادر نباشد بر خروج او در این صورت لازمست که بقدر امکان از او بریده و آنچه قریب با وعیه
دم است رها داده تا بمرور ایام از او بدور هم شده دفع گردد و باید آنکه اول شق جلد نموده
آنگاه بیرونش آرند و اینجائی که دمل مذکور باشد از خوف آنکه مبادا بعد از خروج او
جلد بسان کیسه شود باید آنکه قدری از جلد را هم بریده بردارند فصل رابع از باب ثانی

در بیان

در بیان مرض سلعه و کنگلیان اما سلعه عبارتست از ورمی که در تحت جلد واقع و کیسه او باطراف ملتصق و در جوف او
ماده موجود که باختلاف او سلعه نیز مختلف است و آن ماده یا رطوبت محض است او را کیست سرزنامند
یعنی کیسه مائیت و یا رطوبت او بقوام عسلست او را کیست میل سرزد و بعربی سلعه شحمیه نامند و یا در کیسه
سلعه ماده بسان بیاض البیض و در او شعر یا مرس یا ظفر یافت شود و او را اتیرون نامند و این ساطعه
شمع کافوری باشند و اینجا کیسه مذکور نیز مختلف است به اختلاف ماده موجوده در او مانند آنکه هرگاه
در جوف او رطوبت محض متمکن باشد کیسه سلعه دقیق و شکننده و در بعضی غضروفیت یا عظمیت
بهم رساند و سطح داخلی آنها صاف و در بعضی صاحب خمل اند و این کیسه یا سخت و یا سست باطراف
بسته است و این دمل از اینها صغیره و کروی شکل اند و بدور کبیر بهم رسانند و جلد حاوی بر آنها دو لون
تغییری ندارد و بذات جیداست مگر هنگامیکه مجاور باشد به اوعیه عظیمه از دم که انضغاط بدو علتی رسد
و هرگاه ضربه بر جلد وارد آید باشد که سلعه عارض شود و هم از جنس اوست عظم و امتلای غدد و سوئیکه
در خلل و فرج جلد واقع اند اما بعد از امتلای غدد مذکوره منفذی باقی ماند که هرگاه او را بفشارند دوست
مستقر در جوف غده مندفع شود علامات و علاج او بعینه مانند سلعه است و هم از جنس سلعه است
کلوله که در پشت دست عارض شود موسوم به کنگلیان و اینست که اجتماع و از دیاد رطوبت در غلاف وتری
از اوتار پشت دست و باشد که بحدی رطوبت جمع شود که از غدد صلابت بهم رساند بسان عظمی و اما علاج
سلعه بدانکه اینچیزی که در جوف کیسه متمکن است از ادویه موضعی و استعمال شروبات تحلیل و علاج او
هرگز ممکن نیست سوای آنکه با عمل بدی شکافته و بیرونش آورند و همیشه بیرون آوردن کیسه سلعه ممکن نیست
چون میشود که سلعه در تحت عرقی از دم بروز نماید و در این صورت از خوف و سوء جراحت بر اوعیه دم عمل
بدی ممنوع است اما در صورت امکان بدین نحو عمل مینمایند که مقصی جلد را شق و بتدریج و رفق لف نموده
تا آنکه جرم سلعه بسان پنبه از جلد برآید آنگاه اصل او را قطع و بیرون آورند و هم می شود که اول مقدم
کیسه سلعه را شکافته و بعد از خروج ماده مجتمعه در جوف او با ابزری کیسه را گرفته و قطعه قطعه بریده بیرون آرند
و هم میشود که با مقص بعد از شق و لف جلد با دست سلعه را گرفته بیرون آورد و اینجائی که کیسه سلعه در
موضعی قرار داشته باشد که خوف باشد از خروج سلعه عرقی از دم یا آنکه در عنق واقع باشد بر عامل است
که بقدر امکان و جرئت از سلعه برداشته و باقی را رها داده و بموضع او قدری کتان نهاده تا طبیعت او را

از ابر دو دفع ساخته رفع شود و اما علاج کنکلیان مختلف است هرگاه جدید باشد باستعمال ادویهٔ محلله سیما
از مشمع زیتی و شوکران و تمریخ دهن بدواء اضاض مشمع زراریح و بستن با سرب تحلیل خواهد شد
و چون با این همه تدابیر تحلیل نرود باید دو انگشت بر روی او نهاده و بفشارند تا منکسر و متفرق گردیده
تحلیل رود و اگر با وجود این تحلیل نرود باید با میلی دقیق که تحت جلد فرو برده اند قدری او را خراشیده
و بموضع او مشمع و اخلیون بسته و در روی او ورقه سربی نهند تا تحلیل رود و الا اسلم آنست
که رها دهند و بهیچوجه عمل بدی ننمایند چون ممکن است که از عمل بدتر متورم و ورم او تارا از اعلال
صعب و مهلکت و بباید دانست که در بعضی بشود که در تحت جلد کیسه موجود شود و او نیست مگر کرم
و این کیسه اگر اغلب در تحت جلد بهم رسد اما باشد که در کبد یا کلیه یا در خانهٔ چشم یا دماغ عارض شود
و هم باشد که با این عضلات قرار گیرد و آنجائی که در تحت باشد بسلعه مشتبه خواهد شد چون این کیسه
ممتلی از رطوبت و در وسط نقطهٔ دارد که سر او هست و اگر با ذره بین مشاهده نمایند نیشی دارد با فی الجمله
حرکتی و علاج بعینه مانند سلعه است فصل خامس از باب ثانی در عرق مدنی و او عبارت
از بثره ایست که اغلب در فخذین یا ساقین ظاهر انگاه آبله نموده و منفجر گردیده شبیه بسان دودی
متحرک خارج شود و وجه تسمیه اکثرت عروض عروض اوست در مدینهٔ طیبه و سبب انصباب
و احتباس فضولی است در تحت جلد که طبیعت او را منجمد و منفصل ساخته بدین شکل خارج
سازد و اکثر حدوث این علت در بلدان حاره میباشد و اما علاج باید اولا مرطب از سنا
و تنکه فرنگی یا از صبر زرد و گل سرخ و امثال آنها میل فرموده و استفراغ دم نمایند
بفصد و ارسال علق بموضع علت و تطلیه با دویهٔ محلله و هرگاه بمعالجات مذکوره کشف نموده
و بیرون آید لازم است که او را بتعصیب بپیچند و بضوابط و احتیاط نمایند که پاره نشود فصل سادس
از باب ثانی در وجود شیئی غضروفی در فضای مفصل از مفاصل بدن و این مرض بسیار نادر و بعد از
عروض شیئی از غضروف بقدر عدس و نخود تا فندق در فضای مفصلی سیما مفصل کبد بهم رسد
و متحرک باشد از جهتی بجهتی و اعراض این علت مختلف و بسته بمقدار اوست چنانچه در صورت صغر
ایلام و ایذای او خفیف و در کبر او علیل او جمی صعب هنگام تحریک در مفصل علیل
عارض شود و این شیئی در بعضی مدرک و اگر در ظاهر مفصل باشد از لمس محسوس خواهد بود

و نتیجه او اینست که بعد از وجود شیئی غضروفی مفصل متورم و اعراض التهابی او را عارض شود و اما علاج
در صورت خفت مرض و صغر آن شیئی اسلم آن است که واگذارند اما چون وجعی شدید عارض شود
و علیل متحمل او نتواند شد چاره جز خروج شیئی خارجی از جوف مفصل نیست و واضح است که
بکشودن مفصل و عمل بدی از اعمالی است بسیار خطیر بحدیکه استادان این فن جز در مفصل رکبه عمل ننموده اند
و با دون نساخته اند و طریق عمل آن است که علیل را خوابانیده و بواسطهٔ انقباض شیئی غضروفی را
بجانب وحشی یا انسی رکبه قرار داده و با مبضعی محدب مکشوف و با ابری خارج ساخته و جراحت
او را پاک و کنارهایش را بیکدیگر خوب متصل سازند و بعد از این عمل از دو حال خارج نخواهد شد یا
جراحت مذکور بطریق قرب التیام و در چند روز بصلاح آید و یا آنکه موضع مجروح ملتهب شود در این
صورت لازمست که با ارسال علق و فصد و نوشیدن کلل و تمریخ دهن زیتی رمادی سورت و را
منکسر سازند و هرگاه با این معالجات التهاب تخفیف نیافته بلکه اشتداد بهم رساند چاره جز قطع عضو نباشد
زیرا که حکما گفته اند وجود ناقص بهتر از عدم صرف است فصل سابع از باب ثانی در داء میل لحمانی
که بلغت یونانی سرکوماد اسینا تم و او عبارت است از ظهور دمامیلی صلب بدون وجع که بعد از
شکافتن در جوف آنها ماده لحمانی صلب ظاهر شود که از بریدن او صدای قرحه مسموع گردد و این علت
در جمیع اعضا ممکن الوجود است و لکن اغلب در خدین و غدهٔ تحت اذن و پستانین عارض میشود
و شکل آنها مختلف و در بعضی می شود که چند از قطعهٔ آنها که بسان خوشه باهم مجتمع باشند و نمو آنها
بسرعت است و باشد که بحدی عظیم بهم رساند که مورث خطر و فساد گردند و در صورت صغر در جلد
حاوی آنها تغییری بهم نرسد اما در صورت کبر و عظم دردی در عروق او یافت شود و هم باشد
که منفجر گردیده صدیدی منتن از او پالاید و اما علاج جز قطع و ازالهٔ آنها بقدر امکان کلا او بعضا
ممکن نیست و طریق عمل بنحوی است که در سلعه مذکور داشته ایم بعینه باب ثانی از مقالهٔ ثالث
در بولی بوس که بفارسی بواسیر نامند و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تعریف و علاج
عموما اما بولیوس عبارت از لحوم زائده که از غشاء مخاطی بوجود آید هیأت و قوام و مقدار آنها
مختلف است بعضی لین بحدی چون باد ست بمالند منضمحل و بعضی لحمانی و بعضی لینی باشند و اما
بواسیر لین از لحم رخوی که در جوف او مایعی محتبس موجود و بلون مروارید با جلا و شفافیت باشند

وچون بشکافند شان رطوبتی دفع وجلدی دقیق باقی ودر اغلب صاحب قمع ودر هوای رطوبی
عظیم ودر هوای یابس صغیر شوند ووجود آنها مورث ایذا منکر دد جز آنکه جوف انضوی را
که در او بروز نموده ممتلی سازند واما بواسیر نحانی اثر اللون وبسواد مایل وبعد از شکافتن
کمی تحت در جوف آنها مشاهده شود واغلب عریض باشند واین قسم از بواسیر جوف
عضو را ممتلی وسدود ساخته واز عظم وضغطه متوالی فضای انضوی را وسیع واز شکل
طبیعی بیرون برد در بعضی با وجع ودر بعضی بدون وجع زیاد استعداد دارند بتبدیل بسرطان را
علامات واعراض این علت مختلف است باختلاف شکل وعضوی که در او بروز نموده در صورت صغر
مورث ایذا وایلام نکردند بهیچوجه اما چون عظم بهم رسانند بواسطه انضغاط وانسداد مورث
تألم وایذا شدید کردند مانند آنکه بواسیر انف وحلقوم شفس را متعسر سازد وبواسطه
سدود ساختن جوف آنها وبواسیری که در رحم عارض شده باشد متصل بواسطه او دم سیال
خواهد بود وهر قدر که بواسیر بحث تر مخوف واستعدادش بسرطان بیشتر است
وسبب این علت مجهول ولکن اغلب شیان را عارض شود علاج آنها محض از عمل ید
باید نمود بچند قسم اول بواسطه کندن ثانی بواسطه بریدن ثالث بواسطه بستن از اصل
رابع بواسطه آنکه با هن او را بسوزانند ومی کنند او را با انبر یکه مخصوص بدوست اما در هنگامیکه
بواسیر در عمق عضو واقع باشد از خوف آنکه مبادا سیلان دمی عارض شود وبدان ممکن
نباشد این علاج را باید ترک نمود وچون بواسیر در ظاهر عضوی ومخوف نباشند که جراحتی بجا
او وارد آید اسلم آنست که باعانت مشعع وانبر او را قطع نمود وهرگاه بواسیر بحدی در عمق
باشد که بخود دیگر ازاله او ممکن نگردد مانند بواسیر رحم وحلقوم باید آنکه با ریسمانی از اصل
او را بست تا بتدریج ساقط شود واگر بواسیر در مواضعی عارض شده باشد که بعد از عمل احتمال
سیلان عظیم وخطیر بوده باشد باید با هن سرخ او را سوزانید فصل ثانی از باب انف در بیان بواسیر
انف بدانکه در فضای انف بواسیر بیش از سایر مواضع میشود واغلب در غشا مخاطی فوق پرده بینی
بروید ونمو نماید وحتی الامکان نازل شود آنگاه عرضا منفروش گردیده جوف انف را مسدود
سازد وهم باشد که از تجاویف انف آنکه از جوف جبهه وفک اعلی بروید ودر بعضی از چند موضع

انف

انف لحمی زاید بروید وانفراسدود ساخته وشفس عسرت بهم رساند وعلامات واعراض این علت آنستکه از ابتدا
علیل از کام عارض وقوت شامه زایل ورطوبت رقیقی از انف جاری باشد وبعد از نمو او بواسطه انسداد
منخر جانب علت شفس متعسر وبیات بلیسی منخر متنیر وبالاخره عظام انف از انضغاط متوالی منفصل شوند
وهم باشد که بواسطه عظم بواسیر ثقرقی در اجزای انف بهم رسیده ومورث تورم وانفجار او گردند
در این صورت البته اعراض شدیده ظاهر خواهد گردید وگاهی ثولولی از کوف یا از ریش مخلفه از
انف دویده وشباهت تامی بمرض مذکور دارند ولی بواسیر نیستند اما جرم وقوام بواسیر انف رجو
مور بعضی نحانی است بسان آنکه ذکر شد ونحانی او از انچ شبیه است بمل موسوم بسرکوماکه قبل بیان
او نموده ایم در این قسم از بواسیر استعداد ثابت از تبدیل بسرطان وبدانکه بواسیر رخو اسلم سایر
اقسام اوست وصاحب قمع او اسهل علاجاست از عریض وهم باید دانست که این علت تا ملت
بعود نمودن وعلاج جز بعمل ید ممکن نیست واسلم اعمال آن است که او را بکنند وبجهة این عمل انبری
اختراع نموده اند طویل ومثقوب الراس وباید آنکه اولا باعانت میل نبت ومقعر او را معلوم نموده
وعلیل را بروشنائی داشته وبعد از مشاهده اصل او حکم فرمایند تا تنخیج نماید آنگاه انبر مزبور را بمنخر فرو برده
تا آنکه باصل بواسیر برخورد وبعد انبر را گشوده واو را گرفته وجفت او را پیش برند تا انبر محکم گردد وبعد
چند نوبت بچانبه واو را از اصل بکنند ودر بعضی باشد که یکنوبت عمل در کندن او تمام نماید
در این صورت باید بدفعات او را کنند وهم باشد که بواسیر نابته از انف بروید عظام او را بکشاید بهمراه
بواسیر بقطعه استخوان کنده شود ولی خطری نیست دیگر آنکه چون بعد از عمل بجهت سد سیلان دم
باید آنکه از ماء مثلوج ممزوج بخل وآب تدن وسایر ادویه قابضه نشوق وبر بینی نفوخ فرموده وگاه
ادویه وتدابیر مذکوره کفایت در سد دم نماید باید باعانت میلی که موسوم است بمیل بلاک
سد سیلان فرمایند واو عبارت از میل مجوفی است که در جوف او فزری که در سر دکمه دارد تعبیه نموده اند
وثولولی مزبور را از انف فرو برند تا حلق آنگاه فزر او را پیش دوانیده تا از منخر بدان بجهد وبعد لقه را
برداشته وکلوله نموده وریسمانی بلند بر وبندند بنحوی که یک سر او از دهان بیرون باشد وسر دیگر ریسمان را
بثقبه که در دکمه سر فزر تعبیه نموده اند بسته ومقول فزر را پس کشند تا از منخر علیل میل خارج
شود آنگاه سر ریسمان را هم از بینی بکشند تا آنکه کلوله که از لقه ساخته شده آمده ودر موضع

از جوف صح

منحر جانب علت قرار گیرد و ثقبه که از انف بدان میرود مسدود گردد و بعد قدری لته کلوله نموده به ثقبه مقدم
منحر فرو برده تا بدین واسطه دم نه از انف خارج شود و نه از ثقبه مؤخر منحر بطن انصباب یابد و بنوعی
دم در انف محتبس و منجمد گردیده قوات عروق منصدعه را مسدود و سیلان ممنوع شود و بعد از چند روز
لته کلوله شده فرو برده در ثقبه انف کشیده و او را خارج سازند و سر ریسمانی که از دهان بیرون گذارده دیگر لته
کلوله مستقره در ثقبه مؤخر منحر بسته از بکشند تا هم او نیز از دهان بیرون آید و نجاتی که بعد از کندن
بواسیر التهابی در اجزاء انف بهم رسد باید ادویه و تدابیر ضد او بکار داشت و از خوف آنکه مبادا علت
دوباره عود نماید لازم است که قدری کات کبود را در آب حل و با انف نشوق یا با قدری سنگ
جهنم آن موضع را بیالایند و اگر با وجود این تدابیر بواسیر عود نماید باید مرة آخر دوای را بکنند و در صورتیکه
بواسیری در مؤخر منحر بروز نماید و عظم بهم رسانیده در حلق بیاویزد و از دغدغه او علیل را دایم
غثیان روی دهد و اگر زیاده عظم شود ممکنست مجرای هوای متنفس را مسدود و مورث خناق گردد و اگر از
دهان مشاهده نمایند دیده شود که غلصمه فرو فشرده شده و هم از لمس به اصبع ادراک می توان
نمود او را و این قسم را بواسیر حلق نامند اگرچه بندرت از خود حلق میروید و این قسم از علت زیاده
خطر و در بعضی باشد که مورث هلاک شود و اما علاج مذکوره از ازالهٔ این بواسیر بواسطه کندن
با انبر محال است پس باید اصل او را با ابریشمی بسته تا بمرور ساقط شود و این علت بسیار صعب است
و بدین طریق باید نمود که اولا لوله بلاک که قبل نموده ایم از انف فرو برند تا جوف دهان و بدیگر
سر فرا او ابریشمی بسته و پس کشیده از انف خارج سازند و بعد دوباره لوله را از ثقبه دیگر انف فرو برده
و از دهان خارج ساخته و ابریشمی دیگر بر او بسته و پس کشیده و از بینی بیرون آورده و از دو
سر فر بکشایند در اینوقت دو حرار ابریشم از دهان دیگر از دو ثقبه بینی خارج باشد آنگاه دو
ابریشم خارج از دهان را گره نموده و به اعانت اصبع سبابه ابریشم پیش برده تا برسد بجانب مؤخر
اصل بواسیر و بعد دو سر ابریشم خارج از انفرا از ثقبه لوله منحنی گذرانیده و بر پیچانند تا آنکه
گره شده و بیخ بواسیر را بگیرد و باید روز بروز این دو سر ابریشم جوف میل را قدری بکشند
تا گره اصل بواسیر سخت شود و بدین واسطه جرم بواسیر سخت شود و بدین واسطه جرم بواسیر بیخ
و متورم گردیده و خانقرا نموده ساقط شود و چون دیده شده که از این عمل بواسیر ساقط

ساقط و بر روی غضروف بکلی افتاده و معبر تنفس را مسدود و علیل را خفه نموده است و لهذا
بر عامل لازم است که همیشه مواظب باشد و چون ببیند که نزدیک شده سقوط او باید که دور
واقع در جوف میل را بکشد تا گره اصل بواسیر مستحکم گردیده و او را قطع نماید آنگاه انبری کند
از دهان فرو برده و او را گرفته بیرون آورد فصل ثالث در بواسیر نابت از جوف عظم
فک اعلی بواسیر نجانی بروید و در نسج شباهت تامی دارد بشهد بعضی که قبل استیتام
نامیدیم و از اعراض اوست که در ابتدا وجعی در یکجانب فک اعلی عارض و از جوف انف
مادهٔ غلیظی جاری باشد تا آنکه بواسیر نموده و عظم بهم رساند و جانب علت وجنه آید و بالاخره از عظم ان اجزاء عظم متمدد
و هم بدین واسطه جانب اسفل او که جانب اعلی دهان است بگشاید و بواسیر نموده برسد و از یکدیگر متفرق و بواسیر
تا سطح تحتانی مقعله و نمو او در اغلب بسرعت و واضح است که از عظم او تمددی در اجزای از ظاهر وجنه برآید صح
عظم بهم رسد و بدین واسطه وجعی صعب عارض و آخر علیل از سهر و کثرت سیلان ریم از موضع
علت بحمی دقی مبتلا و هلاک خواهد گردید اما علاج جز بعمل ید بخود دیگر ممکن نیست و طریق عمل
آن است که ناپی از طرفین عشر شریان سباتین را منضغط نموده عامل با مبضع محدب از گوشه
لب محاذی زائده فک اسفل دهان را بشکافد و بعد از آن موضع نیز تا بین گوشش شکافته
انف نماید و جنه را تا انف آنگاه با آلتی شبیه باسکنه نجاران و مطرق عظم فک اعلی را منکسر
و قطعه قطعه بردارد و هر آنچه فاسد شده و بعد از عمل آب سرد استعمال نماید تا سیلان
دم گردد آنگاه قطعه انف نموده را پایین آورده بخیه نماید و هم لازم است از خوف سیلان
دم که تا چند ساعت بعد از اتمام عمل شریان سباتین را منضغط ساخت فصل رابع
در بواسیر نابته از مهبل و رحم اما بواسیر رحم یا در قعر یا در عمق او واقع و همیشه کمانی و شکل کلا
با نعمی و رقت و شفافت او در صورت صغر اعراض عظیم ندارد اما بعد از کبر و عظم علیله را علامات
حمل بروز نماید با تهوع و غثیان و سوزش و خارش پستان و سیلان لبن از و بنحوی
شباهت تامی بهم رساند بحمل و بعد صدیدی منتن آمیخته با خون از و سیال و بالاخره سیلان
عظیم از دم محض علیله را عارض و بواسیر نموده نزول نموده از عنق رحم خارج و در مهبل
قرار گیرد و در اینوقت اجزای مهبل را بواسطه عظم متوسع و کشیده و از مجاورت

مثانه و مقعد مستقیم را منضغط و مورث عسر البول و غیر هم گردد تا آنکه نمو نموده از تمام
مهبل گذشته و از فرج خارج شود و در این وقت بسا دیده شده که بواسطهٔ کثرت وزن
خود در جرم مقعد ساخته و بالاخره از وجع و سیلان علیله هلاک شود اما بنادر هم دیده شده
که عنق رحم قمع و او را احاطه نموده و منضغط ساخته و علیله نجات یافته اما علاج بعد از
نزول و خروج بواسیر از عنق رحم و استقرار او در مهبل یا فرج جز اسقاط و سقوط او
جز بعمل و از اعمال یدی جز بستن طریق دیگر ممکن نخواهد شد و بستن او بدین نحو است که
دو میل مثقوب الرأس گرفته و دو ریسمان ضخیم از مشقه آنها گذرانیده و به اعانت
دو اصبع میل را فرو برند تا اصل بواسیر و در آنجا میل را پهن خانند تا مانند نصف دایره
دیگر شود و بعد از خارج آیند و میل را چند نوبت از هم گذرانیده و میلها را کشیده و بر ریسمانها
دائر تسبیح بکشند و از ظاهر آنها را بفشارند تا گره محکم گردد و باطراف اصل بواسیر برسد تا گاه
همه روزه دانهای تسبیح را پس برده تا از استحکام گره اصل بواسیر گنجه ساقط شود
و اما باشد که بعد از عمل انتهاب و وجعی صعب در نسبت بواسیر عارض شود و با خلاج
اعضاء و سیلان دم در این وقت علاج او اینست که ادویهٔ ضد ورم و مخدرات بکار دارند
و علیله را در بستری راحت گذارده و در روزی یک نوبت لبن فاتر از مهبل بر جرم ریخته تا
شست و شو نماید و از آن صدید و اگر علیله را ضعفی در قوی و وهنی در اعضا بهم رسیده
باشد باید مقویات مبادرت نموده و مطبوخ پوست کنه کنه و بید با شراب پوست بید
بدو نوشانیده و از اغذیهٔ لحوم مهبل فرمایند و از تجارب دین شده که این قسم بواسیر
بخلاف سایر اقسام بعد از سقوط عود نخواهد نمود ابدا فصل خامس در بواسیر نابته از مقعد
مستقیم بدانکه این علت را مجازا بواسیر نامیده اند چون بواسیر حقیقی عبارت است از امتلاء اوردهٔ
مستقیم از دم که در موضع معینی عارض و از اندفاع دم تخفیف یابد اما این دانه بدور و کلی
و اغلب قرب بشرج واقع و در بعضی در مافوق او قرار گیرد و از وجود او در عین اجابت طبع وجعی
صعب با حکه و سوزش عارض شود و این دانه بسا باشد که مشتبه شود به بواسیر حقیقی
اما بواسیر کبود رنگ و مملی است از دم و ریدی و بموضع معینی ممتلی و خالی شود بخلاف

این دانه که بلون کلسرخ و براق و جرمش لین علی ای تقدیر علاج او اینست که با نیز مخصوصی اصل او را گرفته
و بکنند و از آن بارد و ادویهٔ قابضه سیلان دم نمایند باب رابع در مرض سرطان و اقسام
و اسباب و علامات او و مشتمل است بر هفت فصل فصل اول در اقسام سرطان و علامات و علاج او عموما
و اما سرطان علتی است مزاجی که مادهٔ او بهر عضو که منصب گردد متغیر و فاسدش گرداند و این مادهٔ
یا شبیه است بمخ او را سرطان مخی نامند و یا آنکه همان مادهٔ اسود اللون است او را سرطان اسود
نامند و یا لیفی است او را اسکیروس نامند و در بعضی این مادهٔ در ظاهر جلد بسان دکمه بروز نماید
او را سرطان جلدی نامند و اما سرطان مخی در بیست صلب غلیظ القوام و مجدد و صلح که جلد محیط در
از ابتدا بهیچ وجه تغییری در لون بهم نمیرسد و بعد از نمو لینت و تموج بهم رسانند نامند و لی نضج
یافته و بتدریج جلد محیط بد و متغیر گردیده فرو نشیند و منفجر شود و بعد از دفع صدیدی که در آنجا
مخی زاید از جوف موضع علت بسان قارچی روید و از لمس جزئی خون از و جاری شود و ما بعد
متقرح گردیده و وجعی صعب مر او را عارض و غدهٔ واقعه در اطراف او منتفخ شوند و از سیلان
دم و کثرت مدهٔ علیله را حمی دقی عارض و لون بشره بسان کاه گردیده و مزاج فاسد و قوی تحلیل رفته
بهلاکت رساند صاحب خود را و دوام و سیر این مرض مساوی نیست لکن اسرع سیر است از سایر
اقسام و اگرچه جمیع آلات و اعضا ممکن است بدین قسم سرطان مبتلا گردیدن لکن اغلب در مقعد
و ثدین و مثانه و رحم و کبد و سپرز و کلیه و پنکتین عارض شود و در صورتی که بنصبه بدن سرطان
مبتلا گردید عظم بهم رساند با صلابت و وجعی شدید او را عارض شود و بتدریج عظم و جرمش لین و متموج
گردیده و عروق صفن در و یافته و غدهٔ واقعه در مغابن متورم شده و بالاخره سرطان تحلیل انبضه
سرایت و صاحب خود را بهلاکت رساند و بنادر میشود که در جرم عظمی یا جوف او یا غشاء ضریع محیط
مادهٔ سرطانی منصب گردد و مورث فساد شود و همراه این مادهٔ در جوف عظمی بروز نماید جرم او را تحلیل برد
و از جوف او خارج شود و از آنجائی که بعد از تشریح این سرطان مادهٔ بسان مخ طفلی در جوف او
موجود و مشهود میگردد بنا علی ذالک او را سرطان مخی موسوم نموده اند و اما سبب این علت مجهول
لکن اغلب در اثنای سن شباب عارض میشود و باشد که شخصی واحد را چند موضع از بدن بمرض
مبتلا شوند و اما علاج حقیقی مر او را نیست و ازالهٔ او بکلی ممکن نه بلکه قبل از انتشار اش [illegible] اسلم است

که با شرطی موضع علت را شکافته و بیرونش آرند ولی افسوس که بعد از این عمل بخندی علت عود نماید
چنانچه در موضعی که باید لحم سالم بروید سرطان میروید یا آنکه بعد از التیام اثر جراحت
موضع مقطوع بسرطان مبدل گردد و اما استیروس و او عبارت است از سرطانی که
ماده او صلب و در جوفش الیافی ابیض و اصفر موجود و بالاخره وسط لینت بهم رسانیده
منفجر شود بدین قسم که اولاً در موضعی از مواضع بدن ورم محدودی با صلابت بدون وجع
ظاهر شود و جلد محیط بدو سالم و یا آنکه جمع گردیده است و این حالت را دوام مختلف است
اما قاعده چنانست که یکدو سال طول کشد و قوای بدنیه بمجرای طبیعی باشد مگر آنکه بشره
بگردد و لون تغیر شود و بعد از چندیکه بدینمنوال گذشت موضع علت زکی الحس و وجعی
ناحس مر او را عارض و دل سرطانی عظم بهم رساند و جلد محیط بدو احمر و کبود گردیده منفجر شود
و او را صدیدی متن خون آلود بالاید و موضع منفجر و متقیح گردد و اطرافش مرتفع و متقلص
باشد و غدهٔ ما یجاور متورم و بالاخره تمام انموضع بسرطان مبدل و حمی
وقتی عارض و علیل را هلاک سازد و اگر دل استیروس را بکشایند ماده غلیظ القوام
مانند غضروف در جوف او موجود که الیافی اصفر اللون از و روئیده و باطراف خود خلک
زده بسان سرطانی و از همین بابت است که او را سرطان نامیده اند و در بعضی باشد
که دامبل دیگر بسرطان مبدل شوند سیما ثالیلی که بولیپوس نامیده شد و لحوم زاید
و استیاتم زیاد استعداد بسرطان دارند و اغلب این قسم از سرطان در جلد و غدهٔ ها
بدن و بنا در در عظام عارض میشود و سیما ثدیین و شفتین و جفنین و بیضتین و عشی
رحم و بظر و قضیب را استعداد بیش از سایر اعضاست و اما تشخیص دامبل اسکیرو
در بعضی زیاد صعب باشد که مشتبه شوند بصلابتیکه بعد از ورم در عضو متورم باقی ماند
و هم باشد که با دامبل آتشکی بنوعی مشتبه گردند که بجز از علاج بخود دیگر تمیز ما بین آنها

نتوان نمود و آنجائی که سرطان در جلد ظاهر عارض شود بسان ثالیل یا دکمهٔ سالک بروز خواهد نمود
سیما در موضعی از جلد که بعشا مخاطی ملحق میشود و این سرطان اسلم از سایر اقسام و بعد از عمل بدو زوال
او عود نخواهد نمود و تا هنگامیکه حمی وقتی صاحب او را عارض نیاید طول خواهد کشید و اما سبب
این قسم سرطان نیز مجهول و اما اشخاصی که بواسطهٔ مرض خنازیر و آبله فرنگ و امثال آنها استعداد
بسرطان دارند بقی الجمله صدمه و ضربه بدو عارض خواهد شد و اغلب شیوخ و زنان بائسه را
این مرض عارض میشود و اما علاج باید در ابتدا که تشخیص صحیح بوجود این علت نموده اند به ارسال علق
و استعمال محللات و شرب ید و ادویهٔ ید به ماده مذکوره را تحلیل برند و اگر تحلیل نرود چاره نیست
جز آنکه باعانت مشرطی او را قطع نمایند یا باستعمال ادویهٔ اکاله و محرقه فاسدش سازند و البته بعد از
عمل ید باید چندی محللات بکار داشت و یا موضع از بدن را کی و ماده را متصرف نمود تا عود ننماید و طریق
قطع او چنانست که در باب سلعه ذکر رفته مگر آنکه در اینجا نهایت مواظبت باید بود و بالمره اجزای صلبیه
سرطانیه را زایل ساخت تا عود ننماید و اما باستعمال ادویهٔ اکاله سرطان را فاسد باید نمود هنگامیکه
ظاهر باشد و بعض اعضا و بجهة این مطلب بهترین مفسد خمیر سم الفار است که هم پت فرر کام نامیده شده
بنام حکیمی که او را ترتیب داده است و طریق صنعت او آن است که بگیرند سم الفار چهل جزو
خاکستر چوب مو دوازده جزو دم الاخوین شانزده جزو شنجرف صد و بیست جزو اجزا را سحق و با آب
و نان خمیر نموده و فربه سرطانی را از و پوشیده و بر روی او پنبه نهاده و ببندند و چند ساعت
بعد از استعمال دوا وجعی صعب عضو موفر عارض و جلد اطراف حمرتی شدیدی بهم رساند در اینحالت
بجهت تخفیف وجع باید کادنا خود از بابونه بکار داشت و بعد از هشت تا چهارده یوم بالمره موضع
متقرح از سرطان را باید برداشت اگر در تحت او لحمی سالم و جید روئیده فبها و الا عمل را تکرار
نمایند و بباید آنکه خمیر مذکور را زایل ساخت مگر آنکه خود بالمره از موضع متقرح ساقط شود
و آنجائی که سرطان در موضعی موجود شده باشد که عمل ید نتوان نمود لابد باید واگذارد مگر بجهة تخفیف
وجع و بطی نمودن سیر او لازم است که باطراف عضو موفر زیتون شانیده و از مشروبات سم الفار
محلول میل فرمایند و هم شرب مرفین و حصاره بذر البنج صاحبان این علت را بهترین مسکن
وجع است فصل ثانی در بیان سرطانیست که بشقه و وجنه عارض شده باشد باید دانست

سرایت نکرده باشد صح

از باب رابع صح

که لب فرودین در بعضی اوقات بسرطان مبتلا میگردد بدین قسم که اولا چند دکمه سالک دراز و ظاهر شوند
باصلابت و وجعی شدید بدو بنوسطه شکل او نیز متغیر و متقرح گردد و بعد از چندی قرحه بشبه سرطان نماید
و شفه را مشاکل سازد و غدد واقع تحت زنخ بمجاورت متورم شوند و اما علاج جز بعمل بدنجود دیگر ممکن
نیست بدین طریق که در صورت صغر با ابزری گرفته و با مقراضی محدب مقراض نموده و بجهت سد سیلان
دم باید شریان مقطوع را گرفته و بیچانیده قدری قوبه موضع مجروح نهاده و ببندند و هنگامیکه شروع
بعده نماید اضمده حاره و با الفعل بکار باید داشت تا آنکه التیام یابد و اما آنجائی که قطعه عظمی از شفه
بوسطه سرطان متاکل گردیده باشد باید از قسمهای جانبی از سرطان چاقو فرو برده و با فوق شکافته
و بهمین قسم عمل نمایند در جانب مقابل آنگاه با مقراضی جزء معلول از شفه را قطع نموده و بخیه نمایند تا التیام
یابد و چون جرم شفه رخواست بعد از التیام و سعی در اجزایش خواهد بهم رسید هرگاه عکوجه سرطانی
بالمره لب فرودین متاکل گردیده باشد باید آنکه تمام شفه را قطع نموده و از جلد عش قطعه آورده
بموضع او بپیوندند بدین قسم که از تحت زنخ قطعه جلد را شکافته و لف نموده و در گرد این بر تقطیع شاخ
دو کنار او را بدو گوشه لب بخیه نمایند تا التیام یابد و اینجائیکه قرحه سرطانی فرو رفته و قطعه از عظم
فک اسفل را فاسد ساخته باشد بجهت علاج لازم است که موضع فاسد از عظم را بعانت ارّه بردارند
و چون دیده شد بعد از این عمل که موضع زائله از عظم بوسطه ماده عظمی مملی و التیام یافته است فصل
ثالث از باب رابع در سرطان لسان و فائده چنان است که یکجانب از لسان بسرطان
مبتلا گردد بدین طریق که اولا دکمه صلب در لسان حادث شود با وجعی صعب و بعده
متقرح گردیده و بسرطان مبدل شود چون این قرحه را بشباهت تامه بقرحه حادثه از دواء
افرنجیه لذا باید در تشخیص او سعی بلیغ نمود و در صورتیکه تمیز ما بین آنها شوند لازم است
که معالجه دواء افرنجیه پیش گیرند و بعلاج او بپردازند از استعمال زیبق و دیدونک او و چنین
آنها اگر قرحه مذکوره زایل گردید فبها و الا معلوم است که قرحه سرطانی است و علاج او ست عمل بدبر نظر
که علیل را بسر کرسی نشانیده و پایهای رأس او را از عقب نگیه داده و عامل با قلابی زبان را گرفته و از دهان
خارجش ساخته و با مقراضی قطعش نمایند و سیلان دم او را به استعمال قوابض و آب یخ
مسدود ساخته و با چندی غلیظی باید تکلم نماید و از اغذیه جز رقیق مانند حریره و نخود آب نباید میل

فرمود و بعد از آنکه جراحت او بریم آید باید از لعاب خطمی بر آن کثیره مضمضه فرمایند و در صورتی که
لحمی زاید در موضع مقطوع بروید و خوف آن باشد که لحم مذکور را سرطان عارض شود باید
چند نوبت سنگ جهنم بدو بمالند تا اذابه اش نماید فصل رابع از باب رابع در سرطان
ثدی و این علت در ذکور نادر و اغلب اناث را شدید علامات اینست که در اشخاص مستعده بعد از ورود ضربه
جزئی بثدی دکمه صلبی مدور و متحرک مر او را عارض شود و بعد از آنکه عظم بهم رسانید تا هموار شود
بحدیکه از لمس تحدب و تقعر اش ملموس خواهد گردید و بعد از چندی چند دکمه حادث و بیکدیگر
متصل شوند و وجعی ناخس مر او را عارض و تجاوز نماید تا کشف و عضد و جلد محیط بثدی که در حالت
صحت حاجب غصون و قابل حرکت بود با دکمهای سرطانی ملصق و عروق مفروشه در او در ورود تنش
اثری گردیده و حلمه الثدی فرو نشیند و بالاخره دکمه لین بهم رسانیده و بعد از انفجار متقرح شود
و اطراف قرحه او صلب و احمر و از و صدیدی رقیق و منتن پالاید و بعد از چندی که بهمین حال بگذرد غدد
واقعه در ابط متورم شوند و بشره بگرد دور یبس شود و علیل را حمی دقی عارض و هلاک گردد و در بعضی اوقات
چنان باشد که قرب بحلمه الثدی دکمهای شبیه بدکمه سالک حادث و مفروش و متقرح گردند
با وجعی ناخس که در لیالی اشتداد یابد و قرحه مذکوره از موضع خود تجاوز و تمام ثدی را فاسد ساخته
و از موضع متقرح لحمی رخو بروید و در این هنگام اعراض عمومی لازمه سرطان علیل را عارض و از حمی
دقی بهلاکت رسد و در بعضی سیر این مرض بدین قسم که تولد ثدی چند دکمه صلب موجود شود بدون
وجع و فاسدی و بعد از دو ضربه جزئی دکمهای مذکوره لین بهم رسانیده متقرح و متقرح گردند
و در این حالت علیل را وجع صعبی عارض شود یا لهو سایر اعراض لازمه سرطان و هر چه وجع عضو
موقف شدید است سیر مرض سریع خواهد بود لهذا حکما سرطان را بنا بسیر و قسار منقسم نموده اند
بحاد و مزمن اما حاد او چنان است که از هنگام ظهور دکمه تا دو ماه متقرح شود و مزمن او چند سال
طول کشد تا آنکه دکمه سرطانی متقرح و عضو را فاسد سازد و اما تشخیص این علت در بعضی صعوبت
چنان باشد که مشتبه شود با ورم ثدی با صلابت باقیه لورم یا سلعه یا سالک یا ثبره دیگر لهذا تمیز ما بین
سرطان و اعلال مذکوره را بدین علامات باید نمود

دکمهای اوصح

من جمله سرطان در جوانان نادر الوجود بلکه زنان یائسه و عقیمه
بدین علت مبتلا شوند دکمهای او محدود موضع علت از نسج سالم منفصل
در سرطان بجاورت غدد واقعه در اطراف متورم و ضخیم و عظیم بهم رسانند
از استعمال ادویه منضجه و محلله صاحب اثر
نفعی حاصل نگردد و اصلا
قاعده چنان است که باین علت جلد الله
فرو نشیند و اطرافش برآید
و اما تمیز ما بین سرطان ثدی و سلعه حادثه در او زیاد صعب است مگر آنکه سرطان را وجعی صعب همراه
و سلعه را وجعی نیست اصلا و تمیز ما بین سرطان و بعضی امراضی که در ثدی بهم میرسند شوان نمود
مگر از معالجات لائقه و باید دانست که دختران زکی الحس را باشد که از قلت طمث یا بی قاعده
بودن ادوار می در ثدی عارض شود با وجعی که تجاوز نماید تا کتف و عضد بدون آنکه سرطان باشد
بجهة آنکه دم مذکور بحکم طمث شدید و بعد از اتمام بسوخت خواهد شد و در بعضی چنان می شود
که از زکاوت حس علیله را قیء و اضطراب دست دهد و قیء مر انها را عارض شود و سبب این
علت نیست مگر اختلاف حال حیض و اختناق رحم و بجهة علاج بولاذم است که مدرات طمث
و بعضی مقویات مانند علاج بولاد و امثال انها بکار دارند و بجهة تحلیل ورم مشمع مرتب از
مرزنجوش و افیون و سنوکرین ثدی بنمایند و بجهة تخفیف وجع و ابطال حس ادویه مخدره
مانند افیون و کلل و امثال انها میل فرمایند و این حالت البته سرطان نیست بلکه زکاوت
حس ثدیین از قلت طمث است و اما سبب سرطان ثدی لیمفاوی است که سابق
ذکر رفته و اما علاج او این است که بعد از تشخیص و خاطر جمعی بر وجود این علت بدون تامل
موضع علیل را قطع نمایند در صورتیکه مرض بحدی نکشد که سرطانی بهم رسیده باشد بلکه عمل نمود
چنانکه در سلعه بدین قسم که اول جلد را شکافته تا دکمه سرطانی انکاه با قلابی دکمه را گرفته
و اطراف او را بالتمام از نسج سالم تمیز ساخته و بیرونش آرند و در بین عمل از هر موضعی که
خون جاری شود نایب بواسطه انضغاط مسدودش سازد و بعد از عمل خون را شسته و کنار

جراحت را

جراحت را بهم وصل و بخیه نموده و با مشمع داخلیون پوشیده و بر روی او قدری کتان نهاده
و با نواری بپیچند و اما انجائیکه تمام ثدی بواسطه که قرحه سرطانی فاسد گردیده باشد عمل چنان باید نمود
که از سر حد سرطان از طرفین دو نیم دایره از جلد شکافته و لف نموده انگاه با دقت تمام تمام اجزای
سرطانی را با انبر گرفته و با مقراض قطع نموده و خون را شسته و جراحت را با تفتکی پوشیده و حمادی
بکار دارند تا بمده نشیند و لحم چند بروید و التیام یابد فصل خامس از باب رابع در سرطان قضیب
و این علت اغلب غلفه و نوک حشفه را فرا گیرد بدینقسم که اول چند بثره در مواضع مذکوره ظاهر شوند بدون
وجع و بعد از چندی وجعی ناخس مر انها را عارض گردیده عظم بهم رسانند و متقرح شوند و صدیدی
منتن از انها بالاید و کنار قرحه مرتفع و بسان تاج خروس غلظ بهم رسانیده و بعلاوه در اطراف
مجرای بول چند ثقبه ناسوری موجود گردند و در این حالت باید قرحه سرطانی را از قروح خبیثه
واقعه در این موضع تمیز داد و تمیز ما بین انها شوان نمود مگر از علاج بدینقسم که اگر از استعمال ادویه
منضجه مانند زیبق و دیدمشال انها شرباً و تمریخاً اصلاح پذیرفت دال بر انکه قروح مذکوره بواسطه
دا افرنجیه بوده و الا در سرطانیت شکی باقی نماند و اما علاج انجائی که دکمه سرطانی
در جلد قضیب و غلفه حادث شده باشند ممکن نیست ازاله انها مگر بواسطه عمل بدینجهت که جرم
قضیب را آسیبی نرسد و اما در صورتیکه جرم قضیب بسرطان مبتلا شده لابد در قطع او و این عمل
مختلف است باختلاف مقدار وقوع سرطان هرگاه نوک حشفه را سرطان عارض شده باشد عمل بدین
نحو باید نمود که ناپی جلد را پس کشد و قضیب را محکم بفشارد و عامل موضع علت را گرفته و با مشرطی
قطع نماید و باستعمال آب یخ سیلان دم را مسدود سازد و میل ثقبه بمجرای بول دوانیده
و رادا داده و موضع مجروح را بالته آلوده بمشمع داخلیون پوشیده و ببندند و هرگاه قضیب را
از وسط بخواهند قطع نمود عمل بنحو مذکور است الا انکه در این حالت جلد را نباید پس کشید و در
صورتی که قضیب را از اصل بخواهند قطع نمود عمل چنانست که ناپی از موضع عانه بفشارد
و عامل جلد قضیب را پس کشد و با مشرطی قطعش نماید و شریان او را بسته و باستعمال آب
یخ و ادویه قابضه سیلان دم او را مسدود سازد و بنحو مذکور جراحت را رفاد نماید
و از انجائی که بعد از این عمل خوف آنست که جرم قضیب متقلص گردیده و مجرای بول

واوعیه مقطوعه پنهان شود لهذا مذکور داشتیم که جلد را پیش کشند که بیشتر بریده شود تا از تقلص حرم
قضیب مجرای بول شوانند پنهان شود و هرگاه بعد ازین عمل مجرای بول ضیق لازم است که باستعمال
کثه ترمجری را وسیع نمود و بسا باشد که بعد ازین عمل علیل مبرض و سواس و مالیخولیا و هستیری
مبتلا گردد که بهیچ وجه علاج آنها ممکن نشود و هم بنا در میشود که قرحه از آبله فرنگ قضیب را عارض شود
و متاکلش سازد و بدینواسطه قطع او لزوم بهم رساند در اینحال البته عمل بدینحو ماذکر باید بعمل آورد
فصل سادس در سرطان بیضه و این سرطان یا بعد از ورم یا از ضربه وارده بر بیضه عارض
میشود اگرچه در بعضی بدون سببی ظاهر باشد که بیضه بسرطان مبتلا شود علی ای حال علامات او
اینست که حرم بیضه غلظ و صلابت بهم رساند بدون وجع و اینانچه که صاحب خود را بهیچ وجه
زحمتی ندهد تا آنکه بعد از چندی بالذات یا از ضربه وارده وجعی با نخس مراد را عارض و عظیم گردد
و در سطح او تجذب و تقعیر بهم رسد و علت تا جبل البیضه تجاوز نموده متقرح شود و بالاخره سایر
اعراض لازمه سرطان و حمی دقی علیل را عارض و بهلاکت رسد و چون میشود که سرطان بیضه
مشتبه گردد بقیل الماء لهذا تمیز ما بین انها بدین نحو باید نمود که در سرطان وجع صعبت و شفاف
ندارد و در قیل الماء وجع سهل و شفاف و تجذبی است که اگر چراغی در پس او بدارند ضوء او مشاهده و مرئی شود با سایر علاماتیکه
سابق در باب قیل الماء ذکر رفته است بتفصیل اگرچه از فرو بردن نر و کارتمیز صحیح میتوان داد
ما بین قیل الماء و سرطان بیضه و هم میشود که سرطان بیضه مشتبه گردد با صلابت باقی
از ورم اما سرطان در حرم بیضه و ورم صلبه مذکوره در زائده بیضه میباشد بنحویکه از لمس
صلابت زائده مذکور محسوس شود و اما علاج این علت نیست سوای آنکه بیضه علیل را قطع نمایند
و از انجائی که این عمل زیاد خطیر است نباید بکار داشت الا در صورت وجوب قبل از آنکه
سرطان بحبل البیضه سرایت نموده و او را فاسد ساخته باشد و اما طریق قطع بیضه بدین قسم است
که صفن را یک عضی کرده مرتفع ساخته و شرطی دقیق فرو برده و جلد را شکافته و بیضه را از غلاف
خود جدا نموده و حبل البیضه را با نخ محکم بسته آنگاه از تحت موضعی که شد نموده اند بیضه را قطع
نمایند و واضحست که اگر بدین نحو از شد حبل البیضه عمل نمایند سیلان دم نخواهد داد و بعد
از قطع قدری تفتیک بروی او نهاده و منتظر باشند تا جراحت بریم نشسته و ریسمان

بامده خارج گشته و جراحت بواسطه لحمی سالم التیام یابد و اما نتیجه این علت مالیخولیا و وسواس
سیما در صورتیکه بیضتین را قطع نموده باشند و اگر یک بیضه را قطع نموده باشند عمل او از دیگری
صادر شود و از صاحب اولاد بوجود آید و بسا باشد که بواسطه کلوله یا سبب دیگر بیضه معیوب
و متقرح شود و از کثرت سیلان ماده حمی دقی علیل را عارض و خوف هلاک باشد و بدینواسطه قطع بیضه
وجوب بهم رساند در این حال عمل بدینحو ماذکر باید نمود مقاله رابع در امراض عدد از زیاده و نقصان
عضوی از اعضا بدن انسان و مشتمل است بر دو باب باب اول در فنا و نقصان آلتی و طریق
اصلاح او و بدانکه بعضی اعضا مفقوده از بدن را میتوان بواسطه اعمال جراحی اصلاح نمود مانند
لب و بینی و امثال آنها و اما اصلاح آنها یا بطور پیوند است یعنی از عضو قریب بدو جلد آورده
و عضو زایل را ترتیب مینمایند و آیا آنکه عاریتا بطور صنعتی عضوی ترتیب نموده و بموضع عضو
مفقود تعبیه مینمایند تا آنکه نقصان در شکل بهم نرسد چندان و این باب مشتملست بر دو فصل فصل اول در اصلاح
عضو مفقود بواسطه پیوند از آنجمله است لب زایل اما سبب فقدان لب یا از ضربه وارده بر او است بواسطه
آلتی قطاع و یا از قروحات سرطانیه و سالک بنا در از قرحه خنازیریه و آبله فرنگ لب متاکل و زایل شود
و طریق اصلاح و پیوند او چنان است که سابق در باب سرطان بیضه بتفصیل بیان نموده ایم و اما
انف مفقود را چون سبب اغلب مرضی است مزاجی لهذا بر عامل لازم است که اولا باستعمال ادویه
مناسبه علت مزاجی او را زایل سازد آنگاه بعمل پردازد چون اگر قبل از علاج مرض اصلی اصلاح
او نماید البته جلد بدو پیوند نگیرد بلکه غانقرا نموده فاسد شود و از و آسیبی رخ نماید و لهذا باید
سبب زوال و فقدان او را بیابند اگر سبب آبله فرنگ یا خنازیر و امثال آنها باشد ادویه مناسبه
بدانها بکار داشته تا یقین حاصل شود که مرض اصلی زایل شده آنوقت بواسطه عمل بدانف را
پیوند نموده اصلاح نمایند و این عمل را اولا حکمای هند اختراع نموده اند که از جلد جبهه انف مفقود را
تشکیل میدادند و حکمای ایتالیا از جلد عضد پیوند نمودند و از انجائی که بنا در میشود جلد عضد تا انف
پیوند گیرد و رخت او عظیمست معمول نباید داشت مگر هنگامیکه جلد جبهه فاسد باشد و از و تشکیل
انف ممکن نگردد و اما طریق تشکیل انف مفقود از جلد جبهه بدین قسم است که بریده از چرمیرا و بر ترکیب
بینی بریده و بطور دراب بجانب ایمن یا ایسر جبهه نهند بنحوی که نقطه او در بینی قرار گیرد و بعد با

پاستنگ جهم جلد جبهه را قدری پیش از اندازهٔ جرم نشان نموده و با مشرطی محدب اطراف بینی مفقود را بگرداشته
بریده و بردارند و هم جلد جبهه را از نشانی که نموده اند بریده و مسلخ نمایند بنحویکه قطعهٔ مسلوخه جلد از
قمع به بیخ بینی وصل و آویخته باشد انگاه جلد مسلوخ را پیچانیده و بر گرداند تا ظاهر بظاهر
و باطن او بباطن انف محاذی شود و بعد اطرفین او را بدو کنار موضعی از انف که بریده اند متصل
ساخته و بخیه نمایند و هم جانب اسفل جلد را بسان سجافی برگردانیده و بشکل منحرف ساخته و بواسطهٔ
بخیه بکنار انف و صلش سازند و همچنین بیخ بینی را باید بخیه نمود تا کنارهای جراحت جبهه بیکدیگر تقرب جویند
و بعد از اتمام عمل دو لولهٔ مجوف برداشته و بنهٔ یا کتان بر انها پیچیده اند و بدو ثقبهٔ منحرف بهم بندند
تا نکیه و مد باشند در تشکیل انها و هم باید مکرر از ماء مثلوج و اسفیداج رصاص طلا بکار دارند
تا چهل و هشت ساعت بعد از عمل بعضی از پنجیها را برداشته و بعضی دیگر را بعد از هفتاد و
دو ساعت بردارند و قاعده چنانست که جراحت انف با قرب طرق التیام یابد و جلد پیوند گیرد
و انف مفقود بدین واسطه تشکیل گردد و جراحت جبهه بعد از یکماه التیام پذیرد و بصلاح آید و بنادیمی شود
که قطعهٔ مسلوخ از جلد جبهه پیوند نگیرد و بقاقر یا مبتلا شود و سبب اینحالت نیست مگر مرضی مزاج
و هم در صورتیکه قمع و بیخ جلد دقیق و باریک بریده باشند بنحوی که نتواند بقدر کفایت بقی جلد را
غذا دهد البته غاقر یا گیرد و فاسد شود و از عجایبات است که تا چندی اگر حیوانی مانند مگس
و غیره بر روی بینی جدید را رود صاحب او چنان پندارد که در پیشانی او راه میرود و اما طریق پیوند انف
و تشکیل او از جلد عضد چنان است که قبل از عمل چند روزی عضد را مرتفع ساخته و با دستمالی بگردن
بآویزند و بطوریکه مقابل بینی واقع باشد و بعد از آنکه قدری بدین حالت دست عادت نمود
باندازهٔ بینی از جرم برید و بسطح انسی عضد نهاده و نشان نموده و مشرطی محدب بریده و مسلخ نموده
قمع او را در عضد باقی گذارده تا بواسطهٔ او قطعهٔ مسلوخهٔ جلد غذا رسد و فاسد نگردد انگاه عضد را
مرتفع نموده و بگردن آویخته و بدستمالی محاذی و متصل به انف ساخته و بطریق سابق بموضع انف
پیوسته و بخیه نمایند و بعد از چند روز که جلد خوب پیوند گرفت و جراحت انف التیام یافت بالمره
قمع او را از عضد قطع و به بیخ بینی بخیه نمایند با سایر اعمال و تدابیریکه قبل بیان نموده ایم فصل ثانی
در طریق تشکیل بعضی اعضا مفقوده مانند پا و دست و بینی و گوش و چنگ و دندان و موی سر

عاریتا او را ترتیب مینمایند ساده یا با چرخ ساده او آنست که مفصلی ندارد و بدین قسم که چوبی را
برداشته و بشکل پا تراشیده و جانب اعلی او را تقسیم میسازند که مانند چنگالی زانو را بگیرد و بعد
یکتخته طولی بجانب وحشی او پیوسته و سر تخته را با کمربندی بکمر بسته و با چرمی وسط و جانب اسفل
او را محکم می بندند و با او راه میروند و چون چندی باین پا راه روند قرب بحرکت طبیعی میتوان با او
حرکت نمود اما اگر یکپای از دیگری قصیرتر باشد و بدین واسطه علیل بلنگد باید چکمه ترتیب نمود با پاشنه
بلند که از پوشیدن او مساوی شود پای قصیر با دیگری و اما در صورتیکه فخذ مفقود گردیده باشد
هم مانند سابق چوبی بشکل پا تراشیده و جانب اعلای او را معقر ساخته و فخذ را در او نهاده
و تخته بجانب وحشی او پیوسته و با کمربندی او را محکم ببندند و حرکت نمایند لکن ازین چوب ضغطه و صدمه
بفخذ وارد آید و ریش سازد و او را چاره نیست سوای آنکه بردارند چوبی و بشکل پا بتراشند و جانب
اعلای او مانند کرسی ساخته و بزیر سرین نهاده و محکم بکمر ببندند او را باید بواسطه کمی حرکت تواند
نمود و چندان صدمه بر او وارد نیاید اگرچه جدیدا استادان علم جر و انتقال پا و دست صنعتی
ترتیب نموده اند صاحب مفصل که فی الجمله به آنها میتوان حرکت نمود قرب بحرکت طبیعی لکن از انجائیکه
در وزن ثقیل و همیشه یکموضع از و شکسته است برای فقرا بکار نمیتوان داد و هم تازه از صنع
کنه پرچا و دست مصنوعی ترتیب مینمایند که زیاد نیکوست و اما طریق ترتیب بینی و گوش مفقود
عاریتا چنانست که از مقوا بشکل بینی و گوش آلتی ساخته و رنگ نموده و بموضع مفقود نهاده
و فنری برای آنها قرار گذارده که از سر میگذرانند و بتعامی بندند تا در موضع خود باقی ماند
و ساقط نشوند شد و اما خنگ مثقوب در بعضی خلقی که او را خنگ کرکی نامند و یا از قروحات
خبیثه متآکل و مفقود شود و بدین واسطه تنفس و ازدراد و تکلم عسرت بهم رساند در این حال
حکایجه تشکیل او برداشته اند دو پاره از صنع کنه پرچا و مدور آنها را برین و قمع بوسط آنها
پیوسته انگاه یکی از انها را جمع نموده و از دهان بجوف بینی فرو برده راه دهند که باز شود و نازل
نگردد و پارچهٔ دیگر او در موضع خنگ قرار گیرد و سوراخ را مسدود نماید و چون دندانها افتاده
باشند عمل مضغ و بلع عسرت بهم رساند و اما در صورتی که یکی از دندانها مفقود شده باشد
باید آنکه از عاج یا صدف یا چینی و دندانی تراشیده و بموضع مفقود نهاده و با عانت

عاج

دو مفتول طلا بدوزند آن طرفین محکم بپوشند اما آنجائی که بالمره تمام دندانها ریخته باشند باید که از
یا صدف بدل آنها ساخته و بفنری آنها را پیوسته و برده و مقرر دندانها و بپیوندند تا از کشودن
دهان فنر بکشاید و از انطباق او جمع گردد و بدینواسطه فی الجمله حرکتی دندانها را بهم رسد و در شکل
و زیبائی نقصانی بهم نرسد و اما چشم مفقود و طریق اصلاح او را در کتاب کحالی بیان خواهیم
نمود و اما در بعضی میشود که موی موضعی از سر آنها بریزد در این حال باید پارچه برداشته و موی
بدو نصب نموده و بدانموضع و بهبندند باب ثانی در ازدیاد عضوی از اعضا و مشتمل است
بر دو فصل فصل اول در اصبع زائد و این علتی است خلقی که در دست و پاشش انگشت روید
و اما اصبع زائد یا از کمی از عظام رسغ و یا از اصبع مجاور بروید آنجائی که از جلد اصبع دیگر
روئیده باشد باید با مقراضی قطعش نمود و لقه و مشمع داخلیون آلوده و بموضع او نهاد و اما
در صورتیکه از عظم رسغ روئیده باشد لازم است که جلد را شکافته و ازاره اصبع را از عظم
متفرق ساخته و بردارند و موضع مجروح را ببندند تا التیام پذیرد فصل ثانی در دندان زائد
و انف زائد بدانکه دندان زائد نیز روید یا بدا بلکه قاعده آنستکه دندان شیر بیفتد اما بندرت میماند
و دندان ثانی از پهلوی او بروید و دندان زائد نماید علاج او است که چون مشاهده شود در طفلی
علامات نبت دندان ثانی بظهور رسد قبل از سقوط دندان شیر بواسطه کلبتین دندان او را
بکنند و اما انف زائد و این علتی است که عارض شود شاربان خمر را بتقسیم که اولاً
در یکجانب بینی آنها حمرتی بظهور رسد و در موضع او خریطه لحمی زائد مشکل بشکل انف بروید و اگرچه
نماید که قطع او نیکو باشد لکن از آنجائی که دیده شده بعد از قطع او علیل را سیلان دمی شدید
از موضع مقطوع بهم رسیده که مورث هلاکت گردد کذاردن بحال خود اولی است و در صورتیکه قطع نمایند
و سیلان او بهیچوجه مسدود نگردد لازم است که موضع مقطوع را کی نموده شاید بدینواسطه سد سیلان
دم گردد مقاله خامس در بیان بعضی از اعمال بدی عموماً و طریق قطع هر یک از اعضا فرداً فرداً
و مشتمل است بر سه باب باب اول در عمل بد عامه و ما یتعلق بها و مشتمل است بر دو فصل فصل اول
در مراعات بعضی مطالب از عمل بد بدانکه عامل واجب است قبل از تشریح آلات و اقعه در عضو
معمول را از روی بصیرت بداند یا از کتاب بخواند و در نظر دارد دیگر آنکه بخاطر آورد اتفاقاتی که

در بین

در بین عمل ممکن و محتمل است روید و تدارک و اسباب و لوازماتی که برای آنها ضرور است بهم رسند
تا در حین عمل اگر آسیبی روی دهد اسباب ازاله او آماده باشد دیگر آنکه چون در بین عمل جراح کامل ماهر
که از حالت طبیعی بیرون رود و قوه مدرکه او مغشوش گردیده و نداند که چه باید کرد بنا
علی ذالک اگر قبل از عمل چنان نماید و بفکر نیفتد که فلان آسیب اگر روی دهد فلان قسم او را
دفع مینماید و فلان علت را بفلان نهج زایل باید ساخت البته در حین عمل اگر آسیبی روی دهد
بالمره خود را فراموش نماید و نداند چارچیست و هم باید قبل از عمل عامل ملاحظه نماید که از عهده
این عمل بچگونه میتواند بیرون آید بهر قسم که بد نام دارد عمل نماید دیگر آنکه تا اسباب علیل را مهیا نماید
از منزل و جا و پرستار و غیره مرتکب عمل نشود و چون در بعضی اعمال عامل را معین و ناصر ضرور است
لهذا باید ناپیان او طبیب یا جراح باشند و روش نیابت خوب بدانند و هم ایشان را بیان نماید
مقصود خود را تا آنکه از روی بصیرت او را امداد نمایند و اما عمل بد هنگامی باید نمود که بهیچ وجه من الوجوه
علاج مرض ممکن نگردد و بیم هلاک باشد و در صورتیکه بدانند ضرر این عمل بیش از منفعت او است باید
ترک نمایند شش و در ابدان ضعیفه یا اشخاصی که بحمی یا علت مبتلا میباشند باید صبر نمود تا اصلاح
مزاج آنها کوشید و به استعمال ادویه و اغذیه مقویه بدن آنها تقویت فرموده آنگاه عمل نمایند و قبل
از عمل هرگاه معده و امعا از غذا و فضول ممتلی باشد بر عامل واجب است که به استعمال ملینات
و مسهلات بر طرف رفع آنها نموده آنگاه مرتکب عمل بد گردد دیگر آنکه میباید اشخاصی را که زکی الحس و خوفناک
بواسطه نصایح تقویت و دلداری دهند و از آنجائی که در بعضی اشخاص مشاهده شده که بعد از عمل
بدی صغیر معمول را اعراض عصبانی شدیدی مانند گرز و غشی و تشنج و امثال آنها عارض گردیده
و بهلاکت رسیده اند بنا علی ذالک بر عامل واجب است قبل از عمل اقربای معمول را جمع نموده
کلمه از این عمل من محتملست فلان آسیب رخ نموده علیل را هلاک ساخت تا آنکه در صورت حدوث
آفتی عامل را ملامت و هلاک معمول را حمل بر راست عمل او نمایند و اما وقت عمل میباید دانست
که بعضی اعمال را از تاخیر او آفتی عظیم محتملست روی دهد و بهیچ وجه در اتمام آنها اهمال نباید ورزید
و بخلاف بعضی اعمالی را که میتوان چندی تاخیر انداخت مانند اخراج حصاة مثانی و میل بدین بخشیدن
و بیرون آوردن سلعه و غیره هم لازم است که در هوای گرم و تابستان در صورتیکه مرض محرق

و مطبقه و آبله و حصبه و سایر امراض عفونی در آن بلاد و انعدام باشند از عمل تغافل ورزید و بهیچوجه
مرتکب او نگردند دیگر آنکه قبل تخته تسکین وجع و مدهوش نمودن علیل ادویه مخدره و مسکره باید
بکار داشت و بجهت این مطلب متقدمین افیون و بذر البنج و بنگ و امثال آنها استعمال مینمودند
لکن از آنجا که مذکوره با خاصیه مورث تزقیق دم میگردند و بدینواسطه خوف آن است که سیلان
دم شدیدی در عضو مجروح بهم رسد ترک آنرا اولی دانسته و ده سال است که استعمال نمی نمایند
مگر اتروخلور فرم اگرچه در استعمال آنها نیز باید احتیاط کامل نمود و این عمل را بحامل و انگذاشت
و بدقت ملاحظه اعراض او فرموده هنگام کفایت کفایت نمایند و اما طریق استعمال اتر آنستکه
بردارند مشانه گاو را مانند قیف از چوب چیزی تراشیده و بدهان او نصب نموده و بند
و در مشانه جوهر اتر ریخته و قیف از مقابل دهان و بینی نگاه داشته و علیل ببویند تا مدهوش
شود و چون در استعمال خلوروفرم این اسباب لازم نیست اغلب جراحان به اتر ترجیح
داده اند و اما طریق استعمال خلوروفرم این است که قدری پنبه در پیاله نهاده و بقدر
بیست تا سی قطره خلوروفرم به پنبه چکانیده و پیش دهان نگاه داشته و علیل را حکم فرمایند
تا نفس عمیق کشد و در حین این عمل نبض سرعت و تواتر بهم رسانند و قریب بدهوشی
تشنجی در بعضی اعضا بهم رسد با اختلاج جفنین و استرخای اعضا این حالت دال بر آن است
که عنقریب علیل مدهوش خواهد شد تا آنکه بشره کبود گردد و اطراف و اجزا مرتعش سازد
بدون اراده جنبد و نبض بدی در دهان بهم رسد و در بعضی قی عارض شود بعد از ظهور این علامات
قی الفور پیاله را از پیش دهان او دور ساخته مشغول عمل شوند که کاهیست و اگر از برداشتن او
اهمال ورزند خوف عظیم است و میشود که در این عمل علیل فوری بهوش آید و مضطرب
گردد و دیگر بال و تو باید چند قطره از جوهر مذکور به پنبه چکانیده و قریب بدهان او نگاه دارند
تا آنکه بیهوش و بیخود شود و در حالت مستی علیل غرایب و عجایبات چند کاهی در خنده
و گاهی بگریه و بهیچوجه ادراک آلمی ننموده و بعمل بد ملتفت نباشد و اگر چشم بگشاید چنان
گمان نماید که دست و پا یا عضوی بکرشخص دیگر است و هم از آن قابلیت از دیگری قطع میبینند و احتمال
خود نمیدهد و قابلیت قبول اثر آنها و در اشخاص مختلف است بدین قسم که بعضی بعد از چهار تو

شش بار مدهوش شوند و بعضی تا ربع ساعت طول کشد و تغییری در حالت آنها بهم نرسد لهذا از علامت
که ملاحظه نبض و ظهور سایر اعراض مذکوره از دست ندهند و مواظب باشند حالات علیل را تا در استعمال دوای
مذکور افراط نورزد و اما بعد از اتمام عمل اگر علیل بهوش آید نهاد و الا باید او را در مکانی باب الریاح
نقل نموده و قدری آب سرد بقوت بسر و صورت و سینه او ترشح نمایند تا بهوش آید آنگاه یکفنجانی
چای بدو خورانیده و بخوابانند اما آنچه که از عمل بد محتمل است رخ نمود علاوه بر سیلان دم که سابق
ذکر نموده ایم و طریق سد او نیز بیان نمودیم غشی و تشنجست البته در این حالت عامل باید صبر نموده و علیل را
در هوای جاری و محل هبوب ریاح بخوابانند و آب سرد بسر و صورت و سینه او ترشح نموده و قدری سرکه
یا جوهر او یا جوهر نوشادر و نفط پیش بینی او بدارند تا بهوش آید و هم میشود که در این عمل علیل هلاک
شود بواسطه گرفتار سیلان و میکه بهیچوجه سد او نتوانند و هم گاهی سبب او را نمیتوان یافت
که چه بوده است مگر خوف و تغییری تفصیلی فصل ثانی از باب اولی در حالت عمومی اعمال
بدانکه هر یک از اعمال خالی از سه قسم نیست یا متفرق سازند متصل یا و یا متصل سازند متفرق را
و یا وسیع نمایند منطبق را و اما تفرق اتصال حاصل میشود یا بواسطه قطع و یا از خلیدن و یا از
و یا از شد و اما بجهت قطع بکار میبرند و مشرط از محدب و مستقیم و دکه دارد و دم و قوسی شکل
و قطع یا از ظاهر باطن مینمایند و یا از باطن بظاهر مثل آنکه از جلد عضلی گرفته و مرتفع نموده
و مشرط بدو فرو برده از باطن بظاهر میکشند و در بعضی اوقات بعوض مشرط با مقراض قطع مینمایند
و مقراض نیز چند قسم از و استعمال میشود محدب مستقیم مقعر که در عمق اعضا بکار میبرند و مقراض صاحب
زاویه و اما بجهت تفریق و قطع عظم باید بکار برد آره مستقیم و مدور الراس و اسکنه و چکش و کارد
و اما بجهت خلیدن منضج و تروکار استعمال باید نمود و تروکار چند قسم است قسمی ضخیم که در استعمال
بکار میبرند و قسمی دقیق که استعمال مینمایند بجهت امتحان آنکه در جوف دمل چه ماده محتبس است
و قسمی متوسط مینامند که در قیل الماء بکار میبرند و عمل انصداع را استحکامی بکار باید داشت که قریب
بعرقی عظیم از دم بخواهند عمل نمود و بسیار در مرض اورزیم و فتق و امثال آنها و اما شد با غات
کتانی است موم کشیده و او را بجهت عرقی از شریان و غیره با قطع ثالیل و حکم زائده و بواسیر
استعمال مینمایند و اما متصل نمودن متفرق نحوی است که سابق ذکر رفته که بواسطه

که بواسطهٔ تخمیر شمع و انفیون و نوار حاصل می شود و اما بجهة وسیع نمودن مجاری منطبق و ضیق
فتیله و اسفنجه و کشادن ترویل استعمال می باید نمود بطریقی که سابق تفصیل هر یک در محل استعمال
آنها ذکر پیش ازین بیان کردیم ایضاً

باب دویم در عمل صغیر و مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان فصد و وضع علق و حجامت فصل دویم
در کی و خوشس و شمع و ذراریح فصل سیم در انصباب خون در عروق

اما فصل اول در فصد و او عبارت است از شکافتن وریدی از اوردهٔ ظاهره بجهت استفراغ
دم و اما اوردهٔ که فصد آنها جایز است ورید قیفال و باسلیق و اکحل و جبل الذراع و رسیلم و در رجل
صافن و مابض و در عشی و اوداج ظاهر است و اما اشارت بفصد در بعضی امراض و مواقع است
من جمله در کل اورام سیما اورام اعضاء رئیسه مانند دماغ و کبد و ریه و غیرهم و انجائی که خوف حدوث
ورم باشد مانند آنکه بعد از ورود جراحت باید فصد نمود تا مادهٔ مورمه استفراغ شود ثانی در
صورتیکه دم بغلیان و بعضوی شریف هیجان نموده باشد مانند آنکه در دماغ یا قلب و امثال آنها
بدین واسطه خوف سکته و خفقان و غیره باشد بجهة تسکین هیجان و انصراف ماده باید فصد نمود
ثالث در مقدمهٔ بعضی امراض و علاج آنها بجهت اعانت و تقویت ادویهٔ منضجه و محلله باید فصد نمود
رابع بجهة انسداد نزف الدم سیما در نفث الدم باید فصد نمود بخلاف در ابدان ضعیفه و قلیل
الدم و انجائی که بواسطهٔ قلت دم در بدن هیجانی دست داده باشد فصد مضر است و همچنین
عفونت دم و امراض عفونی مانند آنکه در حالت تزاید مرض محرقه و حصبه و جدری و امثال آنها
فصد نباید نمود و اگر وجوب رسانید به ارسال علق استفراغ دم خیلیه بفصد اما فصد یا از قیفال
و یا باسلیق و یا از اکحل است و از انجائیکه این اورده بهم وصل و یکدیگر ضیع داخل میشوند اختلافی
در منافع فصد آنها بهیچوجه نیست و این جمله را عالم نیستند مگر آنکسانی که علم تشریح میدانند
و لهذا هر یک از اورده مذکوره را علیحده و فصد اجدا سهل است فصد ماسیقه چون در عضد
شریان مرفق بجانب انسی عضله ذو راسین عابر و واقع و هم از اوتار او پوشیده شده و مجروح
نمودن او خطا و مورث ایذا زخم و دم هلاک است بنا علی ذالک در فصد اینمواضع دقت باید نمود
لکن چه ضرر بان شریان محسوس است و از لمس میتوان معرفت او را یافت و اگر موضع فصد نمود که

که جراحتی براو وارد آید و طریق عمل آنست که باتسمه دستر بسته یا در آب گرم نهند که ورید در ورم
انگاه ساعد را قدری خمانیده و فصاد بکمر دو بعضی بما بین دو اصبع و با اصبع خنصر تکیه زده تو
عمود العرق فرو برده و مرتفع ساخته تا ورید را بکشاید و خون جاری شود و اگر در خروج بطیی باشد سنگ
یا پارهٔ چوبی بکف گرفته بمالد تا بقدر منظور خون دفع شده و تسمه را کشوده و قدری پنبه بمحل نیش گذارد
باستعمال بشکل عدد هشت فرنگی برقی او را به بندند زیرا که اگر سخت بسته شود مورث تالم گردد و اگر
مسترخی باشد محتمل است که دهان ورید گشوده خون آید و یکدو روز باین دست حرکات عنیفه نفرمایند
تا التیام پذیرد و باید دانست که فصد اگرچه از اعمالی است صغیر و سلیم لکن میشود که از و بعضی علل و آسیب
رخ نماید و مورث فساد یا هلاک شود و لهذا باید در این عمل خوب مواظب و محتاط و دقیق باشند منجمله
باشد که بواسطهٔ فصد ورید عروق جذابه و شبکهای ابطی متورم شده حمی عارض شود و این نیست مگر
از پاکی نیش مبضع در این حالت باید ادویهٔ ضد ورم بکار داشته و ادویهٔ منضجه و محلله میل فرموده
و از دهن زیتی بدرا تریخ نمایند ثانی آنکه باشد دم باطراف موضع فصد شده نشر و لحم نفوذ نماید
در اینصورت باید از نوشادر محلول در آب و عرق ممزوج بآب طلا و استعمال نمایند تا تحلیل برود ثالث آنکه
در حین فصد جراحتی بر عصب وارد آید و این نه بواسطهٔ خطای فصاد است بلکه از حرکت خلاف عصب است
در اینوقت اگر لیفی از عصب نصیف مجروح شده باشد وجعی صعب عارض شود با حس حرکت نمی
و بعد از یک دو هفته جراحت او التیام یافته و صلاح پذیرد و اما اگر عصب بالمره قطع شده باشد وجع
او خفیف مگر آنکه حس بکطعهٔ جلد فانی شود و بعد از چندی که التیام پذیرد حس او معاودت نماید
رابع جراحت وارده بر شریان که علتی عظیم و خطیر است و دال است بر اینمطلب خروج دم احمر
بانفصال و نتیجهٔ او ست حصول مرض انوریزم پس در صورتیکه این حادثه روی دهد بطریق عاجل
تدسیلان دم و جراحت را فاده بنماید نمود بلکه بردارند پارچهٔ ماهوتی و چند فلس مدور از د
بریده و بر روی هم نهاده مخروطی الشکل و بدوزند انگاه نقطهٔ او را بموضع مجروح شریان گذارد
و از نوک انمله نوار بپیچند بدو ساعد را تا وسط عضد و بعد تخته طویلی بجانب وحشی عضد و ساعد
گذاشته و محکم به بندند تا بدون حرکت ماند و از انضغاط و جراحت مذکور با قرب طرق
التیام پذیرد خامس آنکه باشد علل اغشی عارض شود و در این صورت باید بکه و فنجان چای

بدو خورانید با سایر منعشات و بعلاوه از سرکه و جوهر نوشادر نخلفه فرمایند تا بهوش آید و اما در رجل
سیما عرق صافن و یا از نابض فصد فرمایند و اغلب در امراض رحم و بجهت تفتیح دم طمث و بواسیر
و اسقاط جنین از اورده رجل سیما عرق صافن فصد فرمایند بدین طریق که پا را در آب گرم نهاده
و با مبضعی فصد نمایند بدستوریکه قبل ذکر نموده ایم و اما اوداج ظاهر چون بدماغ اقرب است
از سایر اورده و خون دماغی را بواسطه او اسهل استفراغ می توان نمود لهذا از بعضی امراض
دماغیه و قلبیه مانند سکته و خناق و خفقان فصد او نافع است و جایز لکن در این عمل زیاد
احتیاط لازم و جزر در حین وجوب بکار نباید داشت و اما طریق فصد او اینست که ناپی بادون
ورید مذکور اصبعی نهاده تا بهم رسانند و بعد از مجروح شدن هوا بجوف داخل نگردد و تعلب
نرسد و صاحب خود را هلاک نسازد آنگاه با مبضعی فصد نموده و کاغذ را لوله کرده یک طرف
او را تحت موضع فصد شده ملصق سازند تا خون بواسطه او داخل ظرف شود و بعد از
اینکه بقدر کفایت خون خارج شد و مقصود حاصل آمد بردارند دولته آلوده مشمع در خلوت
و حلیب دار موضع مجروح حرارت داده و باد استمالی به بندند و اما فصد شریان نادر است
سوای آنکه در امراض عین گاهی شریان صدغ را سل نمایند و اما آنجائی که مقصود از سل
شریان مسدود ساختن مجرا و باشد تا خون شوانده از و عبور نمود ثمری نخواهد بخشید و چون
بعد از سل او طبیعت شعبه از شعب شریان مقطوع را وسیع سازد بقسمیکه علی ایحنی
دم از و تواند عبور نمود مانند آنکه از شریان اصل چنانکه این مطلب مکرر در مرض اورزم
مشاهده شده است علی ای تقدیر بعد از سل شریان قدری پنبه بموضع او نهاده
و باد استمالی به بندند تا جراحت التیام پذیرد و استفراغ دم از عروق شعیره بار سال
علق و حجامت میباید نمود

اما ارسال علق در اورام و التهاب بکار میباید برد بجهت تخفیف وجع و تحلیل مادهٔ مورمه و هم
میل دهد خون را بهر عضوی که خواهند و لهذا بجهت تفتیح دم طمث و بواسیر ارسال علق نافع است
و آنجائیکه در مرضی حکیم متردد باشد ما بین فصد و ارسال علق ارسال علق نمودن اسلم است
چون خوفی مر او را نیست و بهیچوجه فسادی نخواهد نمود و طریق ارسال او اینست که بگیرند زلوی

زلوی جوان و گرسنه و در لته پیچیده و عضو را نیز بآب آلوده و بنشانند بش و اگر در گرفتن مکره باشد
باید عضو را با قند یا خون یا شیر بپالایند تا بگیرد و در صورتیکه عضو را قبل با دهنی سیماد هن زیتی
تریخ نموده باشند البته زلو نخواهد گرفت مگر آنکه آن موضع را خوب شسته زلو بنشانند و هرگاه باطراف
دهان یا لثه لازم شود ارسال علق باید مواظب بود تا بحلق فرو نرود و اگر فرو رود قدری نمک آب
بنوشند تا لاکش سازد و بعد از سقوط زلو قدری صبر نمایند تا خون از نیش زخم دفع شود آنگاه آب سرد
عضو را شسته و قدری قوبا تا رعنکبوت بدان موضع نهاده به بندند و اگر با اینها سیلان مسدود
نگردد و مورث ضعف بدن و قوی شود سیماد اطفال لازم است که دهان جراحت زلو را سنگ
جهنم را بپالایند و اگر با سیلان انسداد نیافت بزداند بنحاقی و از یکجانب محل نیش زلو فرو برده
و از جانب دیگر خارج ساخته و بدور او ریسمانی بپیچند تا موضع جراحت مسدود گردد

و اما حجامت را بکار باید داشت بجهت جذب و میل مادهٔ از باطن بظاهر و در مواضعی که ارسال علق
ممکن نباشد و در امکنه کثیر اللحم مانند سرین و هم در موضع لدغ بعضی حیوانات مانند ریتلا و غیره و هم
در مرض عرق النسا و ریاح افرسه و اورام مفاصل حجامت انفع سایر مستفرغات است و حجامت
بر دو قسمت یا محض شرط بدون محجمه یا محجمه با شرط یا محجمه بدون شرط و طریق وضع او این است که شاخ
یا کوزه بعضو وضع نموده بعد از برآمدن مشرطی برداشته و چند نوبت بدان موضع کشیده آنگاه
با عانت بادکش بقدر ضرورت استفراغ دم نموده و شسته به بندند و متاخرین علم اسبابی اختراع
نموده و در جوف او بقدر شانزده مشرط تعبیه نموده بعد از آنکه با عانت شاخ یا کوزه عضو را بآب
و ماده بعضو میل نمود اسباب مذکور را بدان موضع وضع و پاشنه که مر او را قرار داده اند حرکت دهند
و مشرطهای نهان یکدفعه بیرون آمده و عضو را مجروح سازند بدون ایلام شدید

دویم محجمه بدون شرط مثل آنکه جراح قصد دارد که خون را از اعالی میل با سافل دهد که بادکش محض
نموده و شرط استعمال نمی کند چنانچه در حبس خون طمث بفحه کوزه استعمال نمایند سیم شرط بدون
محجمه و این استعمال شود در جائی که گذاردن محجمه ممکن نباشد مانند لثه و حلق و غیره

فصل دویم در بیان ادویه جذابه که ماده را بجلد میل دهند مانند خردل و مازریون و ذراریح
و فلفل بری و ادویه مذکوره را هنگامیکه خون بدماغ هیجان نموده باشد از جهت دفع و انصراف

بخلف عش یا ساقین استعمال نمایند و هم در التهاب دماغ و نخاع و در اورام جنب و مفاصل و حین حدوث
و اجتماع رطوبت در آنها باید این ادویه بکار داشت تا تحلیل برد و ماده مورمه و رطوبت مجتمعه را من جمله خردل است
که مستعمل دقیق ماخوذ از تخم اوست با آب و سرکه سرشته استعمال نمایند اگر خردل جوان باشد بعد از پنج
و شش دقیقه سوزشی در آن موضع بهم رسد و در آنحالت باید او را برداشت دیگر است مشمع ذراریح و طریق
استعمال او این است که بردارند پارچه تیماجی و مدور بریده و بر وادی بقدر دم کاردی مشمع
کشیده و بعضو وضع نمایند مشمع خوب بعد از شش ساعت و ضعیف او بعد یکشبانه روز در آن موضع
بثره حادث شود در اینحالت که منظور از استعمال او جذب و دفع ماده جزئیست که در همین موضع
موجود است باید با آلتی بثره را مثقوب ساخته و بعد از اخراج رطوبت حاصله در جوف او قدری
پنبه به بندند تا التیام پذیرد و اما در صورتیکه بخواهند از عضوی دائمی ماده را جذب نمایند لازم است
که بعد از استعمال مشمع بثره را از روی بثره او مقراض نموده انگاه لته را بدهن یا سلیقون
یا اهل آلوده و بموضع او نهاده به بندند تا بریم آید و باید دانست که در بعضی اوقات رطوبتی در مفصلی
از مفاصل بدن جمع میشود بجهة جذب و تحلیل رطوبت مذکور بر میدارند پارچه تیماجی مشمع ذراریح
کشیده و بیکجانب مفصل میاندازند و بعد از اینکه بثره در موضع او حادث گردید مثقوبش ساخته
در رطوبت جوف او را خارج نموده رها دهند و فرد ابردارند پارچه دیگر از مشمع و بجانب دیگر از
مفصل انداخته و بخود مذکور عمل نمایند و بهمین قسم تمام اجزای مفصل و مواضع او را باید مشمع
انداخت و رطوبت را جذب و دفع نمود تا مرض رفع شود و این قسم از مشمع را مشمع پرنده موسوم
نموده اند و در امراض کلیه از خوف آنکه مبادا از حدت ذراریح آسیبی بالات بول وارد
آید لازم است که اول قدری کافور بعضو ذرور نمود و بروی او مشمع انداخت تا بدینواسطه
فسادی شوانند نمود و در امراض عفونی استعمال مشمع بهیچوجه جایز نیست چون دیده شده
موضعی را که مشمع انداخته اند متقرح و غانغرا یا بهم رسانیده و صاحب خود را بهلاکت رسانیده
است و لهذا در امراض مذکوره حتی المقدور اجتناب و احتراز واجب است در طریق تخدیر داغ
و خوش کشیدن که از جذابات است منصرف میسازد ماده را از اعضا و بجلد میل داده
بصورت ریم دفع مینمایند و بهترین مواضع تخدیر داغ خلف عش و وسط عضد و ساق و وسط

جانب انسی رکبه و در صدر ما بین اضلاع است و طریق عمل این است که بردارند پشته یا کهنه و فتیله نموده
و سوخته و بهر موضعیکه خواهند از مواضع مذکوره بگذارند تا بسوزد و یکروز و روز بموضع او مغز خرام نهاده
و به بندند تا بریم آید انگاه باستعمال تخدیر ماده از انفصول بکشند و اما اسهل آن است که غصنی از جلد گرفته
و مرتفع ساخته و با مشرطی دقیق شکافته و قدری کتان بموضع او نهاده با مشمع داخلیون پوشیده و بعد از
سه روز تفتیش را برداشته و بدانموضع یک یا دو تخدیر گذاشته به بندند قسم دیگر آنکه پارچه تیماجی را مشمع
ذراریح کشیده و بعضو وضع نمایند و بثره حادثه او را با مقراضی چیده و تخدیر نهاده تا بریم نشیند انگاه
همه روزه تخدیر را برداشته و عضو را از ریم شسته تخدیر دیگر گذارند و اما هرگاه از اعمال مذکوره وجعی شدید
در عضو بهم رسد بقسمیکه علیل نتواند تحمل او کرد بدلازم است استعمال طلای اسفیداج رصاص و اگر ماده
حادثه سیاله از آن موضع قلیل باشد قدری دهن باسلیقون یا فرفیون یا اهل یا ذراریح بمالند تا اعانت نمایند
در جذب ماده و چون در اطراف آن موضع تحمی زاید بروید بمالیدن سنگ جهنم او را ازاله نمایند و در صورتیکه از کثرت
سیلان ماده قوای بدن را واهی روی دهد و اعضا سیما اطراف ضعیف شوند باید داغ را خشک نمود و چون کسی
چند سال داغ داشته باشد و طبیعت عادت نموده باشد بدفع فضلات بدن از موضع او خشک نمودن مخوف
و جایز نیست سوای آنکه اول موضع دیگر را بجهة دفع فضلات بدن معین نموده انگاه موضع داغ را خشک
نمایند تا آسیبی رخ ننماید اما خوش کشیدن را بکار باید داشت بجهة انصراف مواد داغی سیما بعد از مرض
و آرده بر اسس و هم در امراض عین و نخاع خوش کشیدن بخلف عش و قطن نافع است و خوش عبارت است
از فرو بردن لته طویل از کتان بحیله یا تجویفی غیر طبیعی بقصد آنکه ماده را از باطن بظاهر میل و بصورت
ریم دفعش سازد یا آنکه موضع تورم عضو گردیده و بدینواسطه تعفیر غیر طبیعی متملی شود و التیام یابد قسم
اولی را در امراض مذکوره و قسم اخیر را در اورام بارده و قیل الآثار و امثال او باید آنکه اول تروکاری
فرو برده و از جانب دیگر خارج ساخته و بکشند تا سر فتیله از طرف دیگر بیرون آید و بدینواسطه در آن موضع
ریم حاصل شود و اما در تجاویفی که از رطوبت و مائیت متملی است مانند آنکه قیل الآثار و امثال او باید
آنکه اول تروکاری فرو برده و بواسطه او مائیت مجتمعه را خارج ساخته و مابعد با همین آلت جانب دیگر
جلد را مثقوب نموده و نیش او را پس کشیده و از جوف میل او فتیله بگذارند و اما فتیله را حرکت
نباید داد تا مدة در آن موضع حاصل شود و قاعده چنان است که چهار یوم بعد از محل فتیله امده دفع نمود

در اینحالت لازم است که هر روزه قدری از فتیله را بجانب دیگر بکشند و اگر این عمل مورث ایلام و اندا
شود باید قدری بادام یا کنجد بفتیله آلوده و بعد از اینکه مقصود حاصل آمد فتیله را تمام نموده و محل او
به بندند تا التیام یابد و خشک شود

در طریق آهن داغ و استعمال ادویهٔ اکاله و محرقه بدانکه داغ یا با عانت آهن تابیده مینمایند
و یا از بعضی ادویه مانند سنگ جهنم و خمیر موسوم به پانونیا و قلیاب اکال و آهن داغ را در بعضی
امراض باید بکار داشت من جمله بجهة جذب مادهٔ از باطن بظاهر سیما در اورام مزمنه تجاع و مفاصل
دیگر برای محدود ساختن خانعرا با آهن داغ مینمایند یا من عضو حی و میت را دیگر عضو گزیده شده
از مار یا سگ دیوانه را باید داغ نمود تا اثر سم باطل و بیجا در سرایت نماید و همچنین بجهة
التیام بعضی قروح و ازاله نمودن بعضی غشاء کاذب متکون در جوف ثقب بواسیر و هم سد
دم سیاله از عروق شعریه آهن داغ بکار میباید برد و بجهة این عمل بر میدارند آهنی بشکل کعب نیزه
یا زیتون الشکل یا مخروطی الشکل یا مانند مثقار مرغ و در آتش نهاده و میتابند تا از سرخی سفید شود
آنگاه بعضو نهاده بعد از سوختن پنبه گذارده و به بندند تا بجه نشیند و بعد با همه روزه عضو را
از ریم شسته و پنبه را که بکره آلوده اند بدانموضع نهاده و به بندند تا مقصود حاصل شود و اما بغیر از
آهن داغ انجائی که بخواهند ظاهر شود سنگ جهنم میمالند و اقوی از دست قلیاب اکال
یا جوهر نمک یا چوبه که عضو ملسوع از حشرات را با او میمالند و هم در بعضی آبله و بثرهای خبیث استعمال
او نافع و در قرنکستان مرض خیارک را بجای آنکه با آلتی منفجر سازند بر میدارند لوله از قلیاب
اکال و با بوخیارک را منفجر می سازند چنانچه سابق هم این مطلب بیان شده

فصل سیم در انصباب خون یا ادویه یا بعد در آورده و این انصباب در آورده از اعمال بد نیست
نادر الوقوع که بواسطهٔ او ورید مکشوف و مشقوق و در موضع شق شده بواسطهٔ آب فزدک دوا با خون
در آورده منصب شوند اما دوا در صورتی منصب نمایند که از راه حلق ممکن نباشد چنانکه در مخنوق
و گزارو نوبهٔ غشی و از ادویه که در این عمل استعمال شده و بتجربه رسیده است بلادانه و جوهر
افیون و زیر البسنج و عصارهٔ کوچوله و تاتوره و انیمون است اما انصباب دم وقتی نمایند که از شدت
سیلان و قلت دم مریض در حالت غشی و قریب بهلاکت باشد بخصوص در سیلان دم از رحم

تجربه

تجربه رسیده است اما طریق این عمل اینست که ورید مرفق ظاهر را مکشوف سازند بطول یک ابهام بعد ورید را
از لحم جدا ساخته در میانی حلقه بدو به بندند بعد ورید را بقسمی بشکافند که فوک آب فزدک را در او توان برد
و باید آب فزدک را در ساعت قبل در آب فاتر گذارد که مشابه بحرارت بدن شود پس از آن از دوای محلول
یا خون او را تملی سازند و اول تجربه و ملاحظه نمایند که هوا در جوف او نباشد بعد از آن در موضع شق
شده فرو برند پس از آن مثل آب فزدک را قوت نموده که خون یا دوا داخل شود ولی بملایمت و رفاهت
باید عمل نمود و لازم است در صورتی که خون منصب نمایند شخص صحیح المزاج سالمی را حاضر ساخته
و او را فصد کرده و در آب فزدک نمایند و گرما گرم بلا فاصله بموضع شق شده بریزند که هرگاه سرد شود
منجمد شده علل را بهلاکت رساند اما مقدار دم منصب دو سیر کفایت است و اما مقدار دوای محلول
از حد شرب او کمتر باید استعمال نمود

باب سیم در عمل بد عظیم و او عبارت است از قطع اطراف که بفرانسه امپوتاسیون نامند و مشتمل است
بر چند قسم یکی آنکه عضو را از وسط عظم بازه قطع نمایند و دیگر آنکه عضو را از مفصل جدا نمایند که این قسم را اکس
ارتیکولاسیون نامند و این قسم را سهم و خوف زیاده از قسم اولی است و دیرتر از قسم اولی التیام پذیر شود
و در قدیم جالینوس این عمل را زیاده ممنوع بجهة عدم علم بطریقهٔ اخذ شریان و بستن آن و ذخیره نمودن
جلد لهذا اکثری هلاک می شدند و بدین نظم تا چندی این عمل متروک گردید و این باب محتوی است بر سه فصل

فصل اول در عمل بد در امپوتاسیون عموماً فصل ثانی در امپوتاسیون فقط فصل ثالث در جدا نمودن
بواسطهٔ خلع از مفاصل که او را اکس ارتیکولاسیون نامند

اما فصل اول در امپوتاسیون عموماً دایره که عبارت است از بریدن جلد بطور استدارهٔ و این طریقه
اکثر علما است و دیگری امپوتاسیون آلم بوناند یعنی قطع عضو و پوشیدن آن بقطعهٔ از جلد عاریه
و او عبارت است از لف نمودن جلد با شکال مختلفه و این عمل در صورتی کرده شود که از سمتی جلد خراب
و فاسد شده و بطور دایره لف نتوانند نمود و لابد از سمتی که جلد سالم است قطعهٔ زیاده از آنچه لازم است
ذخیرهٔ اطراف است بر داشته و بر سمتی که جلد خراب و فاسد شده است بفزایند اما اشارهٔ بلزوم
ارتکاب این عمل یا اشارهٔ مطلق است چنانکه بقای عضو مریض موجب هلاکت مریض باشد و یا آنکه بقای او
موجب فنا نگردد ولی مورث ایذا و الم مریض گردد اما اشارهٔ بقطع عضو یا در اجزاء و آلات تنسله

اطراف عظمست و یا در خود عظم است اما اشاره بواسطه اضراب شدن اجزاء و آلات لینه اطراف
در صورتی است که تقرح مزمنی در جلد بهم رسیده و علیل را از شغل و عمل خود باز داشته و بهیچوجه شفا حاصل
نشود دویم فلغمونی شدیدی در تحت جلد بهم رسیده و جلد را اضراب و فاسد ساخته و بهیچ وجه رفع
شدن جلد نتوان نمود سیم آنکه عضوی غائر یا شده و محدود گشته بطریق دیگر نتوان نجات داد
چهارم آنکه قطعه بزرگی از جلد بواسطه ضربه مفقود شده باشد پنجم آنکه عروق و سایر اعضا بواسطه ضربه
مفقود شده باشد پنجم آنکه عروق و سایر اعضا بواسطه ضربه از کلوله منصدع شده و بهیچوجه عظمی از جلد
برهنه بماند ششم چون سیلان دم شدیدی بهم رسیده و بهیچوجه اخذ شریان و بستن آن ممکن نگردد
هفتم درد آلم الفیل شدید هشتم در سرطان متزاید بخصوص در سرطان مغزی اما اشاره بواسطه
خرابی خود عظم اول بواسطه انکسار عظم و تصغر آن و ترکیب کسر عظام با جراحت جلد و عدم فرصت
که در مدت زمان تبدریج رفع گردد دویم بواسطه تصغر عظم با وجود فقدان جراحت جلد و صحت آن
چنانکه هرگاه کلوله کم قوتی بپای خورد عظم را منکسر و متصغر نموده بدون آفتی در جلد سیم آنکه هرگاه
کلوله عضوی را برده باشد باید از ما فوق آن عضو قطع نموده تا زخم سالم حاصل شده و بزودی التیام
پذیرد چهارم در صورتیکه کسر عظم و خلع مفصل هر دو باشد پنجم آنکه تقرح در عظم بهم رسیده و بهیچوجه
رفع نگردد بخصوص هنگامیکه ریم در سر مفصل بهم رسد که چون تعویقی در عمل نمایند مریض هلاک گردد
ششم چون غائر یا در عظم پدید شود هفتم چون نواصیر متعدده در عضو بهم رسیده و مانع از حرکت آید
هشتم چون از کسر عظم مفصلی جدید و غیر طبیعی بهم رسیده و بنوع دیگر نتوانند رفع نمود اما اشاره بخلاف
در صورت بلام و ایذا با ضعف نیه و عدم قوه و قلق و اضطراب با حمی و قی عمل نتوان نمود الا در وقتی که
سبب دق تقرح عظم بود که از قطع آن رفع حمی گردد اما زمان قطع نمودن بجهت قطع عضو دو زمان
معین شده است زمان اول چون جراحت عارض شود قدری تأمل نمایند تا آنکه ضعف مریض رفع
شده و دم مراجعت نماید و در یوم اول قبل از بروز حمی قطع نمایند که در این زمان اکثر شفا یابند اما زمان
دوم بعد از دوازده یوم است که جراحت بریم نشیند و در بین این دو زمان عمل نمودن ردی است
زیرا که اکثر بهلاکت رسند ولی در قدیم بعد از سه یوم که حمی بروز نموده بود قطع مینمودند اما از بیست
یکنفر صحت یافتند در یکی از جنگهای بزرگ ناپلیون که جراحان قطع عضو مینمودند در زمان اول

از دویست و نود

از دویست و نود یکنفر بیست و چهار نفر هلاک شدند و در زمان دویم از پانصد و بیست نفر دویست و شصت نفر
تلف شدند اما محل قطع هرگاه جراح را قوه انتخاب بود در ساعد و بازو هر چه از پایین ببرند اولی و در ساق
آنچه از بالا قطع نمایند اولی زیرا که ساعد هر قدر بلند باشد بیشتر بکار آید و ساق آنچه کوتاه تر بود کمتر اذیت
نماید اما قاعده کلیه آنست که در قطع عضو اولا از محل سالم قطع نمایند که جراحت سالم حاصل کنند دویم
از مکانی قطع سازند که جلد بقدر کفایت ذخیره نماید و از قطع عضو چون ممکن باشد از مفصل قطع ننمایند زیرا که
جراحت در التیام پذیرد و هم خوف هلاک است ولی جراح گاهی لابد شود که از مفصل قطع نماید چنانکه
هرگاه اعلای فخذ یا عضد متکسر شوند لابد باید از مفصل قطع عضو نمود و همچنین هرگاهی از سلامیات عیب یابد
از مفصل قطع باید کرد اما تقدمة المعرفة مختلف است اول بواسطه سبب چنانچه هرگاه از اسباب خارجه و ضربه
باشد اولی از آن است که از اسباب داخله باشد دویم بواسطه مزاج چنانچه در دموی و عصبی مزاج
ارداء از سایر امزجه باشد سیم بواسطه زمان عمل است که در زمان اولی به از زمان ثانی باشد چهارم بواسطه
صغر و کبر عضو و بعد او از قلب و نیز اختلاف بهم رسد از شغل و مکان و حالت غنی و فقر مریض و باشد که بعد از قطع
عضو با وجود فقدان دست و پا بواسطه ضبطه و دم بر عیب مریض از وجع و الم دست و پا شاکی باشد
و حال آنکه دست و پائی باقی نمانده است اما اسباب آلات لازمه که قبل از عمل باید مهیا شود اولا کارد محدبی
برای بریدن جلد ثانیا کاردی محدب کوچکتر از کارد اولی برای سلخ جلد ثالثا کاردی بزرگتر از دو کارد قبل
بجهت بریدن عضلات رابعا کاردی دو دم یا دم راست از برای بریدن عضلات مابین دو عظم مانند ساق و ساعد
خامسا دستمالی سه سر برای محافظه عضلات ما فوق سادسا اره برای قطع عظم سابعا کاری بجهت زوائد که
از عظم باقی ماند و انجا که خواهند ذخیره جلد از طرفی نمایند کاردی بزرگ دو دمه نیز لازم است و از جمله آلات
حاضر داشتن ابزر چای و سرکه و غیره است اما اسباب لازمه بعد از عمل و قطع عضو بجهت بند
سیلان دم در ابتدا طوریکه و نایبی لازم است که در حین عمل فشار بر شریان نموده تا مانع از سیلان
دم شود و هرگاه عضو کثیر الشعر باشد تیر اشند و قدری شمع و اخلیون و اسفنج و آب سرد و گرم
و خواب نیز حاضر نمایند و در انها را اول شناختن موضع شریان دوم چند انبر شریان گیری
و سوزن بخیه زنی و چند ریسمان و نخ و قلاب و چند باش کوچک و چیره دکان اما وضع بریدن
عامل و نشستن معمول اول باید معمول بقسمی نشیند که عامل از همه جهة و سمت بر و تسلط داشته باشد

دوم آنکه معین و مدد صاحب سرشته حاضر باشند و هرگاه صاحب سرشته نباشد جراح باید بایشان
بیاموزد و اما تفصیل مدد کنندگان از این قرار است اول ایستاده دویم طور بکنند سیم شخصی که عضو
مافوق را نگاه دارد چهارم شخصیکه عضو پائین را نگاه دارد پنجم شخصی که مواظب اتفاقات و اسباب باشد
و در این عمل چهار شرط معتبر است اول بریدن اجزای لینه اطراف عظم دویم قطع عظم سیم سد
نمودن دم چهارم التیام جراحت تا برداشتن اجزای لینه و اطراف عظم را دو قاعده بود اول آنکه
طریقه سیلزوس ثانی طریقه پی تیت نمایند اما طریقه اول این است که پای عضو مافوق را گرفته
با قوت تمام بسمت اعلای بدن میل دهد و جراح بیکضرب اجزای لینه را ببرد و این عمل را
طریقه اغلبی نامیده اند و حال این طریقه متروک شده است برای آنکه جلد بقدر کفاف ذخیره
نمی شد و عظم برهنه میماند اما چون باید عمل در قطعه اسفل فخذ یا عضد کرده شود و نایب صاحب سرشته
بهر سد استاد ان کامل چابکدست این عمل را مرتکب میشوند اما طریقه دویم که دکتر پی تیت مخترع
آن بود و حال نیز متداول است اگرچه عسر العمل و اشد و جعا و ابطا التیاما هست ولی اسلم
و اقل خوفا میباشد و این عمل بر نیکو نموده شود که ابتدا جراح با کارد محدبی دم حلقه جلد را تا
عضله ببرد بعد قدری از جلد مافوق را مسلخ نموده و لف نماید که این جلد ذخیره باشد برای
پوشاندن ثقب عظمی که برهنه مانده است و از برای سلخ کاردی اصغر از کارد اولی
لازم بود و بعد از سلخ با کارد بزرگ عضله ری عضلات را بریده پس از آن عظم را ارره نمایند
اما در بریدن جلد باید که با دست چپ عضو فوق را گرفته و کارد را بنحوی در دست راست گیرند
که انگشت ابهام در اشنای تیزی کارد محاذی با او قرار یابد آنوقت از روی خط نشان
کارد را بدایره کشند بقسمیکه ابهام تکیه گاه آن گشته و جلد بریده شود و لازم است که در حین
عمل قوت بکار دهند که بعجل نشیند بلکه قوت بدایره کشیدن آن نمایند و بعد از بریدن
برای سلخ آن بهتر آنست که ابتدا از سمت اسفل سلخ نمایند که خون بمیان جراحت
منصب نگردد و چون بقدر کفاف سلخ گردید منعطفش سازند و در اینوقت اگر تامامی اهم داشته
باشند با تمام رسانند آنوقت جلد منعطف را با دست چپ گرفته و کارد عضله ری از محاذی
و قرب بموضعی که جلد منعطف است عضله ساق و ساعد را بضرب دفعه عضد و فخذ را

بچهار ضرب قطع سازند و اکثر لازم شود که مددی بضرب اخیر برسد و در مواضعی که دو عظم بود با کارد دو دم یا کارد
دم راست عضلات پائین عظام را قطع شاخ اطراف عظم را از عضله و ضریع بنیکوئی پاک نموده بعد باستعمال
دو سر پاره سر عضلات وسط و مافوق را محافظه نمایند و غاسل ابهام دست چپ بروی عظم نهاده و اره
از محاذی و قرب با بهام بکشند تا جمیع عظم بریده شود و در بریدن عظم باید ابتدا دو سه مرتبه اره را علامت
بکشند تا آنکه خطی در او پدید شده و از آن خط اره نمایند و در اره نمودن هرگاه دو عظم بود باید اره را بنحوی
حرکت دهند که هر دو عظم با هم قطع شود و چون خواهند استوانه سیلون المبو نمایند کارد دو دمی نیز
لازم بود و در این عمل طریقه معینی ندارد که گاهی یکقطعه کافی و گاه دو قطعه لازم شود گاه باید از داخل
بخارج و یا از خارج بداخل و در این عمل بسیار لازم است که قبل از بریدن هر محلی را که باید برید با مرکب
یا رنگ دیگر نشان نموده از روی آن ببرند اما بعد از بریدن عظم باید شرائین آن عضو را اخذ نموده و بطریقی که
سابق ذکر شد شد نمایند تا سیلان دم گردد و بعد مواظبت در التیام جراحت نمایند
و عضو مجروح را بقسمی گذارند که ریم بثقل خود جاری گشته دفع گردد و کنار جلد را با هم وصل
نموده با شمع بپیچند و برای آنکه جلد کشیده نگشته و اختلاج عارض نشود و فشار از همه سمت
داده شود و نوار عضو را بپیچند و مریض را بقسمی بخوابانند که تکیه بر عضو مجروح را حاصل شود و از روی شمع
پنبه یا تفتیک گذارده آبسرد با استعمال مبلول در آب بارد استعمال نمایند و چون از استعمال
آن وجع شدید گردید و قشعریره عارض شود ترک آن نموده ضمادات حاره بالفعل چون ضماد
از بزرک و شیر نمایند تا ماده نضج یافته دفع گردد و لازم است ریسمانهائی را که بشریان بسته اند
در بالای عضو با شمع بچسبانند و زمان باز نمودن زخم هنگامی بود که ماده شود و تا ماده هم نرسد
زخم را باز ننمایند و این در قاعده بعد از یوم چهارم از عمل بود و باید بعد از رفا زخم فتحانی چای
یا شراب بمریض بنوشانند تا ضعف قوی و بدن رفع گردد و باید در مریض دو ملاحظه شود
اول آنکه حمی شدت نیابد ثانی آنکه ورم زیاد نگردد اما از جهت رفع حمی هرگاه لازم باشد
فصد نمایند ولی در قاعده به استعمال منبعی از کلل و غیره رفع حمی گردد و از جهت رفع از دیاد
ورم زلو انداخته و از شکر سرب و غیره طلا نمایند و هرگاه از شدت ورم مشعر اگر بعرض
پیچیده اند شک گردد باید مشعر را مقراض نمود چون از رداءت مکان و غذا حمای عفونی

و خلطی عارض شود باید ترک فصد نموده و حموضات معدنی و سنبل و خزو و فوج و پوست کنه کنه داده
منزل را پاک و تنظیف نگاه دارند و گاهی کافور یا مشک بخورانند و باشد که جلد ذخیره شده غانغرایا گرفته
و مریض را هلاک سازد و گاه باشد که جزئی از غانغرایا گیرد و این سل است و چون ریم حاصل شود
روزی یکبار یا دو بار زخم را گشوده بشویند و هرگاه ریم در موضعی مجتمع گشته و خزانه نماید باید بواسطه
فشار و مشرط و نوار سیل بخارجش دهند و باشد که مادهٔ منتقل بعضو دیگر گردد و این سیلان را زردست
بخصوص هرگاه منتقل بمفصل یا ریه گردد و چون ریم بواسطهٔ عروق جذب شده و بقلب رسد
حمی دقی عارض شود و روزی دو دفعه قشعریره حاصل گشته و حمی مانند نوبه عارض گردد
در این وقت باید کنه کنه و مقویات استعمال نمایند و از اثقاقات دیگر عروض تشنج و اختلاج
و کزاز است اما تشنج و اختلاج چون در عضلات مافوق جهر سد از فشار با دست یا
نوار رفع خواهد گردید اما کزاز هرگاه عارض گردد افیون و اسطوخودوس داده و حجامت نمایند
و ایضاً از اثقاقات عروض ضعف و غشی است که مریض قی نموده و سایر علامات غشی عارض
گردیده و گاهی با غاو زبان هلاک گردد در این وقت مقویات و منعشات از قبیل مشک و کافور
و نفت و غیره بکار دارند و از جمله اثقاقات سیلان دم دیر وقت است که باصلاح سیلان
دم ثانی نامند و این عارض شود یا قبل از ورم و یا بعد از حصول ریم اما در حالت اول
عارض شود از نگشودن طوریکه بواسطهٔ عدم رجعت خون و ریدی و محکم بستن مشمع
دایره که عضو را احاطه نموده و مانع از مراجعت خون گردد یا چون در وقت بریدن عضلات
پس رفته و شریان را همراه کشد و قنوات عروق مسدود گشته بعد از بستن زخم که منع
هوا از و شود استرخاء در عضله بهم رسیده و قنوات عروق گشاده شده سیلان عارض گردد
و نیز اند بستن شریان سیلان عارض شود اما در حالت دویم یعنی بعد از عارض
شدن ورم حاصل شود از تقرح زخم و در دانست که ریم علاج آنست که ماء بارد یا ادویات
قابضه مانند گرد قلقوتیا و غیره استعمال نمایند و چون سیلان از عروق شعری بود مسدود
گردد و هرگاه سیلان از عرقی عظیم باشد و بستن آن ممکن نشد او نمایند و هرگاه از وسط
عظم سیلان دم باشد با آهن کی نمایند و باشد چون چندی فشار بر شریان اصل نمایند

سد سیلان گردد و هرگاه بهیچیک از این شقوق سد سیلان نگردد باید شریان اصل را اخذ نموده و شد
نمایند و ابریشمی که بشریان بسته میشود اگر شریان صغیر باشد در روز پنجم و اگر عظیم باشد در یوم
هجدهم بیفتد که آخرین درجه است و چون از کثرت سیلان ریم مریض بی قوت و ضعیف البنیه
گردد باید مقویات از قبیل کنه کنه و شراب و ژلی و شیر و تخم دهند و ریم را باستعمال آب آهک
یا محلول سنگ جهنم کم نمایند و باشد که در روی عظم گوشت زایدی مانند قارچ بروز نماید باید مقراض
نموده یا با سنگ جهنم رفع نمایند و چون قدری از عظم یا ضریع خراب و فاسد شود باید آن قدر
از عظم بیفتد و چون در این هنگام تا عظم بیفتد طولی دارد لهذا جراحت دیر التیام پذیر شود و باشد که
ذخیره بقدر کفاف نشده قدری از عظم برهنه ماند در این وقت هنگامیکه جراحت بریم نشیند
القدر از عظم برهنه را آزاد نموده و با نوار جلد را از بالا بپائین متمایل سازند و باشد که بعد از
رفع جراحت جلا و شفافی در جلد بهم رسیده و سر عضو برآمده و مخروطی گردد در این صورت
اندک صدمه مورث تقرح آن شود و سبب این از عدم کفاف و نرسیدن ذخیره بود
اعم از آنکه جراح کم ذخیره نموده باشد یا آنکه غانغرایا قدری از آن را ضایع و فاسد
نموده باشد علی ای حال علاج بهم دادن نوار از اعلی به اسفل است بنحویکه جلد متمایل به اسفل گردد
و باشد که از کشیده شدن و تشنج جلد عارض شود و بعد از حصول استرخاء رفع گردد
و گاه لابد شوند که بعد از قوت یافتن مریض دوباره عمل نمایند و باید دانست که اثر جراحات سپا
زکی الحس گردند و از جهت رفع رکاوت آنها افیون و عرق و روغن چوب خاکستری طلا و تهیه
نمایند و باشد که بعد از بریدن عظیمی از اکل و شرب اغذیه و اشربهٔ حاره مسکنه عارض گردد
و این بواسطهٔ آن است که طبیعت عادی بود بر آنکه از برای کل بدن دم از کیموس اخذ نماید
و چون عضوی ناقص شود طبیعت اندم را اخذ نموده بسایر بدن قسمتی زیاده از مقدار تغذیهٔ آنها
بدیشان رساند و بدینجهت بدماغ نیز زیاده از قدر مقدور رسیده و باعث انضغاط مخ گردیده
مورث سکته شود و در این جا از انجهت اجتناب از اشربه و اغذیه حاره باید نمود و همواره
تبرید کرده تقلیل در غذا نمایند و چون بعد از فوت این اشخاص مقطوع العضو را تشریح نمایند دیده
شود که استخوان مدور شده عروق و اعصاب اطراف در سر عظم صورت لحمی پذیرفته اند مانند

عضو

مانند آنکه در مفاصل چون جراحت بهم رسد همین حالت مشاهده شود

فصل دویم در طریقهٔ قطع اعضا از وسط عظم عضو یا عضو او مشتمل است بر دو جمله جملهٔ اولی در قطع عظام رجلین

اما جملهٔ اولی در سلامیات بدین چون در سلامیات عمل لزوم بهم رساند امپوتاسیون نمایند و از مفصل قطع کنند مگر در سلامیات بزرگ که عبارت از ابهام بود در انجا سعی بلیغ نموده حتی المقدور تا آنکه کمتر بریده شود اگرچه بقدر ارزنی باشد زیرا که هرچه کمتر بریده شود بیشتر بکار آید اما طریقهٔ عمل ابتدا از طرفین انسی و وحشی جلد را شق نموده بعد بطور دایره ببرند که قطعهٔ از اعلی و قطعهٔ از اسفل پدید آید بعد قطعتین را سلخ و منعطف بفوق سازند و معین آن دو قطعه را الا نگاه داشته جراح عضلات و اوتار را بریده بعد باره کوچکی عظم را قطع سازند و موضع مجرد را بقسمی که ذکر شد بسته و در التیام یافتن آن بکوشند اما قطع مشت کثیر الوقوع و بر دو نوع بود نوع اول آنکه جمیع عظام مشط را قطع نمایند و او بدین قسم است که دستر را در میان حرکت انسی و وحشی نگاه داشته مدی ابهام علیا را گرفته بجانب بدن منجذب سازد و مدد دیگر سایر انامل را گرفته بخارج کشد و جراح بدو ضرب جلد را باستداره بریده و سلخ نموده منعطف بفوق نماید و با کارد دو دم دیگر فاصلهٔ ما بین عظام را از عضله پاک نموده و اره نماید و زخم را بطریق مذکور ببندد و هرگاه از سمتی جلد فاسد شود باید لخته از فوق یا تحت عاریه کنند و این را امپوتاسیون لخته یا الم بونامند و از طرف سالم لخته از جلد سالم ذخیره و ما بقی را بطور دایره قطع کرده و بقیهٔ عمل را بطریق سابق باتمام رسانند نوع ثانی آنستکه یکی از عظام مشط فاسد شوند و این نیز دو قسم بود یا یکی از عظام مشط طرفین فاسد شوند و یا عظام وسط اما هرگاه عظم مشت بیتا یا بنصر خراب شوند

باینطور قطع نمایند که بموضع مطابق جلد که از تحت او خواهند عظم را قطع کنند نشان گذارد و از این نشان خطی کشیده که از وسط دو انگشت گذرد و از کف همین نقطه مراجعت نمایند بطوریکه دایرهٔ بیضی شکلی حاصل شود انگاه جراح مشرط را گرفته از همین نشان جلد را بریده بعد قدری اطراف را الف نموده پس از آن عظم مشط را از اوتار و عضله پاک نمایند بعد لخته نازکی در میان

دو عظم مشط نصب نموده با اره موسوم باره سلامیات بوراب اره نموده قطع سازند انگاه کنار جلد را بیکدیگر متصل کرده و موضع مجرد و حرا با شمع داخلیون رفاد نمایند نوع دویم بجای مطابق جلد از فوق و از تحت نقطه نشان گذارده انگاه این دو نقطه را بواسطهٔ دو خط که میان دو انگشت بگذرد بیکدیگر متصل سازند بطوریکه شکل مربع مستطیل در آید انگاه جراح از همین نشان پوستر را از فوق و تحت ببرد و اطراف جلد را الف نموده و عظم مشط را از اوتار و عضله پاک نمایند و لخته در میان عظمین مشط نصب نموده با اره بوراب قطع کرده و از شمع داخلیون رفاد نمایند و تایب بانگشتان سالم را ملاحظه نموده تا حفظ از آفات نماید اما قطع عظام رسغ ممنوع و متروک العمل است بواسطهٔ آنکه هرگاه جراحتی بر آن موضع وارد آید مورث تقرح گردد اما قطع عظام ساعد حکمای سلف در قطعهٔ اسفل آن عمل بدنمی نمودند بجهة خوف جراحت اوتار و لی اکنون از هر موضع که خواهند عمل نمایند اما طریقهٔ عمل باید عامل مریض را نشانده و خود بقسمی ایستد که با دست چپ بتواند مانوق عضو را بگیرد و انگشت اشریان عضد را طوریکه بسته مریض را بیهوش نمایند پس از آن جراح با کارد محدب جلد را باستداره قطع نموده و سلخ کرده منعطف بفوق سازد و مد جلد را گرفته جراح عضلات و اوتار را ببرد و چون وتر با کارد بریده نشود باید کارد را از زیر آنها برده از داخل بخارج قطع نموده بعد عضلات و اوتار میان دو عظم را پاک کرده و با دستمال سه سر مانوق را محافظت نموده و عظام را اره نماید و از جهة سهولت اخذ شریان باید عضلات ما بین را مانند زبانه باز گذارد تا بسهولت اخذ شود و لازم است که دو عظم را بمساوات اره نمایند که هر دو یکبار قطع شوند و پس از آن شرائین را اخذ نموده شد نمایند اما شرائینی که در اینجا باید اخذ نموده شد از این قرار است شریان زند اعلی و شریان زند اسفل و اکثر اوقات شریان وسط عظمین نیز بود و هرگاه از ورید دم سیلان نماید طوریکه بایست نموده و مریض چند نفس متواتر و متعاقب کشد تا دم سد شود بعد زخم را بطریق مذکور رفاده نمایند و از برای آنکه ماده بغلاف عضلات رود نوار بچند و چون ورم زیاد گردد زلو انداخته شکر سرب طلا نموده و در وسط و اعلای ساعد نیز همین نوع عمل نمایند ولی در قطعهٔ اعلی از خوف عروض تورم در مفصل اکثر حکما منع نموده اما طریقهٔ عمل لخته عاریه در قطعهٔ اسفل نمایند و در وسط نیز بندرت عمل نمایند اما طریق عمل بدنمودن چون خواهند

از پیش ساعد مباشرت عمل نمایند باید با انامل ابهام سبابه از سمت انسی و وحشی ساعد گرفته
با کاردی دو دمه از سمتی محاذی بانگشت بزیر عضلات فرو برده و از سمت دیگر نیز محاذی بانگشت
بیرون آمده بوراب کارد را بیرون کشیده قطع نمایند و ممد لحمه را بالا گرفته جراح سایر اعمال را
بطریق مذکور باتمام رسانند و چون خواهند از پشت لحمه عاریه بگیرند باید از بیرون بریده مداخل
روند ولی این عمل را بندرت نمایند اما قطع عضد بر چند نوع است و در هر یک از انواع باید شریان را
بواسطه فشار ساقط نمود تا سیلان دم عارض نشود و چون ممد صاحب سرشته بود و در قطعه اسفل
عضد بخواهند عمل نمود اولی آنکه ممد جلد را بالا کشیده قدری و جراح قطع آن نماید دفعه دیگر نیز ممد
جلد و عضله منقطعه را بقوت بالا کشیده و جراح عضلات را تا عظم ببرد و بعد از پاک نمودن
عظم از عضلات آن را برداشته عظم را قطع نمایند و بعد جلد را پایین آورده زخم را رفاد نمایند
ولی این قاعده اغلبی نیست اکثر بدو ضرب قطع نمایند و طریق این عمل آنستکه در قطع ساعد
ذکر شد از بریدن جلد و سلخ و منعطف نمودن آن و بریدن عضلات و پاک نمودن عظم و اره
کردن آن اما چون خواهند که لحمه نمایند در قاعده دو قطعه ذخیره نمایند و باین طریق مباشرت عمل نمایند
که با ابهام و سبابه طرفین عضد را گرفته و با کارد دو دم از سمتی فرو رفته و از سمت وحشی
بیرون آمده قطعه داخلی نمایند و بعد از طرف خارج نیز قطعه نموده و عظم را پاک کرده اره نمایند
و شریان غائر و ظاهر موضع را شد نموده زخم را رفاد نمایند اما شرایین این عضو که باید شد
از اینقرار است اول شریان عضد است که از شیار سمت انسی عضله دو رأسی عبور
نماید دویم شریان غائر عضد است که بطور وراب از سمت انسی و پشت بهمراه وحشی عصب
عبور نمایند

جمله ثانی در قطع عظام رجل اما سلامیات و مشط و رسغ مانند سلامیات و مشط و عظام رسغ
ید است اما قطع ساق چون ممکن بود بتوان پای صنعتی از فرنا چوب ترتیب نمود قطع
ساق نمایند بدین قسم هرگاه فرنا باشد هر چه از اسفل بریده شود اولی تا مورث ثقالت رجل
نشود و هرگاه چوبی باشد هر چه از اعلی بریده شود اولی است اما چون پای فرنی میسر
نشود باید چهار انگشت مضموم از تحت زائده متعلق به قصبه کبری و زیر زانو نمود و در اینجا اکثر

و در اینجا اکثر قطع دایره نمایند اما طریقه عمل باید عامل مریض را بقسمی بخوابانند که پای مجروح از منبر
تجاوز نموده و آویخته و پای دیگر سالم بکرسی دیگر تکیه داده و ممد آن بقسمی که ذکر شد علیل و پای
او را گرفته جراح ابتدا جلد را بریده و سلخ نموده منعطف نماید و بعد عضله ظاهر را بریده پس از آن
عضلات پایین دو عظم را باستعمال سر سر محافظت عضلات نموده عظمین قصبه کبری و صغری را
پاک کرده و اره نمایند و در بریدن عظم ابتدی از قصبه کبری نموده تا نصف شود بعد قصبه
صغری را با و منضم نمایند و چون قطع عضو شد شریان انسی و وحشی و خلف نموده و زخم را
رفاد کنند و گاهی شد شریان پایین دو عظم نیز لزوم بهم رسانند اما آنجا که جلد سمتی فاسد بود باید لحمه
از طرفی بگیرد ولیکن اکثر قطعه را از خلف نمایند و در این عمل باید که با سبابه و ابهام طرفین ساق را
تثبیت نموده و با کارد دو دمه از طرفی فرو رفته و از طرفی دیگر بوراب بیرون آمده و قطعه نماید
و باقی عمل را بطریق مذکور باتمام رسانند و در این عمل ملاحظه نموده که ریم در غصون جلد حبس و تجمع
از جلد برهنه نماند که سبب طول التیام گردد اما قطع فخذ مانند عمل در عضد است ولی اکثر پیکو نمایند
و در این عمل بیم آن رود که طبیعت غذای العضو را بمحل دیگر رساند و سبب تورم او گردد و نیز
امپوتاسیون بدو ضرب و قطعه بطور لحمه توان نمود

فصل دویم در قطع اعضا از مفاصل چون در قدیم عمل قطع را در زمان بدوی میمنودند
اکثر بهلاکت میرسیدند و باین واسطه از این عمل بسیار مخوف بودند ولی حال چون معلوم نمودند
که هلاکت ایشان را سبب رداءت زمان بود رفع بیم و خوف شده اکثر اوقات در وقت
لزوم قطع عضو از مفصل نموده و مینمایند بعلاوه عمل پسکیون که عبارت از کشف مفصل و قطع
زوائد عظام مفصل و التیام جراحت است اخراج نموده و منفعت زیاد از آن میبرند اما
در این عمل که قطع عضو از مفصل باشد لازمست که عامل عالم بعلم تشریح بوده باشد و ارتباط
و ترکیب مفاصل را بخوبی در خاطر داشته باشد و نیز باید عالم باشد که از کدام زائده عظم
بریده شود و چه غصون جلد مادی عمل است و باید از وسط چین جلد که در مفاصل میآید بریده از ابتدا
و انتهای آن دکمه چون جلد را بریده و از مفصل خارج شود باید عضو را حرکت داده تا از
تحریک عضو مفصل را بیابد در قواعد عمل کلیه اول باید که با دو انگشت از طرفین محل عمل را

منحنی نمایند دوم چون خواهند از سمت انبساط مفصل قطع کنند عضو ماتحت را منحنی سازند
سیم آنکه بملایمت و تأنی قطع عضو کنند نه بقوت و شدت بواسطه آنکه اگر مفصل را نشناسند
آنچه قوت نمایند چیزی نبرده نخواهد شد چهارم چون مفصل کشوده و عضو دف هویدا گردد
کارد را با قوت نباید گرفت بلکه مانند مضراب کمانچه در دست گرفته و بتأنی قطع نمایند پنجم چون
طولی در قطع بهم رسد مدد را نشاید که بقوت عضو را از مفصل جدا سازد بواسطه آنکه وجعی
شدید از دعارض گردد الا در قطع عظام رسغ ششم آنکه عالم باشند بر آنکه تا طبیعت مصروف
مفصل را از او نمایند در التیام جراحت نپردازد چون در سابق مذکور شد که عامل در عمل قطع
از مفاصل باید آگاهی از علم تشریح داشته باشد لهذا برخی از ترکیبات مفاصل را شرح
میداریم تا آنکه اگر عامل عالم بعلم تشریح نباشد فی الجمله بصیرت در تشریح و ترکیبات مفاصل
بهم رسانیده و در تکب عمل شود اما ترکیبات مفاصل از این قرار است بدانکه در بند و مفصل
اول سلامیات عظم سیم را در وسط نتو و از طرفین نقره و عظم دویم قرار یافته و از طرفین رباط محکمی
کشیده شده که مانع از حرکت بطرفین است و مفصل دویم سلامیات را بند و اتصال
بطریق مفصل مذکور پیدا اما در مفصل سیم که عبارت از مفاصل مشط و انامله بود نتو در عظم
سلامیات و نقره در عظم مشط میباشد و این نتو و نقره مدور و مستدیر بند اما عمل در مفصل
رسغ و مشط ممنوعست لهذا علم و شناسائی بر ترکیب آن لازم نیست اما مفصل رسغ و ساعد
سه عظم اعلای رسغ محدب مانند قوسی بود و بزند اعلی متصل شود دیگر عظم اسفل که عظم مخصی
نامند بزند اسفل پیوسته و از طرفین زندین دو زائده است که قوزک نامند و این دو
زائده از طرفین عظام رسغ تجاوز نموده و عظام رسغ در تقعیر مابین این دو قوزک قرار یافته اند
اما مفصل مرفق در زند اسفل در خلف او زائده عظیمی است موسوم بمرفق در قدام نیز
زائده صغیری است که در میان این دو زائده دو نقره میباشد بجهة تمکن مهره انسی عضد و زند
اعلی را نیز نقره میباشد بجهة تمکن مهره وحشی عضد و در عظم عضد دو مهره از جانب وحشی
و انسی میباشد و در خلف عضد تقعیر عظیمی بجهت تمکن مهره عظیم زند اسفل و در قدام آن نیز
تقعیر صغیری است بجهت تمکن زائده صغیر زند اسفل میباشد و از طرفین این مفصل رباطات محکمی

ثانی را در وسط نقره از طرفین نتو میباشد که نتو عظم سیم در نقره و عظم صح

احاطه دارند

احاطه دارند اما مفصل عضد و کتف در عظم عضد مهره مدور عظیمی می باشد و در عظم کتف نقره صغیری است
سطحی بعلاوه زائده عظیمی از عظم کتف برآمده و بعظم ترقوه پیوسته که همچون چادریست مر مفصل را
و کیسه محکمی نیز بر مفصل احاطه دارد که تا آن بریده نشود مفصل نمود از نگردد اما سلامیات رجل
مانند سلامیات ید میباشد و در مفاصل رسغ و مشط رجل بخلاف ید است که دریدعمل ممنوع
و در این عمل ممکن و جایز است بتوان عمل ید نمود و این مفصل بطریقی است که از زائده وحشی رجل
که متعلق بعظم اخیر مشط است مفاصل بوراب روند و چون بعظم متعلق بسابه رسند قدری برآمده
و بعظام رسغ فرو رفته و چون از و بگذرند عظم متعلق بشبست نیز در ردیف عظام مذکور است اما
در مفصل رسغ رجل نیز عمل ممنوع بود لهذا ذکر ترکیب آن نیز نمائیم اما مفصل رکبه در نصبه
کبری دو حفره است که در وسط زائده واقع و در عظم فخذ دو برآمدگی است که در حفرهای نصبه کبری
قرار دارند و در رهی مفصل نیز عظمی است بیضی شکل موسوم برضفه قرار دارد اما طریقه عمل در سلامیات
باید که عظم اخیر را منحنی نموده از تحت برآمدگی که نمودار شود جلد را ببرند تا بمفصل رسیده
و اتصال مفصل را نیز قطع نموده بعد کارد را از پهلوی عظم بزیر مفصل برده و قدری از جلد را
بریده مفصل را ببندند و باید دانست که چون از روی برآمدگی مفصل کارد گذارده ببرند اما
بمفصل نتوان رسید اما در مفصل مشط و سلامیات نقطه از پشت مفصل نشان کرده و جلد و عضله را
بیضی شکل بریده و چون مفصل نمایان شود اتصالات از متفرق نموده و قطع سازند و در این عمل
بهر قسم که خواهند قطعه لحمه میتوان نمود اما قطع مفصل ید باید دو انگشت پائین تر از مفصل جلد را
بدایره سلخ نموده و منعطف بفوق کرده بعد دست را بجانب تحت منحنی کرده و از تحت قوزک
زند اعلی با کارد کوچکی بطور دایره ببرند از دو سمت البوه نمایند اما قطع مفصل مرفق در این مفصل
عمل کمتر نمایند و اکثر قدری از بالای مفصل قطع کنند اما طریقه عمل ابتدا جلد را سلخ
و منعطف نموده بعد دست را خم نموده و در عضله ذو ثلاثه راس را که بمرفق متصل است
بریده و مدد دست را بعقب منحنی نماید که راس زند اعلی پیدا گردد آنوقت اتصال از این نیز تمام
نموده کارد را میان شیار خلف عضد و حفره زند اسفل برده قطع اتصالات آن کند و شد شریان
نموده زخم را رفاد نمایند اما چون خواهند قطعه لحمه نمایند مربعی از پشت مرفق برند که یک

قطع مفصل نمایند و نیز میتوان بعوض آنکه جلد را بدایره ببرند

ضلع اعلای آن متصل بعضد بود از بالا زده بعد وتر مذکور را از مرفق بریده و قطع اتصال آعلی نموده
اگر خواهند که شهای مفاصل را به شها قطع کنند تخته بزیر عظم نهاده اره کنند والا در صورتیکه
مقصود قطع زندین از مفاصل باشد باید بعد از قطع اتصالات مفاصل کار در ابورات از
گوشت ضخیم قدامی برده و بزند و سد شرایین نموده و باین قطعه در ابی جراحتها پوشانیده
بعد رفاد نمایند اما قطع مفصل عضد ابتدا جلد فوق مفصل و عضله والی کشف را بطور مربع
بریده و بالا زنند بقسمی که ضلع بالای متصل بجلد بریده نشود و چون سر مفصل نمودار شود
مدد دست را مایل بجانب فوق بدن نموده و فشار بخارج دهد و جراح کارد بسیار محکمی را
با قوت زیاد در مشت گرفته و شکافی بکیه محیط بمفصل داده تا آنکه بقوت فشار عضد
سر مفصل از کیه خارج شود و جراح کیه را بدایره شق نموده از مفصل بردارد و در اینوقت چون
خواهند رسکیون نمایند تخته در زیر عظم گذارده و سر عظم را اره نموده بردارند و عظام را
متصل نموده رخمرا رفاد نمایند و چون خواهند بالمره عضد را قطع نمایند کار در ابتحت عظم برده قطعه
دیگر از تحت بوراب نموده شد شریان گردد زخمرا رفاد نمایند و در این عمل قبل از شروع
باید مدد فشار بشریان تحت ترقوه نماید که خون زیاد مندفع نگردد و این عمل اغلب مهلک
و قلیل الوقوع است و اکثر اوقات جراح خود را مجروح سازد اما قطع سلامیات رجل باید
بود اما قطع مفاصل رسغ و مشط رجل بر دو نوع است یکی آنکه از مفاصل رسغ و مشط قطع
کنند دوم آنکه از مابین رده اول و دوم رسغ قطع سازند اما طریقه اول که متعلق بطریقه حکیم
لیسفرانک بدین نوع نموده شود که چون زایده وحشی عظم مشط را پیدا نمودند قدری از مقدم آن جلد را
قطع نموده سلخ و منعطف بفوق نمایند و بعد اوتار را از داخل بخارج قطع کرده و رؤسی عظام را از تحت
برآمدگی مذکور پاک سازند تا عضروف مفصل نمودار گردد و جراح سر مفصلرا بیکضرب و خط
در ابی قطع نماید و چون مفصل چهارم رسد بقدر دو خط بالاتر از جانب وحشی که در دست داشت
دو بار عظم را پاک سازند تا عضروف نمودار شود و مدد بقوت پا را بپائین فشار دهد بنوعی که چنان
نمودار شود که خواهد بشکند و جراح مفصلرا از طرفین قطع سازد و بعد مفصل خمر ابسوی قبل برده
وجدا نمایند بقسمی که کار در ابطلی برده پائین کشد قطعه دیگر از کف بوراب خارج ساخته

وقطعه کافی از کف پا بوراب بریده زخم را رفاد کنند اما طریقه ثانی که متعلق بحکیم شوپارت
میباشد بدین قسم است که خلف برآمدگی زورقی را بقدر یک شصت از قوزک انسی بعد او
نشان نموده و قدری پیش از آن خطی در جلد پشت پا نموده و از طرفین انسی و وحشی نیز شکافته
بقدر یک شصت در جلد داده و جلد پشت پا را از موضعی که خط کشیده شده است سلخ
و منعطف بفوق نماید و بعد از خلف برآمدگی عظم مذکور مفصل زورقی و کعب را بریده بعد مفصل
مابین زردی و کعب را جدا ساخته و نایب پا را بقوت باسفل فشار داده و جراح اوتار
اسفل را نیز قطع ساخته و با کارد دیگر قطعه لحمی را نیز برداشته و سد شرایین نموده زخم را
رفاد نمایند اما قطع و عمل نمودن باینده و طریقه امری است عظیم و هر شخص نتواند مرتکب شد الا
آنکه بتفصیل آگاهی از علم تشریح یا از اشکال و ترکیبات آن اطلاع کامل داشته باشد
در این صورت تواند مرتکب شدن اما قطع از مفصل ساق و رسغ ممنوع بود اما قطع از کعب
اولا سد شرایین او نموده و از زردی رکبه جلد را بصفی شکل بریده سلخ و منعطف بفوق نماید
و مدد آن قطعه را گرفته تا خون سیلان نماید و مدد دیگر پا را خم نموده و جراح اوتار باسط رجل
و رباط آن موضع را بریده و مفصل را قطع کرده پس از آن کار در ابتحت عظم برده قدری جلد را
از عظم جدا نموده و قطعه اسفل را نیز بریده بعد از شد شریان زخم را رفاد نمایند اما قطع
مفصل فخذ از حاق الفخذ ممنوع و متعسر العمل میباشد

خاتمه کتاب جراحی در بیان نسخه جاتی که

در ضمن این کتاب بانها محتاج گشته و رجوع نمایند و مشتمل بر چند جمله جمله اول در ذکر شمعات اول آنها است
شمع مردار سنگ ساده صفت آن بگیرند مردار سنگ نرم کوفته پنج جزء روغن کنجد نه جزء در پاتیل
ریخته و روی آتش ملایم گذاشته و متصل بهم زنند تا بقوام آید و در اینوقت باید کم کم آب بر روی او
ریزند که روغن او نسوزد و همین قسم بقدری بجوشانند تا بقوام شمع گردد و بهمدیگر خوب مخلوط
گردد این شمع از برای جراحت ساده و پوشیدن جلد مقترح سودمند است و چون قوه
چسبندگی او کم است لهذا اکثر محتاج میشوند به استعمال شمع مردار سنگ مرکب که هم او را شمع چسبنده
و یا شمع دیاخلیون نامند و در طهران بنام شمع مجرب فرنگی مشهور است دوم از آنها شمع مردار
سنگ مرکب است که شمع دیاخلیون باشد صفت او بگیرند شمع دیاخلیون ساده که قبل

مذکور شد چهار جزء موم زرد نیم جزء با آتش ملایم در ظرفی گداخته از روی آتش بردارند
و چون قدری سرد شد ربع جزء روغن زیتون یا روغن سقز سفید و ربع جزء اشق
و بارزد که قبل با آب حل نموده باشند علاوه نموده و بهم زده دوباره در روی آتش ملایم
خوب بجنبانند و تا روی آتش است متصل بهم زده و یکدیگر خوب مخلوط نمایند و چون بهم سوختن دارد
لهذا باید در حالت پختن کم کم آب اضافه نموده و بهم زنند و چون این مشمع چسبندگی زیاد
دارد لهذا در اکثر جراحات زیاد مفید است سیم از آنها مشمع ذاریج صنعت او بگیرند
موم زرد و روغن سقز و روغن کنجد مکدر سه جزء در روی آتش ملایم با هم مخلوط و ممزوج
نموده بپزند و چون مانند مشمع کشت از روی آتش برداشته و بگذارند تا قدری سرد
شود بعد شش جزء ذاریج کوبیده با او اضافه و مخلوط نمایند و این مشمعی است که
در شش ساعت جلد را زخم کند چهارم از آنهاست مشمع ذاریج چغندر و اسمی صنعت او
بگیرند موم زرد دو جزء زفت سه جزء پیه گوسفند و سقز مکدر دو جزء با هم یکدیگر خوب مخلوط کرده
و در روی آتش ملایم پخته قریب بسرد شدن دو جزء ذاریج کوفته داخل او نموده
خوب بهم زنند و چون چسبندگی زیاد بجلد دارد لهذا در صورتی استعمال نمایند که بخواهند
مدتی زیاد ماده از عضوی بیاید و افتاده روز طول کشد تا این مشمع از عضو کنده
شود و بدانکه ذاریج را نباید در روی آتش مخلوط بسایر اجزا نمود زیرا که حرارت آتش
او را بسوزانده قوه اکالیتش تمام شود پنجم از آنها مشمع شوکران است صنعت او بگیرند موم
زرد یک جزء قلفونیا و روغن کنجد مکدر نیم جزء چون با آتش ملایم گداخته و بهم مخلوط نموده کم کم
یک جزء گرد شوکران اضافه کرده و خوب بهم زنند تا مخلوط شود و این مشمع محلل اورام خنازیر
و نقرس و غدد است و اکثر استعمال شود در امراض چشم ششم از آنهاست مشمع اکلیل الملک
طریقه ساختن او بگیرند اکلیل الملک تازه سه جزء پیه گوسفند گداخته چهار جزء و در آتش ملایم گرم
کرده و از غربال گذرانیده بعد ده جزء زفت و شش جزء موم اضافه نموده دوباره با آتش
ملایم گداخته مخلوط بهم نمایند و این نیز محلل اورام خنازیر است هفتم مشمع بارزد یا زعفران است
صنعت او بگیرند مشمع اکلیل الملک و مشمع مردار سنگ ساده مکدر سه جزء موم دو جزء بارزد محلول

در روغن

در روغن زیتون شش جزء روغن کاج یکجزء زعفران سه ربع جزء با حرارت ملایم بپزند تا مشمع
گردد و این نیز محلل اورام است هشتم مشمع اشق یا سرکه عنصل صنعت او بگیرند اشق یکجزء یا سرکه
عنصل دو آتشه بقدری بپزند که بتوان مانند مشمع روی تماج کشند و این مشمع بسیار خوبی است
بجهت تحلیل اورام مفاصل نهم مشمع انگلیسی موسوم بمشمع تافته صنعت او بگیرند تافته فرنگی صاف بسیار خوب
پارچه در کارگاه قلابدوزی سخت کشیده بطوریکه چین نداشته باشد بعد سر ریشم ماهی را حل کرده
با قلم موی مساوی بر روی او بکشند و بعد از خشک شدن دوباره سر ریشم ماهی مالیده و بگذارند
خشک شود تا دو سه مرتبه بهمین طریق عمل نمایند تا مانند ورقه بر روی او کشیده شود بعد بگیرند جوهر
حسن لبه و در عرق حل کرده مجدداً روی او با قلم موی مالیده خشک نمایند بعد از کارگاه باز کرده
نگاه دارند دهم مشمع چوه است بگیرند مشمع مردار سنگ ساده یکجزء موم سفید ربع جزء با آتش ملایم
گداخته و بهم مخلوط نموده از روی آتش بردارند همینکه قدری خنک شده چوه ثلث جزء یا ربع جزء
روغن کاج بسایند تا کشته گردد بعد کم کم داخل مشمع و موم آب شده نمایند و این مشمع
بسیار خوب است بجهت تحلیل اورام

نسخه جات دراد ان

اول دهن ساده بگیرند موم یکجزء با دو جزء روغن کنجد گداخته نزدیک بسرد شدن یک جزء گلاب
اضافه نموده معمول دارند اما محل استعمال در شقاق جلد اعضا بسیار نیکو و مفید است دوم
دهن باسیلیقون بگیرند روغن کاج پیه گوسفند قلفونیا موم زرد مکدر جزء روغن کنجد شش جزء
طبیخ طایم داده استعمال نمایند اما محل استعمال بجهت جذب مواد نیکو و بسیار آزموده است
نسخه دهن ذاریج روغن کنجد هشت جزء موم سفید چهار جزء با یکدیگر طبیخ داده ذاریج سه جزء اضافه
نموده استعمال کنند اما خواص بجهت جذب مواد بگیرند ترپانتین دوازده جزء عسل مصفا چهار جزء
روغن زیتون سه جزء صبر زرد یک جزء با هم گداخته دهنی حاصل شود و خواص او بجهت
جذب مواد است

ایضاً بسیار مفید است

ایضاً دهن بجهت جذب مواد صح

دهن بجهت حاصل شدن زخم بگیرند روغن ساده سه جزء انیمون قی یکجزء صلایه نموده تا دهنی شود
و از جهت حصول جراحت تدهین نمایند روغن چوه خاکستری بگیرند چوه دوازده جزء با هشت جزء

پیه گوسفند صلایه نموده تا کشته شود بعد ازین با شانزده جزء پیه خوک سحق و صلایه نموده
بحدی که با ذره بین گلولهای چیوه محسوس نشود و از عمل صلایه آسانتر خواهد بود هرگاه قدری
از روغن چیوه خاکستری بطور پایه بکار رود و بجهة تحلیل اورام بی نظیر

دهن بد بگیرند روغن ساده چهار جزء یا هشت جزء بید و رقلیا بی یک جزء بید خالص ثمن سائیده
تا دهن شود بجهت تحلیل غدد و اورام زائده بی نظیر دهن چیوه سرخ بگیرند چیوه سرخ
دو گندم روغن ساده یکمثقال اما صنعت آن چیوه را اولا با قدری دهن سائیده بعد
دهن ساده را اضافه نموده و صلایه کرده تا دهن شود و بجهت شقاق لب و پستی بسیار بی
نظیر است

دهن معطر بگیرند مغز استخوان گاو مصفی هشت مثقال عطر گل سرخ یکقطره اضافه نموده
بسایند تا دهن شود و بجهت معطر داشتن مو استعمال نمایند

دهن مخفف قروحات بگیرند پنبه روی یک جزء روغن ساده نه جزء با یکدیگر بسایند تا دهن
گردد بجهت تخفیف قروحات تدهین نمایند دهن کافور بگیرند صمغ عربی هشت مثقال با شانزده
مثقال آب خالص سائیده تا آب غلیظی شود بعد یکمثقال کافور قیصوری سائیده تا روغن
شود بجهت قروحات خبیثه که سبب جا بدن باشد بجهة بی نظیر

دهن بجهة سوختگی بگیرند روغن بزرک بقدر کفایت آب آهک مصفی بقدری بجهة که تا دهن شود
و از روغن هیچ مرئی نشود دهن جرب رطب و زرد ریش بگیرند روغن قیطران یک جزء
روغن ساده یک جزء در روی آتش گداخته نموده تا روغن شود

روغن شکر سرب بگیرند شکر سرب یک جزء روغن ساده دوازده جزء بجهت تخفیف قروحات
مفید

آب دلداک بگیرند صابون حلبی سه جزء کافور سه ثمن عرق دو آتشه دو جزء با حرارت ملایم
حل نموده بعد از سرد شدن روغن حاشا از شانزده جزء یک جزء عطر اسطوخودوس
ثمن جزء جوهر نوشادر در سه جزء با یکدیگر مخلوط نموده تا دهنی حاصل شود و موسوم
باسم عربی شده و آب دلداک گویند و بجهة اوجاع و اورام مفاصل بی نظیر

در مایات

اول است آب بدن موسوم باسم حکیم مخترع بگیرند سرکه بیست و چهار جزء عرق دو آتشه
یک جزء و نیم عرق گوگرد نیم جزء عسل مصفی یک جزء مخلوط نموده بجهت سد سیلان دم و تحلیل خونی که
در تحت جلد مرده باشد مفید آب گولاد بنام حکیم بگیرند شکر سرب نیم جزء آب چاه و عرق آتشه کل
دو جزء مخلوط نموده بجهت غلیظک و تحلیل خون مرده مفید

آب پلنگ موسوم بنام حکیم بگیرند کافور دار و اشکنه کل سه نخود زاج سفید شکر سرب کل بجدد نخود
سرکه و عرق شد کل سی و شش نخود مخلوط نموده تا مانند کشک آب شده بعد بر روی پارچه کشیده
بر روی ثولولهای کوفتی موسوم بکندیلان انداخته از جهة رفع او بی نظیر

در عرقیات اما عرق کافور بگیرند عرق دو آتشه با کافور مخلوط نموده تا حل شود پس از آن صاف کرده
بجهة تحلیل خون مرده و غلیظک و کوفته شدن اعضا بسیار مفید و چون با دوازده جزء عرق
کافور یک جزء زعفران اضافه نمایند اقوی گردد

در ضمادات بگیرند برگ باشیر کاو طبخ داده تا مرهم شود بعد در میان دو لته نهاده تا
آلوده نشود بجهت نضج مواد بسیار نیکوست

ضماد مخدر بگیرند برگ شوکران یک جزء برگ بزر البنج یک جزء و بزرگ دو جزء در شیر کاو طبخ
داده تا مرهم شود و از جهت تخدیر و تحلیل ضماد نمایند

ضماد دیگر بگیرند برگ پیتجزء زعفران یک جزء روغن کاو یک جزء با شیر کاو طبخ داده بجهت نضج
مواد ضماد نمایند سفوف دندان کف دریا مکلس یکدیگر دارچینی ریشه ایرسا ذقال کل دو مثقال
مل ده گندم سفوف نموده بجهة رخاوت لثه بشویند سفوف دندان بگیرند طرطر دوازده جزء صفوف
صدف دریا شش جزء نیتن که جوهر بازو باشد یک جزء و چون جوهر بازو ممکن نباشد از خود بازو
سه جزء سفوف نموده با مسواک فرنگی دندان را بشویند بجهة روئیدن و پاک داشتن دندان
و محکم داشتن لثه دندان بسیار مفید

در نسخه جات مختلفه

نسخه جوهر کنه کنه از دوالی پنجگندم جوهر گوگرد پنج قطره شربت پوست نارنج دو درم آب خالص

چهار درم دوای یکروز بسه دفعه صبح و ظهر و عصر بجهت تقویت کثرة سیلان ماده که سبب حمی شود

نسخهٔ سنا مکی دو مثقال در دو سیر و نیم آب دم نموده بعد صاف کرده نمک قلیائی
زنجبین گل شش مثقال اضافه نموده بنوشانند مسهلی است نیکو از جهة رفع ثقل و امتلاء
و جذب ماده از اعالی به اسافل مجرب

نسخهٔ دیگر گلل یک الی سه کندم قبل از خواب بخورند و صبح بعد هشت مثقال روغن کرچک
مسهلی است منضج بخصوص در تحلیل اورام و صلابت آن بسیار مفید

نسخهٔ دیگر ریوند چینی هشت نخود متن نسیای مکلس شش نخود از رفع ثقل و امتلاء
در ناقهین و اشخاص ضعیف البنیه نیکوست

نسخهٔ دیگر شکر سرب یکدرم سرکه و عرق دو آتشه از هر یک چهار درهم آب خالص چهار سیر پارچه
در او تر نموده در قلقونیا و قروح تازه طلا نمایند نسخهٔ نمک طعام و شوره و نشادر از هر یک
بمساوی آب خالص بقدر کفاف محلولیت ببرد و قائم مقام نمج

نسخهٔ دیگر بگیرند نشادر چهار درم سرکه و عرق از هر یک چهار درم عرق کافور هشت سیر
محللی است بسیار نیک بخصوص در قبل الماء که اطفال را عارض شود

نسخهٔ گل سرخ یکدرم در چهار سیر آب دم نموده جوهر شوره دو درم اضافه کرده در حکه
بدن تغسیل نمایند

نسخهٔ نظرون شامی نیم درم عصارهٔ بزر البنج دو کندم شیرهٔ بادام شیرین چهار سیر
از جهت رفع حرقة البول استعمال نمایند

نسخهٔ دیگر بگیرند نمک نیم درهم با پنج سیر شیر گاو سائیده و مریض را در شب بخورانند
نیز جهة رفع حرقة البول و نعوظ بسیار نافع

نسخهٔ دیگر بلسان کیاهوی قطره پانزده قطره صبح و پانزده قطره شام بر دو قطعه
چکانیده میل نمایند هنگامیکه حدت و شدت حرقة البول شکسته شده باشد

نسخهٔ بگیرند کبابهٔ چینی چهار مثقال صوف نموده دو مثقال در صبح و دو مثقال
در شام میل نمایند در حرقة البول مفید بود

نسخه

نسخهٔ دیگر بگیرند جوهر ازو که طنبین نامند چهار نخود آب خالص دو سیر در صبح و شام اماله نمایند

نسخهٔ بگیرند زاج آهن که بزاج سیاه صباغان مشهور است نظرون شامی از هر یک هشت نخود
عرق جوز بوا سه درم آب خالص سه سیر شراب بگیرد دوای دو روز در سه دفعه صبح و ظهر و شام
بجهة ناقهین و قلة دم بسیار مفید و هنگام استعمال وقتی است که باحمی نباشد و مولد دم و مسکن
طپش قلب که سبب قلة دم باشد نسخهٔ بگیرند دارا شکنه از یک الی دو کندم بارد السوس
چاره حب نموده یک حب صبح و یک حب شام یا دارا شکنه از یک الی دو کندم بابت و چهار مثقال
گلاب ممزوج نموده دو مثقال صبح و دو مثقال شام بجهة رفع مرض کوفت میل نمایند
و باید حکیم بداند که ترکیب با سایر اجزاء ردی است و سبب خراب شدن اثر دارا شکنه است
و اکثر از دو کندم در یکحقه جایز نیست

نسخهٔ دیگر انیسون قی سه کندم الی یک نخود در قدری آب خالص حل نموده و بنوشند و بدفع
قیحانی آب گرم میل نمایند که مقیی است بسیار نیک

نسخهٔ بگیرند اپیکاشش نخود انیمون یک کندم بدستور سابق میل نموده که مقیی است آزموده

نسخهٔ بگیرند انیسون قی تخم خواشق بارزد از هر یک دو مثقال شصت حب نموده دو حب
صبح و دو حب شام میل نمایند در تحلیل ورم غدد و صلابت او بسیار مفید

نسخهٔ دیگر بگیرند بورهٔ ارمنی یکدرم عسل دو درم و آب خالص چهار سیر غرغره نمایند بجهة رفع
قلاع بسیار مفید

نسخهٔ بگیرند زاج یکدرم جوهر کوکرده قطرهٔ تقطیر مرکی دو درم مطبوخ پوست بید سه سیر غرغره نمایند
بسیار قابض

نسخهٔ دیگر بگیرند صوف مازو یکدرم شکر سرب نیم درم دهن ماکول هشت درم بر دانهٔ انار آب سیر
متورم تدهین نمایند

نسخهٔ دیگر بگیرند شکر سرب سه کندم افیون یک کندم و نیم و با چلو شش حب نمایند دوای دو یوم
در سه نوبه یکی صبح و یکی ظهر و یکی شام بجهت رفع اسهال بسیار باغی که از دوای
قابض متأثر نگردد

نسخهٔ دیگر بگیرند روح کوکرد یکدرم
سکبینج یکدرم با نمک جیم
دو کندم افیون
دو قطره صمغ عربی بسایند
دو قطره آب مقطر دو سیر
بخورند آب مقطر دو سیر
صبح و شام اماله شود
در اجلیل بجهت رفع
حرقة البول مفید است
صح

نسخهٔ دیگر بگیرند بدرد پتاس از دو الی سه نخود در چهار مثقال گلاب حل نموده دو مثقال شام
و دو مثقال صبح میل نمایند و این نسخه بجهة رفع کوفت مزمن و وجع عظم از اثر کوفت
و نقرس بسیار نیکوست

نسخهٔ دیگر بگیرند عطر سقز دو درم بلسان کپاهو شش درم مخلوط نموده سی قطره صبح و سی قطره ظهر
و سی قطره شام بروی فنجان قند داغ اضافه نموده میل نمایند در حرقة البول یا غی
بسیار مجرب است

نسخهٔ بگیرند زاج سیاه صبر زرد از هر یک دو درم ریوند چینی یک درم شصت حب نموده در هر شب
یک یا دو حب میل نمایند در پوست مزمن استعمال نمایند که بسیار خوب است

نسخهٔ دیگر بدرد پتاس یکنخود حصارهٔ پوست سبز کرده دو مثقال آب بکیر نصفی صبح و نصفی
شام دوای خنازیر مجرب است

نسخهٔ دیگر بگیرند زاج سیاه یک نخود بدرد پتاس یکنخود یا حب کنند و یا در گلاب حل نموده
بخورند دوای یکروز است از جهة خنازیر بسیار مجرب است

نسخهٔ دیگر بگیرند برادهٔ آهن که محلول در آب بجوشد باشد و بعد ملحی گردیده باشد بگیرند
از دو دوازده گندم شربت نارنج سه درم گلاب یک سیر و نیم دوای سه روز در دو
یا سه وقت میل نمایند بجهة قلت دم در اطفال بعد از عروض نوبه مولد دم و اسرع
التحلیل از سایر املاح است

نسخهٔ دیگر

بگیرند برادهٔ آهن چار نخود در سه سیر آب قره قرط حل نموده دوای سه روز است مولد
خون و رافع ورم طحال

نسخهٔ دیگر بگیرند زاج سفید دو مثقال فلفو بنا و صمغ عربی از هر یک نیم سیر مخلوط نموده
بر موضع سیلان دم ذرور نمایند

نسخهٔ دیگر بگیرند سم الفار سفید یک گندم با سی گندم قند بسیار سحق نموده یک گندم صبح
و یک گندم شام که دوای پانزده یوم باشد بجهة نوبه ربع عاصی و نبات بقبل مزمن
و سرطان آزموده است نسخهٔ دیگر بگیرند بدچوه و از دو هفت الی ده گندم بارتنج

بارتنج سوس چارده حب نموده بحسب صبح و بحسب شام میل نمایند از جهة رفع کوفت بسیار نافع
نسخهٔ دیگر آب آهک دو سیر خالص با با شیر نیم گرم بنوشند از جهة رفع حموضت معده و حشا
حامض و حرقة البول و کثرة سیلان ماده بسیار مفید

BLANK PAGES

195

tarikhema.org

196

BLANK PAGES

Foliated 4/11/90
JM

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir